مناسبات ارضی در کردستان

(فروپاشی نظام عشیره‌ای)

علی گلاویژ

انتشارات روزبه ، خیابان انقلاب ،روبروی دانشگاه

علی گلاویژ
مناسبات ارضی در کردستان (فروپاشی نظام عشیره‌ای)
چاپ اول: دی ماه ۱۳۶۱
تیراژ: ۵۰۰۰
چاپخانهٔ آذر

بها ۴۰۰ ریال

علی گلاویژ

مناسبات ارضی در کردستان

(فروپاشی نظام عشیره‌ای)

فهرست

فصل سوم: استفاده‌اززمین‌درکردستان درقرن ۱۹ (۱۱۱)

فصل چهارم: تکامل استفاده‌اززمین (۱۵۷)

جدول ها

توضیح برخی واژه‌های خارجی که در کتاب از آن‌ها استفاده‌شده:

اتنیک (Ethnique) ـ قومی

آرکائیک (Archaïque) ـ باستانی قدیمی، عتیق

پاتریارکال (Patriarcale) ـ پدرسالاری

فیگور (Figure) ـ شخصیت، چهره

سرواژ (Servage) ـ اصول فئودالیسم که در آن دهقان به زمین و فئودال معینی بسته بود و حق آزادی از این وابستگی و آزادی انتخاب محل سکونت و شغل و آزادی شخصیت از وی سلب شده بود.

روتین (Routine) ـ عادت کردن و خو گرفتن به تکرار کاری

نومادیسم (Nomadisme) ـ شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینی

هژمونی (Hégémonie) ـ سرکردگی، سیطره

هرارشی (Hiérarchie) ـ سلسله مراتب

هرارشیک ـ طبق سلسله مراتب، مبتنی بر سلسله مراتب

پیشگفتار

موضوع کتابی که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد "مناسبات ارضی" است و مناسبات ارضی به‌مثابهٔ یک مفهوم علمی شامل سه بخش عمده‌است به‌نام مالکیت‌ارضی، استفاده از زمین و اصول تقسیم محصول (و یا استثمار دهقانان) گرچه این مناسبات ومتفرعات آن درمرکزمحتوای کتاب قرار گرفته، ولی هدف اصلی چیز دیگری بوده است. نویسنده خواسته است منظرهٔ استحالهٔ جامعهٔ کردستان را در دوران فروپاشی نظام پاتریارکالی ــ فئودالی و رشد مناسبات‌سرمایه‌داری ترسیم‌نمایدو براین اساس به‌قدرامکان به روشن شدن زیربنای تاریخ سیاسی کردستان در دوران موردنظر (که‌خودمستلزم‌تحقیقات دیگری است) کمک کند.

مناسبات ارضی در کردستان در شرایط‌جامعهٔ سنتی بر اطراف سه محور زیر و سه‌مقولهٔ دوجانبه که باهم پیوند و ترکیب ارگانیک داشتند می‌چرخیده است:

مالکیت ــ حاکمیت

بهرهٔ (مالکانه) ــ مالیات (دولتی)

دهقان ــ تبعه.

به‌دیگر سخن، در شرایط جامعهٔ سنتی، مالکیت‌ارضی با حاکمیت نسبی محلی، بهرهٔ مالکانه با مالیات ارضی

دولتی به‌درجات مختلف به‌هم تلفیق بوده‌اند و مقولهٔ "رعیت" نیز در آن واحد هم "دهقان" و هم "تبعه" را تداعی می‌کرد. این سه محور با هم یک سیستم واحد به وجود آورده بودند که آن‌هم سیستم پاتریارکال ــ فئودال و یا نظام معروف به نظام سنتی بود.

در دوران رشد مناسبات سرمایه‌داری، این سه مقوله و مفهوم دوجانبتین در جریان تجزیه قرار گرفتند و این سه محور به‌آجزاء مرکبهٔ خود مجزاگشتند. یک‌طرف آن، یعنی مالکیت و بهره ودهقان، بلاشریک دراختیار مالک قرار گرفت و طرف دیگر آن، یعنی حاکمیت ومالیات بلاشریک از آن حکومت "جدید" ایران شد.

شرح ماهیت این مفاهیم و مقولات دوجانبتین وعلل تلفیق آن‌ها در یکدیگر وبعد، علل تجزیهٔ آن‌ها از هم و پیامدهای این تجزیه ــ خط مرکزی تحقیقاتی است که در این کتاب انجام گرفته است.

چارچوب تاریخی تحقیقات قریب صدسال، یعنی از اواسط قرن ۱۹ تا اواسط قرن ۲۰ میلادی را دربرمی‌گیرد.

اشکال عمدهٔ کار، فقدان اطلاعات وآمارعلمی درمورد مسائل مطروحه بوده است. ولی نویسنده کوشیده است با استفاده از آثاری که در این زمینه و یا زمینه‌های نزدیک به آن نوشته شده این نقیصه را حتی‌المقدور مرتفع سازد.

متدولوژی علمی نیز با کمک به ایجاد نظم وربط منطقی در جریان بررسی‌ها، به‌رفع این نقیصه وجبران آن کمک جدی نموده است.

اشکال دیگر نبودن واژه‌های علمی لازم درزبان فارسی است. مثلا ازواژه‌های موجود ومعمول دربحث مالکیت تنها خود واژهٔ "مالکیت" است که می‌توان آن را درمعنای دقیق علمی به‌کار برد. واژه‌های دیگری ازقبیل "تصرف"، "تصاحب" وغیره همیشه معنای علمی دقیق نمی‌دهند و بویژه در تعریفات معمول نمی‌گنجند. مثلا نمی‌توان واژهٔ "صاحبیت" را به‌کار برد، گرچه به‌نظر نویسنده استعمال آن اشکالی ندارد. لذا نویسنده گاهی (بویژه هنگام بحث دربارهٔ "مالکیت عشیرتی") اضطرارا کلمهٔ "مالکیت" را استعمال نموده است، درصورتی که منظورش نه مالکیت، بلکه چیزی درحدود "تصرف" بوده است.

قاعده‌ای که برای نشان دادن منابع و مستندات به‌کار رفته از این قرار است که مختصات کامل هر منبع فقط در استناد اول به‌طور مفصل ذکر شده و ضمنا در داخل‌پارانتز به‌صورت (از این پس:) خلاصهٔ‌این مختصات درج گردیده است. از آن به‌بعد هرجا که باز به‌همین منبع استناد شده، به‌منظور اجتناب از اطناب به ذکرخلاصهٔ آن اکتفا شده. یعنی برای اطلاع از هویت کامل یک منبع باید به‌اولین

استناد مراجعه نمود . ضمنا اسم وعنوان همهٔ منابع غیر-فارسی بهزبان فارس ترجمه شده ، ولی بلافاصله (دراولین استناد) زبان اصلی نیز درداخل پارانتز ذکرگردیدهاست . منابع ترکی وعربی وکردی از این قاعده مستثنی است .

کتاب مشتمل بر هفت فصل است . دوفصل اول راجع بهمالکیت ارضی ، دوفصل بعدی درمورد استفاده از زمین ، دو فصل دیگر دربارهٔ استثمارشدن دهقانان و فصل آخر راجع بهترکیب اجتماعی دهقانان کردستان است .

بهمنظور کمک به خوانندگان در تنظیم سلسلهٔ زمانی حوادث ، اکثرا هم تاریخ هجری شمسی و هم تاریخ میلادی قید شده است . ولی از لحاظ قرنبندی تنها قرون میلادی بهکار رفته است .

در برخی موارد روی حروف (و) و (ی) علامت (V) گذاشته شده که به ترتیب منظور از اصوات (O) و (E) است ، مانند "بیری" (beri)، "شنو" (chno) وغیره . . .

مالکیت ارضی درکردستان ایران
در قرن ۱۹

نباید چنین تصور کرد که پس از فروپاشی مالکیت همگانی کمون اولیه، بلافاصله در جای آن مالکیت خصوصی به معنای امروزین آن به وجود آمده است. مالکیت به مثابه مجموعهٔ مشخص مناسبات اجتماعی از مراحل گوناگون تکامل گذشته است.

نوعی از انواع باستانی مالکیت که از بطن "مالکیت قبیله‌ای" تولد یافته و از آن جدا شده بود، ولی هنوز به مالکیت خصوصی به معنای متعارف امروزی مبدل نگشته بود، بگفتهٔ مارکس و انگلس، "مالکیت خصوصی مشترک شهروندان فعال کشور"[۱] بود که اولا) "خصوصی بود، ثانیا)" مشترک" بود و ثالثا) فقط به" شهروندان فعال کشور" تعلق داشت.

در جریان تکامل بعدی جوامع طبقاتی، جنبهٔ" مشترک بودن" مقولهٔ مالکیت مرتبا کاسته میشد و جنبه" خصوصی بودن" آن مرتبا افزایش می‌یافت تا بالاخره در جامعهٔ سرمایه‌داری مقولهٔ مالکیت بطور مطلق" خصوصی" شد:

یکی از مراحل مهم رشد چندین هزار سالهٔ مالکیت بمثابهٔ مقولهٔ اجتماعی ـ اقتصادی، مرحلهٔ فئودالی آن بود. در این مرحله نیز جنبهٔ" خصوصی بودن" مالکیت تا حدود زیادی توسعه وتکامل پیدا

---

۱. ک. مارکس وف. انگلس ـ ایدیولوژی آلمانی (روسی) ـ مسکو ـ ۱۹۵۶ ـ ص ۲۴ (از این پس: مارکس و انگلس ـ ایدیولوژی آلمانی).

کرد، ولی جنبهٔ " مشترک بودن " آن بطور کامل از بین نرفت. مالکیت ارضی فئودالی، بویژه در ادوار آغازین خود، از یکسو زمینهٔ استثمار وسیع توده‌های مولدین بدست فئودالها بود، ولی از سوی دیگر برای خود طبقه فئودال یک نوع خصلت " اشتراک " و یا " همبود " (معادل واژهٔ آلمانی Gemeinwesen که مارکس و انگلس بکار برده‌اند) در برداشت.[1] (تاکید از نویسنده است).

وجود یک نوع " اشتراک " مالکیت در نخستین ادوار فئودالیسم با برخی شرایط و از آن جمله با " قلت تعداد ساکنان اولیه و پراکندگی آنها در یک سرزمین وسیع " مربوط بوده است.[2] بطور کلی در اوضاع و احوالی که نیروهای مولده در سطح فوق‌العاده ضعیف و ابتدائی قرار داشتند، تولید نعمات زندگی مستلزم همیاری "جمعی" مخصوص بخود بود و متناسب با این همیاری نیز بدرجات و ابعاد مختلف "اشتراک" در مالکیت بوجود می‌آمد. این " اشتراک " گاهی در سطح توده‌های وسیع مولدین بصورت کمونهای دهقانی پدید می‌آمد و گاهی درچارچوب محدود قشر فئودال نمایان می‌گشت.

وجود نوعی " اشتراک " مالکیت در فئودالیسم ایران و کشورهای مشابه، علاوه بر علل اصولی وکلی فوق، دارای علل ویژه نیز بوده است که مهمترین آنها خصوصیات اقلیم ایران بود. انگلس این ویژگیها را که مخصوص برخی از کشورهای خاور زمین و از آن جمله ایران بوده ذکر کرده است. او در ژوئن سال ۱۸۵۳ (۱۲۳۲) به مارکس چنین نوشته است: توجه به عدم وجود مالکیت خصوصی بر زمین درواقع کلید درک سرتاسر خاور زمین است. پایهٔ سرتاسر تاریخ سیاسی و مذهبی آن نیز در همین مطلب نهفته است. آیا علت چیست که خلقهای خاور زمین به مالکیت خصوصی ارضی و حتی به مالکیت فئودالی نرسیده‌اند؟ به نظر من این بطور عمده با اقلیم و خصلت خاک و بویژه با منطقهٔ وسیع بیابانی که از صحرا (آفریقا) آغاز گشته و پس از عبور از عربستان، ایران، هندوستان و داخل تاتارستان تا مرتفع‌ترین منطقهٔ جلگهٔ آسیا ادامه می‌یابد، ارتباط دارد. در آنجا نخستین شرط کشاورزی آبیاری مصنوعی بود و این کار بر عهدهٔ کمون‌ها یا حکومتهای ایالتی و یا حکومت مرکزی قرار داشت.[3]

مارکس با این نظر موافق بود و می‌نوشت: در خاور زمین ضرورت استفاده صرفه جویانه و مشترک از آب بطور آمرانه خواستار آن بود که حکومت متمرکز ... در کار مداخله نماید.

---

۱. همانجا ــ ص ۶۴.
۲. همانجا ــ ص ۲۶.
۳. ک. مارکس و ف. انگلس ــ مجموعهٔ آثار (روسی) ــ جلد ۲۸ ص ۲۲۱. (از این پس مارکس و انگلس ــ مجموعهٔ آثار ــ جلد ۲۸).

آن وظیفهٔ اقتصادی که همهٔ حکومتهای آسیائی مجبور به اجرای آن بودند از همین جا سرچشمه گرفته است.[1] در شرایط خاک و اقلیم ایران در اکثر حالات نه خاک، بلکه در نوبت اول منابع آب و شبکه‌های آبیاری بود که در دست حکومت به‌ابزار نیرومند اقتصادی و سیاسی مبدل میشد در نتیجه به‌همراه آب خاک هم تحت‌تاثیر تعیین کننده دولت مرکزی قرار میگرفت. حکومت نه تنها در زمینهٔ حاکمیت، بلکه درعین حال در زمینهٔ مالکیت ارضی نیز بـه فیگور و شخصیت مرکزی مبدل میشد. پطروشفسکی دانشمند معروف ایرانشناس شوروی می‌نویسد: اصلا اجباری در این نبود که فئودال مالک مستقیم خاک و آب، فقط یکنفر باشد. بویژه در ادوار آغازین فئودالیسم، خود دولت می‌توانست نقش چنین مالکی را بازی کند. در چنین صورتی خاک دولت گوئی به "ملک مشترک طبقهٔ حاکمه" مبدل می‌گشت و همین طبقهٔ حاکمه‌بهره ـ مالیاتی را که بوسیله دستگاه دولتی از دهقانان وصول میکرد، بصورت حقوق، مستمری، مساعده، هـدیه و غیره در میان افراد طبقهٔ خـود تقسیم می‌نمود.[2]

مارکس ویژگی‌های رشد تاریخی کشورهای خاورزمین را جمع بندی کرده می‌نوشت: "همانطورکه درآسیا مشاهده میشود، اگر در نقطهٔ مقابل آنها (مولدین مستقیم روستائی) نه مالکین خصوصی زمین، بلکه بطـور مستقیـم حکومت قرار گیرد که در آن واحد هم مالک زمین و هم دارندهٔ حق حاکمیت است، درآنصورت بهرهٔ مالکانه و مالیات عین یک چیز است و یا دقیق‌تر بگوئیم، هیچ مالیاتی که با این بهرهٔ مالکانه فرقی‌داشته باشد وجود ندارد... در اینحال حکومت مالک عالی زمین است. در اینجا حاکمیت عبارت از مالکیت ارضی است که در مقیاس ملی متمرکز گشته است. ولی در این حال، گرچه‌هم تصرف خصوصی و هم جمعی بر خاک و هم استفادهٔ خصوصی و هم جمعی از خاک وجود دارد، ولی هیچگونه مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد".[3]

اگر کسی محتوای نامهٔ فوق‌الذکر انگلس را بدرستی درک نکرده وآنرا بمعنای نفی مالکیت استثمارگرانه در تاریخ فئودالیسم شرق تفسیر نماید، با مراجعه به سخنانی که از مارکس‌نقل شد، خواهد توانست‌اشکال خود را رفع کند. زیرا طبق نظر مارکس، در حالت مورد بحث گرچه مالکیت خصوصی وجود نداشت، ولی هم تصرف خصوصی و هم تصرف

---

۱. مارکس و انگلس ـ مجموعه آثار ـ جلد ۹ ـ ص ۱۳۲.

۲. ای. پطروشفسکی ـ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران در قرنهای ۱۴ ـ ۱۳ میلادی ـ مسکو ـ لنینگراد ـ ۱۹۶۰ ـ ص ۲۳۶ (روسی). (از این پس: پطروشفسکی ـ کشاورزی و مناسبات ارضی).

۳. ک. مارکس ـ سرمایه ـ جلد سوم ـ باکو ـ ۱۹۶۰ ـ ص ۸۱۴ (روسی). (از این پس: مارکس ـ سرمایه ـ جلد سوم).

جمعی بر زمین، هم استفاده خصوصی و هم استفادهٔ جمعی از زمین، و هم تبلور اقتصادی آنها یعنی بهره ـ مالیات وجود داشته است. اگر کسی مدعی شود که مالکیت اربابی یمین لشکر (علینقی افشار) در اواخر سلطنت رضاشاه با مالکیت پاتریارکال ـ فئودالی سلیمان خان افشار در دوران ناصرالدین شاه از لحاظ فرم و محتوا فرقی نداشته و هر دو به یکدرجه مالکیت خصوصی بوده‌اند، در واقع رکود مطلق تاریخ را ادعا کرده است که البته امری محال است. اگر در جامعه‌ای مناسبات مالکیت لایتغیر بماند پس چه چیز اجتماعی تغییر میکند؟ اصولا تکامل اجتماع جز تکامل مناسبات مالکیت چیز دیگری نیست.

برخی از محققین ایرانی نیز در ادوار اخیر به عللی که موجب پیدایش فرق میان رشد فئودالیسم در اروپا و رشد آن در کشورهای خاور زمین گردیده، توجه نموده و مخصوصا به‌مسئله خشکی اقلیم و دوری روستاها از یکدیگر[1] (یعنی کمی آب و پراکندگی سکنهٔ کم درسرزمین وسیع) اشاره کرده‌اند.

بویژه باید چند نکتهٔ مهم را بر سبیل مقایسهٔ تاریخی ذکر نمود که در اروپا اولا) سرعت رشد صورت بندیهای اجتماعی بیشترو ثانیا) مرز تاریخی میان صورت بندیها روشن‌تر، قطعی‌تر و دقیق‌تر بوده‌است. در صورتیکه در کشورهای شرقی مورد بحث و از آنجمله درایران اولا) دوران تکوین و رشد و افول فئودالیسم قریب هزار و پانصد سال بــه درازا کشیده و ثانیا) کشورما درسرتاسر این دوران طولانی هرگزصورت بندی "خالص" فئودالی بخود ندیده است. درسرتاسر دوران فئودالیسم هم بقایای نیرومند کمون اولیه و هم عناصری از اصول برده‌داری وهم اصول فئودالیسم با برتری فئودالیسم پهلو به پهلوی هم زندگی کرده‌اند. در همین نیم قــرن اخیر هم سرمایه‌داری و هم فئودالیسم با برتری تدریجی سرمایه‌داری در کنار هم وجود داشته‌اندو حتی در سالهـای اخیر سرمایه‌داری وابسته ایــران سوار بر ترک انحصارات امپریالیستی داشت وارد مرحلهٔ امپریالیستی هم میشد ـ در حالیکه در بعضی‌نقاط ایران عملا هنوز فئودالیسم حکمفرما بود.

تاریخ فئودالیسم ایران نشان میدهد که این صورت بندی اجتماعی در دوران موجودیت قریب به‌هزار و پانصد سال خود گرچه به تحولات و تکامل معینی نایل گردیده، ولی تا همین صد سال پیش نیز مهر و نشان مناسبات و روابط دوران آغازین خود و حتی برخی آثارو بقایای قدیمی‌تر از آنرا هم بر پیشانی داشت. یکی از نشانه های این واقعیت آنست که مالکیت عالی حکومت‌بر روی اراضی کشور طی قرون و اعصار

---

۱ . زهرا شجیعی ـ نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دورهٔ قانونگذاری ـ تهران ـ ۱۳۴۴ ـ ص ۹ (از این پس: زهرا شجیعی ـ نمایندگان مجلس...).

متمادی زیر نامهای گوناگون و به‌اشکال و درجات مختلف ادامه داشته‌است. این نوع مالکیت گاهی به‌تمام معنی و گاهی بصورت زوائد و بقایا حتی تا قرن ۱۹ میلادی با جان سختی مقاومت کرده است. در این دوران چندین قرنی شاه بمثابهٔ راس هرم حاکمیت، طبق سنن و قواعد پادشاهی، خود را قادر و ذیحق میدانست که جان و مال رعایای خود را از دستشان بگیرد.[۱] مالکیت همهٔ ثروتهای کشور در دست پادشاه بود و شاه هر ملکی را که میخواست از دست هرشخصی که اراده میکرد میگرفت و به خدمتگذاران صدیق خود می‌بخشید.[۲] در این دوران "مالک یگانه" ایران شاه بود. خوانین، اشخاص عادی و مراکزدینی فقط بر اساس نظر مثبت شاه می‌توانستند از حقوق مالکیت استفاده نمایند.[۳]

ویژگیهائی‌که در بارهٔ رشد تاریخی فئودالیسم در ایران بیان شد، با تفاوتهای غیر عمده تقریبا در همه کشورهای شرقی مشابه وجود داشته است. بقایای این ویژگیها در قرن ۱۹ میلادی در همهٔ ایالات و مناطق ایران و بویژه در کردستان بچشم میخورد.

۱. ادامه «سنن» وتأثیرآن درمالکیت ارضی

اسناد موجود نشان میدهد که در آغاز قرن ۱۹ روند تکامل مالکیت خصوصی بر روی زمین هنوز به پایان نرسیده بود. این عدم تکامل هم در عدم تضمین وتامین حقوق مالکیت ارضی وهم در سرشت نیمه آرکائیک مناسبات تولیدی که مضمون و معنای این مالکیت را تشکیل میداد، نمایان بود. از دیدگاه موضوع مورد بحث سه "سنت" زیر بویژه شایان ذکر است:

الف . **ادامهٔ اشغال اراضی ("تصرف عدوانی") و انواع آن.** یکی از "سنن" قرون وسطائی که هنوز ادامه داشت و عملا "مانع از تکامل مالکیت خصوصی بر زمین میشد، اشغال اراضی بود که گرچه "بدعت" و "سنتی" بود، ولی قرنها بود که حکم قانون بخود گرفته این اشغال بانواع مختلف بروز میکرد که عمده‌ترین آنها بقرارزیربود:

---

۱ . سرجان ملکم – تاریخ ایران – جلد دوم – ۱۸۷۰ – ص ۲۲۸ (از این پس: سرجان ملکم – تاریخ ایران .)

۲ . سرهنگ گاسپار دروویل – سفرنامهٔ دروویل (پاریس – ۱۸۲۵) تهران – ۱۳۳۶ – ص ۱۸۲ (از این پس: سفرنامهٔ دروویل) .

۳ . و. مینورسکی – سازمان اداری حکومت صفویه یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر "تذکره الملوک". تهران – ۱۳۳۴ – ص ۲۵۷ (از این پس: مینورسکی – سازمان اداری . . .) .

اشغال اراضی ضعیف‌ترها توسط نیرومندترها عمده‌ترین نوع اشغال بود. در تاریخ آمده است که سالی ناصرالدین شاه‌بسیاحت در داخل کشور پرداخت. هنگام مسافرت، در سنندج که مرکز کردستان است‌مشاهده نمود که حکام محلی آنجا (منظور والی‌های اردلان‌است) حقوق مالکیت اشخاص‌را مراعات نمی‌نمایند و با مداخلات غیرقانونی به املاک آنها دست درازی میکنند. وی بمنظور از میان برداشتن این وضع فرمانی صادر کردو دستور داد تا مضمون آن در کتیبهٔ سنگی حک و در دیوار مسجد دارالاحسان سنندج نصب شود که همگان از فرمان شاه آگاه گردند و از آنروز در سرتاسر کردستان "آزادی مالکیت" برقرار شد.[1]

ولی طبیعی است که با فرمان شاه و بدون تغییر وضع‌اجتماعی-اقتصادی، برچیدن سنن قرون و اعصار امکان‌پذیر نبود. والی‌های‌اردلان براساس حق "مالکیت عالی" که در قلمرو خود برای‌خود قائل بودند و همچنین بر پایهٔ "سنن" موجود، به‌اشغال اراضی ضعیف‌تر ها ادامه میدادند. میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر عدلیهٔ آنروز ایران در نامه‌ای که در سال ۱۲۸۸ به شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدوله حکمران کردستان نوشته بود، شکایت اسدالله خان کردستانی (وکیلی) به‌دیوان عدلیه را مطرح می‌نمود. اسدالله خان شکایت کرده بود که والی‌زادگان اردلان در دورانی که هنوز حاکم آن‌دیار بودند، روانسر را که ملک اوست به‌زور اشغال نموده‌اند و استرداد آنرا خواسته بود. مشیرالدوله برای حل این مسئله از معتمدالدوله استمداد کرده بود.[2] معتمدالدوله‌در پاسخ وی تاریخ‌این اشغال را چنین‌شرح میداد: بلوک روانسر تقریبا ۴ فرسخ طول و ۳ فرسخ عرض دارد و سالیان متمادی در تصرف اولادحاجی محمد رشید بیگ قرار داشته است. پس از کشته شدن فتحعلی بیگ و برادرانش (وراث حاجی محمد رشید بیگ) بدستور امان‌الله خان (یکی از ولاة اردلان)، روانسر نیز از تصرف آنها خارج گشته است. معتمد-الدوله برای‌حل مسئله پیشنهاد میکرد که روانسر بطور مساوی در میان دوخانواده والی‌زاده (اشغالگر) و وکیل (قربانی اشغال) تقسیم شود.[3]
این پیشنهاد مورد قبول وزارت عدلیه قرار میگیرد و بدین ترتیب یک سرزمین وسیع از طریق اشغال و آشکار و خشن و با تصویب وزارت عدلیه از دستی بدست دیگر منتقل میشود.

اشغال اراضی دیگران مختص‌والی‌زادگان سنندج نبود. تمام افراد

---

۱. عبدالله مستوفی ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری‌دورهٔ قاجاریه ـ جلد اول ـ تهران ـ ۱۳۲۴ ـ ص ۱۲۵ (از این پس: مستوفی شرح زندگانی من ـ جلد اول).

۲. محمود فرهاد معتمد ـ سپهسالار اعظم ـ تهران ـ ۱۳۲۶ ـ ص ۴۵ ـ ۴۴ (از این پس: محمود فرهاد معتمد ـ سپهسالار اعظم).

۳. همانجا ـ ص ۴۶ ـ ۴۵

و گروههائی که از لحاظ جنگی، اقتصادی و سیاسی زورشان میرسید به چنین اشغالهائی دست میزدند. شخصی بنام یونس خان که رئیس طایفه‌ای در محال بانه بود، در ربع چهارم قرن ۱۹ اکثر افرادطایفهٔ اختیارالدینی‌را که صاحبان اراضی این محال بودند از مالکیت ساقط و قسمت اعظم این محال را اشغال نمود.[۱] و[۲] در همین‌زمان عزیز خان سردار مکری ــ یکی از رجال مشهور ایران ــ که اصلا اهل ولایت مکری بود، بهنگام مرگ چندین قریه بارث گذاشت. ولی پس از چند سال از این همه املاک فقط قصبهٔ بوکان در دست علی خان سردار، نتیجهٔ او باقی مانده بود. بقیهٔ املاک او ــ همچنانکه در گذشته توسط خود عزیزخان از طریق اشغال مستقیم وآشکار و یا اشغال " قانونی" و غیره بدست آمده بود ــ باز هم از همین طرق توسط عشایر نیرومند همجوار و یا رباخواران مختلف از دست وراث او بدر آورده شد.[۳] اشغال اراضی سومار و دیوان (در سرزمین کرمانشاهان) در آغاز قرن ۲۰ توسط داودخان کلهر نیز یک نمونهٔ برجستهٔ دیگر از ادامهٔ سنت اشغال بود.[۴] فئودالها و سران عشایر که دایم با هم در کشمکش بودند، اراضی یکدیگر را با ساکنان آن از دست‌یکدیگر بدر آورده اشغال میکردند و هرکس هر جائی را اشغال می‌نمود، آن را ملک‌خود حساب میکرد و اغلب یک " قباله" و یا " استشهاد" بکلی دروغین با دهها و صدها مهر و انگشت سرهم بندی می‌نمود.[۵] اشغال اراضی آنچنان کار عادی محسوب میشد که در برخی اوضاع و احوال حتی قداست مذهبی و حرمت طریقت هم قادر بجلوگیری از آن‌نمیشد. مثلا، در بهار سال ۱۹۱۲ (۱۲۹۱) بهنگام وفات شیخ یوسف‌برهان یکی از رهبران طریقت، هنوز جنازهٔ شیخ را دفن نکرده بودند که برخی از زورمندان همجوار باشغال اراضی موروث وی پرداختند.

در برخی حالات **اشغال اراضی با انگیزه‌های سیاسی** همراه بود. مثلا، پس از حوادث ۱۸۲۸ و انعقاد قرارداد ترکمن چای، ایل قره پاپاق که در جنگهای ایران و روس در سمت ایران علیه روسیه‌جنگیده

---

۱. وزارت خارجهٔ روسیه تزاری ــ اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ نشر دوم ــ بطروگراد ــ ۱۹۱۵ ــ ص ۴۵۰ ــ ۴۴۰ (روسی). (از این پس: اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق).

۲. محمد رئوف توکلی ــ تاریخ تصوف در کردستان و جغرافیا و تاریخ بانه ــ ۱۳۵۴ ــ ص ۱۹۸ ــ ۱۸۹ (از این پس: توکلی ــ تاریخ تصوف).

۳. ژ. دومورگان ــ ماموریت علمي در ایران ــ پاریس ــ ۱۸۹۵ ــ جلد دوم ــ ص ۴۱ ــ ۴۰ (فرانسه). (ازاین‌پس: مورگان ــ ماموریت‌علمی ...)

۴. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ ص ۱۵۸ و ۳۲۵.

۵. واسیلفسکی ــ در بارهٔ مناسبات ارضی در کردستان (تحلیل نظام " دره‌بگی" کردی) ــ مجله " مسائل ارضي" ــ مسکو ــ ۱۹۳۲ ــ کتاب ۲ ــ ۱. ص ۱۱۸ (روسی). (از این پس: واسیلفسکی دربارهٔ مناسبات ارضی در کردستان).

بود، مسکن سابق خود (منطقهٔ "گویجه‌گول") را که اکنون دیگر جزو خاک روسیه تزاری شده بود، ترک کرد و با اجازهٔ عباس میرزا به‌منطقهٔ سلدوز نقل مکان نمود و خاک این منطقه بصورت تیول باین ایل‌واگذار گردید.

قصبهٔ نقده مرکز این منطقه، ملک شخصی عباس میرزا بود، ولی بقیهٔ خاک سلدوز در تصرف عشایر مکری، مامش و مقدم قرار داشت. لکن از این تاریخ به بعد به‌مقتضای ملاحظات سیاسی، سرتاسر این منطقه از تصرف مالکان سابق‌خارج و در تصرف خوانین قره پاپاق قرارگرفت. قره پاپاقهای مهاجر که جمعادر حدود ۸۰۰ خانوار بودند به کمک دولت ایران بصورت مالک و حاکم، بر چندین هزار خانوار سکنهٔ قدیمی منطقه مسلط گشتند.[۱و۲]

در دوران اختلالات سیاسی و نظامی اینگونه اشغالها مقیاس وسیع‌تری بخود میگرفت. بویژه در سال ۱۸۸۱ (۱۲۶۰) در ارتباط با نهضت شیخ عبیداله در کردستان، مقدار زیادی اراضی از طریق اشغال دست بدست شد. این حال در دهه‌های آغاز قرن ۲۰ نیز بچشم میخورد. مثلا در سال ۱۹۱۳ (۱۲۹۲)، دولت عثمانی که ارتش خود را داخل برخی از مناطق کردستان ایران کرده بود، ۱۴ قریهٔ ملک قرنی آقای مامش را بعلت تمایلش به‌دولت ایران مصادره نموده‌و به‌رئیس عشیرت دیگری بنام حمزهٔ سلیمان بعلت تمایلش به عثمانی واگذارنموده بود. در همین ایام محال دشت بیل که مشتمل بر ۲۲قریه بود با حمایت دولت عثمانی ازآقاخان میرپنج مالک آن به‌زور اخذ و به رضاخان زرزا که‌متمایل به عثمانی بود بصورت ملک اعطا گردید. جانشین کنسول آن‌روزی روسیه در شهر ارومیه با مشاهدهٔ این فقدان تضمین مالکیت در منطقه، در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳) در گزارش خود می‌نوشت: در منطقهٔ مرزی ایران ـ عثمانی" هیچگونه مالکیتی وجود ندارد".

به‌موازات دو نوع آشکار و خشن اشغال اراضی نوع مستتر و "قانونی" آن نیز وجود داشت. مثلا، حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمدشاه قاجار در زمان صدارت خود ۱۴۳۸ ده و مزرعه بصورت ملک بدست آورد که سالانه در حدود ۵۰۰هزار تومان درآمد داشت.[۳] روشن‌است که او در مدت کوتاه چنین املاک وسیعی را یا از طریق اشغال آشکار

---

۱. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ـ ص ۴۵۳.

۲. احمد کاویان پور ـ تاریخ رضائیه ـ تهران ـ ۱۳۴۴ ص ۴۴ ـ ۴۳ - (از این پس: کاویان پور ـ تاریخ رضائیه).

۳. میرزا محمد تقی خان لسان الملک ـ ناسخ التواریخ ـ جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه ـ ۱۳۱۵ ـ تهران ـ ص ۴۷۹ (از این پس: لسان‌الملک ـ ناسخ التواریخ ـ جلد اول)

و خشن و یا از طریق" قانونی" و ساختن" کلاه شرعی" و" عطیهٔ سلطانی" می‌توانست بدست بیاورد. همهٔ ماموران عالیرتبهٔ دولتی، سرکردگان نظامی ودیگر رهبران و زعمای رژیم ایران، مانند حاجی میرزا آقاسی هر یک دارای دهها و گاهی صدها ده و مزرعه بودند و قسمت اعظم آنها از طریق اشغال آشکار و یا" قانونی" بدست آمده بود. یک معاملهٔ فرهاد میرزای حاکم کردستان را در سال ۱۲۴۸ (۱۸۶۹) که ۹ قریه و مزرعهٔ سلیمان آقای فرزند الیاس‌آقارا ـ بقول خودش ـ "با پول" و "طبق شریعت" خریداری نموده بود، می‌توان چون نمونه‌ای نشان داد. فرهاد میرزا یک ماده از گزارش خود به ناصرالدین شاه را به‌این مسئله اختصاص داده می‌نویسد: " از بخت پادشاه عجب ارزان خریدم "[1]

مبدل گشتن سرتاسر محال چیلیک واقع در منطقهٔ میاندوآب‌به ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا در اواسط قرن۱۹، تصرف قسمت مهمی‌از ولایت کرند توسط فرمانفرما حاکم کرمانشاه در اوایل قرن ۲۰ و یا تصرف $\frac{1}{5}$ اراضی منطقهٔ سنندج توسط دو فئودال بزرگ بنام آصف دیوان و مشیر دیوان و دهها نمونهٔ دیگر از این قبیل، دلالت بر این داشت که حتی تا اوایل قرن ۲۰ نیز اشغال مستتر و " قانونی" اراضی در کردستان ادامه داشت.

سید محمد علی جمال‌زاده بمناسبت آغاز" اصلاحات ارضی" رژیم سرنگون شدهٔ پهلوی می‌نوشت که اگر وسیله تحقیق میداشتیم‌ومیتوانستیم منشاء مالکیتهای ارضی موجود در ایران را روشن کنیم، بدون شک به این‌نتیجه میرسیدیم که پایهٔ این مالکیت‌ها یا " تصرف عدوانی" بوده است و یا " عطیهٔ سلطانی"[2] معاملات ارضی گرچه با اطلاع نمایندگان شریعت انجام میگرفت و در بارهٔ آنها سند و قباله هم ترتیب داده میشد، ولی این معاملات اساسا از طریق زورگوئی، حیله، اجبار و مستاصل ساختن طرف اجرا میشد.[3]

درانواع اشغال اراضی که در بالا مورد بررسی قرار گرفت،زمین معمولا از یک استثمارگر به استثمارگر دیگر انتقال می‌یافت و با این انتقال تغییری درمناسبات اجتماعی حاکم برآن‌اراضی به‌وقوع نمی‌پیوست. ولی نوع دیگراشغال نیز وجود داشت که گرچه ممکن بود باز بصورتهای مذکور در فوق انجام گیرد، ولی با انجام آن در مناسبات اجتماعی

---

۱ . محمود فرهاد معتمد ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی ـ تهران ۱۳۲۶ ـ جلد دوم ـ ص ۱۲۲ (از این پس: محمود فرهاد معتمد ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی.)

۲ . سید محمد علی جمالزاده ـ زمین و ارباب و دهقان ـ تهران ـ ۱۳۴۱ ـ ص ۱۵۴ (از این پس: جمال‌زاده ـ زمین و ارباب...)

۳ . همانجا ـ ص ۱۵۴

تغییر حاصل میشد که آنهم **اشغال اراضی دهقانان مستقل** توسط فئودالها و دیگر زورمندان بود. در چنین حالی دهقان مستقلی که تا آن روز قطعه زمین خود را (بصورت انفرادی و یا کمون) داشت و از جانب کسی استثمار نمی‌شد، به‌دهقان (رعیت) فئودال مبدل می‌گشت. برخی از کردشناسان بر این عقیده‌اند که در نیمهٔ اول قرن ۲۰ در حدود ۹۰ درصد فئودالهای کردستان " اوبه‌باشی " (رئیس اوبه)‌ـهائی بودند که در گذشته به‌زور اراضی ایلات دامدار را اشغال کرده بودند. ۱ گرچه این رقم مبالغه‌آمیز بنظر میرسد، ولی خود مدعا ناظر بر واقعیت بزرگی است که آنهم اشغال زمین‌های کمونهای دهقانی توسط افراد زورمند و در نتیجه تعمیق تجزیه طبقاتی در جامعهٔ کردستان آنروزی است.

ب . " **عطیهٔ سلطانی** ". این نیز یکی از طرق بدست آوردن زمین بود. این قاعده در قرون گذشته به مقیاس فوق العاده وسیع معمول بود و در دوران مورد بحث نیز گرچه در مقیاس بسیار محدودتر، ولی بهرحال ادامه داشت. مثلا سه قریه دیزه ، بیراسپ و میله باسک واقع در منطقهٔ مرگور از جانب محمدشاه به مقبرهٔ سادات شمزین " عطا شده بود ". وقتی که میرزاتقی خان امیرکبیر ضمن اصلاحات معروف خود در صدد پس گرفتن این سه قریه برآمد، سید طه شمزینی به وی چنین نوشت: محمدشاه این سه ده خرابه را که هریک بیش از ۶ ـ ۵ خانوار سکنه ندارد، باین فقیر بخشیده که گویا آنها را آباد سازم. از رعایای این دهات هرگز نباید مالیاتی اخذ شود و آنها باید براساس اصول " مناصفه " به کسب مشغول باشند و درآمدی که از این ممر نصیب من میشود باید بمصرف مستمندان برسد. حال شنیده میشود که حکومت درصدد قطع این خواسته است. ۲ برهمین اساس دوقریهٔ دیگر به سید صالح برادر سید طه " عطا شده بود ". ۳

این حال به شیوخ شمزین محدود نمی‌شد. شاهان قاجاری در بسیاری از مناطق کردستان دهات خالصه را به اشخاص بصورت " عطیه " واگذار کرده بودند. این " عطیه " گاهی در مقابل هدایائی که به‌دربار تقدیم میشد و یا خدماتی که برای دربار انجام میگرفت و یا با مقاصد سیاسی معین اعطا میگردید. مثلا ده ترجان واقع در ولایت ساوجبلاغ مکری (مهاباد امروز) در مقابل قالی نفیسی که از جانب قوچ بیگ به

---

۱ . ک. آکوبوف ـ در بارهٔ مسئله اقوام ملی کردها در ایران (نردکرایی) مسکو ـ ۱۹۵۲ ـ ص ۲۲۹ (روسی). (از این پس: آکوبوف ـ در بارهٔ مسئله اقوام ملی کردها).

۲ . فریدون آدمیت ـ امیرکبیر و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران ـ تهران ـ ۱۳۲۳ ـ ص ۱۳۸ ـ ۱۳۷ (از این پس: آدمیت ـ امیرکبیر و ایران).

۳ . خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود (ترجمهٔ گامازوف به روسی) ـ پطربورگ ـ ۱۸۷۷ ـ ص ۲۹۸ (از این پس: خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود).

دربار هدیه شده بود، به زن این شخص که خانمه قولو نام داشت به عنوان "خرج حنای گیس" بخشش شده بود.

باید تذکر داد که اصول واگذاری زمین بصورت تیول جنگی که در ادوار گذشته تاریخ ایران وسیعا معمول بوده است، در قرن ۱۹ اساساً متروک گشته بود. تیولداران جنگی که در این عصر در کردستان ایران هنوز وجود داشتند، اساسا کسانی بودند که حق استفاده از زمین تیول را با تمام تعهدات جنگی و پرداخت خراج و غیره از پدران خود به ارث گرفته بودند. جریان عمدهٔ قرن ۱۹ در این زمینه، نه گرفتن تیول جنگی جدید از دولت، بلکه تبدیل تیولهای جنگی موجود بملک خصوصی تیولداران بود که به مثابهٔ یک ضرورت تاریخی مطرح و آغاز گشته بود. در این دوران در ایران واگذاری تیول بعنوان مواجب و مستمری غیرجنگی وسعت زیاد یافته بود.

ج. محافظه‌کاری وروتین. دربحثهای آینده مالکیت ارضی عشیرتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در اینجا تنها ذکر این نکته ضروری است که یکی از عوامل فرعی ترمز کنندهٔ تکامل مالکیت خصوصی بر زمین، روحیات حاکم بر عالم عشیره‌ای بود.

عالم عشیره‌ای به‌مقتضای سرشت اجتماعی ـ اقتصادی خود عمیقا با آداب و سنن پیوند داشت و محیطی بود محافظه کار که عمیقادر اسارت روتین‌قرار داشت. در واقع عالم عشیره‌ای که بر مبنای اقتصاد طبیعی و در بستگی و مسدودیت اقتصادی و "خودمختاری" جنگی ـ سیاسی و پراکندگی و عدم تمرکز قرار داشت، با انحراف از سنن و روتین‌های دیرین می‌توانست با دست خود گور خودرا بکند. همهٔ این خواص‌در عشایر قرن ۱۹ هنوز ادامه داشت. ادامهٔ اشغال و اتکای مطلق برزور نیز خود یکی از مظاهر برجستهٔ ادامهٔ همین سنن و روتین‌ها بود. آن بخش از اشراف کردستان که در معرض تجاوز و اشغال قرارمیگرفتند طبعااز این وضع ناراضی بودند و بصراحت می‌گفتند که عدم‌اطمینان، از مصونیت‌املاک و ثروتهایمان، عمده‌ترین علت ویرانی ولایت‌ماست.[1] سرجان ملکم با اشاره به امتناع افراد عشیره‌ای کردستان از زندگی‌در شهرها می‌نوشت: وضع مالکیت و یا تعصب شدید برای ادامهٔ رسوم‌و آداب کهن، مانع پیدایش هرگونه ترقی و اصلاحی در زندگی آنهاست.[2]

این ویژگی که از زندگی اجتماعی ـ اقتصادی عشیره‌ای سرچشمه میگرفت، در مقابل سیر تکامل عمومی کشور و قبل از هر چیز تکامل مالکیت خصوصی بر زمین، نقش بسیار منفی و ترمز کننده ایفا می‌نمود.

---

۱. محمد امین زکی ـ تاریخ السلیمانیه و انحائها ـ ۱۹۵۱ ـ بغداد ص ۱۶۴ (عربی). (از این پس: امین زکی ـ تاریخ السلیمانیه...).

۲. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۳۷.

اطلاعاتی که محمد امین زکی مورخ کرد عراقی در گذشته‌ای نه‌چندان دوردر باره‌ٔ عشیرت پژدر(پشدر) ذکر نموده است، به‌درک این مطلب کمک می‌کند. او می‌نوشت: عشیرت پژدراز لحاظ اتنیک به‌دو شاخه بابکر سلیم‌آقا و عباس محمود آقا منشعب میشوند. این دو شاخه از یکسو کاملا از هم مشخص و متمایز هستند، ولی از سوی دیگر جریانی بطور مداوم در داخل آنها ادامه دارد و مانع از آن میشود که این دو شاخه از جهت املاک و اتنیک بطور کامل از هم جدا گردند. در حالیکه تعداد مجموع افراد دوشاخه معین و روشن است، ولی تعیین تعداد افراد منسوب به هریک از آنها غیر ممکن است. زیرا علاوه بر احتیاجات زندگی روزمره، نقل و انتقال بلاانقطاع افراد از این‌شاخه بآن شاخه و برعکس که طبق سنن و روتین انجام میگیرد، روزی تعداد افراداین شاخه و روز دیگر تعداد افراد آن شاخه‌را بالا می‌برد.[1]

وضع غیرثابت دو شاخهٔ عشیرت پژدر تنها مربوط به توده‌های استثمار شونده زیر سلطهٔ این عشایر نبود، بلکه صاحبان اراضی، یعنی خود عشیرتها نیز در همین وضع بودند. چنین وضعی در میان صاحبان اراضی، موجب عدم ثبات در مالکیت ارضی میگردید. بطوریکه استقلال حقوقی و عملی رهبران دو شاخهٔ مذکور از لحاظ مالکیت ارضی در برابر یکدیگر یک استقلال کامل و واقعی نبود. رهبران هر دو شاخه در خاک هر دو شاخه صاحبان" مشترک" همهٔاراضی بودند[2] این نمونهٔ جالب نشان میدهد که سیستم عشیره‌ای که خود محصول و مظهر سازمان اجتماعی ــ اقتصادی جامعه بود، در عین حال مقاومترین موانع را در سر راه رشد و تکامل مالکیت خصوصی بر اراضی ایجاد می‌نمود. یکی از ایرانشناسان شوروی که با نام مستعارم. سنجابی نیم قرن‌قبل آثار مختلفی در بارهٔ ایران نوشته است، در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) می‌نوشت که: سران قبایل اسکان شدهٔ کردستان همهٔ اراضی را درمیان سران طوایف قبیلهٔ خود تقسیم نموده‌اند، ولی با وجود این باز هم خود را صاحب مجموع اراضی قبیله می‌دانند[3] این حالات ،ظاهرا انعکاسی از" محافظه کاری" و " روتین" بودند، ولی باید گفت که گرچه بظاهر معنای پسیکولوژیک داشتند، لیکن در واقع جز محصول مناسبات اجتماعی ــ اقتصادی و محیط سیاسی چیز دیگر نبودند.

---

۱. امین زکی ــ تاریخ السلیمانیه ــ ص ۱۸۵.
۲. همانجا ــ ص ۱۸۵.
۳. م. سنجابی ــ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ــ مجله "در جبههٔ مسائل ارضی" ــ شماره ۲ ــ سال ۱۹۲۸ ــ ص ۱۰۷ ــ ۱۰۶ (روسی). (از این پس: سنجابی ــ درباره وضع دهقانان ایران).

۲. مالکیت ارضی عشیرتی در کردستان

هرگاه نظام پاتریارکالی ـ فئودالی را که طی قرون متمادی در کردستان برقرار بوده است یک ارگانیسم زنده حساب کنیم، آنگاه باید عشیرت را بطور مشروط سلول این ارگانیسم بنامیم. همانطور که اصولا سلول کوچکترین موجود زندهٔ حامل و منعکس کنندهٔ عمده‌ترین پروسه‌های زندگی یک ارگانیسم کامل است، عشیرت نیز طی قرون متمادی کوچکترین واحد نظام مسلط بر کردستان بوده است و عمده‌ترین ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این نظام را درهر دوران مشخص بطور مشخص در خود منعکس نموده است. لذا برای پی بردن به کنه نظام مسلط بر کردستان و تحول آن در اعصار مورد بحث، راهی جز بررسی سیستم عشیره‌ای در هر دورهٔ مشخص وجود ندارد.

برخیها که به‌اهمیت مسئله عشیرت توجه داشته‌اند، چنان مسحور آن گشته‌اند که ادعا کرده‌اند کردستان سرتاپا عالم عشایر است و "... کردها یک ملت مسلحند". ۱ جانشین کنسول روسیهٔ تزاری در خوی در سال ۱۹۱۲ (۱۲۹۱) می‌نوشت که سیستم درهم برهم عشیره‌ای کردستان برای ما روشن نیست و معتقد بود که حکومت‌تزاری برای آنکه یک سیاست درست در مورد کردستان پی‌ریزی کند، باید قبل از هر چیز سیستم عشیره‌ای را مورد بررسی و شناسائی قرار دهد. و. نیکیتین کردشناس معروف، حتی در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) مدعی بود که "... درحال حاضر بنظر ما عمده‌ترین نشانه و ویژگی هر کردی این است که خود را منسوب به قبیله‌ای میداند." ۲ سپس نظر خود را بسط داده می‌نوشت: هنوز هم این وظیفه در مقابل تدقیق کنندگان کردستان قرار دارد که روشن نمایند که آیا قبیله کرد ازتکامل طایفه (که او نیز از خانواده سرچشمه‌گرفته) بوجود آمده، یا اینکه یک واحد سیاسی است که بطور تصنعی سر هم بندی گردیده است؟ ۳ نیکیتین در تذکر این مطلب حق داشت که "جامعهٔ کردستان هنوزهم در انتظار آنست که از لحاظ سوسیولوژیک مورد تحقیق عمیق و همه جانبه قرار گیرد". ۴

---

۱. لطفی ـ امیر بدرخان ـ ۱۹۱۰ ـ ص ۱۲ (از این پس: لطفی ـ امیر بدرخان).

۲. و. نیکیتین ـ کردها ـ مسکو ـ ۱۹۶۴ ـ ص ۳۹ (روسی)، (از این پس: نیکیتین ـ کردها).

۳. همانجا ـ ص ۱۹۵.

۴. همانجا ـ ص ۲۲۵.

طرح مسئلهٔ سیستم عشیره‌ای در کردستان ایران در قرن ۱۹ و بکار بردن اصطلاحاتی از قبیل "قبیله"، "طایفه" و غیره ممکن است خواننده را باین تصور نادرست سوق دهد که گویا در کردستان قرن ۱۹ نیز نظام قبیله ـ طایفه‌ای باستانی موجود بوده است. برای احتراز از یک چنین اشتباهی باید مقدمتا تذکر داد که آنچه در کردستان و دیگر مناطق مشابه تا همین اواخر تحت نام عشیرت و قبیله و طایفه و غیره وجود داشته است و در برخی مناطق هنوز هم موجود است، وجه تشابهی با نظام قبیله ـ طایفه دوران کمون اولیه نداشته و ندارد. انگلس زیربنای اقتصادی "نظام قبیله ـ طایفه" دوران کمون اولیه را چنین تصویر نموده است: در آنجا سکنه فوق‌العاده کم و پراکنده بود، در اطراف سرزمین مسکونی قبیله یک منطقهٔ کمربندی برای شکار وجود داشت. و پس از آن یک کمربند مشخص بیطرف وجود داشت که این قبیله‌را از قبایل دیگر جدا می‌نمود. در آنجا تقسیم کار بصورت تقسیم طبیعی آن، یعنی تقسیم کار بین زن و مرد انجام گرفته بود: مرد جنگ میکرد، شکار حیوانات و صید ماهی میرفت و مواد خوراکی خام بدست می‌آورد و ابزار لازم برای اجرای این امور را تهیه می‌نمود. ولی زن در خانه کار میکرد و به تهیه خوراک و پوشاک می‌پرداخت. مرد صاحب اختیار رشتهٔ خود و زن صاحب اختیار رشته خود بود. زن و مرد هر یک صاحب ابزاری بود که خود آن‌را ساخته بود و بکار می‌برد. امور مربوط به اقتصاد خانه براساس اصول کمونیستی توسط چندین و گاهی تعداد کثیری خانواده اجرا میگردید.[1]

نظام قبیله ـ طایفه متکی بر یک چنین مناسباتی قرنها پیش در کردستان فرو پاشیده بود. ولی در این و یا آن محال کردستان به این و یا آن نشانهٔ نظام فرو پاشیدهٔ مذکور تصادف میشد و این امری طبیعی بود. در داخل سیستم عشیره‌ای گاهی این نشانه‌ها بطور برجسته بچشم میخوردند ـ بی‌آنکه نقش موثری در ماهیت خود این سیستم داشته باشند.

انگلس معتقد بود که علت جان سختی و ادامهٔ آثار نظام قبیله ـ طایفهٔ کلاسیک، سطح فوق‌العاده پائین رشدکار و خانواده بوده است. تا روزی که کار کمتر رشد کرده و کمیت محصول آن کمتر بود، نظام اجتماعی نیز بیشتر به نظام طایفه‌ای وابسته بود.[2]

برخی از "تئوریسینهای" استعماری و طرفداران برتری نژادی

---

۱. ف. انگلس ـ منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت ـ ص ۱۷۷ (روسی). (از این پس: انگلس ـ منشأ خانواده...)
۲. همانجا ـ ص ۴.

برای اثبات "نظریات" خود کوشیده‌اند باین مسئله استناد ورزند که گویا در کشورهای خاورزمین تا همین اواخر نظام قبیله ـ طایفه باستانی که اروپا قرنهاست آنرا پشت سر گذاشته، وجود داشته است و گویا این دلیل "عدم استعداد فطری" مشرقیان است! ولی باید بگوئیم که در برخی ازکشورهای اروپایی نیز تا قرون اخیر بقایای سیستم قبیله ـ طایفه ادامه داشت. مثلا در ایرلند، هم طایفه "سپت" (Sept) وهم قبیله (Clan) موجود بود و تا این زمان زمین ملک مشترک طایفه و یا قبیله بود. حتی دهقانان که "روندال" (   ) نامیده میشدند با اجاره‌ٔ زمین از طایفه، می‌توانستند از زمین استفاده نمایند.[1] بطوریکه بعدا شرح داده خواهد شد، عشیرت کردستان نیز بر مبنای مناسبات مشابهی قرار داشت.

می‌توان فعلا پذیرفت که معمول شدن و انتشار یافتن **کلمهٔ عشیرت** در کردستان، با نفوذ فرهنگ عرب در این منطقه ارتباط داشته است. ولی طبیعی است که آن سیستمی که پس از نفوذ فرهنگ عرب و اسلام نام عشیرت برآن اطلاق گردید، ادامه تاریخی مناسبات و پروسه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اتنیک بود، که پیش از آن نیز در کردستان وجود داشت و اکنون با فرهنگ عرب و اسلام ممزوج شده و سخت از آن متاثر گشته بود. آیا این مناسبات و پروسه‌های باستانی بطور مشخص چه بوده است و در موقع خود چه نام داشته و به‌چه عللی و چه‌زمانی به سیستم عشیره‌ای تبدیل گشته است؟ اینها مسائل علمی بسیارمهمی است که باید از طریق تدقیق مشخص روشن شوند. بر سبیل احتمال می‌توان گفت که در کردستان پیدایش سیستم عشیره‌ای و نضج گرفتن صورت‌بندی فئودالیسم از لحاظ زمانی با هم مطابقت داشته‌اند و در واقع پروسهٔ واحدی را تشکیل میداده‌اند. یعنی پیدایش فئودالیسم در کردستان جز پیدایش سیستم عشیره‌ای چیز دیگری نبوده است. طی قرون وسطی نقش این سیستم مرتبا بالا رفته و بالاخره به یکی از بزرگترین عوامل زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کردستان و قوام اتنیک خلق کرد مبدل گشته است. جهت مشترک همهٔ مراحل موجودیت سیستم عشیره‌ای (در دورانهائی که سیستم مذکور هنوز پا به‌مرحلهٔ تنزل و افول نگذاشته بود وتا آنجا که اسناد اجازهٔ قضاوت میدهد) این بود که این سیستم با مالکیت عالی حکومت بر زمین و تیول جنگی پیوند ارگانیک داشت و از لحاظی یک سیستم جنگی ـ سیاسی بود. با وجود این جهت مشترک، سیستم نامبرده در هردورهٔ تاریخی ویژگیهائی نیز داشته است. قرن‌های ۱۹ و ۲۰ (بویژهٔ نیمه دوم قرن ۱۹ و ربع اول قرن ۲۰) نیزگرچه دوران فروپاشی سیستم عشیره‌ای بود، ولی بهرحال یکی از ادوارمشخص تاریخ آنرا تشکیل میداد.

---

[1] ـ همانجا ـ ص ۱۴۸ ـ ۱۴۷.

در قرن ۱۹ در کردستان صدها عشیرت بزرگ و کوچک وجود داشت که ذکر اسامی همهٔ آنها میسر نیست، ولی توجه به انواع این نامها می‌تواند گویای مسائلی باشد. اسامی عشایر کردستان اساسا چند نوع زیر بودند.

۱. اسامی که معنای دقیق آنها را نمی‌توان به‌روشنی معین کرد. از قبیل: مکری، کلهر، بلباس، هرکی و غیره.

۲. آن‌اسامی که با نام محل ارتباط داشت، از قبیل بانه‌ای، مریوانی، بارزان (برز به‌کردی مرتفع، بارزان و یا برزان یعنی محل مرتفع. (ان) در کردی علامت صیغهٔ مکان و زمان است) و غیره.

۳. اسامی مربوط با نام اشخاص، مانند: منصوری، شاهبازی، عبدویی و غیره.

۴. اسامی مربوط با اقتصاد روستائی و بویژه دامداری، ازقبیل: شیخ بزنی (شیخ بزی)، شوان (شبان)، برازی (گرازی) و غیره. گفته میشود که‌نام جاف نیزاز کلمه "گاو" مشتق گشته و یا معرب آنست.

۵. اسامی ناشی از حرفهٔ معین، مانند: عمله، زنگنه (که گویا از "چغانه" مشتق گشته و با موسیقی ارتباط دارد) و غیره.

۶. نامهای برخاسته‌از ریشه‌های دینی باستانی از قبیل گوران، ورمزیار (هرمزیار) و غیره.

توضیح مختصر بر برخی از اسامی فوق می‌تواند به روشن‌تر شدن مطلب کمک کند. عشیرت شوان در نواحی علیای ولایت کرکوک که مستور از چراگاههای وسیعی بودزندگی میکرد و به‌دامداری مشغول بود. عشیرت شیخ بزنی نیز در همین نواحی در گشت و گذار بود. در میان این عشیرت بر مبنای گله‌داری کیش شیخ بزی بوجود آمده بود و چنین اعتقادی وجود داشت که‌گویا این شیخ موهوم حامی و حافظ حیوانات است؛[1] در یک فلکلور کردی بنام (پیری‌مام شوان)، یعنی (پیر عموشبان) گفته میشود: " نخستین جانداری که موجب زندگی ما شد گوسفند بود. ما با مبادلهٔ گوسفند با سلاح، قدرت مبارزه علیه‌دشمن را بدست آوردیم ".[2] خورشید افندی که یکی از ماموران دولت عثمانی بود و در اواسط قرن ۱۹ در ضمن کمیسیونهای رفع اختلافات مرزی‌بارها در مرزهای ایران و عثمانی سفرکرده بود و به‌محل آشنائی داشت، می‌نوشت: وجه تسمیهٔ طایفهٔ عمله این بود که همهٔ افراد آن نزد خوانین طوایف

---

۱. ا. ویلچفسکی ـ کردها (مقدمه‌ای بر تاریخ اتنیک خلق کرد) مسکو لنینگراد ـ ۱۹۶۱ ـ ص ۱۰۰ (روسی). (از این بس: ویلچفسکی ـ کردها).

۲. عرب شاملوف ـ درباره‌ٔ مسئله فئودالیسم در سرزمین کردها ـ مجلهٔ " مسائل جوامع ماقبل سرمایه‌داری" ـ شماره ۱۰ ـ ۹ ـ سال ۱۹۳۴ ـ ص ۱۱۴ ـ ۱۱۳ ـ مسکو ـ لنینگراد (روسی)، (از این بس: شاملوف ـ درباره‌ٔ مسئلهٔ فئودالیسم در سرزمین کردها).

فیلی خدمت می‌کردند و چون همیشه مشغول غله کاری برای این خوانین بودند، بطور دایم در سومار و ترخان و کوهدشت زندگی میکردند.[1]

ولی وجه تسمیهٔ عشایر زنگنه و گوران قدری بغرنج‌تر است. در بارهٔ زنگنه‌ها اکثرا عقیده بر این بوده است که آنها اصلا از هندوستان به کردستان آمده‌اند و شغل اصلی آنها موسیقی و طرب بوده است. بر همین مبنی عده‌ای معتقدند که زنگنه‌ها در ابتدا کولی (قره‌چی) بوده‌اند و تشابهی را که در میان کلمه زنگنه و مترادفهای لغت کولی در زبانهای اروپائی (از قبیل "زیگانی"، "زونگونر"، "تسیگان" و غیره) وجود دارد، دلیل آورده‌اند.[2] کلمهٔ گوران را هم مشتق از کلمهٔ "گبر" (آتش پرست، که در قدیم به خلق کشاورز هم اطلاق میشده است) دانسته‌اند.

حالاتی هم بوده است که یک عشیرت را با نام یکی از طوایف آن نامیده‌اند. مثلا" نام عشیرت سیپکان که در حدود ۷۷۰ خانوار بود، از نام یکی از طوایف خود به‌اسم سیپکی که جمعا" ۳۰۰ خانوار بود مشتق گشته بود و نام عشیرت معروف زیلان که در حدود ۱۸۵۰ خانوار بود ازنام یکی از طوایف خود باسم زیلی گرفته شده بود.[3]

گاهی عشایری در کردستان دیده میشوند که گرچه صدها کیلومتر از هم دور بودند، ولی اسامی واحدی داشتند. مثلا در حالیکه مسکن اصلی عشیرت گوران در منطقهٔ کرمانشاهان قرار داشت، در اواسط قرن ۱۹ در شهر بایزید عثمانی نیز ۱۲۰ خانوار بنام گوران زندگی میکردند.[4] همچنین در منطقهٔ ایلخچی واقع در حوالی تبریز و در یکی از محلات قدیمی خود شهر تبریز گروه متمایزی بنام گوران زندگی میکردند که هنوز هم بقایای آنها در این مناطق به سر می‌برند.[5] مسکن اصلی و قدیمی عشیرت مکری در نواحی جنوبی و جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه قرار داشته است. ولی در حوالی دریاچهٔ وان نیز درحدود ۳۰۰ خانوار مکری بصورت مخلوط با شکاکها زندگی میکردند. موطن اصلی گورک‌ها گرچه منطقهٔ سقز و سردشت و ساوجبلاغ مکری بود، ولی در منطقه مهمدان هم درحدود ۲۰۰ خانوار گورک درمیان کوچ

---

۱. خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود ـ ص ۸۵.

۲. دکتر فریتز ـ کرد لرک تاریخی و اجتماعی تدقیقات ـ جلد اول ـ کردلرک مسائی ـ استانبول ـ ۱۹۱۶ ـ ص ۴۸ ـ ۴۷ (ترکی). (از این پس: دکتر فریتز ـ کرد لرک تاریخی)

۳. آلکساندر ژابا ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ پطربورگ ـ ۱۸۶۰ ـ ص ۴ ـ ۲ ـ (فرانسه) (از این پس: ژابا ـ یادداشتهائی در باره کردها)

۴. همانجا ـ ص ۶ ـ ۱

۵. غلامحسین ساعدی ـ ایلخچی یک ده صوفی نشین در آذربایجان ـ تهران ـ ۱۳۴۲ ـ (از این پس: ساعدی ـ ایلخچی یک ده صوفی نشین در آذربایجان).

نشینان آن حوالی پراکنده بودند.[1] دکتر فریتز وجود عشایر همنام کرد را در مناطق مختلف کردستان ایران و کردستان عثمانی خاطرنشان ساخته و برای نمونه به عشایر تیلکو، ممل، زکتی، دری و گلباخی اشاره نموده است.[2] طبق نوشته محمد امین زکی بیگ عشیرت هرکی که در حدود ۲۰ هزار خانوار ایلجمعی داشت، بصورت بخشهای جدا ازهم در مناطق مختلف: منطقه‌ٔ مرزی ایران و عثمانی، ولایت عقره (آکری) و نواحی رواندوز، ارضروم و وان زندگی می‌کرد.[3]

گاهی نیز حالتی مشاهده میشدکه در طول زمان یک عشیرت واحد بدو بخش جداگانه تقسیم می‌گشت که شیوه زندگی آنها با هم فرق داشت. مثلا درحالیکه عشیرت معروف کلهر براساس دامداری و تا حدودی کشاورزی شیوهٔ زندگی نیمه کوچ نشینی داشت، یک تیرهٔ آن بنام حاجی‌زاده از اوایل قرن ۱۹ به شهر کرمانشاه نقل مکان کرده، زندگی اسکان برگزیده و با پول و بازار پیوند نزدیک برقرار کرده بود. حاجی‌شهباز خان رئیس این تیره در حالیکه در خاک کلهر دارای تعداد زیادی ده و مزرعه و مرتع و چشمه و کهریز بود، در شهر کرمانشاه نیز مقدار معتنابهی مستغلات شهری ازقبیل کاروانسرا و حمام و غیره در مالکیت داشت.[4]

برخی منابع نشان میدهد که در اواخر قرن ۱۹ در شهر کرمانشاه قریب ۱۵ هزار خانوار کلهر زندگی میکرده است. البته این رقم مبالغه آمیز است، زیرا که در آن روزها شهر کرمانشان جمعا در حدود ۶۰ ــ ۵۰ هزار نفر جمعیت داشته است. ولی این واقعیتی است که در اوایل قرن ۱۹ در میان کلهر ها و برخی دیگر از عشایر کرمانشاهان یک جریان انتقال بشهر کرمانشاه (بسوی زندگی اسکان و بازار) مشاهده میشد. در همین منابع گفته میشود که در آن دوران در همین شهر ۸ هزار خانوار زنگنه بشیوهٔ شهری سکونت داشتند (که البته رقم بسیار مبالغه آمیزی است). ولی در همین حال تودهٔ اصلی عشیرت زنگنه در قضای (بخش) صلاحیه ایالت سلیمانیه با شیوهٔ زندگی دیگری به سر می‌بردند.[5]

گفته شد که در کردستان گاهی عشایر "تخصص یافته" و یا "حرفه‌ای" وجود داشتند. مثلا عشیرت زنگنه به موسیقی و هنر و گله‌داری (بویژه تربیت اسب) و صنعتگری اشتغال داشت. ویلچفسکی معتقد بود که فرق میان زنگنه‌ها و دیگر کوچ نشینان کردستان در این بود که اینها متمایل به صنعتگری بودند، در حالی که اکثر عشایر کردستان اینکار را درشان

---

۱ . زابا ــ یادداشتهائی دربارهٔ کردها ــ ص ۶ ــ ۱ .
۲ . دکتر فریتز ــ کرد لرک تاریخی ــ ص ۵۷ .
۳ . محمدامین زکی بک ــ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ــ مصر ــ ۱۳۳۹ . ص ۴۰۸ (عربی) . از این پس: محمد امین زکی‌بک ــ خلاصه تاریخ الکرد وکردستان) .
۴ . مجلهٔ "گه‌لاویز" کردی
۵ . دکتر فریتز ــ کردلرک تاریخی ــ ص ۴۶ .

خود نمی‌دانستند و صنعتگری را یک شغل پست محسوب می‌داشتند.[1] طایفه‌ٔ سوزمانی ساکن منطقه‌ٔ سنندج نیز به حرفه‌ٔ رقص و آواز و طرب اشتغال داشت.[2] نمونه‌های دیگری نیز از گروههای اتنیک "تخصص یافته" و "حرفه‌ای" می‌توان ذکر کرد.

شاید از همه جالب‌تر همان حالتی باشد که در میان عشیرتی گروههائی با نام دیگر عشایر وجود داشتند. مثلا در میان تیره های طایفه‌ٔ کاردار عشیرت شکاک گروههائی به اسامی بوتان، فنک، مکری، گورک، بادینان وغیره زندگی میکردند. اینها اسامی عشایر دیگری بود که در دیگر مناطق کردستان سکونت داشتند.[3]

بررسی علل وجود ناهمگونیهای مختلف در ترکیب عشایر کردستان، از لحاظی مربوط به علم دموگرافی و اتنوگرافی است و در اینجا مجال آن نیست. ولی باید قید نمود که یکی از این علل، مهاجرت‌های بزرگ در تاریخ کردستان بوده است که خود می‌تواند موضوع تدقیق ویژه‌ای قرار گیرد. این مهاجرت‌های بزرگ در قرن ۱۹ دیگر بپایان رسیده بود. ولی تاریخ قرون وسطی نمونه‌های فراوانی از این مهاجرت‌ها را بیاد دارد. مثلا طبق نوشته‌ٔ "تاریخ گزیده" در دوران اتابیک هزار اسب عده‌ٔ قابل ملاحظه‌ای از عشایر کردستان از جبل السماق شام به درون کردستان و نقاط دوردست شرقی کوچانده شدند.[4] و[5] در نتیجه انتقال اجباری بخش معینی از دنبلی‌ها در ادوار مختلف توسط خلیفه مامون، تیمور لنگ، سلطان سلیم‌خان عثمانی از کردستان به کاشان و خراسان و خبوشان و شیروان و گنجه و قره‌باغ و قراجه‌داغ و نقاط دیگر، در همین مناطق گروه‌های اتنیک جدید با نامهای دنبلی یحیی، دنبلی شمسکی، دنبلی عیسی بیگلو، دنبلی‌بیگ‌زاده، دنبلی ایوان‌خانی وغیره به‌وجود آمد.[6] در دوران حمله‌ٔ مغول یک توده‌ٔ قریب به ۳۰۰ هزار نفر از عشایر زنگنه، شاه منصور، جیگانی وغیره از موطن اصلی خود، یعنی منطقه‌ٔ گوران و سرزمین اردلان به قره باغ آذربایجان و بخش دیگر آنها به فارس و خوزستان جلای وطن کردند.[7] در دوران حکومت شاه عباس طوایف

۱. ویلچفسکی – کردها – ص ۱۵۹.
۲. خورشید افندی – سیاحت‌نامه‌ٔ حدود – ص ۱۱۹ و ۱۲۱.
۳. اسمعیل آقای سمکو و عشیرت شکاک – ۱۹۲۹ – ص ۱۳ (روسی). (از این پس: اسمعیل آقای سمکو)
۴. محمد امین زکی – تاریخ‌الدول والامارات الکردیه فی العهدالاسلامی – قاهره – ۱۹۲۸ – ص ۱۳۷ (عربی). (از این پس: محمد امین زکی – تاریخ‌الدول...
۵. شرفخان بن شمس‌الدین بدلیسی – شرفنامه – جلد اول – پطرز بورغ – ۱۸۶۲ – ص ۲۷ – ۲۶ (از این پس: شرفخان بدلیسی – شرفنامه).
۶. محمد امین زکی – تاریخ الدول... ص ۳۸۴.
۷. علی اصغر شمیم همدانی – کتاب کردستان – تبریز – ۱۳۱۲ – ص ۳۹. (از این پس: شمیم همدانی – کتاب کردستان).

زعفرانلو، شاهدلو، کیروانلو و امانلو منسوب به عشیرت حسنانلو، جبرا به خراسان کوچانده شدند.[1] و[2] باز در زمان همین شاه (۱۶۱۸-۹۹۷) در حدود ۱۵ هزار خانوار کرد که علیه ستم مستبدان ایران و عثمانی قیام کرده بودند، از دیاربکر به خراسان رانده شدند.[3] و [4] در سال ۱۷۲۷ (۱۱۰۶) عشایر چمشگزگ و قراچورلو بعنوان مجازات در مقابل قیام، توسط نادرشاه از کردستان به ناحیه مشهد تبعید گشتند[5] نمونه‌های دیگری از قبیل انتقال لک‌ها از شیراز به سلماس و تبعید قریب ۱۰۰ هزار خانوار آن از شمال به جنوب کردستان[6]، انتقال تیرهٔ چالاوی (چلوی و یا چلبی) عشیرت سنجابی در ربع اول قرن ۱۹ از شیراز به منطقهٔ کرمانشاهان[7]، مهاجرت ایل میلان از جور حاکم خوی به خاک کردستان عثمانی[8]، مهاجرت بخشی از عشیرت‌کلهر ازکرمانشاهان به منطقه صائین قلعه افشار[9]، انتقال ایل براخویی از کردستان به بلوچستان و صدها نمونهٔ دیگر در این زمینه وجود دارد. بویژه سه عامل مهم: ۱) مهاجرتها و تبعیدهای مورد بحث، ۲) نقل و انتقالات، سفرهاو یورشهای مربوط با اصول تیول جنگی و ۳) حرکت‌مداوم واحدهای گله‌دار بزرگ در میان ییلاق و قشلاق، که گاهی صدها کیلومتر با هم فاصله داشتند، هم در قوام اتنیک خلق کرد و هم در ترکیب ناهمگون عشایر کردستان نقش بزرگی بازی کرده‌اند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که چگونه بود عشایر و طوایفی به زور از سرزمین مسکونی خود بسرزمین دیگری انتقال داده میشدند و یاخود به طیب خاطر سرزمین مسکونی موجود را رها کرده و سرزمین دیگری را بدون ابتیاع و غیره بدست می‌آوردند؟ آیا آنها مالک اراضی سابق خود نبودند؟ و آیا صاحبان اراضی جدیدی که آنها بدست می‌آوردند حق مالکیت بر زمین خود را نداشتند که بدینگونه زمین از دست آنها خارج شده بدیگران انتقال می‌یافت؟ با اطمینان می‌توان گفت: آری، عشیرتها و طوایف و تیره‌ها و ایلات دارای حق مالکیت خصوصی کامل

---

۱. محمد امین زکی بک - خلاصه تاریخ الکرد و کردستان - ص ۴۴۰.
۲. محمد امین زکی - تاریخ الدول... ص ۴۳۲ - ۴۳۱.
۳. محمد امین زکی بک - خلاصه تاریخ الکرد و کردستان - ص ۲۱۱.
۴. عبدالعزیز یا ملکی - کوردستان و کورد اختلالتری - جلد اول. تهران - ۱۹۴۶ - ص ۴۸ (ترکی). (از این پس: عبدالعزیز یا ملکی - کوردستان و کورد اختلالتری)
۵. محمد امین زکی بک - خلاصه تاریخ الکرد و کردستان - ص ۲۳۰
۶. همانجا - ص ۴۵۶ - ۴۵۲
۷. دکتر محمد مکری - عشایر کرد - تهران - ۱۳۳۳ - ص ۸۶ - ۸۵ (از این پس: محمد مکری - عشایر کرد).
۸. آدمیت - امیرکبیر و ایران - ص ۱۲۹
۹. محمد امین زکی بک - خلاصه تاریخ الکرد و کردستان - ص ۴۵۳ - ۴۵۰

براراضی خود نبودند. عشیرت بدان سبب می‌توانست بآسانی وبدون حق اعتراض اراضی خود را بگذارد و برودکه مالک خصوصی این اراضی نبود و باز بدین سبب می‌توانست اراضی جدیدی را بدون اشکال خاصی بدست بیاورد که صاحبان اراضی جدید نیز مالک خصوصی زمین‌های خود نبودند. این نقل و انتقالات یا بر اساس اصول تیول جنگی، یا در ارتباط با رویدادهای سیاسی ـ نظامی ویا بعنوان مجازات و بصورت اشغال خشن انجام میگرفت و زمین موجود از دست میرفت. صرف‌نظر از اینکه نقل و انتقالات بصورت کدام یک از اشکال فوق انجام گیرد، یک مسئله قطعی و روشن بود و آن اینکه" منشاء حقوقی" همهٔ این تبدلات مالکیت عالی حکومت بر زمین بود و شاه که در راس حکومت قرار داشت بدون هیچ مجوز دیگری زمین را از یکی میگرفت و بدیگری می‌بخشید.

به برخی از عوامل عمدهٔ زندگی اجتماعی ـ اقتصادی در نظام عشیره‌ای اشاره شد. این عوامل بقدری نیرومند بودند که حتی مناسبات خویشاوندی که یکی از پایه‌های عشیرت بود، نمی‌توانست در مقابل آنها مقاومت کند. در چنین حالاتی مناسبات خویشاوندی گاهی نه‌تنها موجب بقای عشیرت موجود نمی‌شد، بلکه به تجزیه و از هم پاشی آن کمک میکرد. ۱ بگفتهٔ انگلس، در چنین حالاتی نه بر پایهٔ مناسبات خویشاوندی، بلکه براساس محل سکونت " قبایل منطقه‌ای" بوجود می‌آمد. ۲ چنین عشیرتی شکل مجموعه‌ای داشت که از جمع گشتن گروههای دارای منشاء و اسامی گوناگون ترکیب یافته بود.

بدین ترتیب، بنیاد عشیرت را زندگی اجتماعی ـ اقتصادی آن بوجود می‌آورد و عامل مرکزی در قوام یافتن این زندگی مالکیت ارضی عشیرتی بود. مالکیت ارضی عشیرتی در همهٔ ادوار و از آن جمله درقرن ۱۹ دارای ویژگیها و گرایشهای معینی بود که موضوع بحث آتی راتشکیل میدهد.

الف ـ **مسئله مرکزی در بوجود آمدن عشیرت.** نویسندهٔ این سطور در مقالهٔ نسبتا مبسوطی که در سال ۱۳۳۶ در مورد " خواص اقتصادی سیستم ایل و عشیرت در کردستان ایران" نوشته عشیرت را چنین تعریف نموده بود: " عشیرت عبارت بود از اتحاداقتصادی، سیاسی و جنگی صاحب زمینهائی... که با هم خویشاوند بودندو رهبری یکی از این اقوام گرد آمده و دهقانان سرف (به زمین بسته) اسکان یافته و نیمه اسکان یافته رااستثمار می‌نمودند". این یکی از تعریفهائی بود که در بارهٔ عشیرت کردستان بعمل آمده بود و بمثابهٔ یکی از اولین

---

۱. سکیبیس ـ کردها ـ ص ۱۹۶
۲. انگلس ـ منشاء خانواده...ص۱۲۹

گامها در این زمینه، گرچه جهات بسیار مهمی از خواص سیستم عشیره‌ای را بیان میداشت، ولی طبیعی است که نمی‌توانست حرف آخر در این مورد باشد. مثلا، تحقیقات سالهای بعدی نشان داد که حقوق سرواژ رسما نه در کردستان و نه در سرتاسر ایران وجود نداشته است.

در بارهٔ سیستم عشیره‌ای در کشورهائی که در آنها چنین سیستمی موجود بوده، تدقیقات فراوانی بعمل آمده است. ولی این تدقیقات همیشه با موفقیت همراه نبوده است. برخیها گرچه در باره سیستم عشیره‌ای فراوان سخن گفته‌اند، ولی به ماهیت اصلی آن، یعنی مبنای اجتماعی ـ اقتصادی این سیستم توجه ویژه‌ای نکرده‌اند. برخیها تحلیل شیوهٔ زندگی (اسکان و یاکوچ‌نشینی) را در مرکز سخن خود قرارداده‌اند و عده‌ای بیشتر به مسائل اتنیک (خویشاوندی و یا برعکس) پرداخته‌اند. نظری گذرا به نوشته‌های محققین ایران، ترکیه و عراق (سه کشوری که بخشهای عمدهٔ خلق کرد در آنها ساکن است) این گفته را به ثبوت میرساند.

دکتر علی اکبر بینا (ایرانی) بر این عقیده است که عشیرت در ایران عبارت از مجموعهٔ خانوارهای مختلفی است که از لحاظ اخلاق وعادت و زبان تحت حکمروائی یک رهبر گرد آمده‌اند.[۱] عبدالجلیل الطاهر (عراقی) می‌گوید: عشایر عراق براساس "وحدتَ خون" و "تعصب در منسوبیت" بوجود آمده‌اند.[۲] و اما دکتر فریتز در بارهٔ کردهای عثمانی اظهارنظر کرده مدعی بود که در میان عشایر کردستان حتی در زبان و عادات و زندگی و احساسات آنها هیچ وجه تشابه روشنی وجود ندارد[۳]! علت طرح چنین ادعای نادرستی این بود که دانشمند نامبرده خود را در خدمت شووینیسم عظمت طلبانهٔ سلطان عثمانی قرار داده بود و می‌کوشید سیاست دولت عثمانی را در مورد خلق کرد ـ اینکه کرد اصلا ترک است! ـ اثبات نماید. وقتیکه اجرای این "وظیفه" از یادش میرفت و بی‌اختیار واقعیات از زیر قلمش در میرفت، اعتراف میکرد که مثلا: گورانها (ساکن کرمانشاهان) و کرمانجها (ساکن شمالی‌ترین مناطق کردنشین آذربایجان غربی) با کمی فرق لهجه‌ای بزبان واحد تکلم می‌کنند و طبیعت و عادات و زندگی آنها هم فوق‌العاده بهم

---

۱. دکتر علی اکبر بینا ـ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ـ جلد اول ـ تهران ـ ۱۳۳۷ ـ ص ۷۶ (از این پس: علی اکبر بینا ـ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران).

۲. عبدالجلیل الطاهر ـ تقریر سری لدائره استخبارات الامریکانیه عن العشائر والسیاسه ـ بغداد ـ ۱۹۵۸ ـ ص ۵ (از این پس: عبدالجلیل الطاهر ـ تقریر سری)

۳. دکتر فریتز ـ کرد ترک تاریخی ـ ص ۴۹

شبیه است.[1] نیکیتین نظر و.ر.هی دریانورد انگلیسی را درمورد قبیله، به عشایر کردستان تطبیق میداد. هی معتقد بوده که قبیله عبارت است از: اتحاد یک و یا چند گروه و هدف از این اتحاددفاع از اعضای قبیله در مقابل تهاجمات خارجی و حفظ سنن نژادی‌وشیوهٔ زندگی است.[2]

به بازگو کردن همهٔ انواع‌افکار بورژوایی در بارهٔ عشیرت نیازی نیست. خلاصه کلام اینکه دانشمندان بورژوایی هنگام بررسی‌موضوع‌عشیرت به همه چیز پرداخته‌اند جز به تشریح مالکیت ارضی عشیرتی که اساس موجودیت عشیرت را تشکیل میداد. برخی از محققین (مثلا شاکرناصرحیدر) اگر هم اراضی تحت مالکیت "قبیله، عشیرت وخاندان" را "مالکیت مشترک" نامیده‌اند، ولی این "مالکیت مشترک" را پایهٔ موجودیت آنها نشمرده‌اند.[3]

درست‌ترین و با ارزش‌ترین تحقیق علمی در بارهٔ عشایرکردستان آن تدقیقی است که بر پایهٔ متدولوژی علمی‌انجام گرفته است، یعنی توجه خود را متوجه مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت نموده است. تاردوف ایران شناس شوروی جهات مشترک قبایل ایرانرا مورد بررسی قرار داده پنج جهت ویژه را باین ترتیب ذکر کرده است: ۱) درجامعهٔ قبیله‌ای، تولید غله مقام دوم را داشت، ۲) مرتع و گله از نقش‌تعیین کننده برخوردار بود، ۳) تقسیم‌کار، مناسبات تولیدی و استثمار، بر مبنای استفادهٔ مشترک از مراتع قرار داشت، ۴) بقایا و آثار نظام‌کمون‌طایفه، دوران متمادی به‌حیات خود ادامه میداد و۵) بر مبنای‌طرز زندگی کوچ‌نشینی‌جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه‌ای‌مدت مدیدی ادامه می‌یافت.[4] آکوپوف به مسئلهٔ عمده‌ای اشاره نموده می‌نویسد: عشیرت عبارت از فرم همباری بر مبنای تصرف "مشترک" بود و این فرم بدان علت امکان‌پذیر میشد که در عالم عشیره‌ای مالکیت خصوصی برزمین وجود نداشت.[5] بطوریکه مشاهده میشود، در این نظرات نکات علمی و درست فراوان است و مهمترین‌نکته‌اشاره به نبودن مالکیت خصوصی برزمین و وجود "اشتراک" درمالکیت‌ارضی

---

۱. هماںحا ـ ص ۴۴

۲. ںیکیتیں ـ کردها ـ ص ۱۹۴

۳. ساکر ناصر حیدر ـ احکام الاراضی و الاموال غیرمنقوله ـ بغداد ـ ۱۹۴۷ ـ ص ۴۹ (از این پس: شاکر ناصر حیدر ـ احکام الاراضی)

۴. و.ناردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران مجموعهٔ "اسناد در بارهٔ مسائل ملی ـ مستعمراتی" شماره (۹) ۳ ـ سال ۱۹۳۳ مسکو ـ ص ۱۲۸ (روسی). (از این پس: تاردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران)

۵. اکوبوف ـ در بارهٔ مسئلهٔ قوام ملی کردها ـ ص ۱۴۷

در سیستم عشیره ایست.

در واقع نیز تاریخ گذشتهٔ عشایر کردستان نشان میدهد و به اثبات میرساند که بدون خاک، هیچ نوع پیوند خویشاوندی و تعصب و غیره نمی‌توانست عشیرت بوجود بیاورد. مثلا، بنیان‌گذاران عشیرت مکری در قرن ۱۵ میلادی تحت رهبری شخصی بنام سیف‌الدین از منطقهٔ شهر زور بسمت شرق حرکت کرده و در اراضی دریاس واقع در سمت جنوبی دریاچهٔ ارومیه سکونت اختیار نمودند. شرفخان بدلیسی در این باره می‌نویسد: سیف‌الدین عدهٔ زیادی را از عشیرت بابان و دیگر عشایر کردستان بدور خود جمع نمود و محال دریاس را از دست طایفهٔ چاپقلو بدر آورد و خود تصرف کرد. سپس بتدریج مناطق دول باریک، اختاچی، ایل‌تیمور و سلدوز را نیز به دریاس ملحق ساخت. در این مناطق کسی را یارای تصرف و تجاوز به عنف و زور بازو نماند. طوایفی که بر اطراف سیف‌الدین گرد آمدند مکری نامیده شدند.[1]

پس از مدتی صارم فرزند سیف‌الدین بمقاومت علیه صفویه پرداخت و بالاخره علیه آنها با سلطان عثمانی متحد گشت. سلطان سلیم‌خان صارم را با احترام فراوان استقبال نمود و ولایات و نواحی موروث پدر را بصورت اقطاع تملیکی (*) به وی داد.[2] رهبران مکری دورانی مدید با استفاده از تضاد های موجود میان ایران و عثمانی، حکومت خود را حفظ نمودند و تحکیم بخشیدند. یکی از نبیرگان سیف‌الدین بنام امیره‌بیگ در سال ۹۱۷ (۱۵۳۸) ازجانب سلطان مراد سوم به حکومت موصلی، شهرزور، اربیل و نواحی دیگر منصوب گردید.[3] حیدرخان پسروی ترغه، آجری، صاروقورخان، دواب (میاندوآب) و میلان را نیز بر این قلمرو اضافه نمود.[4] بدین ترتیب عشیرت مکری در سرزمین پهناوری که از مراغه تا موصل امتداد داشت، حاکمیت خود را برقرار نمود و قدرت و موجودیت خود را تثبیت کرد. گرچه بعدها امرای مکری قسمت اعظم این قلمرو را از دست دادند، ولی سرزمین اصلی مکری را همچنان در دست خودنگاه داشتند و بر همین مبنا نیز به موجودیت عشیرت مکری ادامه دادند.[5] بطوریکه این عشیرت تقریبا

---

۱. شرفخان بدلیسی – شرفنامه – ص ۲۸۹ – ۲۸۸

*) "اقطاع تملیکی" عبارت بود از واگذاری "رقبه" و "مالکیت" زمین و "حق استفاده" از این زمین "بصورت اقطاع" به شخص امین. این شخص حق داشت این خاک را بیع بگذارد. هبه و وقف نماید و از طریق وصیت به ورثات خود انتقال دهد. [(خالص اشرف – شرح قانون اراضی – استانبول – ص ۱۴)، (از این پس: خالص اشرف – شرح قانون اراضی)]

۲. شرفخان بدلیسی – شرفنامه – ص ۲۸۹

۳. همانجا – ص ۲۹۱ – ۲۹۰

۴. همانجا – ص ۲۹۶

۵. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق – ص ۴۶۳ – ۴۶۲

تا اوایل قرن ۲۰ فرم مالکیت عشیرتی را بر روی اراضی و لذا خصلت عشیره‌ای را درخود نگاه داشته بود و از این پس در ارتباط باتحولی که در مالکیت ایجاد شد بمثابهٔ یک عشیرت به افول گرائید. یعنی مکریها اگر زمین خود را بصورت مالکیت عشیرتی نمیداشتندنمیتوانستند به عشیرت مبدل شوند.

در تاریخ عشیرت جاف نیز همین پدیده و پروسه‌ها را میتوان مشاهده‌کرد. موطن قدیمی جافها سرزمین جوانرود است که درکردستان ایران واقع شده. بعلل مختلف بخشهائی از این عشیرت در چندقرن اخیر دوبار بصورت توده‌ای بکردستان عثمانی مهاجرت نموده‌اند. مهاجرت اول در سال ۱۱۴۵ هـ.ق. رخ داد. در این سال در حدود ۴۰۰خانوار جاف برهبری شخصی بنام ظاهربیگ از جوانرود به بانی خیلان (واقع در منطقهٔ کفری در خاک کردستان عثمانی) مهاجرت نمودند و بعدا حدود هزار خانوار دیگر نیز بآنها پیوستند. ظاهربیگ با ۴۰ سواربه خدمت امیربابان درآمد و در مقابل این خدمت خاک باـی‌خیلان و درپایش باو اعطا گردید.۱ قدرت جافهای مهاجر در خاک بابان فزونی گرفت، ولی وضع جافهای کردستان ایران در طریق تثبیت نمی‌افتاد.

در سال ۱۸۰۰(۱۱۷۹) والی اردلان به خاک جوانرود حمله نمود و رئیس جافهای ساکن آنجا را کشت و پس از این رویداد مهاجرت دوم جافها آغاز شد. گروهی به شهر زور منتقل و به جافهای آنجا پیوستند. جافها که تاآنروز عشیرت کردستان ایران محسوب بودند، درنتیجه از دست دادن اراضی خود در کردستان ایران و بدست آوردن زمین در کردستان عثمانی، به عشیرت کردستان عثمانی مبدل گشتند.۲ یعنی خاک همچنانکه در تکوین عشیرت نقش اساسی داشت، "تابعیت" او را نیز معین می‌نمود، گرچه صحبت از "تابعیت عشیرت" در آن دوران بیش ازیک واقعیت به فرضیه شباهت داشت.

نظری به‌تاریخ عشیرت باجلان نیز می‌تواند به‌روشن شدن جهاتی از مسائل مورد بحث کمک کند. باجلانها در قرن ۱۷ در معیت سلطان مراد چهارم از موصل به زهاب کرمانشاهان آمدند. در سال ۱۶۳۹ (۱۰۱۸) سلطان مراد عشیرت کلهر را به جبر از زهاب‌راند و خاک آنها را به عشیرت باجلان داد. بعدها باجلانها بخشی از اراضی عشیرت گوران را هم اشغال نموده به یکی از عشایر نیرومند کرمانشاهان مبدل شدند. گرچه نادرشاه در دوران قدرتش بخشی از باجلانها را به‌زوربه حوالی خرم‌آباد انتقال داد، ولی خاک زهاب تا اوایل قرن ۱۹اساسا در دست عشیرت باجلان قرار داشت. محمد علی میرزای‌قاجار (دولت

---

۱. امین زکی ــ تاریخ السلیمانیه ــ ص ۱۷۸
۲. هماجا ــ ص ۱۷۹

شاه) در سال ۱۸۲۶ (۱۲۰۵) تصمیم به‌راندن باجلانها از زهاب گرفت و لـذا این عشیرت به ناحیهٔ قارانلو واقع در خاک عثمانی مهاجرت کرد. از این تاریخ ببعد در کردستان ایران تنها گروه کوچکی از باجلانها بنام جمهور در ناحیهٔ کویره‌تو باقی ماند و همه باجلانها به تبعیت عثمانی درآمدند. ۱ و ۲

عشیرت شکاک نیز تاریخ مشابهی دارد. طبق روایت، آنها در اوایل قرن ۱۸ از قطورواقع در مرز ایران و عثمانی بداخل ایران‌نقل مکان نموده‌اند. حکومت ایران در مقابل خدمتی که شکاکها درحفاظت راهها و مرزها انجام میدادند، اراضی صومای و برادوست را دراختیار آنها قرار داد. ۳ سپس شکاکها در سال ۱۸۶۰ (۱۲۳۹) باتفاق‌چند عشیرت دیگر منطقه، عشیرت میلان را موردتهاجم قرار دادند و بخشی از اراضی آنها را اشغال کردند.

نمونه‌های‌مشخصی که از تاریخ عشایرکردستان ایران در مناطق‌مختلف آن آورده شد، بروشنی نشان میدهد که عمده‌ترین پروسه و مسئله مرکزی بوجود آمدن یک عشیرت، پروسه و مسئله بدست آوردن زمین توسط همین عشیره بصورت مالکیت عشیرتی بود. لذا تدقیق دربارهٔ عشیرت را باید از تدقیق در پیدایش مالکیت ارضی عشیرتی آغازنمود. و این مالکیت" یک تصور واهی متافیزیکی و حقوقی " در معنای‌حقوقی " خالص" ۴ بر روی شیء اراضی نبود. بلکه قبل از هر چیز واساسا عبارت از مناسبات احتماعی تکوین یافته بر پایهٔ همین شیء بود. بر پایهٔ مالکیت ارضی عشیرتی و بمثابهٔ دوقلوی همین مالکیت، حاکمیت محلی و داخلی عشیرت نیز بوجود می‌آمد. فقط پس از تکامل کافی این پروسه بود که یک عشیرت پا بعرصهٔ وجود می‌نهاد.

اسناد تاریخی نشان میدهد که مالکیت‌ارضی عشیرتی بطور عمده از دو طریق زیر بوجود می‌آمد. ۱) اشغال مستقیم اراضی و ۲) تفویض خاک‌بصورت تیول جنگی از جانب حکومت باین یا آن گروه. طریقهٔ دوم نیز اکثـرا و عمـلا بدرجات مختلف با کمک اشغال جامهٔ عمـل بخود می‌پوشید. دراسناد راجع به عشایر کردستان قبل از قرن ۱۹و حتی درفـولکلور های موجود تاکنون بدلیل و یا شاهدی تصادف‌نکرده‌ایم که نشان دهد یک عشیرت کردستان از طریق خرید معمولی زمین‌بدست آورده باشد. با وجود این میتوان احتمال داد که درگذشته‌ها این‌ویا

---

۱. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق — ص ۱۷۹
۲. محله" گه لاویژ"
۳. اسمعیل آقای سمکو — ص ۲ — ۱
۴. ک. مارکس و ف. انگلس — نامه‌های منتخب — ۱۹۵۳ — ص ۲۷-
۲۶ (روسی) (از این پس: مارکس و انگلس — نامه‌های منتخب)

آن عشیرت کردستان استثنائا از طریق خرید زمین بدست آورده باشد و "خرید" زمین نیز در زندگی عشیره‌ای نقشی بازی کرده باشد. ولی اگر چنین "خریدهائی" هم وجود داشته باشد، بدون ترس از مبالغه میتوان ادعا کرد که آن "خرید" نه در مقابل فروش داوطلبانه، بلکه اکثرا با اعمال جبر و اجبار بفروش همراه بوده است. صاحب زمین اکثرا در زیر فشار جبرهای مختلف تن به "معامله" در میداد و خاک خود را مثلا در مقابل "یک حبه نبات" به "مشتری" زورگو" مصالحه" می‌نمود.

و اما در بارهٔ قرن ۱۹ باید بگوئیم که از این قرن به بعد، به استثنای یکی دو فقره پیدایش عشایر جدید در کردستان بوقفه گرائیده و بتدریج بکلی قطع گردیده است. عشایر قدیمی که موجودیت خودرا تا این زمان حفظ کرده‌بودند، همچنان در سیاسات داخلی و خارجی خود "سنت" اشغال اراضی را ادامه میدادند، بدون آنکه در نتیجه این اشغالها اصولا عشایر جدید بوجود بیاید.

ب. **نمونه‌های پیدایش عشایر جدید در کردستان در قرن ۱۹.**

عشایری که در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در کردستان وجودداشتند، جز چند عشیرت معدود، بقیه در دوران‌های قبل از قرن ۱۹بوجود آمده بودند. طبق اسناد موجود، در این قرن فقط دو عشیرت‌جدید در کردستان ایران بوجود آمده است که آنهم عشیرت‌های سنجابی و قره‌پاپاق بودند. تاریخ پیدایش عشیرت سنجابی در خاطرات علی‌اکبر خان سردار مقتدر سنجابی که در اوایل قرن ۲۰ مدتی رئیس عشیرت سنجابی بوده است، ذکر گردیده است.

طبق این خاطرات، عشیرت سنجابی‌تا سالهای ۳۰ قرن ۱۹یک عشیرت مستقل و قائم بالذات نبوده است. زیرا که تا این زمان سنجابیها نه خاک و نه حکومت عشیره‌ای خودرا داشتند. آنها بشرح زیر صاحب خاک و حاکمیت محلی خود شدند.

بختیارخان که یکی ازموسسین عشیرت سنجابی بود، در آغاز قرن نوزدهم حتی" به‌اندازهٔ قبر یک آدم" زمین و ملک نداشت. او در اراضی ملاکان کرمانشاهان کشاورزی میکرد و هر قدر می‌کوشید جای چند جفت گاو زمین بدست بیاورد، موفق نمی‌شد.[۱] پس ازبختیار خان، حسن‌خان نیز سالیان متمادی در اراضی ملاکان (اکثرا در قریه سه تپه داراب خان) به کشاورزی اشتغال داشت. او دارای دو جفت گاو بود. در یکی ازخشکسالی‌ها اراضی سه تپه غلات فراوان ببارآورد و حسن‌خان و صاحب ملک ۳۰۰ خروارگندم بدست آوردند. حسن‌خان گندم لازم جهت نان و بذر خود را از سهم خود برداشته و بقیه را به مالکان ماهیدشت وام داد و آنها نیز گندم را بصورت "تقاوی"

---

۱. محمد مکری ـ عشایر کرد ـ ص ۴۷

(برای بذر) به‌رعایا دادند. مالکان ماهیدشت متعهد شده بودند که در خرمن سال آینده وام را پس دهند. ولی در این سال گرانی شدید ولایت را فراگرفت و قیمت یکمن گندم به ۱ قران و ۱۵ شاهی رسید.

هزاران نفر از ساکنان کرمانشاهان و سرزمین اردلان و همدان از گرسنگی جان سپردند. عده‌ای از ملاکان ماهیدشت در مقابل وام، املاک خود را به حسن‌خان دادند و او به مالک چند ده تبدیل شد. وی گندم به" تفاوی" میداد و لذا رفته رفته عده بیشتری از دهقانان بسوی او گرویدند. او در نخستین مرحله صاحب دهات چیگین، خورنه، بابان، کورزان و بندار شد.[۱]

سپس حسن خان ۱۶ ده دیگر نیز خرید و به این املاک اضافه نمود وی پس از اینکه بصورت یک صاحب زمین بزرگ درآمد توانست عشیرت سنجابی را هم پایه‌گذاری کند و بدین منظور دهات تحت مالکیت را از طریق فروش به اقساط در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود.[۲] سردار مقتدر در بارهٔ کسانی که از حسن خان زمین خریده بودند در خاطراتش می‌نویسد: همهٔ آنها از خوانین سنجابی و خویشان نزدیک حسن‌خان بودند. حسن‌خان این دهات را به قیمت ارزان به آنها فروخت و بعد بتدریج قیمت آنها را پس گرفت.[۳] در دست خود حسن‌خان مقدار زیادی زمین و ملک باقی ماند. وی دهات زیادی در سرزمین اردلان خرید و بر این املاک اضافه نمود.[۴] بدین ترتیب عشیرت سنجابی در سرزمین کرمانشاهان بوجود آمد.

سنجابیها بموازات پیشروی در زمینهٔ بدست آوردن زمین، بتدریج حاکمیت عشیره‌ای خود را نیز برقرار نمودند. این جهت مسئله نیز قابل توجه است. سردار مقتدر در خاطرات خود می‌نویسد: تا زمان حسن‌خان (سالهای ۳۰ قرن ۱۹) سنجابیها یک عشیرت مستقل نبودند و در ترکیب طایفهٔ زنگنه قرار داشتند. میرزا سلیم‌خان زنگنه میرزا محمدخان برادرخود را به حکومت سنجابیها برگماشت و حسن‌خان سمت ریش سفیدی وی را داشت.[۵]

سنجابیها علیه ستم میرزا محمدخان سر به قیام برداشته و او را کشتند، لذا در مقابل خطر زنگنه به‌جستجوی حامی دیگری افتادند. حسن خان به اسدالله خان رئیس عشیرت گوران پیغام داد که هرگاه قول دهد که برای خلاصی از شر میرزا سلیم‌خان به‌او یاری‌کند، او با کمال میل سنجابیها را داخل"جزوجمع" (مجموع مالیات جنسی و نقدی و

---

۱. هماںجا ـ ص ۷۵
۲. هماںجا ـ ص ۷۵
۳. هماںجا ـ ص ۷۵
۴. هماںجا ـ ص ۷۶
۵. هماںجا ـ ص ۸۱

تعهدات جنگی که می‌بایست به‌دولت پرداخت شود) گوران‌ها خواهد کرد. اسدالله خان همین قول را داده و بآن عمل می‌کند وسنجابیها به کمک گورانها از زیر سلطهٔ زنگنه‌ها خلاص میشوند و به‌گورانها می‌پیوندند ولی دوسال بعد، پس از مرگ میرزا سلیم خان که‌خطر زنگنه تخفیف یافت، حسن‌خان به‌فکر جدا شدن ازگورانها و کسب استقلال عشیره‌ای افتاد. او با نورمحمدخان زنگنه وارد مذاکره شده در بارهٔ " خوین بس " (خون‌بس‌و یا خون‌بست) بتوافق رسید و به یاری او و ازطریق‌دادن پیشکش به حکومت، سنجابیها را از گورانها جدا و بصورت مستقل در آورد.[1] بدین ترتیب پس از حل مسئله زمین و استقرار حاکمیت عشیره‌ای، عشیرت سنجابی بتمام معنی بوجود آمد و خودحسن‌خان به مقام ریاست عشیرت سنجابی رسید.

بر آنچه که گفته شد باید اینرا نیز اضافه نمائیم که همهٔ تیره‌ها و طوایف سنجابی ازطریق خریدن زمین و از راه حسن‌خان صاحب‌زمین نشده‌اند. بر سبیل نمونه‌طایفه عباسوند (هواسوند) را که یکی از طوایف مهم این عشیرت بود می‌توان نشان داد. افراد این طایفه در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ در ناحیه زهاب زندگی میکردند و پیرو مذهب‌تسنن بودند. ولی تحت‌تاثیر سید یعقوب گوران‌به مذهب اهل حق گرویده‌و بسوی اراضی امروز سنجابیها نقل مکان کردند. حکومت، اراضی طایفهٔ جلیلوند را که از محل خود کوچ کرده بود و در نتیجه این اراضی خالی السکنه وبی‌صاحب مانده بود، به مراد علی و لطفعلی که دوبرادر و از سران عباسوند بودند واگذار نمود. بعد گروههای دیگری که‌از عراق و شیراز به‌این نواحی مهاجرت کرده بودند به عباسوندهاپیوستند. این طایفه که از عناصر اتنیک مختلف بوجود آمده بود پس از مدتی به عشیرت سنجابی گروید و ازچهار دسته‌نیروی مسلحی که سنجابیهاموظف بودند در اختیار دولت قرار دهند، یکدسته را متقبل شد و بدین‌ترتیب خواه ناخواه در سمت آمیزش با عشیرت سنجابی جلو رفت.[2]

از آنچه با استفاده از خاطرات سردار مقتدر سنجابی در بارهٔ عشیریت سنجابی گفته شد حداقل، نتیجه‌گیریهای زیر را میتوان کرد:

۱ ــ معلوم میشود که در ربع دوم قرن۱۹ در برخی نواحی جنوبی کردستان ایران زمین تا حد قابل ملاحظه‌ای به موضوع خرید و فروش تبدیل گشته بود. همچنین می‌توان به یقین گمان کرد که ملاکان‌ماهیدشت که باین آسانی تن به " خوش معاملگی " و " قانون " در داده و زمین خود را در مقابل وام به حسن خان داده بودند، خود منسوب به عشیرتی نبوده‌اند و نیروی مقاومت نداشته‌اند، بلکه مالکان ضعیف ویا

---

۱. هماجا ــ ص ۸۴ ــ ۸۱
۲. هماجا ــ ص ۱۱۲ ــ ۱۱۱

مستقلی بوده‌اند. ولی ازسوی دیگر واگذاری بلاعوض اراضی طایفهٔ جلیلوند (این اراضی کفاف دامداری و کشاورزی ۱۵۰۰ خانوار را میداد) به طایفهٔ عباسوند از جانب دولت، بیانگر این واقعیت بود که هنوز مالکیت ارضی عشیرتی با خواص عمده‌اش پابرجا بود و زمین هنوز در انظار، اهمیت اقتصادی لازم را کسب نکرده بود.

همچنین مشاهده میشود که عشیرت سنجابی از ترکیب دو عنصر بوجود آمده: اولا) عنصری که از طریق خریدن صاحب زمین شده و ثانیا) عنصری که از طریق تیول جنگی زمین بدست آورده است. ولی هر دوی آنها (سنجابیها و عباسوندها) براساس تیول جنگی مشترک بهم نزدیک شدند. این فاکت بیانگر این واقعیت است که اصول تیول‌جنگی در قرن ۱۹ نیز در تعیین وضع اجتماعی ـ اقتصادی و سرنوشت حقوقی زمین تاثیر بسزائی داشته است.

۲ ـ نخستین پایهٔ اقتصادی ایجاد عشیرت سنجابی، بصورت کلاسیک، یعنی به صورت تصرف "مشترک" زمین بوجود نیامده است. این نخستین پایه، تصرف فردی زمین بوده است که در بخشی از عشیرت به‌سطح مالکیت فردی خصوصی نزدیک‌تر بود. در این حال طبقات و اقشار زیر سلطهٔ عشیرت بطرز روشن‌تری از هم متمایز می‌گشت وپروسهٔ تجزیهٔ این توده‌به‌طبقات صورت جدی‌تری بخود میگرفت. بعلت‌ویژگی فوق‌الذکر در مالکیت ارضی، هرارشی داخلی چنین عشایری اصولا با سیستم هرارشی پاتریارکال ـ فئودالی سرتاسری مملکت پیوند ارگانیک نمی‌یافت. این هم یکی از وجوه تمایز اینگونه عشایر با عشایر کلاسیک بود.

۳ ـ مناسبات خویشاوندی که در میان سنجابیهای اصیل وجود داشت، به‌تنهائی نمی‌توانست نقطه حرکت آنها در جهت ایجادحاکمیت داخلی‌و محلی باشد. آنها فقط پس از بدست آوردن خاک توانستند برای طرح مسئله جدا شدن و مستقل گشتن از عشیرت زنگنه زمینه و امکان واقعی داشته باشند. ولی برای تبدیل این امکان به حقیقت به یاری عوامل دیگری و بویژه به یاری توده‌های عادی و غیر عشیره‌ای ساکن اراضی سنجابی نیازمند بودند. در داخل عشایر کلاسیک کردستان انواع پیوندهای پاتریارکال ـ اتنیک وجود داشت و این پیوندها در موقع لزوم همبستگی آنها را تشدید می‌نمود و توده‌های عادی را تحت رهبری سران عشیره‌ای بحرکت در می‌آورد. ولی عشیرت سنجابی که‌از طریق غیرکلاسیک در سرزمین کرمانشاهان بوجود آمده بود، برای قیام علیه سران عشیرت زنگنه می‌بایست منتظر روزی باشد که توده‌های‌غیر عشیره‌ای خاک سنجابی نیز از ستم سران زنگنه بجان آیند. بدین ترتیب در محیط آن عشیرتهائی که بصورت غیر کلاسیک بوجودمی‌آمدند، خلق عادی یعنی مولدین مستقیم، یک نوع "استقلال شخصیت" کسب می‌نمودند. این نیزپدیدهٔ مهمی بود.

۴ ـ گرچه عشیرت سنجابی بر پایهٔ تصرف خصوصی فردی برزمین بوجود آمده بود و از این لحاظ با عشایر کلاسیک فرق داشت، ولی محیط عمومی اجتماع بسیاری از جهات سیستم عشیره‌ای کلاسیک را بر این عشیرت نیز تحمیل نموده بود. یکی از این جهات جمع گشتن حق تصرف زمین واختیار حکومت محلی سنجابی در دست شخص واحد بود. این عشیرت نیز پس از بدست آوردن زمین عملا مسئله حاکمیت و استقلال محلی داخلی خود را نیز مطرح نمود. علت واضح این امر آن بود که عشیرت، صرف‌نظر از ویژگیهای تکوین خود، می‌بایست حاکمیت‌خود را بر طبقات غیر عشیرتی زیر فرمان و زیر استثمار خود تامین کند. عامل دیگری که حاکمیت محلی این عشیرت را ضروری میساخت این بود که مالکیت سنجابیها بر زمین خود (گرچه بخش‌مهمی از این مالکیت از طریق خریدن بدست آمده و از لحاظ حقوقی اصولا وضع آن روشن بود) تابع وضع عمومی آن دوران بود. یعنی این‌مالکیت تضمین نداشت و از مصونیت و امنیت مجروم بود و همواره درمعرض اشغال نیرومندترها قرار داشت. لذا سنجابیها نیز مانند دیگر عشایر از طرفی برای مسلط شدن بر توده‌های عادی مردم و از طرف دیگر به منظور دفاع در مقابل تجاوز دیگران حاکمیت خود را که هم دستگاه جبر و هم‌وسیله دفاع بود بوجود آوردند. حاکمیت متمرکز در وضع مالکیت ارضی نیز موثر بود.

۵ ـ سنجابیها برخلاف عشایر کلاسیک کردستان برای ایجاد حاکمیت محلی خوداز مراحل دشوارترو بغرنج‌تری گذشته‌اند: در دوران ضعف به کمک گورانها از زیر تسلط زنگنه‌ها رها شدند و پس ازکسب قدرت در اتحاد با زنگنه‌ها ازوابستگی گورانها بدر آمدند و سپس با دادن پیشکش بدولت هم مالکیت و هم حاکمیت محلی خود را محرز ساختند و به یک عشیرت مستقل مبدل گشتند. علت این راه پرپیچ و خم آن بود که عشیرت سنجابی در اصل نه بر اساس تیول جنگی و قواعد ناشی‌از آن وازآن‌جمله اتکاء بر نیروی جنگی، بلکه از طریق "خریدن زمین" بوجود آمده بود و کار خود را از تصرف فردی بر زمین آغاز نموده بود که البته به مالکیت خصوصی بمراتب نزدیکتربود.

عشیرت دوم که در قرن ۱۹ در این‌منطقه بوجود آمد عشیرت قره پاپاق بود که از طریق مهاجرت سیاسی از ماوراء قفقاز به سلدوز انتقال یافت و در اینجا خود را تجدید سازمان نمود. چنانکه قبلا شرح داده شد. عباس‌میرزا اراضی سلدوز را بصورت تیول جنگی به قره‌پاپاقها داد. قرار بر این شد که‌آنها ۱۲ هزار تومان مالیات‌سالانه منطقهٔ سلدوز را بسود خود جمع‌آوری نمایند و در مقابل هنگام لزوم

۸۰۰ سوار مسلح در اختیار دولت قرار دهند.[۱] بدین ترتیب برپایه تیول جنگی یک عشیرت جدید در حوالی جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه بوجود آمد.

نمونهٔ قره پاپاقها گرچه در قرن ۱۹ در نوع خود رویداد منحصر بفردی بود، ولی بطور زنده نشان میداد که طی قرون و اعصار و به ویژه براساس تیول جنگی چگونه گروههای بزرگی از مردم در داخل کردستان و همچنین در میان کردستان و مناطق غیر کردنشین همیشه در حال جابجائی و حرکت و مهاجرت بوده‌اند. این جریان دائمی فقط یک پدیدهٔ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و نظامی نبود، بلکه در قوام اتنیک ساکنان کردستان و تکوین فرهنگ خلق کرد نقش بسزائی داشته است. از قرن ۱۹ به بعد که بتدریج تیول جنگی به‌افول گرائید و مالکیت ارضی در سمت تکامل خود با سرعت بیشتری رشد میکرد، این مهاجرتها و جابجائی‌ها نیز بتدریج کمتر و هرچه کمتر میشد.

ج. محتوای اجتماعی ـ اقتصادی برخی قواعد ارث در سیستم عشیره‌ای. بررسی این موضوع بنوبهٔ خود می‌تواند بدرک ماهیت مالکیت ارضی عشیرتی کمک کند. خلاصهٔ مسئله این بود که در قرن ۱۹ نیز از خاک عشیرت به‌دختران سهم‌الارث داده نمی‌شد و این حال فقط از بی‌حقوقی زنان ناشی نبود. در میان عشایر زنها نسبت به زنان جامعهٔ بورژوائی از حقوق و آزادیها و بویژه احترام نسبی برخوردار بودند. حتی در قرنهای ۱۹ و ۲۰ در کردستان زنانی از قبیل حلیمه خان* حکاری، عادله خان جاف، کدخدانرگس شوانی، مریم‌خانم شمزینانی، پای مروت منگورو دهها شیرزن دیگر بوده‌اند که بمقام ریاست عشیرت و سرکردگی جنگی رسیده‌اند.[۲ و ۳ و ۴]

محروم بودن دختران در عالم عشایری از حق ارث زمین ازیک ضرورت ناشی میشد که آنهم ضرورت حفظ "تمامیت ارضی" حریم عشیرت بود. دختر، اگر از ارث ارضی پدر سهم میگرفت، می‌توانست وقت شوهرکردن آنرا باخود به‌دیگران منتقل نماید و چنین جریانی می‌توانست حریم ارضی عشیرت و بالنتیجه خود عشیرت را متلاشی سازد. ازاین ضرورت قواعد ویژه‌ای بوجود آمده بود. مثلا میکوشیدند دختر را به خارج از طایفه، لااقل به خارج از عشیرت خود شوهر ندهند. ریچ، نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در بغداد که سال ۱۸۲۰ (۱۱۹۹) دربرخی

---

۱. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ـ ص ۲۴ و ۴۵۳

*) در برخی مناطق کردستان زنان را " خان" هم خطاب می‌کنند.

۲. محمد امین زکی‌بک ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ـ ص ۲۹۳ ـ ۲۹۲.

۳. محمد امین زکی ـ مشاهیر الکرد و کردستان فی‌العهد الاسلامی ـ ۱۹۴۷ ـ قاهره ـ ص ۲۲۵ ـ ۲۲۲ (از این پس: محمد امین زکی ـ مشاهیر الکرد)

۴. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۶۷؛

مناطق کردستان سیاحت مفصلی کرده بود، در سیاحتنامهٔ خودنوشته است که عشیرت بلباس دختران خود را به خارج از عشیرت شوهرنمیدهند[1].
یگیازاروف کردشناس معروف روسیه در سال ۱۸۷۷ در تدقیقاتی که در بارهٔ کردهای یزیدی کرده بود، روشن ساخته بود که در میان عشایر یزیدی فقط جنس مرد حق ارث دارد[2] و تازه سلسله و درجه اولویت وارثهای مختلف نسبت به شخص گذارندهٔ ارث، از قرار زیر بود:

ردهٔ اول
۱ ـ پسران و پسرهای پسران
۲ ـ پدر، جد، برادر، پسر برادر
۳ ـ برادران متولد شده از یک پدر
۴ ـ پسران عم

ردهٔ دوم
۱ ـ اولاد ذکور دختر شخصی که ارث گذاشته
۲ ـ خواهرزادگان ذکور آن شخص
۳ ـ دایی‌زادگان ذکور آن شخص
۴ ـ عمه و خاله‌زادگان ذکور آن شخص
۵ ـ دایی‌های پدر آن شخص

هریک از گروههای مذکور در فوق اگر وجود میداشت گروههای بعد از خود را از حق ارث محروم میساخت. در صورت موافقت وارثان ذکور و طبق نظر آنها، می‌توانست مقداری ارث به مادر، زن، دختر مجرد، خواهر مجرد و نوهٔ اناث مجرد نیز تعلق گیرد.[3]
مثال بالا به‌روشنی نشان میدهد که در داخل عشایر کردستان جنس زن از حق ارث بطور کلی و از ارث خاک بویژه محروم بوده است. این "سنت" گرچه به‌ادوار گذشته مربوط بود، ولی بقایای بسیار نیرومند آن حتی تا اواسط قرن ۲۰ نیز ادامه می‌یافت. حتی در سال ۱۳۳۳ محمد مکری می‌نوشت: خویشاوندی پدری در میان عشایر اهمیت خاصی دارد. اقوام مادری هرقدر نزدیک هم باشند، ولی داخل سازمان عشیرت و طایفه نمی‌شوند.[4]

---

۱. رحله ریج فی‌العراق‌عام ۱۸۲۰ ـ بغداد ـ ۱۹۵۱ ـ ص ۱۰۶ (از این ـ پس: رحله ریج)
۲. م. یگیازاروف ـ سازمان اداری ـ اقتصادی کمون روستائی در ایالت ایروان ـ تفلیس ـ ۱۸۷۷ ـ جلد اول ـ ص ۱۲۴ (روسی)، (از این پس: یگیازاروف ـ سازمان اداری ـ اقتصادی کمون روستائی).
۳. همانجا ـ ص ۱۲۴
۴. محمد مکری ـ عشایر کرد ـ ص ۱۱۸

این حالت از آنجا که به همهٔ عشایر مربوط بوده است نظراکثر تدقیق کنندگان نظام عشیره‌ای را جلب نموده است. محمد بهمن بیگی می‌نویسد: در میان عشایر فارس به‌دختران نه تنها سهم ارث‌داده نمی‌شود، همچنین جهیزیه آنها اکثرا جز یک تکه فرش و یا یک راءس مادیان چیز دیگری نیست[1] و در صورت وجود برادران اگر خواهری ادعای ارث کند همه ملامتش میکنند.[2] وی این حال را ناشی از سنن تاریخی میداند. بی‌شک در این نظرنکته درست وجود دارد. در اواسط قرن ۲۰ در حالیکه نیم قرن از تصویب قانون اساسی مشروطه میگذشت و در کشور در زمینه" مصونیت مالکیت" و" جامع الاطراف" بودن حقوق و غیره انواع قوانین تدوین شده بود – در چنین حالتی اصرار محافل عشیره‌ای برای محروم ساختن دختران از حق ارث، بی‌شک جزادامهٔ "سنتها" که قبل از تصویب هر قانونی خود طی قرون به " قانون" مبدل شده بود، چیز دیگری نبود. ولی روشن است که خود این "سنت" در موقع خود بی‌دلیل بوجود نیامده بود. حق وراثت را به این دلیل منحصر به جنس ذکور نکرده بودند که گویا طبق عقاید مذهبی باستانی اولاد ذکور موظف به " تغذیهٔ مردگان" بوده‌اند و چون این کار خرج داشت لذا ارث مردگان را فقط به آنها میدادند!

مسئله باین سادگیها نمی‌توانست باشد. علت محروم کردن دختران از حق ارث زمین، نه" تغذیه مردگان"، بلکه اقتدار زندگان – اقتدار صاحبان زمین بوده است. انگلس محرومیت دختران طوایف یونان را از حق ارث و شوهر ندادن این دختران را به خارج از طایفهٔ خود مورد بررسی قرار داده می‌نوشت: اگر دختر شخص ثروتمندی هنگام فوت پدرش سهم ارث می‌برد و اگر به شخص خارج از طایفه یعنی به طایفهٔ دیگری شوهر میکرد، در آنصورت این ارثیه را هم با خود به آن طایفه انتقال میداد. چنین امری، اگر معمول میشد، اس اساس حقوق قبیله‌ای را متلاشی میساخت. لذا یک چنین قاعده ضرور ایجاد شده بود که بخاطر حفظ ثروتهای طایفه، دختر می‌بایست فقط در داخل طایفه شوهر کند.[3]

چنین قاعده‌ای در میان طوایف رم نیز معمول بود. یکی از ویژگیهای نظام داخلی آنها این بود که می‌بایست ثروت در داخل طایفه بماند، حکومت در دست خط پدری باشد و خطاات از حق ارث محروم باشد[4] انگلس می‌نویسد: تاکنون به اثبات نرسیده است که در هیچ جای دنیا

---

۱ محمد بهمن بیگی – عرف و عادت در عشایر فارس – تهران ۱۳۲۴ – ص ۱۶ (از این پس: بهمن بیگی – عرف و عادت در عشایر فارس).

۲. همانجا – ص ۲۳

۳. انگلس – منشاء خانواده... – ص ۱۵۸

۴. همانجا – ص ۱۳۵ – ۱۳۴

روزی و روزگاری قبیلهٔ اکزوگام (که با افراد خارج قبیله ازدواج کند) موجود بوده باشد. طایفه که بخشی از قبیله بوداکزوگام بوده است، ولی قبیله که از مجموع چند طایفه بوجود می‌آمد، حتما ایندوگام (که با افراد داخل قبیله ازدواج میکند) بود.۱

این اصل کلی در کردستان بشکل ویژه‌ای تظاهر میکرد و برحسب شرایط گاهی عشیرت و گاهی طایفه که جزئی از عشیرت بود، ایندوگام بود. این قبل از هرچیز بستگی به حدود و وسعت حالت "اشتراک" در تصرف اراضی داشت. در حالتی که سرتاسر خاک یک عشیرت بمثابهٔ یک واحد، تحت تصرف "مشترک" آن عشیرت قرار داشت. ،عشیرت ایندوگام بود. ولی در حالتیکه این "اشتراک" در سطح عشیرت بهم خورده بود و فقط در اجزاء عشیرت یعنی طایفه موجود بود، طایفه ایندوگام میشد. طبیعی است که ایندوگام بودن طایفه به معنای ایندوگام بودن عشیرت مربوطه نیز بود. زیرا در این حالت نیز راه ازدواج با افراد خارج از عشیرت بسته بود. محدود گشتن ایندوگامی از مجموع عشیرت به تک تک طوایف آن به معنای پیدایش نوعی "بیگانگی" در داخل عشیرت بود و اکثر عشیرتهائی که بزرگ شده و توسعه یافته و وارد مرحلهٔ "پیری" میشدند به چنین حالتی دچار می‌گشتند و این علامت فرا رسیدن فروپاشی و یا تجزیهٔ همان‌عشیرت‌ها بود.

می‌توان بحث فوق را با این حکم کلی خلاصه کرد که وجود اصول ایندوگامی در میان عشایر کردستان با ضرورت حفظ "تمامیت ارضی" عشیرت، حفظ بنیاد اجتماعی ـ اقتصادی موجودیت عشیرت ارتباط مستقیم داشته است. عشیرت که یک اتحاد اقتصادی، سیاسی وجنگی بود، اصلا بر پایهٔ اتحاد اقتصادی قرار داشت که مسئله مرکزی آن هم خاک "مشترک" عشیرت بود. این خاک قابل انتقال به خارج از عشیرت نبود. در غیر اینصورت خود عشیرت از هم پاشیده میشد.

د. بازتاب تقسیمات داخلی عشیرت در مالکیت ارضی. تقسیمات داخلی عشیرت جز بازتاب اجتماعی تقسیم و تقسیم مکرر خاک عشیرت برحسب هرارشی داخلی آن و درچارچوب حفظ "تمامیت ارضی" و "اشتراک" در تصرف اراضی در مقیاس عشیرت، چیز دیگری نبود.

قبل از پرداختن به خود موضوع، تذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه برخیها حجم عشیرت را با تعداد خانوارهائی که در حیطهٔ عشیرت قرار داشته اندازه گرفته‌اند و منظور از خانوار هم یک واحد تولیدی بوده است ۲و۳ این اندازه گیری موجب ابهاماتی شده

---

۱. هماجا ـ ص ۱۷ ـ ۱۶
۲. واسیلفسکی ـ درباره‌ٔ مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۲۳
۳. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۹۲

است. زیرا عشیرت، اتحاد استثمار کنندگان بوده است، ولی خانوار و یا واحد تولیدی، طبقهٔ مقابل عشیرت و تحت استثمار وی قرارداشته است. قدرت عشیرت را با تعداد خانوارهای زیر سیطره‌اش میتوان‌اندازه گرفت، ولی سنجش خود عشیرت از این طریق نادرست است. هنگام تعیین ابعاد عشیرت قبل از هر چیز باید عشیرت استثمارگر را از توده‌های استثمار شونده زیر سلطهٔ آن تشخیص داد و بررسی را بر پایهٔ این مرزبندی طبقاتی گذاشت.

از آنجا که پایهٔ وجود عشیرت بر روی "اشتراک" زمین قرار داشت، خانواده‌مجزا و منفرد در سیستم عشیره‌ای نمی‌توانست وجود داشته باشد. خاک و اقتصاد و سرنوشت هریک از اعضای عشیرت متناسب با درجهٔ همین "اشتراک" زمین (و نیز مسائل مشترک دیگر ناشی از همین "اشتراک" زمین) ، با سرنوشت مجموع عشیرت بستگی داشت.

تقسیمات داخلی عشیرت ظاهرا چنین‌بود که صاحب زمینهائی که از لحاظ خویشاوندی نزدیکترین ارتباط را با هم داشتند، تیره را بوجود می‌آوردند و از مجموع چند تیرهٔ خویشاوند یک طایفه‌بوجود می‌آمد و طوایف خویشاوندی‌باهم عشیرت را پی‌ریزی میکردند. گاهی نیز چند عشیرت بطور مشروط باهم متحد شده فدراسیون عشیره‌ای ایجاد می‌نمودند.

ولی این فقط‌ظاهر امر بود و چنین نشان میداد که گویا عشیرت از پائین ببالا بوجود میآید. ولی حقیقت درست برعکس این بود. عشیرت اساسا نه از پائین ببالا بلکه‌از بالا به پائین شکل میگرفت. درست است که درجهٔ قرابت و خویشاوندی اصولا تعیین کنندهٔ ترکیب و هویت تیره‌ها و طایفه‌ها و خودعشیرت بود و خودبخود مراتب‌اتنیک را از پائین ببالا بوجود می‌آورد (پائین‌ترها با هم خویش نزدیکتری بودند تا بالاترها و لذا در سلزمان عشیره‌ای هم بهم نزدیکتر بودند). درست است که اعضای یک تیره از لحاظ خویشاوندی بهم نزدیکتربودند تا اعضای دو تیره مختلف و الی آخر. و لذا بر همین مبنا هم میتوان خیال کرد که‌گویا عشیرت فقط بر همین اساس خویشاوندی و از پائین ببالا (از نزدیکترها بطرف دورترها) تشکیل یافته است. ولی چنین تصوری فاقد اساس علمی است. پایهٔ واقعی وجود عشیرت، خاک "مشترک" وی بود و بر همین پایه هم حکومت محلی و استقلال داخلی آن به وجود می‌آمد. و این خاک "مشترک" از بالا به پائین مورد توزیع و توزیع مکرر قرار میگرفت و طایفه‌ها و تیره‌ها (البته بر زمینهٔ درجه قرابت و خویشاوندی) بر پایهٔ همین توزیع و توزیع مکرر خاک "مشترک" عشیرت‌از بالا به پائین شکل میگرفتند.

پس از تقسیم اولیه، هر طایفه، تیره و خانوادهٔ عشیرت، مادام که آن عشیرت‌باقی بودو تغییر مهم در مبانی زندگی وی بوجودنیامده بود، اصولا خود را صاحب‌ثابت زمینی میدانست که در تقسیم اولیه

در اختیار وی قرار گرفته بود. درست است که کشمکشهای داخلی عشیرت بر سر زمین و قدرت هرگز قطع نمی‌شد، ولی تقسیم اولیه که اغلب به صورت فرمان و یا قباله و غیره تسجیل میگردید، همیشه مبنای حقوقی دعاوی آنها را تشکیل میداد.

حال این سئوال مطرح میشود که آیا از تیره و طایفه و عشیرت، کدام یک دارای ثبات داخلی بیشتری بودند؟ قدرت هریک از این سه حلقه" اتحاد" بستگی به مقدار خاک" مشترکش"، تعداد خانوارها، قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی آن داشت. ظاهرا چنین بنظر میرسد که گویا به موازات توسعهٔ عشیرت از لحاظ حجم، ثبات آن نیز تحکیم می‌یافت. ولی این فقط منظرهٔ ظاهری بود و چه بسا که در عمل اغلب، خلاف این مشاهده میگردید و هر قدر که عشیرت توسعه می‌یافت وحدت آن نیز در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، اتنیک و غیره ضعیف تر و سست تر و دورتر و بی اثرتر میشد. باید گفت که اصولا تیره بیش از طایفه و طایفه بیش از عشیرت از ثبات برخوردار بود. بطور کلی حجم هر " اتحادی" و ثبات آن با هم نسبت معکوسی داشتند (منظور از" اتحاد" ـ تیره، طایفه و یا عشیرت است). از این سه" اتحاد" آن" اتحادی" بیش از همه از ثبات برخوردار بود که در میان حجم و وحدت داخلی آن یک تناسب معقول وجود داشت. چون این تناسب تحت تاثیر عوامل و شرایط مختلف می‌توانست تغییر نماید، لذا یک معیار واحد که برای همه " اتحادها" صادق باشد وجود نداشت. این " اتحاد" ایده‌ال (اتحادی که از حداکثر ثبات برخوردار باشد) در جائی تیره، در جای دیگر طایفه و در جای سوم عشیرت بود. ولی با وجود این با استفاده از واژه‌ای که انگلس بکار برده می‌توانیم بگوئیم که در اکثر عشایر کردستان طایفه" واحد عمدهٔ اجتماعی" بوده است.[1]

شاخه‌های داخلی عشیرت نامهای گوناگون داشت. انگلس با بررسی قبایل باستانی باین نتیجه رسیده بود که در زبان آن قبایل از لحاظ اتیمولوژی، در میان معادل کلمهٔ طایفه و معادل کلمه زن قرابت عجیبی وجود داشته است و این از تاثیر مناسبات مادرسالاری بوده است.[2] مثلا" در زبان لاتینی به طایفه *Gens* و به زن *Gene* میگفتند. ولی در زبان کردی بی‌آنکه احتمال سلطهٔ خط مادری را بکلی نفی کنیم، با جرئت می‌توانیم بگوئیم که خط پدری نیز نقش مهمی بازی کرده است. واژه " تخمه" بمعنای نسل و نسب و حتی نژاد، یکی از دلایل صحت این مدعاست. فردوسی در داستان ضحاک از منشاء کردها صحبت کرده،

---

۱. انگلس ـ منشاء خانواده... ص ۱۰۴
۲. همانجا ـ ص ۱۵۱ .

می‌نویسد: "کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد" و این "تخمه" پسران جوانی بودند که به تدبیر ماموران نیک نفس ضحاک، از مرگ خلاصی یافته بودند. امروز نیز به تیره میگویند "بره‌باب" یعنی اولاد یک‌پدر.

بهرحال، در دو قرن اخیر واژه‌های مختلفی در این زمینه بکار رفته است. مثلا عشیرت را "ایل" و "کومار"، طایفه را "بره" (بر) و طایفه؛ تیره را "بره باب"، "هوز"، "هوگه" و غیره می‌نامیدند.[۱و۲و۳]

اساس‌واقعی این تقسیم، همانا تقسیم و تقسیم مکرر خاک "مشترک" عشیرت از بالا به پائین در میان طوایف وتیره‌های‌آن بود. این‌تقسیم خاک گرچه می‌بایست طبق اصول فقه‌اسلام انجام گیرد، ولی این اصول همیشه از ریشه و اساس نقض میشد. مقدار خاکی که در این تقسیمات به‌هر طایفه، تیره‌و خانواده‌ای‌میرسید، نه براساس شرع و یا ملاک‌قانونی دیگری، بلکه براساس سنت عشیره‌ای معین میشد. قدرت سیاسی و نظامی و توانائی اقتصادی در این امر نیز نقش تعیین کننده داشت. برای تعیین سهم خاک هر طایفه و تیره و خانواده‌ای اکثرا از اصول قرعه کشی، "حکمیت"، "تیربرد" و غیره استفاده میشد. قاعدهٔ "تیربرد" چنین بود که مثلا از نقطه فلان تا آنجا که تیر و یا گلوله میرسید به فلان گروه اتنیک داده میشد. معمولا در میان قلمرو تیره ها و یا طایفه‌ها یک منطقهٔ بی‌طرف بعرض یک "تیربرد" ایجاد میشد. منظور از ایجاد این منطقه جلوگیری از تصادم بودو عرض آن‌به برد سلاح معمول در آن زمان و محل بستگی داشت.

قرن ۱۹ آخرین قرن موجودیت اشکال آرکائیک مالکیت ارضی بود. از این دوران به بعد مالکیت ارضی بتدریج غلاف قرون وسطائی و سنتی را می‌شکند و بسوی تکامل و تبدیل شدن به مالکیت خصوصی به تمام معنای کلمه حرکت می‌کند.

---

۱. امین زکی ـ تاریخ السلیمانیه ـ ص ۱۷۷ ـ ۱۷۶
۲. ژابا ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۱
۳. خاملوف ـ در بارهٔ مسئله فئودالیسم در سرزمین کردها ـ ص ۱۱۶

فصل دوم

تکامل مالکیت خصوصی بر زمین

۱. جلب اقتصاد روستایی کردستان به بازار سرمایه‌داری ورشد مناسبات کالایی - پولی

جلب اقتصاد روستائی کردستان ببازار سرمایه‌داری و رشد مناسبات کالائی ــ پولی، عمده‌ترین عامل تکامل مالکیت خصوصی بر زمین بود ولذا بحث را از این مطلب آغاز می‌کنیم.

اقتصاد کــردستان در قرن ۱۹ علاوه بر اینکه خرابیهای موروث گذشته را هنوز برخود حمل میکرد، با برخی عوامل ترمز کننده‌ٔجدید هم مواجه‌گردید. با وجوده این، کردستان در ضمن سرتاسر ایران‌بسوی خــروج از دربستگی و مسدودیت و رکود قرون وسطائی پیش میـرفت. منشاء این گرایش جدید، میل جبری‌نیروهای مولده، تقسیم اجتماعی کار و مناسبات کالائی ــ پولی بسوی تکامل وتعمیق و گسترش بود.

تقسیم اجتماعی‌کار در کردستان از قدیم الایام تحت تاثیر چند علت وازچند مجرا صورت گرفته که یکی از آنـها اقلیم و امکانات‌طبیعی بــوده است. هر منطقه‌ای طبق شرایط اقلیمی و امکانات طبیعی خود، در رشته‌هائی ازکشاورزی و دامداری و گاهی صنعتگری، " تخصص"یافته بود. این" تخصص" خود نه از رشد، بلکه از محدودیتهائی که طبیعت ایجاد نموده بود ناشی میگشت. در میان مناطقی که باین ترتیب در غله‌کاری و یا دامداری و یا باغداری و غیره " تخصص" می‌یافتند، مبادله یک امر ضـروری بود. زیرا می‌بایست مازادتولیدات خود را با دیگـر نیازمندیـها که در مناطق دیگر بیشتر تولید میشد مبادله نمایند. ولی

عمده‌ترین شکل سنتی تقسیم اجتماعی کار این بود که بسیاری از ایلات و عشایر بطور عمده بدامداری مشغول بودندو به‌کشاورزی‌تمایل چندانی نداشتند. لذا برای بدست آوردن غله و علوفه و حتی مابحتاج دیگر، مازاد محصولات دامداری خود را با محصولات کشاورزی مبادله میکردند. مثلا اهالی محال سردشت بعلت نامساعد بودن خاک و اقلیم برای غله‌کاری، میوه‌های جمع‌آوری شده از جنگل‌و همچنین زغالی را که خود از جنگلهای سردشت تهیه میکردند، به ولایت ساوجبلاغ مکری آورده و بطور عمده با غلات مبادله می‌نمودند.[1] اکثر این مبادلات بصورت کالا به کالا بود و پول در آن‌میان اکثرا نقشی بازی نمیکرد. ولی‌حالت عکس این نیز کم نبود.

یکی از عللی که فروش مقدار معتنابهی از فرآورده‌های دامداری و کشاورزی را ضروری میساخت نیاز شدید صاحبان اراضی به پول نقد جهت پرداخت مالیاتهای دولتی، خرید سلاح و ایجاد دفینه برای‌روز مبادا بود. حکمرانان و فئودالهای کردستان در قرون وسطی سلاحهای سرد خود را اکثرا از کارگاههای محلی استادان شهری و یا کارگاههای شخصی خود تهیه‌میکردند ولی با پیدایش سلاح گرم نیاز آنها به‌خرید سلاح از خارج بیشتر شد. برای تجهیز نیروهای مسلح محلی که تعداد مجموع آنها گاهی‌از دهها هزار نفر تجاوز میکرد، می‌بایست مقداربیشتری از محصولات دامداری و کشاورزی ببازار عرضه شود تا پول بدست‌بیاید.

علاوه بر علل مذکور باید رسوخ سرمایه و کالاهای اروپائی را در بازار کردستان که هرچه بیشتر به عامل فروپاشی جامعه سنتی تبدیل میشد، ذکر کرد. پارچه، قند، ظروف، نفت، کبریت و کالاهای از این قبیل هر بار بمقداز بیشتری از کشورهای سرمایه‌داری اروپائی وارد بازار محلی میشد. این کالاها داخل زندگی محلی می‌گشت و حتی در تغییر شیوهٔ زندگی تاثیر می‌گذاشت. کالاهای وارداتی چون بطور کلی از لحاظ کیفیت بهتر و از جهت قیمت ارزانتر و از نظر تنوع جالب‌تر بودند، بتدریج صنایع دستی محلی را زیر فشار خرد کنندهٔ رقابت قرارداده آنها را به نابودی می‌کشاندند. گرایش هرچه بیشتر مردم به مصرف کردن کالاهای خارجی موجب وسعت‌یافتن مناسبات کالائی ــ پولی میشد.

دولتهای استعمارگر نیز بنوبهٔ خود با تمام وسایل می‌کوشیدندراه رسوخ سرمایه‌های خود را به‌ایران بیشتر باز کنند. طبق ضمیمهٔ تجارتی قرارداد ترکمن‌چای (۱۸۲۸ ــ ۱۲۰۷) سیستم عوارض بازرگانی سابق برچیده شدو مقرر گردید که از کالاهائی که از مرز ایران و روسیه وارد و صادر میشود فقط مبلغی در حدود ۵ درصد قیمت، حق گمرک‌اخذ شود. عوارض" دروازه‌بانی" و " راهداری" رسما ملغی گردید. قبل از قرار

---

۱. خورشید افندی ــ سیاحت نامهٔ حدود ــ ص ۲۴۴.

داد مذکور رسم بر این بود که از کالا تا هنگام ورود از مرز عوارضی گرفته نمی‌شد، ولی در داخل کشور در جریان انتقال از جایی به جای دیگر از کالاها دو نوع عوارض اخذ میگردید: ۱) "دروازه‌بانی" که هنگام ورود کالا بشهر در دروازهٔ شهر گرفته میشد و ۲) عوارض" راهداری" کــه هنگام عبور از راهها و پلها وصول میشد. این دو نوع عوارض از کلیهٔ کالاهائی که در خاک ایران از جایی به جای دیگر برده میشدند و حتی از کالاهای ترانزیتی نیز اخذ میگردید. در نتیجه، هر قدر که کالا بیشتر در داخل کشور حرکت میکرد بر قیمتش افزوده میشد. برای جلوگیری از افــزایش قیمت، اکثر کالاهائی کــه از مرزهای شمال وارد میشد در مناطق شمالی کشور و اکثر کالاهائی که از مـرزهای جنوبی وارد میشد در ولایات جنوبی کشور بفروش میرسید. این سیستم گمرگ داخلی که در دروازهٔ هر شهری و هر پل و راه و گذرگاهی عوارض مجدد از کالا گرفته میشد اگر از سوئی نتیجهٔ نظام اجتماعی ـ اقتصادی و عدم تمرکز سیاسی و نظامی و اصولا فقدان بازار واحد در کشور بود، ولی از سوی دیــگر وسیله‌ای برای جلوگیری از اصطکاک منافع رقابت آمیز استعمار انگلیس و روسیه تزاری بود. همانطور که در بالا گفته شد در سال ۱۸۲۸ این اصول برای کالاهای روسیه ملغی گشت و قرار بر این شد که سوای صدی ۵ قیمت که بعنوان حق گمرگ در مرز وصول میشد، هنگام حرکت این کالاها در داخل کشور عوارض دیگری از آنـها گرفته نشود.[۱] دولــت انگلیس نیز در سال ۱۸۳۶ (۱۲۱۵) طبق فرمان محمّد شاه و بر پایه اصل "کاملـه الوداد" حق مشابه کالاهای اتباع روسیه را برای کالاهای اتباع خود کسب نمـود.[۲] بـــرداشته شـدن این سد از سر راه نفوذ کالاهای خارجی اگر از سویی به معنای راه‌گشائی برای استعمار کشور بود، ولی از سوی دیگر ضربت شکننده‌ای بود بر دیوارهٔ جامعهٔ مسدود و راکـد قـرون وسطائی ایران. وضع جدید موجب رشد تجارت میشد و بویژه اقتصاد روستائی ایران را "الزاما" هرچه بیشتر به‌مدار سرمایه‌داری جهانی جلب و تحت تاثیر مناسبات کالائی ـ پولی قرار میداد.

ریج که در بالا ذکر آن رفت، مطالب جالبی را نقل کرده است. مثلا او مــی‌نوشت: در لاحان (ناحیه‌ایست در حوالی اشنویه) یــک دشت به درازی سه میل وجود دارد که سرتاسر آن مرتع بسیار خوبی است، ولی در آن دشت وسیع حتی یک مزرعهٔ کوچک هم وجود ندارد.[۳] ولــی در ولایت سنندج وضع طور دیگری است. چون در بغداد هیزم و زغال گرانست، عدهٔ کثیری از اهالی این ولایت جنگلها را قطع کرده

---

۱. فلاندن ـ سفر ایران ـ جلد اول ـ پاریس ـ ۱۸۵۱ ـ ص ۲۶۰ ـ ۲۵۹ (فرانسه). (از اس.س. فلاندن ـ سفر ایران)

۲. علی اکبر بینا ـ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ـ ص ۲۶۰

۳. رحله ریج ـ ص ۴۴

و بصورت هیزم و زغال به بغداد برده میفروشند. در برخی از مناطق ولایت سنندج این کار بقدری شدت گرفته که حتی یک درخت هم از جنگلها باقی نمانده است.[1] ایرج مطالب معینی هم در بارهٔ روابط بازرگانی کردستان در رشته‌های دیگر ذکر کرده است. طبق نوشتهٔ او در آن ایام (اواخر ربع اول قرن ۱۹) هر ماه از سنندج و همدان به بغداد کاروان بزرگی می‌آمد و به این شهر روغن و میوه و عسل و فولاد می‌آورد.[2] در این دوران در منطقه بازارهای معروفی وجود داشت که اکثرا محل مبادله میان کردستان و نواحی دیگر بود و یکی از آنها بازار کرکوک بود.[3]

توسعهٔ نفوذ بازرگانی روسیه و انگلیس و دیگر کشورهای سرمایه داری در ایران در سرشت اقتصاد روستائی کشور تاثیر هرچه عمیقتر بجا میگذاشت. به‌نوشته تیگرانوف یکی از ایران‌شناسان روسیه قبل از انقلاب، در نیمه دوم قرن ۱۹ حجم بازرگانی خارجی ایران ۱۰ بار افزایش یافت و یکی از بزرگترین تاثیرات این روند گسترش شدید تولید کالا در اقتصاد کشاورزی کشور بوده است.[4] بویژه تحت‌تاثیر نفوذ سرمایهٔ خارجی، در کردستان نیز کشاورزی گاهی بحساب محدودتر شدن دامداری توسعه می‌یافت و ساختار اقتصاد روستائی بتدریج دگرگون میشد. زید لیتس در سال ۱۸۵۸ (۱۲۳۷) می‌نوشت که در ۹۰ روستای منطقه سلدوز گندم و برنج و نیشکر کاشته‌میشود و زمین‌های این ناحیه بوسیله کانالهائی که از رودخانه گادار کشیده شده آبیاری می‌شوند.[5]

با آب رودخانه جغتو (زرینه رود امروز) که از اراضی میاندوآب ـ ساوجبلاغ میگذرد، کشتزارهای پنبه و غله و سبزیکاری آبیاری مبشود و ما هنگام مسافرت قریب دوساعت از میان این مزارع حرکت می‌کردیم.[6] هرقدر به ساوجبلاغ نزدیکتر میشدیم زمین‌ها بهتر کاشته شده و بهتر آبیاری‌شده‌بودند. در فصل تابستان بعلت آبیاری، آب رودخانه به‌کلی می‌خشکد.[7] دهات این ناحیه فوق‌العاده متراکم و بهم نزدیکند.[8]

---

۱. همانجا ـ ص ۷۳
۲. همانجا ـ ص ۲۱۷
۳. همانجا ـ ص ۹۹
۴. ل. تیگرانوف ـ نظری به مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در ایران ـ تفلیس ـ ۱۹۰۵ ـ ص ۱۱ (روسی). (از این پس: تیگرانوف ـ نظری به‌مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در ایران)
۵. ب. زید لیتس ـ سیاحت در اطراف دریاچهٔ ارومیه ـ انتشارات "اخبار جامعهٔ جغرافیائی امپراطوری روسیه" ـ ۱۸۵۸ ـ بخش ۲۲ ـ شمارهٔ ۳ ـ جزء ۵ ـ ص ۶۲ (از این پس: زید لیتس ـ سیاحت در اطراف دریاچهٔ ارومیه).
۶. همانجا ـ ص ۵۸
۷. همانجا ـ ص ۵۹
۸. همانجا ـ ص ۶۰

عوامل اجتماعی ـ اقتصادی جدید، محیط در بسته و مسدود پر قدرت‌ترین عشیرتها را در هم می‌شکستند و عالم داخلی آنها را زیر تاثیر خود قرار میدادند. برخی از عشایر کردستان بشدت در مقابل استقرار سلطهٔ پول و نفوذ تجارت و تاجر بر حیات خود، مقاومت میکردند. آنها در بارهٔ "زندگی با پول" به‌استهزا میگفتند: آیا این هم شد زندگی؟! و چنین زندگی جز نابود شدن بدرد چیز دیگری نمی‌خورد.[1] ولی خواستهای رشد عینی جامعه از تمایلات ذهنی افراد بمراتب نیرومندتر بود و آن‌ها علیرغم نظرات محافظه‌کارانهٔ خود به‌دائرهٔ مناسبات کالائی ـ پولی کشانده‌میشدند. خورشید افندی با اشاره‌بسالهای اواسط قرن ۱۹ می‌نوشت: دشت شهرزور چراگاه موقت بهاری عشیرت جاف است. در گذشته جاف‌ها در این ناحیه کمی زراعت هم میکردند. ولی از ۲۰ـ ۱۵ سال قبل آنها، هم در بهار و هم در پائیز در این دشت کشاورزی می‌کنند.[2] شهرهای قسطنطنیه، دمشق، حلب و بیروت در اواسط قرن ۱۹ با گوسفند کردستان تامین میشدند و این فاکت برای تصور وسعت جلب عشایر گله‌دار کردستان به‌بازار کافی است. تنها به شهر قسطنطنیه سالانه از کردستان ۱/۵ میلیون راس گوسفند برای فروش می‌آوردند.[3] و برخی از آنها را عشایر دامدار کردستان ایران هنگام قشلاق در کردستان عثمانی فروخته بودند. مقدار واقعی گوسفندان از این هم بیشتر بود، زیرا بخشی از آنها در راه تلف میشدند.[4] علاوه بر محصولات عادی کشاورزی و گله‌داری محصولات دیگری نیز هرچه بیشتر به جریان مبادله می‌پیوست. مثلا مدتی (در سال ۱۸۶۹ ـ ۱۲۴۸) هندیها از طریق بغداد به ولایت بانه آمده به جمع‌آوری بنگ می‌پرداختند[5]

در مقابل صادرات، واردات نیز توسعه می‌یافت مثلاً در نیمه اول قرن ۱۹ قسمت اعظم فرآورده‌های قریب ۱۲ هزار دستگاه بافندگی موجود در بغداد، در کردستان فروخته میشد.[6] علاوه بر کالاهای صنعتی گاهی برخی کالاهای کشاورزی و باغداری (مثلاً خرما ازعراق)

---

۱. ف ـ روستوچیس ـ عرب شاملوف "شبان کرد" مجموعهٔ "ببلیوگرافی شرق" سری ۶ ـ ۵ ـ سال ۱۹۳۴ ـ ص ۱۳۸ (روسی) (از این پس: روستوچیس عرب شاملوف "شبان کرد")

۲. خورشید افندی ـ سیاحت‌نامهٔ حدود ـ ص ۲۱۸

۳. ب. لرخ ـ پژوهش در بارهٔ کردهای ایرانی و کلدانیهای اسلاف آنها. کتاب اول ـ پطربورگ ـ ۱۸۵۶ ـ ص ۲۴ (روسی) (از این پس: لرخ ـ پژوهش دربارهٔ کردهای ایران)

۴. سکینس ـ کردها ـ ص ۱۱۵

۵. منشآت شاهزاده حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا ـ ۱۳۲۱ ـ تهران ـ ص ۹۴ (از این پس: منشآت شاهزاده فرهاد میرزا)

۶. خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود ـ ص ۶۹ ـ ۶۸.

از ج وارد کردستان میشد.

در رابطه با گسترش تجارت، از اواسط قرن ۱۹ در کردستان حمل و نقل تجارتی و برخی انواع دیگر ارتباطات نیز توسعه می‌یافت. مثلا" در همین دوران فقط طی یکسال تنها از نقطهٔ مرزی خانقین ۳۴۰۰ نفر چارودار با ۶۴ هزار راس اسب بارکش بابار، ۵۳ هزار نفر تاجر و زوار، ۲۵ هزار راس اسب، هزار بار دیگر کالاهای تجارتی، ۱۲۰ راس شتر و ۳۲۰۰ تابوت (برای انتقال مردگان به جوار اماکن مقدسه) عبور کرده بود.[1] می‌توان اطمینان داشت که رقم واقعی بمراتب بیشتر از اینها بود. زیرا بسیاری از عابرین از مرز یا ازقلم افتاده بودند و یا برای نپرداختن عوارض مرزی بطور غیر رسمی از مرز میگذشتند و نامشان در اسناد ثبت نشده بود.

در نتیجهٔ گسترش تجارت مراکز مهم بازرگانی از قبیل ساوجبلاغ، کرمانشاه و کرکوک بسرعت توسعه می‌یافت. شهر دیاربکر بعلت نقشی که در بازرگانی میان کردستان و آذربایجان ایران از طرفی و ممالک خاورمیانه و اروپا از طرف دیگر بازی میکرد، در میان مردم بنام " استانبول ثانی" معروف بود.[2] در داخل خود کردستان هم در دهها شهر وقصبه تجارت رونق میگرفت. معتمدالدوله حاکم کردستان در نامه‌ای که سال ۱۲۸۵ ه.ق. به علی اکبرخان مباشر جوانرود نوشته بود، با اظهار خرسندی اطلاع میداد که امسال حق‌الاجاره قپان و گمرگ و میدان شهر سنندج قبل از موعد پرداخت شده وعدهٔ زیادی بازرگان از سلیمانیه و شهر زور باین شهر آمده‌اند.[3]

صاحبان اراضی با مشاهده اینکه کشاورزی به منبع درآمدهای بزرگ نقدی تبدیل میشود با کمال میل آنرا توسعه میدادند و گاهی به برخی تدابیر اقتصادی ـ تولیدی هم دست میزدند. مثلا" تیمور پاشا خان سردار ماکو که بر عشایر جلالی و میلان و شکاک و برخی گروههای دیگر کرد حکمروائی داشت، در سالهای ۸۰ ـ ۷۰ قرن ۱۹ از پرداخت مالیات بدولت ایران سرباز زده با پولی که جمع میکرد کانالهای آبیاری احداث، کوچ نشینان را به اسکان وامیداشت و تولید غله و پنبه را برای فروش توسعه میداد.[4] شیخ عبدالقادر شمرینی که مالک ۸۷ قریه در نواحی شمالی کردستان ایران بود، در این اراضی زراعت توتون و برنج را گسترش میداد و باغات وسیع رز وزیتون احداث می‌نمود. او نیز در املاک خود در ایجاد شبکه‌های آبیاری و احداث راه و پل میان روستاها

---

۱. همانجا ـ ص ۱۱۶ ـ ۱۱۵
۲. همانجا ـ ص ۲۷۱ ـ ۲۷۰
۳. منشآت فرهاد میرزا ـ ص ۹۳ ـ ۹۱
۴. درویش ـ خان‌نشین ماکو ـ روزنامه "کاسپی" شماره ۸ مارس سال ۱۸۹۹ (روسی) (از این پس: درویش ـ خان نشین ماکو)

و شهرها (بازار) میکوشید.[1] لرخ می‌نوشت که کردها هم مانند کلدانی‌های باستانی (او معتقد بود که کلدانی‌ها اجداد باستانی کردها بوده‌اند) در ساختن شبکه‌های آبیاری مهارت دارند و در این کار از هیچ دشواری نمی‌هراسند.[2] شاید شان نزول این سخنان گسترش شبکه‌های آبیاری در کردستان در اواسط قرن ۱۹ باشد.

هرقدر قرن ۱۹ بپایان خود نزدیکتر میشد، رسوخ مناسبات کالائی ـ پولی در اقتصاد روستائی کردستان عمق و وسعت بیشتری می‌یافت و رشته‌های جدیدی را در بر می‌گرفت. مورگان می‌نوشت که در سال ۱۸۸۹ (۱۲۶۸) تنها از کرمانشاه معادل ۴ هزار لیره ترک فرش، ۳۰ هزار لیره گوسفند، ۲ هزار لیره پشم، ۳۰ هزار لیره روغن، ۳۷۷ هزار لیره انواع حبوبات و غلات و مازو و کشمش و کتیرا و توتون و غیره صادر شده بود.[3]

این رونق سبب میشد که نباتات جدیدی هم وارد کشاورزی سنتی کردستان بشود. علاوه بر توتون، کشت برخی نباتات صنعتی دیگر نیز در کشاورزی تثبیت شد و اهمیت بیشتری کسب کرد. مورگان در سال ۱۸۹۱ (۱۲۷۰) می‌نوشت که کشت تریاک در ولایت کرمانشاهان اهمیت ویژه‌ای بدست آورده است. یک شخص عرب که سابقا" گله‌داری میکرده و حالا میلیونر شده است، کشت تریاک را باینجا آورده و در شهر کرمانشاه کارخانهٔ تریاک دایر و هر سال از اینجا مقدار زیادی تریاک به هندوستان صادر می‌کند.[4] تولید (جمع‌آوری) مازو هم که بطور طبیعی در جنگلهای کردستان میروید، بسرعت گسترش می‌یافت. این کار بویژه شغل زنان و کودکان بود که آنرا به بازرگانان محلی می‌فروختند و آنها نیز از طریق شهرهای مختلف (بویژه ساوجبلاغ) آنرا صادر میکردند.[5] عنبرت ملکری که در نواحی جنگلی زندگی میکرد، ۱۲۰۰ تومان مالیات سالانهٔ دولتی را از طریق فروش مازو بدست میآورد و می‌پرداخت.[6]

* * *

دوران سقوط و تنزل جدید ایران که بویژه از ربع دوم قرن ۱۹ آغاز شد، رفته رفته صورت یک سانحهٔ واقعی بخود گرفت. از سال ۱۸۵۵ تا سال ۱۹۰۰ یعنی در نیمه دوم قرن ۱۹ دست کم ۱۵ دولت خارجی با استناد به اصل" کاملة الوداد در ایران حق کاپیتولاسیون

---

۱. شاملوف ـ در بارهٔ مسئله فئودالیسم در سرزمین کردها ـ ص ۱۲۳
۲. لرخ ـ پژوهش در بارهٔ کردهای ایران ـ ص ۲۴ ـ ۲۳
۳. مورگان ـ ماموریت علمی . . . ص ۱۱۷
۴. همانجا ـ ص ۹۱
۵. همانجا ـ ص ۱۷
۶. همانجا ـ ص ۲۷

بدست آوردند.۱ از سالهای ۶۰ همین قرن خصوصاً" دولتهای انگلیس و تزاری از طریق گرفتن امتیازات، دادن وام و تحمیل وابستگی، اعزام "مشاوران" و "مستشاران" و استقرار نظارت بر ایران، تاسیس مراکز میسیونری، نمایندگیها، کنسولگریها وغیره برای اجرای سیاست استعماری خود در ایران دست به مسابقهٔ روزافزون زده بودند.

ملتقای دو قرن ۱۹ و ۲۰ را باید فلاکت‌بارترین دوران تاریخ ایران در زمان حکومت قاجاریه محسوب نمود. زیرا در این دوران ایران تقریباً" به مستعمره تبدیل گشته بود.

انقلاب مشروطهٔ ایران نتیجهٔ ضروری این بحران تاریخی بود. استعمار و امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی بیاری اشراف لیبرال ایران بمنظور متوقف نمو ، به عقب راندن و سرکوب کردن انقلاب، تمام نیرو و امکانات خود را متحداً" بکار بستند. عمل ضد انقلاب از چندجبهه جریان داشت. یکی از جبههٔ سیاسی – نظامی: انعقادقرار داد منفور ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بمناطق نفوذ، بمباران مجلس و نفی عملی وجود مشروطه، یورش محمدعلی میرزا – سالار الدوله و غیره‌که اکثراً" آشکارا بصورت قهر خشن اجرا میشد و دیگری از جبهه "قانونی" و ضد انقلاب خزنده در هر دوی این جبهه‌ها ،کردستان در نقشه ضد انقلاب داخلی و جهانی مقام ویژه‌ای داشت. مناطق شمالی و جنوبی کردستان بویژه از اهمیت خاصی برخوردار بود، ولی منطقهٔ مرکزی (سرزمین اردلان) بعلت انزوا و رکود نسبی که در آن حکمفرما بود، از دو منطقهٔ نامبرده عقب می‌ماند.

در منطقهٔ شمالی بویژه فعالیت میسیونری و گروههای اکتشافاتی و پژوهشی استعماری گسترش می‌یافت. آمریکائیها که نخستین مبتکران فعالیت میسیونری در کردستان بودند از اواسط قرن ۱۹ بدین منظور یک مرکز بزرگ در آسیای صغیر برای سرتاسر خاورمیانه ایجاد نموده بودند. آنها در این منطقه ۱۷ چاپخانه تاسیس و به ۲۰ زبان مختلف نشریات پخش می‌نمودند و بخش مهمی از فعالیت خود را متوجه کردستان ساخته بودند.۲ مثلاً" در سال ۱۸۴۵ (۱۲۲۴) در آسیای صغیر ۳۴ میسیونر پروتستانت آمریکائی و ۱۲ معاون آنها (از مردم محل) مشغول فعالیت بودند. در هفت مدرسه میسیونری آمریکائی واقع در دیار بکر و ماردین و خرپوت و سعرد ۱۳۵ شاگرد تحصیل میکردند.۳ در سالهای ۸۰ قرن ۱۹ این فعالیت بطور چشمگیر گسترش یافت. این

---

۱. ایران از نظر خاورشناسان – تهران – ۱۳۳۵ – ص ۷۰ (از این پس: ایران از نظر خاورشناسان)

۲. ن. خالفین – مبارزه بخاطر کردستان – مسکو – ۱۹۶۳ – ص ۶۵ (روسی) (از این پس: خالفین – مبارزه بخاطر کردستان)

۳. همانجا – ص ۱۴۹

زمان در خاک عثمانی ۴۵ مرکز اصلی و ۲۵۴ مرکز فرعی میسیونری آمریکائی فعالیت میکرد. تعداد خود میسیونرها ۱۲۹ نفر و تعداد کلیساهای زیر اختیار آنها ۹۸ بود.[۱] در سال ۱۸۹۰ این ارقام باز هم بزرگتر شد، بطوریکه تعداد میسیونرهای آمریکائی در آسیای صغیر به ۱۷۷ نفر، تعداد معاونان آنها (از اهالی محل) به ۷۹۱ نفر و تعداد کلیساهای میسیونری به ۱۱۷ رسید. در این کلیساها ۱۱۷۰۹ نفر بطور دائم مشغول تحصیل علوم مسیحیت بودند. در همین سال ۴۶۴ مدرسه ابتدائی و ۲۶ مدرسهٔ بالاتر، ۱۸۰ مدرسهٔ دخترانه و ۵ کالج نیز زیر نظر میسیونرها مشغول تدریس مبسیحت بودند که مجموع طرفداران و شاگردان آنها به ۱۶۹۹۰ نفر میرسید. بدین ترتیب در این منطقه تعداد پروتستانها گاهی به ۳۰ هزار نفر بالغ میشد.[۲]

یکی از عمده‌ترین مناطق فعالیت میسیونرها کردستان بود. بطوری که مرکز میسیونری دیار بکر در سالهای ۱۸۷۹ – ۱۸۶۸ جمعاً ۲۷۰۰ جلد انجیل، ۳ هزار جلد کتاب دینی مسیحی دیگر و ۶۳۰۰ جزوهٔ مختلف به قیمت ۵۴ هزار گروش منتشر کرده بود.[۳] بخش قابل توجهی از این انتشارات در ولایتهای شمالی کردستان ایران و مناطق مسیحی‌نشین آذربایجان غربی توزیع میشد.

پس از آمریکا کشورهای دیگر نیز در کردستان به‌فعالیت میسیونری و "تدقیقات علمی" پرداختند. مثلاً" در سال ۱۹۰۳ (۱۲۸۲) یک فیلولوگ آلمانی بنام اوسکارمان و در سالهای ۱۹۰۸ – ۱۹۰۵ شخص دیگری بنام ارتسن در شهر ساوجبلاغ زندگی میکرد. شخص اول نتایج تدقیقات خود را در برلن منتشر ساخت و شخص دوم بیاری یک فرد محلی بنام میرزا جواد قاضی، بخشی از انجیل را به‌کردی ترجمه نمود. در کنفرانس میسیونرهای پروتستانت که سال ۱۹۱۰ در شهر ادینبورگ برگزار گردید، تصمیم گرفته شد که مناطق سلدوز، مکری، سقز، بانه و سنندج در اختیار بلاشریک لوترانهای آمریکا و آلمان قرار داده شودو مجموع این فعالیت زیر رهبری آمریکائیها قرار داشته باشد. پس از این سازش که خود بیانگر شدت رقابت میان آمریکائیها و آلمانها بود، در سال ۱۹۱۲ (۱۲۹۱) از جانب لوترانها دو نفر بنامهای ادمان وفوسوم به ساوجبلاغ آمده‌به فعالیت پرداختند.

فعالیت میسیونری در میان عشایر کرد ولایت‌های ارومیه، سلماس و خوی نیز گسترش می‌یافت. میسیونری پراوسلاو که مربوط به کلیسای روسیه بود، در آستانه جنگ اول جهانی در این مناطق به‌نوعی حکومت تبدیل شده بود. بطوریکه دادگاه ویژه خود را تاسیس، افراد را به

---

۱. هماجا ـ ص ۱۵۰
۲. هماجا ـ ص ۱۵۱
۳. هماجا ـ ص ۱۵۱

دادگاه جلب و مجازات میکرد، بدهات مامور میفرستاد و امور انتظامی اداری را قبضه نموده بود.

بموازات گسترش امور میسیونری، کوشش مستقیم جهت بسط نفوذ سیاسی و اقتصادی نیز شدت میگرفت. سال ۱۹۰۴ در شهر مراغه شعبه دو شرکت روسی بنام "نادژدا" و "روسکویه اوبشستور" تـاسیـس و خشکبار آذربایجان و مناطق کردنشین همجوار را خریداری و به روسیه صادر می‌نمود.۱ ایـن زمـان ۹۹ درصد واردات و صادرات ولایت ارومیه در دست اتباع روسیهٔ تزاری بود.

نظام تزاری نفوذ خود را در ولایت ساوجبلاغ نیز بسط میداد. بلیایف نامی در کتابی‌که سال ۱۹۰۹ تحت عنوان" وضع سیاسی‌کنونی در ساوجبلاغ " منتشر ساخت می‌نوشت: ساوجبلاغ یکـی از نقاط مهم تمرکز و توزیع واردات است و در میان این ولایت در روسیه از مدتها پیش پیوند اقتصادی برقرار گشته است. برخی از بازرگانان این شهر هر سال به نمایشگاه نیژه نووگورود میروند و بـرخیها حتی در مسکو نمایندگی دائمی دارند. ساوجبلاغ در عین حـال یکی از مراکز مهـم صدور کالا بروسیه است. علاوه بر این، در برخی مناطق زرخیز ولایت ساوجبلاغ بسیاری از اتباع روسیه بصورت مالکیت و اجاره و رهن، اراضی وسیعی را در اختیار دارند که املاک نطز بیکوف و نقیبوف در جنوب میاندوآب یکی ار آنهاست. قیمت این املاک و رهن‌های غیر منقول جمعاً" به ۵۰۰ هزار روبل میرسد(در آن دوران قیمت یک روبل معمولا" ۷۰ شاهی بود و قیمت یک خانه باغچهٔ معمولی حداکثر از ۶۰ ـ ۵۰تومان تجاوز نمیکرد). بلیایف پس از این توضیحات می‌نوشت:

بدین جهت ما باید با استقرار " حکومت قانون" در ساوجبلاغ منافع بازرگانی و امنیت اتباع خود را حفظ کنیم. منظور او از" استقرار قانون" سرکوب جنبش ضد استعماری و ضد سلطنتی ایران بود که در ولایت ساوجبلاغ نیز وسعتی چشمگیر داشت.

نظر دیپلماتهای تزاری متوجه حجم بازار کردستان و اهمیت مواد خام آن بود و به حکومت خود پیشنهاد می‌نمودندکه درماههای معینی از سال در رودخانه‌های این منطقه حمل و نقل آبی برقرار شود.

درآستانهٔ جنگ اول جهانی فعالیت آلمانها هم در مناطق شمالی کردستان وسعت یافت. دربهار سال ۱۹۱۳(۱۲۹۲) دو آلمانی بنامهای گراف‌فن ویستراپ و ارنست لانگه به شهرارومیه آمدند و در اینجا به رهبری آلمانی دیگری بنام نیمان و با شرکت یک اطریشی باسم هونک

---

۱. سفرنامه در بارهٔ شهرهای ایرانی مراغه، میاندوآب وساوجبلاغ ـ مجموعه "اخبار ستاد حوزهٔ نظامی قفقاز" ـ شمارهٔ ۱۸ ـ ۱۷ ـ دسامبر ۱۹۰۶ ـ تفلیس ص ۴۱ (روسی) (ارا. س. س: سفرنامه در بارهٔ شهرهای ایرانی مراغه. میاندوآب و ساوجبلاغ).

مرکزی بنام " دفتر فنی آلمان " دایر نمودند . هدف اصلی آنها قبضه کردن بازار این منطقه و بویژه رسوخ در میان عشایر کرد و تسلط بر اقتصاد و فرآورده‌های دامداری آنها بود . نیمان املاک ضرغام الممالک ، یکی از فئودالهای منطقه را اجاره کرده بر بالای آنها پرچم آلمان را برافراشت . در ساوجبلاغ نیز نمایندگی‌های دو شرکت آلمانی بنام موسیگ و شونمان فعالیت وسیعی را آغاز کرده بودند . نمایندگان آنها بنام ناصر التجار (علیجان نراقی) و شیخ‌الاسلام ، هزارها پوط (هر پوط در حدود ۱۶ کیلوگرم) پشم از عشایر کرد منطقه خریداری نمودند .

در برابر آلمانها سرمایه داران روسیه تزاری نیز فعالیت خود را در منطقه توسعه میدادند . ماموران روسیه بمنظور رقابت و ایجاد اختلال در کار شرکتهای آلمانی ، در سال ۱۹۱۴ (۱۲۹۳) در همهٔ نواحی مهم کردستان مراکز خرید پشم برقرار کردند . یکی از نمایندگان روسیه شخصی بود بنام حاجی قادر که در اشنویه بر بالای خانه‌اش پرچم روسیه را نصب و به مثابهٔ نمایندهٔ خرید پشم برای روسیه نفوذ سرمایهٔ روسیه را در میان دورافتاده‌ترین عشایر این منطقه بسط میداد .

تجارتخانه موناسریانس که به یک نفر تبعهٔ روسیه تعلق داشت ، در خرید پشم از عشایر کردستان نقش بزرگی بازی میکرد و سرمایهٔ قابل‌توجهی را بکار انداخته بود . او شخصی بنام کریم‌خان مرگوری‌را نمایندهٔ خود تعیین نموده بوسیله او به‌گله‌داران پیش‌قسط می‌پرداخت و از آنها تعهد میگرفت که محصول پشم خود را جز اتباع روسیه به کس دیگری نفروشند .

علاوه‌بر آلمان و روسیه ، سرمایه‌داران دیگر کشورها نیز برای‌رسوخ در منطقهٔ شمالی کردستان ایران فعالیتهائی میکردند . مثلا " در آوریل سال ۱۹۱۳ سه نفر فرانسوی بعنوان " جستجوی‌نفت و طلا " به ساوجبلاغ آمدند ، ولی کاری از پیش نبردند .

در مناطق جنوبی کردستان نیز همین منظره بچشم میخورد . در سپتامبر سال ۱۹۰۳ (۱۲۸۲) نمایندهٔ شرکت سهامی " تولید پارچه‌های پنبه‌ای کارل شیبلر " که مرکزش در شهر لودز بود ، به کرمانشاه آمد . این شخص که ترلیتسکی نام داشت برهبری فرمانفرما که این زمان حاکم کرمانشاهان بود ، شعبهٔ شرکت مزبور را در کرمانشاه تاسیس نمود . منافع اقتصادی طبعا " موجب تشدید توجه سیاسی نیز میشد ، لذا درتاریخ ۶ دسامبر همان‌سال ، برای بار اول کنسولگری روسیه در کرمانشاه تاسیس گردید و نخستین کنسول روسیه ن . نیکولسکی مشغول کار شد . سر ــ کنسولگری عثمانی و کنسولگری انگلیس هم از مدتها قبل در این شهر دایر بودند . از این پس فعالیت اتباع روسیه در ولایت کرمانشاهان وسعت فزاینده یافت . مثلا " یکی از ثروتمندترین بازرگانان کرمانشاه به نام حاجی محمد تقی (ایروانی) ، تبعهٔ روسیه بود . فقط در سال ۱۹۱۲ چند بازرگان روسی معادل ۲۰۰ هزار روبل پوست بره از ولایات

سنندج و همدان خریده به نمایشگاه نیژه‌نووگورود صادر کردند.

سرمایهٔ انگلیس هم در این مناطق نفوذ فراوانی داشت. سال ۱۹۰۳ کارشناسان انگلیسی تحت رهبری یک مهندس آمریکائی بنام روزن پلانژ، در شمال شرق قصر شیرین به جستجوی نفت پرداختند. گرچه پس از مدتی به کشف نفت موفق شدند، ولی بعلل معین این منطقه را گذاشته و فعالیت خود را به خوزستان منتقل ساختند. انگلیسها فعلا" از نفت این منطقه دست کشیدند، ولی از بازار آن دست بر نداشتند. از اوایل قرن ۲۰ تا آغاز جنگ اول جهانی، نفوذ اقتصادی انگلیس در ولایت کرمانشاهان بطور مداوم در حال گسترش بود. دلگو پولوف دیپلمات تزاری، در ژانویهٔ سال ۱۹۱۴ با اضطراب از کرمانشاه گزارش میداد که کالاهای انگلیسی که از بغداد آورده میشوند نه‌تنها بازار کرمانشاه، بلکه بازار همدان را هم لبریز کرده‌اند و سرتاسر کردستان با کالای انگلیسی زندگی میکند. وی سپس می‌افزود: اگر در جادهٔ کرمانشاه ـ قصر شیرین امنیت برقرار شود (یعنی اگر در راه کرمانشاه به بغداد امنیت تامین گردد)، باید اطمینان داشت که بازار کالاهای صنعتی روسی در کرمانشاه و همدان بکلی تخته خواهد شد. لذا دلگوپولوف پیشنهاد میکرد که باید فرمانفرما را که طرفدار روسیه است در حکومت کرمانشاه نگاه‌داشت و او نیز بنوبهٔ خود باید موظف شود که امنیت راههای شرقی و شمالی کرمانشاه را که برای بازرگانی روسیه حایز اهمیت است، تامین نماید.

آلمانها نیز در این ولایت بشیوهٔ خود در کار توسعهٔ نفوذ بودند. آنها از طرفی از طریق خریدن پشم و وارد کردن رنگهای مصنوعی (آنیلین و غیره) و امور دیگر از این قبیل میکوشیدند نفوذ اقتصادی خود را توسعه دهند و حتی از نقض قوانین ایران در مورد ممنوعیت رنگهای مصنوعی (که اصالت فرشهای ایرانی را نابود میساخت) ابائی نداشتند و از طرف دیگر بصورتی بسیار صریح و آشکار برای استقرار سلطهٔ سیاسی خود نیز عمل میکردند. بالاخره در سال ۱۹۱۵ (۱۲۹۴) شونمان بعنوان کنسول آلمان در کرمانشاه مستقر گردید. شونمان با حقوقهای گزاف از مردم محل افرادی را استخدام و برای خود نیروی مسلح بوجود آورد. او به خوانین سلاح و به درویشان "احسان" میداد و از این طریق می‌کوشید تا مردم را بطرفداری آلمان جلب کند.

* * *

دربارهٔ وضع کشاورزی بازرگانی (کشاورزی بمنظور فروش) کردستان در دوران مورد بحث هنوز اسناد و اطلاعات مبسوط بدست نیامده است. ولی اسنادی که دربارهٔ روابط بازرگانی خارجی برخی از مناطق کردستان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ موجود است، نشان میدهد که در آن دوران اقتصاد روستائی کردستان در مقیاسهای فزاینده‌ای بدایرهٔ مبادلات جلب میشد. برای نمونه اسناد موجود در بارهٔ ولایت ساوجبلاغ

را از نظر میگذرانیم.

در آغاز قرن ۲۰ روابط بازرگانی خارجی ولایت ساوجبلاغ بطور عمده از طریق همدان و موصل گسترش می‌یافت. گرچه در این ایام جمعیت شهر ساوجبلاغ از ۳۰ هزار نفر تجاوز نمیکرد، ولی بازار و میدانهای بزرگ شهر از فعالیت وسیع بازرگانی خبر میداد.[۱] به این شهر از روسیه قند و ظروف و نفت و آهن‌آلات، از بورسا (واقع در خاک عثمانی) منسوجات ابریشمی و نیمه ابریشمی، از موصل منسوجات سبک، از منچستر انگلیس فاستونی‌های مختلف، از همدان کرباس و مدقال و غیره وارد میشد. یک بازرگان ساوجبلاغی بنام غفور از این شهر بروسیه پوست صادر می‌نمود و در مقابل آن فقط طی یکسال از مسکو معادل ۲۵ هزار روبل منسوجات مختلف وارد کرده بود.[۲] ارقام مفصل‌تر واردات و صادرات ولایت ساوجبلاغ را در یکسال از سالهای آغاز قرن بیستم، در زیر از نظرمی‌گذرانیم:[۳]

(جدول شماره ۱)

قیمت صادرات یکساله ولایت ساوجبلاغ بروسیه	۲۰۰/۰۰۰ تومان
قیمت صادرات یکسالهٔ ولایت ساوجبلاغ بولایات مختلف ایران	۱/۳۰۰/۰۰۰ تومان
	جمع = ۱/۵۰۰/۰۰۰ تومان
قیمت واردات یکسالهٔ ولایت ساوجبلاغ از روسیه	۲۰۰/۰۰۰ تومان
قیمت واردات یکسالهٔ ولایت ساوجبلاغ از همدان و موصل	۸۰۰/۰۰۰ تومان
	جمع = ۱/۰۰۰/۰۰۰ تومان

ارقام زیر منظرهٔ مشخص‌تری را در بارهٔ صادرات یکسالهٔ ساوجبلاغ درآغاز قرن ۲۰ بدست میدهد:

۱. همانجا ـ ص ۴۹
۲. همانجا ـ ص ۵۰
۳. همانجا ـ ص ۵۵

(جدول شماره ۲)

۱ ـ صادرات یکساله‌ٔ توتون به‌تبریز و همدان و تهران ومشهدوشهرهای دیگر:
۱۰۰ هزار پوط ، معادل ۳۰۰ هزار تومان
۲ ـ صادرات یکساله‌ٔ روغن و پنیر:
۱۵ ـ ۱۰ هزار پوط ، معادل ۷۵ ـ ۵۰ هزار تومان

درباره‌ٔ صادرات اغنام واحشام وغلات که اقلام بسیارمهمی‌را تشکیل میدادند ، اطلاعی‌در دست نیست . بطور کلی تخمین زده میشود که در دوران مورد بحث سالانه از ولایت ساوجبلاغ معادل ۱/۵ میلیون‌تومان محصولات کشاورزی و دامداری صادر میشده.[1] باید تذکر داد که محصولاتی از قبیل مازو، کتیرا ، سقز ، پوست[2]، روده و غیره نیز در میان صادرات ساوجبلاغ مقام مهمی داشت. مثلا فقط دریکسال از ساوجبلاغ معادل ۲۰۰ ـ ۱۸۰ هزار تومان کتیرا و مازو و پوست به روسیه صادر شده بود.[3] تعداد پوستهای (پوست خزدار) صادراتی یکسال به ۴۰ هزار قطعه میرسید.[4] بازرگانان ارمنی ساکن مراغه سالیانه درحدود ۱۲۰ هزار پوط سبزه از مناطق ساوجبلاغ و میاندوآب خریداری می‌نمودند و این دلیل دیگری بر عمق رسوخ بازار در کشاورزی منطقه بـود .[5]

بموازات رشد روابط اقتصادی ، در این مناطق بورژوازی تجارتی هم رشد می‌یافت و این رشد تنها کمی نبود . در آغاز قرن ۲۰ درشهر ساوجبلاغ علاوه بر بازرگانان محلی ، قریب ۲۰۰ نفر بازرگانان موصلی هم سکونت داشتند و از طریق خریدن محصولات کشاورزی و دامداری ، صرافی ، رباخواری ، سلف‌خری و غیره در اقتصاد منطقه عمیقا" رسوخ میکردند . فقط خوانین ولایت ساوجبلاغ باین‌بازرگانان موصلی درحدود ۱۵۰ هـزار تومان مقروض بودند . از سوی دیگر ، از بابت بازرگانی با روسیه ، بازرگانان ساوجبلاغ به بازرگانان اردبیل ۶۰ هزار تومان بدهکار بودند .[6] توضـیح اینکه بازرگانان اردبیل در روابط بازرگانی میـان ولایت ساوجبلاغ و روسیه نقش قابل ملاحظه‌ای داشتند و قسمت مهمی از کالاهای این ولایت ازطریق اردبیل بآنجا صادر میشد .

---

۱. همانجا ـ ص ۵۳
۲. تیگرانوف ـ نظری به مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در ایران ـ ص ۱۵۵.
۳. سفرنامه درباره‌ٔ شهرهای ایرانی مراغه ، میاندوآب و ساوجبلاغ ـ ص ۵۲.
۴. همانجا ـ ص ۵۲
۵. همانجا ـ ص ۴۵
۶. تیگرانوف ـ نظری به مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در ایران ـ ص ۱۵۵.

در ولایت کرمانشاهان نیز وضع مشابهی حکمفرما بود. از نوروز سال ۱۲۸۸ تا نوروز ۱۲۹۱ یعنی در مدت ۳ سال، گمرگ کرمانشاه جمعاً" قریب ۱۶ میلیون قران درآمد بدست آورده بود.[۱] درآمد گمرگ کرمانشاه که بر سر یکی از مهمترین راههای بازرگانی ایران قرار داشت، در سال ۱۲۸۹ از یک میلیون تومان تجاوز کرده بود و این در حدود ۸ درصد مجموع درآمد گمرکات ایران را تشکیل میداد[۲] تنها در دو ماه سال ۱۲۹۱ درآمد گمرگ کرمانشاه سر به ۱۰۰ هزار تومان زد. در همین سال بیش از ۴ میلیون من کالای تجارتی واردکرمانشاه شده بود. در ولایت کرمانشاهان در این سالها همیشه کاروانهائی با قریب ۱۰۰ هزار راس قاطر و اسب والاغ در کار بارکشی از خارج و یا بخارج بودند و این خود یکی از نشانه‌های رشد بازرگانی بودکه صادرات آن بطور عمده از محصولات اقتصاد روستائی تامین میشد.[۳]

کرمانشاه یکی ازنقاط ارتباطی میان ایران و مناطق عربی وهمچنین میان روسیه و مناطق عربی بود. همهٔ خرمای صادراتی کشورهای عربی بروسیه از کرمانشاه عبور میکرد. قبیلهٔ بنی تمیم عرب که یککاروان بزرگ مرکب از ۵۰۰ شتر داشت و در میان بغداد و شهر کرمانشاه بارکشی میکرد، در تامین این روابط نقش مهمی ایفا می‌نمود.[۴]

عوارض قره سورانی (قره سوران به گروههای مسلحی میگفتندکه حفاظت راهها را به عهده داشتند) که در این منطقه وصول میشد نیز دلالت بر وسعت صادرات و واردات و فعالیت ترانزیتی داشت. مثلاً"، شیرخان رئیس عشیرت سنجابی در سال ۱۲۹۲ هر روز ازمستاجرین عوارض قره سورانی بطور متوسط مبلغ ۱۰۰ تومان حق‌الاجاره دریافت میکرد. اگر در نظر گرفته شود که از هر ۲ بار شتر و یا ۴ بار قاطر و یا ۶ بار الاغ، مبلغ ۱ قرآن عوارض قره سورانی اخذ میگردید وهم چنین اگر درآمد خود مستاجرین عوارض قره‌سورانی نیز ملحوظ گردد آنگاه روشن خواهد شد که هر روز فقط از جاده‌های کاروان‌روزیر نظر عشیرت سنجابی، ده‌ها هزارپوط کالا عبور داده میشد.[۵] با وجود عدم امنیت و بویژه جریان سالارالدوله که در همین دوران بوقوع پیوسته و نظم منطقه را مختل ساخته و طبعاً" روال عادی بازرگانی را بهم زده بود، اسناد موجود نشان میدهد که در سالهای آستانهٔ جنگ جهانی اول در منطقهٔ کرمانشاه تجارت و ترانزیت، ابعاد نسبتاً" وسیعی

---

۱. کتاب آبی ـ ص ۹۶ ـ ۹۵ (از این پس: کتاب آبی)
۲. سید محمدعلی جمال‌زاده ـ گنج شایگان ـ برلین ـ ۱۳۳۵ (از این پس: جمال‌زاده ـ گنج شایگان).

۳. کتاب آبی ـ ص ۷۳۱
۴. اسناد تحقیقاتی دربارهٔ شرق ـ ص ۱۵۳
۵. همانجا ـ ص ۱۷۳

بخود گرفته بود. جدول صفحه بعد براین مدعا گواهی میدهد: [1]

بدیهی است آنچه در جدول صفحهٔ بعد آمده است واردات وصادرات سرتاسر ایران از طریق کرمانشاه بوده و نمی‌توانست منحصر به این یک ولایت باشد. می‌توان احتمال داد که بخشی از کالاهای ترانزیتی که در ایران تولید نشده بود و آدرس نهائیش ایران نبود نیز در این جدول آمده باشد. ولی این نیز روشن است که خود منطقه هم دراین صادرات و واردات نقش مهمی داشته است. هر منطقهٔ کردستان طبق امکانات و نیازمندیهای خود در بازرگان خارجی ایران و همچنین در بازار داخلی کشور شرکت میکرد. مثلاً ولایات ساوجبلاغ و سنندج و کرمانشاهان و برخی ولایات دیگر در صدور غلات ومحصولات دامی بیشتر شرکت می‌نمودند، ولی ولایاتی که بعلل مختلف و از جمله علت طبیعی واقلیمی از امکان تولید کالائی اینگونه محصولات بی‌بهره بودند، کالاهای دیگری را ببازار عرضه می‌نمودند. مثلاً ازمنطقهٔ مریوان هر سال حداقل هزاربار (هر بار بطور متوسط ۸پوط) توتون به سلیمانیهٔ عراق صادر میشد. [2] در یک دوران نسبتاً طولانی، توتون کردستان هر سال در حدود ۲۵ درصد صادرات توتون ایران را تامین میکرد و دردورهٔ مورد بحث. از ایران هر سال حداقل معادل ۵۰۰ هزار روبل توتون فقط به انگلستان و ترکیه صادر میشد. [3] مناطقی مانند مریوان که بعلت طبیعی از امکان تولید برخی محصولات دیگر محروم بودند، درعوض توتون و پشم و مازو و کتیرا و محصولات جنگلی دیگر صادر میکردند.

رشد مبادله، درکنارهفته بازارهای سنتی قدیمی، بازارهای دائمی را توسعه میداد و این بازارها را درمراکز محالها و حتی در دهات بزرگ که بعدها به‌مرکزدهستان مبدل شدند، بوجود می‌آمدند.

جنگ اول جهانی زندگی اقتصادی ـ تولیدی و روابط بازرگانی کردستان را نیز مختل نمود، مثلاً از گمرگ کرمانشاه در سال مالی ۱۹۱۴/۱۹۱۵ معادل ۱۹ میلیون قران منسوجات و ۵ میلیون قران قند وارد شده بود، ولی در سال مالی ۱۹۱۸/ ۱۹۱۷ این رقم به ۱ میلیون قران تنزل کرد. [4] ولی بعد از جنگ در سالهای مالی ۱۹۲۰ /۱۹۱۹ و ۱۹۲۱/ ۱۹۲۰ به ترتیب معادل ۱۲۷ میلیون و ۴۸ میلیون قران

---

۱. ن. سوبنین ـ ایران و وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن درسالهای ۱۹۲۳ـ۱۹۰۱ ـ تفلیس ـ ۱۹۲۳ ـ ص ۱۸۶ ـ ۱۱۹ (روسی) (از این پس: سوبنین ایران و وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن)

۲. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق. ص ۲۰۹

۳. ل. سوبسسکی ـ ایران (آماری ـ اقتصادی) پطربورگ ـ ۱۹۱۳ ص ۳۴ (روسی) (از این پس: سوبسسکی ـ ایران)

۴. سوبنین ـ ایران و وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن ـ ص ۳۰۵ و ۳۱۱.

جدول شماره ۳۰

صادرات و واردات از طریق کرمانشاه

اسامی کالاها		سال بازرگانی ۱۹۱۲/۱۹۱۳		سال بازرگانی ۱۹۱۳/۱۹۱۴	
		وزن (پوط)	قیمت (قران)	وزن (پوط)	قیمت (قران)
۱ ــ صادرات :	فرش	۱۰/۰۰۰	۱/۳۱۲/۸۷۵	۶/۷۳۰	۱/۱۱۹/۴۴۷
	تریاک	۵/۷۵۰	۶/۹۶۰/۰۱۹	۴/۹۵۰	۵/۷۱۷/۴۸۳
	پوست خام	۳۰/۷۳۰	۱/۲۶۸/۳۵۵	۱۸/۲۳۰	۱/۰۹۸/۰۶۲
	ابریشم خام	۲/۱۷۰	۱/۷۸۴/۷۱۶	۹۰۰	۵۴۸/۵۴۳
	کتیرا	۱۵/۳۳۰	۱/۸۳۶/۲۵۵	۲۰/۷۰۰	۲/۴۴۱/۳۵۲
	پشم	۲/۹۲۷	۹۱/۲۷۵	۱/۷۰۰	۳۰/۳۲۰
۲ ــ واردات :	منسوجات	۲۶۶/۶۰۰	۲۹/۰۷۲/۹۷۲	۳۷۴/۰۰۰	۴۱/۷۱۷/۶۶۵
	قند	۱۳۵/۸۰۰	۳/۹۵۸/۶۶۵	۶۷۱/۰۰۰	۸/۲۲۸/۶۶۷
	کالاهای دیگر	۲۲/۷۰۰	۱/۱۱۷/۸۱۸	ــــــ	ــــــ

کالا از این نقطه وارد کشور شد.[1]

جدول شماره ۴ مربوط به مقدار واردات و صادرات از برخی نقاط گمرگی در سال مالی ۱۹۲۱/۱۹۲۲ است.[2]

بعدها این رشد سرعت بیشتری یافت، بطوریکه در سال ۱۳۰۲ (۱۳۲۳/۱۳۲۴) از مجموع ۷۵ میلیون قران درآمد گمرکات ایران ۲۲/۵ میلیون قران تنها از گمرکات منطقهٔ کرمانشاه بدست آمده بود[3] طبیعی است که توسعهٔ تولید کالائی در اقتصاد روستائی تنها با رشد بازرگانی خارجی ارتباط نداشت، بلکه نیازمندیهای مصرف داخلی نیز توسعهٔ تولید کالائی را چه در کشاورزی و چه در دامداری میطلبید.

۲. عواملی که مانع رشد مناسبات کالایی - پولی می شدند

الف ـ دو علت عمدهٔ عقب‌ماندگی. گرچه مناسبات کالایی ـ پولی در کردستان با نوسان و آهنگ معینی رشد می‌یافت و جبراً" در نظام اجتماعی ـ اقتصادی موجود در این سرزمین تاثیر می‌نمود، ولی این رشد از امکانات موجود در منطقه به مراتب عقب می‌ماند. ایران خود کشور عقب مانده‌ای بود و در داخل این کشور عقب مانده کردستان یکی از عقب‌مانده‌ترین مناطق بشمارمی‌آمد. این عقب ماندگی علل معینی داشت. مقاومت و جان سختی مناسبات پاتریارکال ـ فئودال مسلط بر کردستان را باید نخستین علت عقب‌ماندگی این منطقه ایران محسوب نمود.

سیطرهٔ این مناسبات حالات ویژه‌ای را بوجود می‌آورد. از آنجمله: انباشت سرمایه هرگز نمی‌توانست ابعاد قابل توجه کسب کند، دهقانان بزحمت و بکندی می‌توانستند ازلاک پاتریارکالی بیرون آمده به شخصیت مستقل و نیروی کار مستقل‌مبدل شوند و اکثراً" این امر در عمل غیر ممکن میشد، روتین میراث‌قرون و اعصار نمی‌گذاشت انسانها از اسارت اقتصاد طبیعی و قواعد ناشی از آن بیرون آیند و در چنین حالتی بازار نیز بصورت یک جانبه و بیمار گونه و نامتعادل رشد می‌یافت.

دراینجا باید نقش‌ترمز کننده‌ومخربی راکه تسلط سیاسی ـ نظامی عشایر بر شهرها، در این زمینه بازی کرده است خصوصاً" ذکر کرد. دهها عشیرك نیرومند کردستان که هریک دارای سرزمین خود ونیروی مسلح خود بودند و اکثراً" گاه به توارث و گاهی‌بنوبت، سران آنها

---

۱. همانجا ـ ص ۳۰۵ و ۳۱۱

۲. همانجا ـ ص ۴۶۵

۳. احمد متین دفتری ـ کلید استقلال اقتصادی ایران ـ تهران ـ ۱۳۰۴ ص ۵۸ (از این پس: متین دفتری ـ کلید استقلال اقتصادی ایران)

جدول شماره ۴۰

اسامی نقاط گمرکی	واردات		صادرات	
	وزن (پوط)	قیمت (قران)	وزن (پوط)	قیمت (قران)
کرمانشاه	۱/۶۲۲/۰۰۰	۱۹۰/۷۷۰/۴۰۶	۳۰۴/۷۰۰	۴۵/۴۲۰/۱۰۱
قصرشیرین	۱۱۶/۰۰۰	۶/۳۹۴/۴۸۴	۳۳/۷۰۰	۲/۹۵۱/۹۰۱
سنندج (سنه)	۳۷/۰۰۰	۲/۹۵۱/۶۲۶	۱۱/۴۰۰	۷۵۰/۹۸۳
ساوجبلاغ	۳/۵۸۰	۱۵۳/۷۴۸	۲/۴۶۰	۳۵/۴۵۵
جمع	۱/۷۷۸/۵۸۰	۲۰۰/۲۷۰/۲۶۴	۳۵۲/۲۶۰	۴۹/۱۵۸/۴۴۰

از جانب دولت مرکزی بمقام حکومت مناطق خود منصوب میشدند، همهٔ شهرهای کردستان را زیر سلطهٔ قاطع خود داشتند. حکومت عشیره‌ای در شهرها در واقع جز مدافع مناسبات و اصول پاتریارکال ـ فئودالی و مخرب گرایشهای جدید بورژوایی در جامعه چیز دیگری نبود. عشایر که اکثراً نیمه کوچ‌نشین بوده و بر پایه اقتصاد طبیعی زندگی میکردند یکی از عمده‌ترین پایگاههای محافظه‌کاری اقتصادی و سیاسی، پراکندگی و آنارشیسم در همه شئون جامعه بودند. عدم تضمین و عدم تامین امنیت و مصونیت مالکیت که ناشی از نظام اجتماعی موجود و سیستم عشیره‌ای بود، مانع جدی در سر راه رشد نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی ایجاد می‌نمود. عدم امنیت سرمایه، بازار، راههای بازرگانی و غیره‌پی‌آمدهای مشخص این وضع بود که اجتماع را عقب نگاه‌میداشت. در این منطقه مانند بسیاری مناطق دیگر هیچ کاروان تجارتی اطمینان نداشت که‌از دستبرد حرامیان که اکثراً از عشایر بودند، بسلامت به منزل برسد. شهرهای کردستان و بازارهای آنها که در محاصرهٔ دریای عشایر پاتریارکال ـ فئودال حالت جزایر معدودی در میان‌دریای‌بیکران را داشتند، همیشه در زیر خطر تهاجم، غارت، باجگیری وتخریب‌عشایر اطراف خودبودند. گاهی " تالان "و" ضبط" دولت مرکزی نیز برترکتازی عشایر اضافه میشد. شاعر بزرگ‌کردستان "پیره میرد" بدین‌مناسبت میگوید:

"باج و پیتاکی زنگنه، گیروگرفتی جاف"؛
"توشی ره‌باتی بی ـ ئه‌وه‌خنکانه‌بی‌ته‌ناف".

(روبرو شدن کاروانی با باج و خراج زنگنه و اشکالتراشی جاف ـ این مساویست با خفه شدن بدون طناب)

حتی در سال ۱۹۰۸ (۱۲۸۷) درنتیجهٔ فشار عشیرت جاف‌ادارات گمرک بانه و سقز بکلی از کار افتاد و درآمد گمرک سنندج در یک ماه به ۸۹ تومان و درآمد گمرک مریوان به ۸۳ تومان تنزل کرد.

علت دوم عقب‌ماندگی کردستان عبارت بود از **سلطهٔ اقتصادی و سیاسی استعمارو امپریالیسم خارجی بر ایران و سیاست تبعیض دولتهای مرکزی ایران** که چیزی جز دست نشانده و آلت اجرای سیاست استعمار و امپریالیسم نبودند. این سیاست تبعیض در دوران بعدی رشد سرمایه داری در ایران بسطح سیاست دولت ارتقاء یافت و بصورت **ستم ملی** شکل گرفت.

بسیاری از ناظران ومحققان علاوه بر توجه به علل عقب ماندگی. کردستان مظاهر مشخص این عقب‌ماندگی را نیز نشان داده‌اند. نیکیتین با اشاره باواسط قرن ۱۹ متذکر میشد که کردها بعلت‌سنگینی عوارض و مالیات و حق گمرک و فقدان راه اکثراً نمی‌توانستند خود راساً محصولات فروختنی خود را به بازار برسانند. ولی بازرگانان یهودی و ارمنی وآذربایجانی‌که از تبریز و ارومیه و همدان و کاشان بکردستان می‌آمدند، کالاهای خود را به آسانی میفروختند و محصولات کردها را

به ثمن بخس از چنگشان در می‌آوردند.[1]

این وضع در ربع دوم قرن ۲۰ نیز باتفاوتهائی ادامه داشت. در این دوران که مبلغین امپریالیسم و رژیم دست نشاندهٔ پهلوی آنرا " عصر طلائی " می‌نامیدند کردستان هنوز از حصار اسارت بار انسداد و رکود قرون وسطائی بطور همه‌جانبه بیرون نیامده بود. علی اصغر شمیم همدانی علل این وضع را چنین برشمرده است:

۱) کوچ نشین بودن ایلات و عشایر کردستان و " بی‌اعتنائی " آنها بامور اقتصادی.

۲) فقدان راههای ارتباطی میان کردستان و مراکز مهم تجارتی.

۳) فقدان سرمایه‌های بزرگ در کردستان و فقر عمومی مردم این سرزمین.[2] شمیم همدانی گرچه بر این نظرات خود که ناظر بر گوشه‌ای از واقعیت است مطالب نادرستی افزوده و کردها را به "بی‌اعتنائی" نسبت بآباد کردن کشور، "بی‌توجهی" نسبت به کسب و" لاقیدی و بی‌علاقگی " نسبت‌به مسکن خود متهم نموده است، ولی این‌نسبتهای دور از عدالت از اهمیت سخنان او نمی‌کاهد. او سپس منظرهٔ وضع واقعی کردستان را تکمیل نموده می‌نویسد: بازرگانان سنندجی درمیان کوچ‌نشینان و بازارهای مرکزی تنها نقش واسطه بازی میکنند. آنها محصولات کوچ نشینان را خریداری میکنند، ولی از آنجا که سرمایهٔ کافی ندارند از پرداخت همهٔ قیمت عاجز می‌مانند و در نتیجه مجبور به فروش فوری کالا به بازرگان دیگر میشوند و خود" ۲ ـ ۱ شاهی" سود می‌برند.[3]

پس از ذکر دو علت عمدهٔ عقب‌ماندگی کردستان، باید این عقب ماندگی را در رشته‌های مشخص تا حدودی که اسناد اجازه میدهد، مورد توجه قرار داد.

ب. **راههای ارتباطی**. گرچه پس از کشف راههای بزرگ دریائی، خاورمیانه به مشابهٔ حلقهٔ رابط میان شرق و غرب تا حدود زیادی اهمیت سابق خود را از دست داد، ولی در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ نیز راههائی که از این منطقهٔ جهان و از آن جمله از کردستان می‌گذشتند، نقش قابل توجهی بازی میکردند. عمده‌ترین راههای مورد بحث بدین قرار بود: ۱) راه... سیواس ـ مرعش ـ بیرجیک ـ اورفا ـ ماردین ـ نیزبین ـ موصل ـ اربیل ـ سردشت ـ ساوجبلاغ ـ تبریز... ۲) راه... حلب ـ مسکینه ـ دیرالزرهیت ـ فلوجه ـ بغداد ـ بعقوبه ـ خانقین ـ قصر شیرین ـ کرمانشاه ـ همدان ... ۳) راه... ارض‌روم ـ دیازبکر ـ بازرگان ـ قطور ـ خوی ـ تبریز ... این راهها یا بخشی از آنها از داخل کردستان میگذشت و یا به مناطق مختلف کردستان نزدیک‌بودندو

---

۱. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۱۷ ـ ۱۱۶
۲. شمیم همدانی ـ کتاب کردستان ـ ص ۸۷
۳. همانجا ـ ص ۷۹ ـ ۷۸

طبعاً" در کردستان تاثیر میکردند.
این راههای عمده شاخه‌هائی نیز داشتند از قبیل:(۱) راه... همدان ـ ساوجبلاغ ـ خانه ـ رواندوز ـ اربیل ـ موصل...، (۲) راه... تبریز ـ مراغه ـ صائین قلعه ـ تیکان تپه افشار ـ همدان ـ کرمانشاه ـ بغداد... این شاخه‌ها که ارتباط و نزدیکی بیشتری با کردستان داشتند، همگی راه مالرو بودند.
در نیمه دوم قرن ۱۹ که روابط بازرگانی رو به گسترش نهاد، نه درکمیت و نه درکیفیت این راهها تغییر مهمی رخ ندادو این بتدریج به مانع هرچه جدی‌تری در راه رشد کشاورزی و دامداری کالائی مبدل میشد. طالبوف نقل می‌کند که در یکی از سالهای اوایل قرن ۲۰ در نواحی مرزی ایران و عثمانی در خانهٔ شخصی بنام کدخدا جواد بیگ مهمان بودم. از صاحب خانه سئوال کردم که چرا روستائیان گندمهای خودشان را نمی‌فروشند. او از نبودن راه و دشواری بارکشی با اسب و الاغ شکایت کرد و گفت: دهقانان اگر گندم را برای فروش بشهر ببرند پول آنرا باید کرایهٔ چاروادار بدهند و چیزی برای خودشان باقی‌نمی‌ماند. لذا به‌آن اندازه که نان و بذر ما را تامین کند گندم میکاریم. با وجود این هم اکنون قریب ۲ هزار خروار گندم اضافی در ده‌موجود است. طالبوف به کدخدا پیشنهاد میکند که قدری هم به‌کشت کنجد، شاهدانه، نخود لوبیا، آفتابگردان و نباتات صنعتی بپردازند. کدخدا می‌گوید: ملاکان چنان بهره‌و بدهیهای سنگین طلب می‌کنند که روستائیان از این کارهم منصرف میشوند. مردم ده حتی بعنوان بدهی اربابی برای هر عدد مرغ و قاز و بوقلمون هم باید یک پناباد (۱۰ شاهی) پول‌بپردازند.۱
ازاوایل قرن ۲۰ طبق نیازمندیهای اقتصادی و نظامی، در کردستان نیز احداث راههای چرخ رو آغاز شد و نخستین ابتکار در این زمینه ظاهراً" از داخل خود کردستان پدیدار گشت. در سال ۱۹۰۳ (۱۸۸۲) یکی از مجتهدین بزرگ کرمانشاه بنام آقا اسدالله امام جمعه به اتفاق شاهزاده فرمانفرما حاکم شهر، قرار بر این گذاشتند که برای‌کشیدن راه از همدان به خانقین شرکتی تاسیس کنند. سرمایهٔ اولیه این شرکت ۲۰۰ هزارتومان بود که به ۲۰ سهم مساوی تقسیم میشد. از این سهم تا ۳ سهم به‌امام جمعه، ۳ سهم به فرمانفرما، ۳ سهم به اتابک اعظم، ۳ سهم به "شرکت امتعهٔ عمومی"، ۱ سهم به تجار کرمانشاه، ۱ سهم به خوانین‌وشاهزادگان کرمانشاه، ۴ سهم بروسای عشایر کرمانشاهان و ۲ سهم به مشیرالدوله وزیر امور خارجه فروخته شد. ولی با وجود این مقدمات، خودکار بمرحلهٔ اجرا نرسید

---

۱. عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب نجار تبریزی ـ مسالک المحسنین ـ قاهره ـ ۱۳۲۳ ـ ص ۱۲۲ (از این پس: عبدالرحیم نجار تبریزی ـ مسالک ـ المحسنین).

پس از مدتی کشورهای خارجی مسئله احداث راه را تحت مباشرت خود در آوردند. از همه طرحهائی که خارجیان برای احداث راه در این منطقه پی‌ریزی کرده‌بودند، کشیدن راه شوسه میان تهران وبغداد اولویت کسب نمود. این راه در حدود ۹۰۰ کیلومتر طول داشت و بخش تهران ـ همدان آن توسط روسها و بخش همدان ـ بغداد بوسیله انگلیسی‌ها احداث گردید. این راه که بخش نسبتا" کوچکی از آن از مناطق کرد‌نشین میگذشت، مدت مدید یگانه راه چرخ رو در این منطقه بود که آن هم اکثرا" اوقات بعلت رقابت میان دولتهای انگلیس و تزاری از کار می‌افتاد و از حیز انتفاع ساقط میشد. بقیهٔ راههای کردستان هم‌چنان مالرو بودند. چیریکوف یکی از دیپلماتهای تزاری، در سال ۱۹۱۳ با اشاره باشکالات راه در کردستان می‌نوشت: گرایش بازرگانی ساوجبلاغ بیشتر بسوی همدان و موصل است. از ساوجبلاغ تاهمدان ۸ روز و تا موصل ۱۲ روز راه است ـ راهی پر از رنج و عذاب. ولی با وجود این بازرگانان ساوجبلاغ جز تحمل این رنج و عذاب چارهٔ دیگری ندارند.

در سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن ۲۰ در برخی مناطق کردستان ایران نیز راههای شوسه احداث گردید. اینها اکثرا" راههای خاکی مالرو قدیمی بودند که با کمی تسطیح و تغییر بصورت نسبتا" مساعد برای حرکت چرخ در آورده میشدند. طول مجموع راههای شوسه کردستان ایران در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) قریب ۳۵۰ کیلومتر بود که قسمت مهم آن هم در مواقع معینی از سال قابل استفاده نبود و یا بسته میشد.۱ در همین سال تاردوف می‌نوشت که در کردستان نه بازرگانان می‌توانند کالای زیادی بدهات ببرند و نه روستائیان می‌توانند از آنان کالای فراوان خریداری کنند.۲ یک علت این وضع فقدان راه میان شهر و روستا بود.

و اما دربارهٔ راه‌آهن هیچگونه مطلب مثبتی نمی‌توان گفت. در سالهای مختلف از جانب بارون رویتر (۱۸۷۲)، بارون فولکن گاگن (۱۸۷۴)، آلئون (۱۸۷۸)، بواتال (۱۸۸۲)، ویندسون (۱۸۸۷)، خامیاکوف، ترتیاکوف وپالاشکوفسکی (۱۸۸۹)، لرد کرزن (۱۸۹۳)، ساخانسکی (۱۹۰۰) و دیگران طرحهای مختلف برای احداث راه‌آهن در ایران پیشنهاد شد و برخی از این طرحها کشیدن راه‌آهن از کردستان را هم منظورنظر داشت. پیشنهادکنندگان نمایندگان دولتها و شرکتهای استعماری بودند و منظور آنها بدست آوردن نفوذ و امتیاز و مواضع قدرت بود. هیچ یک از طرحهای فوق‌الذکر در نتیجهٔ رقابت انگلیس ـ روس ـ آلمان ـ فرانسه سر نگرفت. فقط در آستانهٔ جنگ اول جهانی نخستین خط راه

---

۱. شمیم همدانی ـ کتاب کردستان ـ ص ۹۳

۲. تاردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ـ ص ۱۶۴ ـ ۱۶۳.

آهن ایران به معنای واقعی کلمه‌در میان جلفا و تبریز با شاخهٔ‌صوفیان‌ـ بندر شرفخانه توسط حکومت روسیه تزاری ایجاد شد.

در بهمن ماه ۱۳۰۴ (فوریه ۱۹۲۶) مجلس شورای ملی ایران تصویب نمود که از تهران به همهٔ نقاط عمده مرزی راه‌آهن کشیده شود. یکی از آنها راه تهران ـ رواندوز نامیده میشد که می‌بایست از شمال کردستان ایران بگذرد. ولی این تصمیم قبل از اجرا ملغی گردید. طبق قرار دیگری که مجلس در اسفند سال بعد تصویب نمود می‌بایست یک‌خط‌آهن از طریق محمره ـ همدان ـ قزوین ـ تهران ـ بندر گز احداث گردد. بعدها در این طرح تغییراتی بعمل آمد و طبق آن راه‌آهن سرتاسری ایران ایجاد شد که با طرحی که لرد کرزن در سال ۱۸۹۳ پیشنهاد کرده بود فرق چندانی نداشت.[۱]

بدین ترتیب درکردستان راه‌آهن ایجاد نشد و علیرغم نیازمبرم این منطقه، تا بامروز نیز در کردستان ایران حتی یک کیلومتر راه‌آهن وجود ندارد.

ج. عوارض راه و گمرک. بطوریکه ذکر شد، طبق ضمیمهٔ بازرگانی قرارداد ترکمن چای می‌بایست عوارض" دروازه‌بانی " و " راهداری "ملغی و از کالاهای‌وارداتی تنها وقت عبور از مرز معادل۵ درصد قیمت آنها حق گمرگ دریافت شود.

ولی در عمل بخش اول این اصل تا دوران مدیدی اصلا" اجرا نشد. در تمام سه ربع اخیر قرن ۱۹ و حتی آغاز قرن ۲۰ علاوه بر عوارض گمرگی که هنگام ورود کالا از مرز دریافت میشد، در جریان حرکت کالا در داخل کشور تحت نامهای" راهداری" ، "دروازه‌بانی" ، " قپانداری" ، " حقوق خانات" ، " قره سورانی " ، " سلامت روی" و غیره نیز عوارض‌گوناگون از صاحبان آنها گرفته میشد. عوارض"راهداری" و" قره سورانی" و" سلامت روی" گرچه ظاهرا" بعنوان هزینهٔ حفظ راهها و تامین امنیت کاروانها در مقابل دستبرد راهزنها اخذ میگردید، ولی در حقیقت‌جز عوارض گمرکی خصوصی دهها و صدها فئودال"خود مختار" گردنکش‌که برسرتاسر مملکت تسلط داشتند، چیز دیگری نبود. برخی از حکومتهای محلی کردستان که از قدرت بیشتری برخوردار بودند حتی وصول این عوارض را باجاره هم میدادند.

دولت مرکزی نیز تا سال ۱۸۸۱ (۱۲۶۰) گمرکات مرزی‌را باجاره میداد وعملا" درحدود دو ثلث درآمد این گمرگها به مستاجرین میرسید. لذا مستاجرین مرتبا" در فکر افزایش‌عوارض گمرگی بودند.[۲] این

---

۱. م. سنجابی ـ مبارزه بخاطر راه‌آهن در ایران ـ مجلهٔ" اقتصادجهانی و سیاست جهانی" شمارهٔ ۹ ـ ۸ ـ اوت ـسپتامبر ۱۹۲۸ ـ ص ۱۴۸ (روسی) (از این پس: سنجابی ـ مبارزه بخاطر راه‌آهن در ایران)

۲. دکتر کریستی ویلسن ـ تارخ صنایع ایران ـ تهران ـ ۱۳۱۷ ـ ص ۵۱۳ ـ ۵۱۲

سنت در برخی مناطق گمرکی تا سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸) ادامه داشت. ۱

دولت ایران در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در مقابل وامی که از انگلیس و روسیه تزاری گرفته بود، وصول درآمد گمرکات کشور را بعنوان رهن این وامها در اختیار آنها نهاده بود. ماموران انگلیس و روسیه تزاری گرچه کوشیدند به حساب کاستن ازعوارض راه بر درآمد گمرکات بیفزایند ولی باین کار توفیق نیافتند. در سال ۱۹۰۴ (۱۲۸۳) مظفرالدین شاه به پیشنهاد مستشاران گمرگی بلژیکی طی یک فرمان عوارض راه و راهداری را ملغی نمود. ۲ و ۳

ولی در حالیکه دولت مرکزی در حد اعلای ضعف قرار داشت و از توانائی نظارت بر راههای کشور محروم بود، الغای مثلا" قره‌سورانی در واقع جز رفع یک اشکال و ایجاد اشکال دیگر بر سر راه بازرگانی چیز دیگری نبود. کنسول انگلیس‌در کرمانشاه سال ۱۹۱۲ بدین‌مناسبت می‌نوشت که این تدابیر فقط زمانی می‌تواند مثمر ثمر واقع شود که‌دولت مرکزی توانائی آنرا داشته باشد قدرت و ارادهٔ خود را بر" ایلاتی که عملا" خود را مستقل اعلان کرده‌اند" اجرا نماید. ۴ این اظهار نظر از سوئی بیانگر آنست که استعمار انگلیس از همان ایام بمنظور استقرار نفوذ خود بر ایران‌در چارچوب منافع استعمارگرانهٔ خودطرفدار تمرکز قدرت در دست یک دولت مرتجع و دست نشاندهٔ مرکزی بود و از سوی دیگر برخی ازعلل ادامهٔ عوارض راه را روشن میسازد. بویژه درمناطق دوردست کشور کسی از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد. بطوری که، با وجود فرمان مذکور در فوق و انواع بخشنامه‌ها و دستورها و هشدارهای دولت مرکزی، تنها در سال ۱۹۱۲ در فاصلهٔ میان شهر کرمانشاه و نقطهٔ مرزی آن ایالت در حدود ۲۰۰ — ۱۵۰ هزار تومان بعنوان عوارض پاسبانی راه از کاروانهای تجارتی اخذ شده بود. ۵ در همهٔ راههای تجارتی کردستان و اکثر نقاط مشابه سرتاسر ایران وضع به همین منوال بود.

عوارض راه یکی از عوامل ترمز کنندهٔ بازرگانی بود و بویژه‌بر بازرگانی خارجی اثر منفی بیشتری داشت. عوارض و مالیاتهای راه‌در سالهای ۲۰ قرن جاری بازرگانی ایران و بویژه صادرات را بــه حال اسفباری مبتلا کرده بودند. ۶ بالاخره در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) همهٔ

---

۱. تاریخ ایران — تهران — ۱۳۱۶ — ص ۸۴۴ (از این پس: تاریخ‌ایران)
۲. احمد کسروی — تاریخ مشروطهٔ ایران — بخش‌یکم — تهران — ۱۳۱۹ ص ۳۹ (از این پس: کسروی — تاریخ مشروطه — بخش یکم)
۳. جمال زاده — گنج شایگان — ص ۸
۴. کتاب آبی — ص ۷۳۲
۵. همانجا — ص ۷۳۰
۶. مبین‌دفتری — کلید استقلال اقتصادی ایران — ص ۱۷۸

عوارض و مالیاتهای راه از محصولات روستائی ملغی شد و مقرر گردید که از این پس از کالاهای کشاورزی و دامداری که برای مصرف بشهرها آورده میشوند و یا از کشور صادر میگردند، مبلغی معادل ۳ درصد قیمت همان کالا عوارض دریافت شود.[۱] این صدی ۳ که معمولا "به آن" حق نواقل" نیز گفته میشد، ازسوئی حق گمرک (هنگام صدوراز کشور) و از سوی دیگر مالیات ارضی بود که پس از الغای مالیاتهای سابق، دولت بدین صورت دریافت میکرد.

د ـ دیگر وسایل ارتباطی. یکی از شرایط ضرور رشد مناسبات کالائی ـ پولی وجود وسایل مخابراتی است. در ایران نخستین خط تلگراف در سال ۱۸۵۹ (۱۲۳۸) کشیده شد. در سال ۱۹۱۰ از مجموع خطوط تلگرافی موجود در ایران، سه خط زیر قسمتی و یا تماما" از کردستان می‌گذشت: ۱) خط... تبریز ـ میاندوآب ـ ساوجبلاغ (۲۲۱ ـ کیلومتر) ۲،) خط ... خانقین ـ تهران (۷۰۴ کیلومتر. این خط در سال ۱۸۶۴ توسط انگلیسی‌ها ایجاد شده بود) ۳،) خط ... سنندج ـ قروه (۸۵ کیلومتر)[۲] در سال ۱۹۱۳ یعنی در آستانهٔ جنگ جهانی اول خطوط تلگرافی زیر مشغول کار بود:

۱) خط ... ساوجبلاغ ـ تبریز ـ همدان...

۲) خط ...خانقین ـ کرمانشاه ـ همدان ـ تهران...

۳) خط ... همدان ـ سنندج ـ گروس[۳]

اما در بارهٔ پست. تا سال ۱۸۷۵ در ایران چاپارخانه امورپستی را انجام میداد که آنهم از طرف دولت باشخاص اجاره داده میشد. در سال ۱۸۷۶ دولت ایران بخشی از آنرا زیر نظارت خود قرار داد و سال بعد به " اتحادیه پست جهانی" ملحق شد. ولی در کردستان‌ایران فقط در ربع دوم قرن ۲۰ سیستم پستی فعالیت نسبتا" چشمگیری پیدا نمود.

ه. موانع دیگر. یکی دیگراز موانع درسر راه رشد مناسبات‌کالائی پولی درکردستان این بود که مدت مدیدی در این‌سرزمین سیستم مالی و اعتباری‌وجود نداشت. کاراصلی شعبات و نمایندگیهای بانک شاهنشاهی انگلیس و بانک‌استقراضی روس در کردستان کوشش برای تبدیل منطقه به مستعمره کشورهای متبوع خود بود. ولی سیستم بانکی خود ایران هنوز وجود نداشت. صدها رباخوار و صراف که در شهرهای کردستان‌مشغول فعالیت بودند، نمی‌توانستند برای تولید و مبادلهٔ جدید، منبع مالی قابل‌اطمینان و مساعدی باشند.

---

۱. روح‌الله وهمن ـ مجموعهٔ قوانین مالیات بردرآمد و ارث و نقل و انتقالات بلاعوض ـ تهران ـ ۱۳۴۲ ـ ص ۶۰ (از این پس: وهمن ـ مجموعه‌قوانین ...)

۲. جمال زاده ـ گنج شایگان ـ ص ۱۸۰

۳. سوبوتسینسکی ـ ایران ـ ص ۹۴ ـ ۹۳

دورهٔ اول مجلس در بارهٔ تاسیس بانک ملی قانون تصویب نمود ولی در نتیجهٔ فشار دول استعمارگر و عدم قاطعیت و خیانت زمامداران آنروز ایران این قانون بلااجرا ماند. بالاخره در ۱۷ شهریور سال ۱۳۰۷ با ۲۰ میلیون ریال سرمایهٔ مقدماتی، بانک ملی ایران تاسیس شد. در تاریخ ۹ شهریور سال ۱۳۰۹ مجلس در مورد ایجاد بانک کشاورزی قانون تصویب کرد. از آنجا که این بانک وابسته به بانک ملی بود، در تیرماه سال ۱۳۱۲ بانک مستقل کشاورزی و صنایع با ۲۰ میلیون ریال سرمایه تاسیس شد. ۱ شعبات و نمایندگیهای بانک ملی ایران بتدریج در کرمانشاه (۱۳۰۷)، ارومیه (۱۳۱۰)، سنندج (۱۳۱۳)، خسروی، خوی، ماکو، مراغه، مهاباد (۱۳۱۵)، سلماس (۱۳۱۷)، بیجار (۱۳۲۰)، قصر شیرین، میاندوآب، کنگاور (۱۳۲۲)، صحنه (۱۳۲۳)، سقز (۱۳۲۴)، تکاب، شاهیندژ، اسلام‌آباد، هرسین (۱۳۲۷)، نقده (۱۳۲۵) و غیره افتتاح گردید. ۲ گرچه برخی از این شعبات درخارج مناطق کردنشین قرار داشتند، ولی مجموع این شعبات و نمایندگیها در رشد بازرگانی و اقتصاد مناطق مذکور نقش معینی بازی میکردند.

* * *

پس از بررسی علل عقب‌ماندگی رشد مناسبات کالائی ـ پولی در کردستان، می‌توان به علل عقب‌ماندگی مجموع مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی کردستان نیز پی برد. ولی با وجود این علل و عوامل و گرچه به کندی و لنگ لنگان، لکن بهرحال کردستان نیز در مجموع ایران سیر تکاملی خود را می‌پیمود. تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی تقسیم اجتماعی کار عمیق‌تر میشد و این بنوبهٔ خود دایره عمل مناسبات کالایی ـ پولی را گسترش میداد. با مرور زمان این جریان هرچه بیشتر درتضاد با مناسبات سنتی قرون وسطائی قرار میگرفت که در کردستان در مرکز آن مالکیت ارضی عشیرتی قرار داشت.

۳. تکامل مالکیت خصوصی بر زمین

بموازات گسترش و تعمیق مناسبات کالائی ـ پولی و فروپاشی اقتصاد طبیعی، ضرورت تکامل مالکیت خصوصی بر زمین بیشتر عرض اندام می‌نمود. با گذشت سالها، صداهائی که خواستار" مصونیت مالکیت و شخصیت" بودند، هرچه بلندتر بگوش میرسید. حالت" اشتراک" خاص فئودالیسم، دیگر در ایران نیز بپایان عمر خود نزدیک شده‌بود.

---

۱. تاریخ ایران ـ ص ۸۲۲

۲. تاریخچه سی‌ساله‌بانک ملی ایران (۱۳۳۷ ـ ۱۳۰۷) ـ تهران ـ ۱۳۳۸ ص ۳۱ ـ ۳۵ (از این پس: تاریخچهٔ سی‌ساله بانک ملی)

اگر تاریخ قرن ۱۹ کشورمان را از نظربگذرانیم وقایعی را مشاهده خواهیم کردکه از لحاظی می‌تواند گرایشی ناخودآگاه در سمت تکامل مالکیت خصوصی بر زمین محسوب گردد. مثلا" ، حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه رهنمود داده بود که در ایران سه شخص بردهات حق دارند: ۱) " دیوان اعظم " (حکومت) ۲) مالک و ۳) رعیت.[۱] این دستور گرچه گامی در جهت توضیح جدید مالکیت ارضی بود، ولی‌در مقابل با سنن قرون و اعصار که خودبخود حکم قانون کسب کرده بود، عاجز بود. بطوریکه خود همین صدراعظم در دوران صدارتش از طریق "عطیه" و" خرید" و اشغال، ۱۴۳۸ ده و مزرعه بدست آورده بود که سالیانه نیم میلیون تومان بپول آن زمان درآمدداشت.[۲] دولت کماقی‌ـ السابق (ولی نه در ابعاد وسیع گذشته) بدون هیچ مجوز شرعی وقانونی املاک دیگران را اشغال و به تیول تبدیل میکرد. شاهزادگان، حکام عالیرتبهٔ حکومتی، روسای عشایر، اشراف و روحانیان بزرگ ــ هرکس به قدر قدرت خود، اراضی خالصه و املاک همسایگان ضعیف و کمونهای دهقانی را عملا" اشغال میکرد و وقتیکه خودکارش به‌ضعف میگرائیدمورد تجاوزوتطاول از خود نیرومندترها قرار میگرفت. فعلا" هیچ نیروئی قادر به برچیدن این بساط نبود.

ولی جلب اقتصاد روستائی به بازار سرمایه‌داری، آغاز این‌روند تاریخی را بنا نهاد. زمین که تا آنروز هم موضوع مالکیت و هم‌زمینه و پایهٔ حاکمیت محلی بود، از آن ببعد بمثابه منبع درآمدهای کلان " احترام " خاص و بیسابقه کسب کرد. از نیمهٔ دوم قرن ۱۹ علاوه بر ابریشم که کالای صادراتی‌سنتی ایران بود، توتون و تریاک و کتیرا و مازو و خرما و برنج و غیره نیز وارد اقلام صادراتی شد. علاوه بر این قیمت کالاهای روستائی نیز قوس صعودی می‌پیمود. مثلا" قیمت یک خروار گندم در سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۹۲ به ترتیب ۲ تومان و ۲۵ تومان بود.[۳] خوانین ماکو هرسال از قزلدشت (عربلر) و سیاه‌چشمه (قره‌عینی) درحدود ۸ــ۷ هزار خروار محصول بدست می‌آوردند.[۴] خود سردار ماکو از املاک‌شخصی خود که ۲۵۳ ده بود سالانه ۳۰۰ هزار تومان درآمد داشت.

مجموع این پروسه‌ها موجب یک تحول تاریخی در ایران میشد.

---

۱. مینورسکی ــ سازمان اداری... ص۲۵۷ ــ ۲۵۶.

۲. لسان‌الملک ــ ناسخ‌التواریخ ــ جلداول ــ ص۴۷۹.

۳. م. سنجابی ــ مناسبات ارضی در ایران ــ مجله" درجبههٔ مناسبات ارضی" ــ شماره ۷ــ۶ ــ سال ۱۹۲۸ ــص ۱۳۱ (از این پس: سنجابی ــ مناسبات ارضی در ایران)

۴. عبدالله مستوفی ــ تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه ــ قسمت دوم از جلد سوم ــ تهران ۱۳۲۶ ــ ص۳۹۳ (از این پس: مستوفی ــ تاریخ‌اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه ــ قسمت دوم از جلد سوم)

این تحول کـه محتوای آن عبارت از گذار ایران از فئودالیسم بسوی صورت بندی سرمایه‌داری بود، گاهی بصورت مستقیم و گاه غیرمستقیم در زمینه هائی بصورت انقلابی و اکثرا" بشیوهٔ تکامل تدریجی به‌پیش میرفت و بالاخره در ربع دوم قرن ۲۰ به استقرار کم تابیش سرمایه‌داری در ایران رسیـد. مسائل و رویدادهائی که در ذیل خواهد آمد تجلی این واقعیت است.

الف ـ شدت یافتن گرایش در جهت تبدیل اراضی دولتی بـه املاک خصوصی.

دوران قاجاریه در واقع دوران افول مالکیت حکومت بر اراضـی کشور بـود. بعلل تاریخی معینی شاهان قاجاریه هرچه بیشتر خالصه‌ها را بصورت تیول در مقـابل مواجب و جیره باشخاص واگذار میکردند. بیشتر شاهان قاجار می‌کوشیدند باین‌وسیله خود را اززحمت‌نظارت‌مستقیم بـر خالصه‌ها رها کنند. تیولداران نیز بنوبهٔ خود میکوشیدند تیول خود را فعلا" بهمان صورت تیول " ابدی" سازند و حق انتقال آنرا باشخاص دیگر بدست بیاورند. بدین ترتیب یک قشرصاحب‌زمین‌جدید مرکب از این تیولداران بعمل آمد. زمین‌هائی هم که بصورت خالصه باقی مانده و باجارهٔ اشخاص داده میشد، بعدها بسرنوشت مشابهـی دچار گشتند.

دگـرگونی نظام اجتماعی ایران در دستور روز قرار گرفته بود. استبداد قرون‌وسطائی و زیربنای قرون وسطائی آن‌سالهای‌پایان عمـر خود را طی میکرد و این زیربنا و روبنا، از آنجا که در قرن اخیر به طور مستقیم بـا سلطهٔ استعمار و امپریالیسم خـارجی‌بر ایران پیوند داشت، مبارزه علیه آن با مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم در هم می‌آمیخت.

برای پیروزی در این تحول تاریخی، حداقل در مرحلهٔ اولیـه آن، می‌بایست علاوه بر شرایط دیگر، دو شرط ضرور زیر نیز تامیـن شود: ۱) زمین فئودالی که در هرمحلی در آن واحد هم موضوع‌مالکیت و هم منشاء حاکمیت محلی برای صاحبش بود، می‌بایست از این حال بدرآید و برای دولت به موضوع حق حاکمیت بلاشریک و برای مالک به موضوع مالکیت خصوصی کامل مبدل گردد و ۲) می‌بایست مالکیـت خصوصی بر زمین با تمام مناسبات ناشی از آن چه از لحاظ حقوقی‌و چه‌عملا" تضمین و تامین شود. انقلاب مشروطه اصولا" با چنین‌وظایفی روبرو بود.

ب. گام تاریخی که در صدر مشروطیت برداشته شد. دو وظیفه مذکور در فوق با هم ارتباط ارگانیک داشتند. در توضیحات قبلی‌روشن شد که در سرزمین‌های بسیار وسیعی ازخاک ایران که زیر سلطهٔ ایلات و عشایر قرار داشتند، مالکیت ارضی و حاکمیت محلی بطور ارگانیک درهم تلفیق و بهم آمیخته بود و این پدیده ذوجنبتین، یعنی‌مالکیـ

حاکمیت در وجود یک شخص واحد (که می‌توانست عشیرت ، طایفه ، تیره ، خاندان ، خانقاه و غیره باشد) تجسم می‌یافت. یعنی این شخص واحد درآن واحد هم مالک اراضی و هم حکومت محلی در آن اراضی بود. در این سرزمین‌ها اصولا" مالکیت ارضی نبودکه از خودحاکمیت محلی نیافریند ، کما اینکه حاکمیت محلی بدون داشتن مالکیت ارضی برمحل امکان‌پذیر نبود.

در سیستم هرارشی پاتریارکال ـ فئودال ، اینگونه درآمیختگی و یگانگی شخصیت مالک و حاکم ، بدین معنی بود که هر دو جانب مسئله یعنی‌هم مالکیت و هم حاکمیت ناقص و مشروط و نیمه کاره بودند. در آن سیستم ، این‌دو نمی‌توانستند در حالت کمال با هم تلفیق شوند. یعنی ممکن نبود که شخص هم مالک خصوصی کامل زمین خود و هم حاکم کامل وبالاستقلال در زمین خود باشد و درعین حال در یک‌سیستم هرارشی پاتریارکال ـ فئودال نیز قرار داشته باشد.

اکنون که مسئله تکمیل مالکیت خصوصی بر زمین و زدودن آثار " اشتراک" آرکائیک از این مالکیت در دستور روز قرارگرفته بود ، خود بخود روشن بودکه حاکمیت نیز می‌بایست بسوی کمال سیر کند و بصورت حاکمیت کاملا" مستقل وبلاشریک درآید و این جز در مقیاس سرتاسری کشور ممکن نبود. بدین ترتیب می‌بایست به‌حالت تلفیق مالکیت ارضی و حاکمیت محلی در شخص واحد پایان داده شود ، مالکیت خصوصی کامل بر زمین در دست مالک قرار گیرد و حاکمیت مستقل کامل در دست دولت متمرکز شود. این ، از لحاظ تاریخی ، محتوای یک تحول بنیادی بورژوایی را در تاریخ ایران تشکیل میداد.

روشن است که شرکت کنندگان در انقلاب مشروطه ، مسئله را با این مقولات و فرمولبندیها درک و مطرح نمیکردند. ولی صرفنظر از اصطلاحات و فرمولها و مقولات یکی از عمده‌ترین مسائلی که در صدر مشروطیت مطرح بود تجزیهٔ مالکیت ارضی از حاکمیت محلی بود و عملا" بر سر آن بحث شدیدی در دورهٔ اول مجلس درگرفت. بخشی ازنمایندگان خواستار آن بودند که شخصی که در ایالتی دارای املاک فراوان است به حکومت آن ایالت منصوب نشود. سید حسن تقی‌زاده که یکی از نمایندگان مجلس بود میگفت: کسی که در ایالتی علاوه بر منزل‌دارای املاک غیرمنقول بیش از معادل هزار تومان باشد ، نمی‌تواند حکومت این ایالت بشود. ۱

جناح نسبتا" رادیکال مجلس با وجود کوشش فراوان نتوانست‌آن طورکه در نظر داشت مسئله را حل کند. بالاخره در ۱۷ قوس ۱۲۸۶ " قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام " به تصویب‌رسید.

---

۱ . مجموعهٔ مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری‌مجلس شورای‌ملی ـ تهران ـ ۱۳۱۸ ـ ص ۱۵۱ و ۱۰۶ (از این پس: مصوبات ادوار اول و دوم مجلس)

طبق این قانون، اختیارات سنتی از قبیل تصویب قانون جدید، تعیین مالیات و عوارض جدید ومداخله در امور عدلیه بصراحت از حکومتهای محلی سلب و مداخلهٔ آنها در امور نظامی بطور تلویحی قدغن شد.[1] این قانون بطوریکه از سرتاپای آن پیداست، علیه ملاکان بزرگی بود که در عین مالکیت ارضی اختیار قدرت سیاسی ونظامی و قانون گذاری محلی را نیز در دست خود قبضه کرده بودند. درست است که درمیان تصویب این قانون و اجرای آن هنوز فاصلهٔ زیادی وجود داشت، ولی نمی‌توان این حقیقت را قبول نکرد که قانون فوق آغاز و مبنای سیاسی و حقوقی قابل‌توجهی جهت تجزیهٔ مالکیت‌ارضی از حاکمیت محلی و فروپاشیدن مناسبات آرکائیک پاتریارکال ـ فئودال بود. این، محتوای مسئله را تشکیل می‌داد.

دولت ایران از اواسط قرن ۱۹ در همهٔ ولایات در کار محدود ساختن اختیارات حکومتهای محلی بود که اکثر آنها را در گذشته‌خود مستقیماً" از زمینداران بزرگ محل برگماشته بود. میکوشید این حکومتها باقی بمانند، ولی اختیاراتشان محدودتر شود. لکن در مناطق‌کردنشین کوشش دولت مرکزی بر این بود که اصلا" کسی را از مردم محلی در راس حکومت محل نگذارد و حکام عمده و حتی درجه دوم‌کردستان را نیز از مرکز و یا ایالتهای غیرکردنشین اعزام نماید. علت این کاردر آغاز امر این بود که قدرتهای محلی کردستان از چنان امکانات‌وساختار و نفوذی برخوردار بودند که مداخلهٔ آنهادر حاکمیت در محل (اگر به‌چنین مداخله‌ای اجازه داده میشد) قابل کنترل نبود. اعتقاد به موجودیت و حقوق ملی و ویژگیهای فرهنگی و معنوی که در کردستان در حال اوج گرفتن بود، در آمیزش با این حاکمیت واقعا" موجود محلی می‌توانست بطور جدی مانع از تمرکز دولتی (بصورت بورژوایی که آن روز در دستور روز قرار داشت) گردد.

در دورانی که کوشش برای تمرکز دولتی در ایران به‌یک خط عمده در سیاست کشورمبدل شده بود، قدرتهای محلی کردستان استعداد و توانائی مقابله با این جریان را در خود نیافتند. قدرتهای محلی کردستان از سوئی پرچمدار حفظ مناسبات پاتریارکال ـ فئودالی که تاریخ حکم‌زوال آنرا صادر کرده بود شدند و از سوی دیگر بعلت‌پراکندگی هرگز نتوانستند نیروی خود را در مقیاس ملی متحد و متمرکز سازند. ماهیت اصولا" ارتجاعی مقاومت در برابر تمرکز و دفاع از یک‌سازمان اجتماعی فرسوده از سوئی و نابسامانی و عدم اتحاد از سوی دیگر، قدرتهای محلی کردستان را با زوال محتوم مواجه ساخت. منظرهٔ کلی جریان چنین بود که معمولا" در وهله اول عشیرت از حاکمیت محلی

---

۱. همانجا ـ ص ۱۰۱ و ۱۰۶

خــود محروم میشد و سپس به موازات آن مالکیت ارضی عشیرتی وی نیز دگرگون می‌گشت.

بــدیهی است که فروپاشی جامعه پاتریارکال ـ فئودال و استقرار صورت‌بندی سرمایه‌داری بجای آن، از لحــاظ تاریخی و عینی یک امر مترقی بود. ولی این نیز روشن است که آن صورت‌بندی سرمایه‌داری که‌در وابستگی و همدستی با استعمار و امپریالیسم داشت در ایران‌مستقر میشد، یک صورت‌بندی ضد ملی و ضد دمکراتیک بود و تمرکزی که بخاطر استقرار یک چنین سرمایه‌داری و بر مبنای آن صورت میگرفت، دارای چنین ماهیتی بود. لذا فروپاشی نظام پاتریارکال ـ فئودال درکردستان و استقرار سرمایه داری در ایران را باید سرآغاز شکل گرفتن ستم ملی علیه خلق کرد نیز محسوب داشت. نسل بعدی "مشروطه خواهان" که اکثرا" از اشراف، روحانی‌نمایان، بازرگانان و روشنفکران لیبرال‌بودند، هدفهای انقلاب مشروطه را مسخ کردند، راه سازش و خیانت در پیش گرفتند و به تمرکز دولتی ایران خاصیتی بمراتب ارتجاعی‌تر و ضدخلقی‌تر دادند.

لکن سرنوشت بعدی انقلاب مشروطه و مسخ گشتن هدفها و سیر قهقرائی آن نباید مانع از آن شود که ارزش واقعی این انقلاب ازنظر مخفی بماند.

ج. قانون‌گذاری در تامین مصونیت مالکیت. محمد علی شاه‌علیه مجلس و بویژه جناح کم تا بیش‌رادیکال آن‌دست بمقاومت و خرابکاری‌زد. ولی با وجود این، انقلاب گامــی جلوتــر نهاد و متمم قانون اساسی توسط مجلس به‌تصویب رسید. مواد ۱۵ ـ ۱۶ و ۱۷ این متمم مربوط به مصونیــت مالکیت بود. در این مواد گفته میشدکه بدون مجوز شرعی نمی‌توان ملکی‌را از تصرف صاحبش بدر آورد و دراین حال بایدقیمت عادلانهٔ آن‌ملک بصاحبش پرداخت شود، بدون حکم قانون و بعنوان مجازات و سیاست، مصادرهٔ ملک ومال مردم قدغن است، بدون‌حکم قــانون نمی‌توان مالکین و متصرفین را از تسلط بر املاک و اموال زیر تصرفشان محروم کرد.

محتوا و مضمون سه مادهٔ فوق‌الذکر از متمم قانون اساسی مشروطه، علیه آن سنن و رسوم و شیوهٔ عملی بــود که از قرون گذشته به‌ارث مانده و یکی از عمده‌ترین مانع‌ها را در سرراه تکامل مالکیت‌خصوصی بر زمین تشکیل میدادند. در گذشته نیز در برخی موارد برای بــدر آوردن زمین از تصرف صاحبش مجوز شرعی خواسته میشد، ولی اکنون این خواست حالت عام پیدا کرده و اضافه بر آن لزوم پرداخت قیمت عادلانه نیز بر آن علاوه شده بود. یکی از مظاهر مالکیت عالی‌حکومت بر زمین این بود که حکومت (یعنی شاه) در همه حال حق انواع‌مداخلات در وضع مالکیت ارضی سرتاسر کشور را داشت. ماده ۱۵ متمم قانون اساسی به این پایهٔ مالکیت عالی حکومت و همچنین به سنت معمول

اشغال اراضی ، رسما" پایان میداد. مادهٔ ۱۶ مهمترین دستاویزها را در این زمینه از دست حکومت خارج می‌ساخت. مگر نه این بود که طی قرنهای متمادی مهمترین بهانهٔ حکومت ایران برای دخل و تصرف و اشغال و انتقال و انواع مداخلات نامحدود و "غیرشرعی" و "غیرقانونی" در وضع مالکیت زمین، همین بهانه "مجازات" و "سیاست" بوده است؟ آثار مورخین قرون وسطای ایران انباشته از هزاران رویداد از این‌نوع است که مثلا" فلان شاه بعنوان "سیاست" و "مجازات" و بدون‌هیچ دلیل و مجوزی و یا پرداخت هیچ قیمت و عوض، فلان شخص را از متصرفات خود راند و آنرا بدیگری "ارزانی داشت". گاهی شاه وحکمران مسلط‌حتی خود این شخص را هم بدست جلاد سپرده و یا چشمانش‌را کور کرده در سیاهچال به بند می‌کشید و برای این همه تطاول‌وتجاوز جز "اراده شهریاری" دلیل دیگری نداشت.

د. الغای تیول. قاعدهٔ تیول در نیمهٔ اول حکومت قاجاریه‌برای تشدید دو نوع اشغال زمین، شرایط آماده میساخت. از طرفی چون منشاء تیول، زمین خالصه بود (یعنی خالصه‌ها را بصورت تیول به اشخاص میدادند) ،حکومت مرکزی با تمام نیروی خود برای توسعهٔ اراضی خالصه کوشش میکرد و بدین منظور بانواع بهانه‌ها و از آن‌جمله به بهانه "سیاست و مجازات"، اراضی را اشغال و به خالصه تبدیل می‌نمود. از طرف دیگر تیولداران با تمام قوا سعی میکردند تیول زیر اختیار خود را به‌زمین ارثی "قابل انتقال" تبدیل و عملا" آنها را اشغال کنند. خود حکومت مرکزی که از طرفی برای بدست آوردن‌خالصه جدید می‌کوشید ،از طرف دیگر سعی میکرد که خالصه‌ها را بصورت تیول بدیگران واگذارد و بدین وسیله خود را هم از فشار پرداخت مواجب و مستمری نقد و هم از رنج نظارت مستقیم بر خالصه‌ها رها سازد. بجرئت می‌توان گفت که تیولداران دوران قاجاریه، آشکارترین و وقیح‌ترین اشغال کنندگان زمین‌های‌کشور بودند. حتی عبداله‌مستوفی مرتجع معروف ،اعتراف میکرد که "داشتن خالصه (گرفتن زمین خالصه بنام تیول از دولت) دردوران قاجاریه، نشانه دزدی بود.[1]

اصول تیول در عین حال ناقض استقلال و حاکمیت دولتی‌بود. زیرا تیولدار علاوه بر زمین تیول، حاکمیت محلی درآن زمین راهم در دست خود قبضه میکرد و نفوذ و توانائی دولت مرکزی را در قلمروخود تضعیف می‌نمود. در نتیجه سرتاسر ایران به صدها "خودمختاری" تیول‌داران مجزا می‌گشت و در حالاتی که تیولدار رئیس عشیرت هم بود این "خودمختاری" کیفیت عمیق‌تری کسب می‌نمود.

---

۱. عبدالله مستوفی ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی‌و اداری دوره قاجاریه ـ جلد دوم ـ تهران ـ ۱۳۲۴ ـ ص ۳۹ (از این پس: مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلد دوم)

گرچه ناصرالدین شاه از سال ۱۲۶۸ (۱۸۸۹) فروختن خالصه‌ها را به ثمن بخس آغاز کرد و پس از او نیز قسمت مهم دیگری از خالصه‌ها باشغال اشخاص درآمد، ولی‌قاعدهٔ تیول رسماً" همچنان‌ادامه داشت‌و این وضع اختلال بزرگی در وضع کشور پدید آورده بود. لذا انقلاب مشروطه نمی‌توانست باین مسئله عطف توجه ننماید. بویژه این که گرچه در اواخر حکومت قاجاریه دیگر تیول جنگی به کسی داده‌نمیشد، ولی واگذاری تیول بجای مواجب و مستمری وسعت عجیبی گرفته بود.

مجلس دورهٔ اول مسئله الغای تیول را مطرح کرد. در مجلس گفته شد که بودجهٔ ۸ میلیونی ایران ۲/۵ میلیون کسری دارد و برای چارهٔ این وضع باید تیول را ملغی نمود. برخی از نمایندگان درنطقهای خود متذکر شدند که علاوه بر اینکه خود واگذاری تیول از ریشه عمل نادرستی است، درآمد تیولها هم درست حساب نمی‌شود، بطوریکه‌از ۱۶ درصد تا ۷۵ درصد آنرا بدولت حساب میدهند و بقیه آن حیف و میل می‌شود.[1] نمایندگان میگفتند: این رعیت بیچاره باید درآن واحد رعیت چند پادشاه باشد؟ یک‌پادشاه تیولدار است، یک پادشاه‌ـ حکومت محلی و پادشاه سوم ـ مباشرها[2] بالاخره در تاریخ اسفند ۱۲۸۵ (۱۳ مارس سال ۱۹۰۷) مجلس قانونی تصویب کرد که بموجب آن می‌بایست همه تیولها (اعم از اینکه اصلش خالصه، موقوفه و یا ملک شخصی باشد) پس‌گرفته شود و قاعدهٔ تیول بکلی ملغی گردد[3] از آن پس می‌بایست تمام درآمدها و مالیاتهای ارضی دولتی‌تحویل‌خزانه شود و مواجب‌ها و مستمری‌ها هم ازخزانه پرداخت گردد.

علاوه بر این، مجلس‌اول دو رسم دیگر را بنام‌های" تفاوت عمل" و"تسعیر" (که در بحث مربوط به تکامل سیستم مالی ایران توضیح داده شده‌اند) و جز وسیلهٔ غارتگری ملاکان بزرگ و ماموران چیز دیگری نبود، ملغی نمود و با این‌عمل برای حذف آثار قرون وسطی‌از سیستم مالی کشور گام دیگری برداشت.

طبقات نیمه‌راه و نمایندگان سیاسی آنها یعنی اشراف، بازرگانان، روحانی نمایان و روشنفکران لیبرال که گامهای مزبور را‌خارج‌از‌چارچوب منافع طبقاتی‌و بینش محدود خود میدیدند‌از انقلاب روگردان شدند و عملاً" به صف ضدانقلاب پیوستند. استعمار و امپریالیسم خارجی و ضد انقلاب داخلی در چهرهٔ محمد علی‌شاه، فرصت را مغتنم شمرده مجلس را به توپ بستند و آنرا منحل نمودند.

---

۱. مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه (ضمیمه‌روزنامهٔ‌رسمی‌کشور شاهنشاهی ایران) ـ تهران ـ ۱۳۲۵ ـ ص۱۱۲ (از این‌پس: مذاکرات مجلس دوره اول ـ تقنینیه)

۲. همانجا ـ ص ۱۱۲

۳. همانجا ـ ص ۱۱۸

چهار عامل که بصورت مسائل چهارگانهٔ بالا شرح داده شد، در مناسبات اجتماعی کردستان نیز تاثیر می‌نمود. عمده‌ترین پی‌آمد این تاثیر از نظر موضوع مورد بحث، همانا فروپاشی سیستم عشیره‌ای بود که فروپاشی مالکیت ارضی عشیرتی روندمرکزی آنرا تشکیل میداد.

۴. فروپاشی مالکیت ارضی عشیرتی

برای درک مسئله فروپاشی سیستم عشیره‌ای باید از چارچوب‌زمانی دورهٔ مورد بحث بیرون آمد و کمی به عقب‌برگشت‌و مسئله‌ای را که از لحاظ علمی دارای اهمیت است تا حدودی روشن نمود. این مسئله عبارت است از مسئله **عمده‌ترین پروسه‌های اجتماعی ـ اقتصادی در داخل سیستم عشیره‌ای**. محمد امین‌زکی بیگ بدرستی می‌نوشت که عمر تعداد بسیارکم از عشایری‌که در قرن ۱۹ در کردستان وجود داشته‌اند، از ۵۰۰ سال تجاوز میکرده است. ۱ زیرا عشایر نیز مقولهٔ تاریخی بودند و تکوین یافته و پس از گذراندن دوران رشد و تکامل به‌انقراض می‌گروبدند.

در آثار و نوشته‌هائی که تاکنون در بارهٔ عشایر کردستان از گذشته‌ها بدست آمده جز مقداری سخنان کلی و ملاحظات محرد چیز دیگری در مورد کنه عشیرت گفته نشده و قانونمندیهای داخلی سیستم عشیره‌ای و پروسه‌های عمدهٔ این سیستم مورد توجه قرار نگرفته است. نوشته‌های محققین بورژواپی دراین مورد انباشته از اظهار نظرهای‌یک جانبه وتصورات ذهنی است. مثلاً" یک نویسندهٔ عراقی بنام عونی بر این عقیده است که در کردستان حکومتهای محلی بتدریج کوچک شده و به" عشیرت و قبیله و شیخ‌نشین" مبدل‌گشته‌اند و گویا این یک قانون کلی بوده‌است. ۲ ولی باین مسئله توجه‌نشده‌است‌که‌گاهی گروههای کوچکی هم بتدریج وسعت می‌یافتند و به عشیرت نیرومند مبدل میشدند و سپس‌خود این عشیرت نیز گسترش بیشتری می‌یافت و چندین‌عشیرت حدید از آن بوحود می‌آمد و در نتیجه خودش از بین میرفت. گاهی نیز عشیرتی به هستهٔ اصلی ایجاد حکومتی مبدل میشد.

دانشمندانی هم بوده و هستند که مسئله را حتی‌المقدور با دید روش‌بینانه شرح داده‌اند. مثلاً" مخمد مکری می‌نویسد: بطور کلی طوایف و ایلات بمثابهٔ موجود زنده اجتماعی از مراحل تولد، رشد، توسعه، فروپاشی ومحو شدن میگذرند و هیچ یک از ایلات و عشایر از این

---

۱. محمد امین‌زکی‌بک ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ـ ص ۴۳۹
۲. محمد امین زکی ـ تاریخ‌الدول... ص ج

قانون کلی مستثنی نبوده‌اند.[۱] نیکیتین بدرستی معتقد بود که در داخل عشیرت گرایش بهم پیوستن و گرایش ازهم پاشیدن در آن واحد وجود داشته‌است، ولی این گرایشها را توضیح چندانی نداده است. وی در میان عوامل ایجاد کنندهٔ گرایش از هم پاشیدن بدرستی به عامل حقیقی و مهمی چون "مرگ و میراغنام و احشام و قحطی و گرسنگی" اشاره کرده است، ولی گرایش بهم پیوستن را با ریاست‌ا یک رئیس "عاقل و موفق" بر عشیرت، پیوند داده است.[۲] این‌نظر رانمیتوان بطور دربست قبول کرد، مگر اینکه به‌بازتاب اجتماعی ـ اقتصادی "عقل" و "توفیق" این رئیس توجه شود.

مباحث عمدهٔ بررسی تاریخ سیستم عشیره‌ای عبارتست از: ۱) **پیدایش سیستم عشیره‌ای بطور کلی**، ۲) **پیدایش یک عشیرت مشخص، تکامل و افول آن** و ۳) **انقراض سیستم عشیره‌ای**. بدیگر سخن: "اولا" اینکه سیستم عشیره‌ای بمثابهٔ یک پدیده و کیفیت تاریخی چگونه پیداشده‌و چگونه از بین رفته است وثانیا) اینکه در دوران تاریخی موجودیت سیستم عشیره‌ای، عشایر مشخص چگونه بوجود آمده، چگونه ترقی کرده و چگونه بدوران پیری رسیده و در حالیکه خود سیستم عشیره‌ای با تمام نیرو بازهم باقی بود و بحیات خود ادامه میداد، چگونه‌این و یا آن عشیرت از هم پاشیده‌اند. روشن است که همچنانکه تولد یک عشیرت جدید بمعنای تولد سیستم عشیره‌ای نبود، مرگ یک عشیرت مشخص هم به معنای نابود شدن خود سیستم عشیره‌ای نبود.

پیدایش و ادامه سیستم عشیره‌ای مستلزم وجود شرایط معینی‌بود که ازآنجمله‌اند: ۱) وجود اقتصاد عمیقا" طبیعی در شرائط پائین ترین سطح رشد نیروهای مولده، ۲) عدم توانائی جامعه به زدودن عناصر "اشتراک" از مالکیت ارضی و عدم‌توانائی مالکیت ارضی عشیرتی‌برای ارتقاء بسطح مالکیت خصوصی، ۳) تلفیق‌گشتن مالکیت ارضی و حاکمیت محلی در شخص واحد در همهٔ پله‌های هرارشی پاتریارکال ـ فئودال و نبودن‌راه دیگری برای‌اجرای وظایف حاکمیت در محل جز راه‌سپردن حکومت محلی به‌صاحب زمینان محلی بر اساس‌اصول تیول جنگی.

در دورانی که حداقل شرایط فوق وجود داشت، هر گروهی که دارای امکان اتحاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و اتنیک بود، بتدریج سرزمین لازم و همراه آن حاکمیت محلی در آن سرزمین را احراز کرده تبدیل به عشیرت بمعنای واقعی کلمه میشد. بتدریج که طی دورانی طولانی تعداد عشایر فزونی میگرفت، طبعا" این پروسه بیکی‌ازعمده‌ترین پروسه‌های اجتماعی ـ اقتصادی جامعه تبدیل میشد و شبکهٔ عشیره‌ای که دیگر خاک منطقه را پوشانده بود، به مظهر نظام پاتریارکال ـ فئودال

---

۱. محمد مکری ـ عشایرکرد ـ ص ۷۸ ـ ۷۷
۲. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۹۷

تبدیل می‌گشت. از آنجا که شرایط مذکور در فوق بتدریج پدیدارشده سیستم عشیره‌ای نیز بتدریج بوجود آمده است. ظاهرا" چنین بنظر میرسد که تاریخ سیستم عشیره‌ای در کردستان (با ویژگیهای مهمی که در هر دوره وجود داشته و شاید با نامهای دیگری) یک دوران بیش از هزار سال را در بر می‌گیرد.

در سرتاسر دورانی که شرایط موجودیت سیستم عشیره‌ای وجود داشت، عشایر مختلف بوجود می‌آمدند، رشد و تکامل می‌یافتند وبالاخره متلاشی شده و از بین میرفتند. بوجود آمدن یک عشیرت مشخص، علاوه بر جهات کلی از ویژگیهائی هم برخوردار بود. **پیدایش کلاسیک عشیرت** تا آنجا که فاکتها امکان قضاوت میدهد، به سه صورت زیر انجام گرفته است: ۱) گاهی گروهی در مقابل‌خدمت‌جنگی و غیره از حکومت بشیوهٔ تیول (در ادوار مختلف با نامهای‌نان‌پارک، اقطاع وسیورغ) زمین میگرفت و ساکنان اصلی آن خاک را بصورت‌رعیت تحت حکمرانی خود قرار میداد. در بعضی حالات خانواده‌های روحانی نیز از این طریق به فئودالهای روحانی مبدل میشدند. ۲)گاهی اقلیت کوچکی از یک گروه، در نتیجه رشد نابرابر ثروت و اموال و از هم جدا شدن حقوق و وظیفه (مثلا" در میان ایلات و یا کمونهای دهقانی) ، بتدریج در داخل این گروه موقعیت ممتازی کسب نموده و از آن گروه جدا گشته و موضع حکمران بدست می‌آورد، زمین را به ملک وتودهٔ اکثریت را برعیت خود تبدیل و بر این اساس خود به عشیرت مبدل میشد. ۳) گاهی‌نیز عشیرت موجود بعلل مختلف به تلاشی میگرائید، طایفه و یا تیره‌ای از همان عشیرت که واجد شرایط بهتری بود، بصورت نطفهٔ عشیرت جدید قد علم می‌نمود و اکثرا" همهٔ بقیه هم عشیره‌های سابق خود را هم‌برعیت خود تبدیل میکرد و بر همهٔ خاک آنها مسلط می‌گشت. عشیرت از راهها و بگونه‌های دیگری نیز می‌توانست بوجود بیاید.

در سرتاسر دوران تاریخی که شرایط اصلی موجودیت سیستم عشیره‌ای وجود داشت، عشیرت از هر سه راه مذکور در فوق می‌توانست بوجود بیاید. ولی با وجود این ، باید گفت که اصولا" راههای اول و دوم پیدایش عشیرت، بیشتر به گذشته‌های دور مربوط بوده، اما راه سوم و بویژه بقایا و سنن آن در قرون اخیر گسترش بیشتری داشته‌است. نمونه‌های فراوانی بر صحت این نظر گواهی میدهد.

عشیرت جلالی که چندین قرن بصورت یک عشیرت‌واحد زندگی کرده بود، در نتیجهٔ تاثیر عوامل سیاسی و اقتصادی به چندین‌عشیرت با همان‌نام تجزیه شد. در قرن ۱۹ دست کم سه عشیرت با نام واحد جلالی سراغ داریم: ۱) عشیرت جلالی عثمانی ــ این‌عشیرت‌فصل‌ها زمستان در دهات ولایت بایزید، خمور و کوراوغلو و مغاره‌های‌دامبات زندگی میکرد و در تابستان به قازلی‌گول، آلاداغ و خاک قارص

میرفت. ۲) عشیرت جلالی ایران ـ زمستان در اطراف ماکو و آغ گول و تابستان در ییلاق آباقای واقع در سنجاق وان بسر میبرد. ۳) جلالیهای روسیه (ماوراء قفقاز) ـ فصل زمستان در آلاگوز و تابستان در ییلاقهای مام زیدی به گله‌داری مشغول بودند.[۱]

عشیرت زیلان هم که مرکب از ۱۹ طایفه و قریب ۱۵۰۰ خانوار بود، بار اول از دیار بکر به قارص و ارضروم مهاجرت کرد. ولی پس از دو قرن بعلت اینکه ییلاقهای این دو ولایت کفاف نیازمندیهای‌ویرا نمیداد، بخشی از آن با رئیس خود بولایت ایروان مهاجرت نمود. بخشی که در محل سابق باقی مانده‌بود همان رئیس کوچ کرده را باز هم رئیس خود حساب میکرد و از این طریق میکوشید وحدت‌عشیرت‌را حفظ کند. ولی این کار سر نگرفت: پس از مدتی عشیرت زیلان‌عملاً به سه عشیرت با نام واحد مجزا شده بود: ۱) زیلان عثمانی ـ در حدود ۵۰۰خانوار، ۲) زیلان روسیه (ماوراء قفقاز) ـ قریب هزار خانوار و ۳) زیلان ایران ـ نزدیک به ۱۰۰ خانوار.[۲]

عشیرت زرزا نیز یکی از عشایر بزرگ در غرب کردستان بود. به علت اشغال اراضی آنان توسط بابانها، بسوی مشرق حرکت و درمنطقهٔ اشنویه مسکن گزیدند و در قرن ۱۹ در این‌جا بصورت یک عشیرت کامل درآمدند. قسمتی از آنها در خاک شمزینان زندگی میکردند.[۳]

دربارهٔ عشیرت بزرگ جاف هم فاکتهای جالب زیر قابل ذکر است: جور و بیدادسران عشیرت موجب شد که ۱۷ طایفه و از آن‌جمله طوایف قبادی، باباجانی، ولدبیگی، ایناخی و امامی از عشیرت جاف جدا شوند. ده طایفه از این ۱۷ طایفه، هریک به عشیرت مستقل‌تبدیل شد.[۴] و[۵] این ۱۰ عشیرت در جوانرود واقع در کردستان ایران زندگی کرده‌تابع والی اردلان بودند. ولی ۶ طایفهٔ دیگر داخل‌ترکیب عشیرت گوران شده در آن مستحیل گشتند و موجودیت مستقل خود را از دست دادند. یک طایفه باقیمانده نیز بعلل نامعلوم به یمن‌مهاجرت کرد.[۶]

طرز پیدایش عشایر مکری، جاف، باجلان، شکاک و غیره که در جای خود شرح داده شده نیز تا حدودی تائیدی بر نظرات فوق است.

فاکتها نشان میدهد که هنگام تلاشی‌وتجزیه یک عشیرت، در رابطه با کم و کیف علل این تلاشی و تجزیه، بجای آن یک و یا چند عشیرت

---

۱. خورشید افندی ـ سیاحت‌نامهٔ حدود ـ ص ۳۱۷
۲. همانجا ـ ص، ۳۲۲ ـ ۳۲۱
۳. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ـ ص ۴۵۹
۴. امین زکی ـ تاریخ السلیمانیه ـ ص ۱۷۷
۵. محمدامین زکی بک ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ـ ص ۴۰۴ ـ ۴۰۳
۶. امین زکی ـ تاریخ السلیمانیه ـ ص ۱۷۷

جدید بوجود می‌آمد. این علل می‌توانست رویدادهای سیاسی و نظامی، کمبود مرتع، اشغال شدن اراضی عشیرت بدست دیگران، کشمکشهای داخلی عشیرت، محوشدن اغنام و احشام در نتیجه اپیدمی حیوانی و یا خشکسالی، غارت و غیره باشد. گاهی نیز بجای عشیرتی که ازهم می‌پاشید عشیرت جدیدی بوجود نمی‌آمد.

و اما **انحلال و نابودی یک عشیرت موجود** مستلزم علل منطقی خود بود. از آنجمله می‌بایست اولاً) عشیرت خاکش را از دست‌بدهد و ثانیا) حاکمیت محلی خود را گم کند. باید تصریح کرد که طبق اسناد موجود، در دوران رونق و سلطهٔ سیستم عشیره‌ای هیچ عشیرتی از طریق فروختن خاکش منحل و متلاشی نگشته است. اگر هم چنین عشیرتی موجود بوده باشد باید آنرا استثنائی در قاعدهٔ کلی حساب کرد.

گسترش یافتن تمایل افراد برخی از عشایر برای کار کردن در دستگاه حکومتی در مراکز ولایات و ایالات و پایتخت کشور در دو قرن اخیر، که موجب تبدیل شدن هستهٔ مرکزی عشیرت مربوطه به "شهرنشین" می‌گردید، عامل دیگر فروپاشی سیستم عشیره‌ای بود. عشایر زنگنه، سیامنصور، روژکی، اردلان، چیگینی و دیگران را می‌توان بمثابهٔ نمونه‌هائی بر این مطالب مثال آورد. سران عشیرت زنگنه که در دوران شاه‌سلیمان صفوی در حکومت مرکزی ایران نقش برجسته‌ای داشتند، بتدریج بشهر کرمانشاه نقل مکان کرده و در آنجا مسکن گزیدند. بدین علت و بعلل دیگر در قرن ۱۹ زنگنه بمثابهٔ عشیرت در این منطقه دیگر وجود نداشت [۱و۲].

انحلال و نابودی عشیرت از طرق مذکور در فوق اصولاً مربوط بدورانی بود که اقتصاد طبیعی حکمران بر جامعه بود. ولی از قرن ۱۹ که فروپاشی اقتصاد طبیعی سرعت هرچه محسوس‌تری کسب میکرد، فروپاشی عشایر طرق جدیدی نیز داشت. مثلاً عشیرت بازوکی که بر چاروادارها حکمرانی میکرد، حتی قرنها قبل در ارتباط با همین حرفه از کردستان به حوالی تهران نقل مکان کرد و در اینجا بمثابه عشیرت ازهم پاشید. ۳

هنگام بررسی تاریخ عشایر کردستان بمنظور روشن‌کردن تکوین، تکامل و افول یک یک آنها، مسئله مهمی که میتوان آنرا یک قانونمندی حساب نمود، جلب‌نظر میکند و آن این است که در مرحلهٔ معین زندگی و جریان تکامل هر عشیرتی، در داخل آن چند هسته بوجود می‌آمد که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و جنگی نقش مسلط رقابت آمیز بازی می‌کردند. سپس تحت تاثیر عللی که در بالا بآنها اشاره شد، این

---

۱. مسورسکی ـ سازمان اداری... ص ۲۲ ـ ۲۱
۲. محمد مکری ـ عشایر کرد ـ ص ۱۲۰ ـ ۱۱۹
۳. شرفخان بدلیسی ـ شرفنامه ـ ص ۳۲۸

هسته‌هااز هم مجزا و مجزاتر و روابط اقتصادی، سیاسی، جنگی واتنیک در داخل مجموع عشیرت به‌سستی میگرائید و فروپاشی آن آغازمیشد. در جریان فروپاشی عشیرت موجود بر اطراف هسته‌های فعالی که درداخل آنها بوجود آمده بود نطفهٔ عشیرت‌های جدیدی بسته میشد. این پروسه بعد از مدتی در داخل عشیرت جدید باز هم تکرار میگردید و یک نوع سلسله تداوم بوجود می‌آمد. بطوریکه اگر به دقت توجه شود معلوم خواهد شد که ریشهٔ بسیاری از آخرین عشایر کردستان در تاریخ قرون وسطی نهفته است. خلاصه اینکه، در دورانیکه شرایط موجودیت سیستم عشیره‌ای هنوز وجود داشت، فروپاشی یک عشیرت به معنای تولد یک و یا چند عشیرت جدید بود. ولی این قانونمندی قبل از قرن ۱۹ آخرین دوران خود را طی کرد و از این پس اگر هم بر جای عشیرت قدیم نطفهٔ عشیرت جدید بسته میشد، ولی تاریخ دیگر امکان رشد و تولد باین نطفه‌ها نمیداد.

پس‌از یادآوری برخی از عمده‌ترین پروسه‌های تاریخی سیستم عشیره‌ای، باید به چارچوب‌زمانی دوران مورد بحث برگشت. باید گفت که‌از قرن ۱۹ **کردستان داخل دورانی میشد که شرایط موجودیت‌سیستم عشیره‌ای بتدریج نابود می‌گشت و لذا امکان باصطلاح" تجدید تولید" عشیرت‌برای همیشه برچیده میشد.** از اواخر قرن ۱۹ این پروسه محسوستر شد و سرعت بیشتری کسب نمود. **برخی علائم عمدهٔ دوران فروپاشی سیستم عشیره‌ای** عبارت بود از: ۱) اقتصاد بتدریج و با سرعت‌فزاینده‌ای سرشت طبیعی خود را از دست میداد، ۲) حالت" اشتراک" آرکائیک از مالکیت ارضی حذف میشد و بر روی زمین مالکیت خصوصی تمام و کمال برقرار می‌گشت، ۳) دستگاه دولتی جدید بوجود می‌آمد که سرشت بورژوایی داشت و سیستم تیول جنگی که یکی از عمده‌ترین اشکال‌کشور داری فئودالی بود، برچیده میشد و ۴) به حالت تلفیق شدن مالکیت ارضی و حاکمیت محلی در شخص واحد خاتمه داده میشد. پس از انقلاب مشروطه این علائم و گرایشها برجستگی و شدت بیشتری یافت و به پایهٔ سیاست دولت مبدل گشت.

در ربع دوم قرن ۲۰ و حتی در نیمهٔ دوم آنهم در کردستان اسامی عشایر هنوز بر سر زبانها بود و گروههائی از مردم با نامهای‌عشیره ای از قبیل منگور، شکاک، گوران، جلالی، تیلکو، گورک، دیبوکری، **جوانرو**، کلهر، سنجابی و غیره نامیده میشدند. ولی باید گفت که این "عشایر" چیزی جز شبح بیجان عشایر گذشته‌نبودند. زیرا اینان دیگر دارای مالکیت ارضی "مشترک" نبودند و اتحاد سیاسی و جنگی وحاکمیت‌محلی خودرا نداشتند، بلکه اشخاص منفرد دارای مالکیت خصوصی مختص‌به خود بودند و نه بیش. همانطور که مالکیت خصوصی ارضی بصورت‌تکامل یافته وبلاشریک‌در اختیار آنان قرار گرفته بود، خاکمیت دولتی نیزبه صورت تام و تمام در دست دولت مرکزی، یعنی حکومت پهلوی متمرکز

گشته بود که نمایندهٔ طبقاتی این ملاکان" جدید" و سرمایه‌داری کمپرادور و وابسته ایران بود.

حتی در آغاز قرن ۲۰ مدودف ایرانشناس روس این جریان را احساس کرده بود و می‌نوشت که گرچه کردها به قبایل زیادی تقسیم میشوند، ولی اکنون این تقسیمات بسوی نابودی میرود. کردهای زیادی یافت میشوند که خود نمیدانند بکدام قبیله منسوبند[1] و شاملوف درسال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) می‌نوشت که در جامعهٔ کردستان گرچه بقایای عشایر بچشم میخورد، ولی دیگر به‌هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که گویا در کردستان سیستم عشیره‌ای حکمفرماست.[۲و۳]

۵. ادامهٔ قانون‌گذاری در زمینهٔ تحکیم مالکیت خصوصی بر زمین

در ده سال نخستین قرن ۲۰ گرچه مبارزه میان طرفداران شعارهای نیمه کاره ماندهٔ انقلاب مشروطه و نیروهای ارتجاعی با فواصل معین ادامه داشت، ولی هیچ یک از طرفین قادر به کسب پیروزی قطعی برطرف مقابل نبود. تضادهای اجتماعی کشور در سالهای جنگ اول جهانی شدت بیشتری یافت وپس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و تحت‌تاثیر شگرف این انقلاب در برخی از مناطق ایران (گیلان و آذربایجان و خراسان) حالت انفجاری کسب کرد و به پیدایش جنبشهای دمکراتیک و انقلابی منجر شد. جنبشهای جدید انقلابی ایران گرچه از لحاظ منطق تاریخی ادامهٔ انقلاب مشروطه بودند، ولی از لحاظ محتوا از این انقلاب فراتر رفتند. یکی از علائم این محتوا این بود که در این دوران طبقهٔ کارگر ایران به نیروی سیاسی مستقل و متشکل تبدیل شده و ایدئولوژی و سیاست خود را بداخل جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ایران می‌برد. دراین دوران حزب" عدالت" (۱۹۱۶) و سپس" حزب کمونیست ایران" (۱۹۲۰) به ترتیب در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ پا بعرصهٔ وجود نهاده بود.

نیروهای انقلابی ایران درهمهٔ زمینه‌ها و از آن جمله در مسئله مناسبات ارضی نیز برنامهٔ خود را تدوین و پیشنهادنمودند. مثلاً در "برنامه حداقل‌حزب کمونیست ایران" منتشره در ژانویه ـ مارس سال

---

۱. آ. مدودف ـ ایران (ملاحظات نظامی ـ آماری) پطرزبورگ ـ ۱۹۰۹ ـ ص۴۱۲ (روسی) (از اس. س. مدودف ـ ایران)

۲. شاملوف ـ در بارهٔ مسئله فئودالیسم در سرزمین‌کردها ـ ص ۱۱۵

۳. ف. روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ مجموعه "بولتن مطبوعاتی خاورمیانه" شماره۱۴ ـ ۱۳ ـ سال ۱۹۳۲ ـ ص ۸۴ (روسی) (از اس. س.: روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها)

۱۹۲۱ (۱۳۰۰ - ۱۲۹۹) گفته میشد:

بیعدالتی‌خشنی‌که درایران هست در هیچ جای دنیاوجود ندارد. بهترین اراضی مملکت در دست ملاکان است. بطور کلی نصف مملکت در دست سه هزارمالک بزرگ است. در میان آنها کسانی هستند که به تنهائی بیش‌ازهزار ده‌و قصبه در اختیار دارند. (از قبیل‌ظل‌السلطان) و در این دهات‌قریب یک میلیون‌نفر جمعیت‌زندگی میکنند. حزب‌کمونیست ایران بمنظور برچیدن بساط این مفتخوری پیشنهاد میکرد:

۱) باید اراضی بزرگ زراعتی ملی شود، ۲) باید املاکی که بیش از حد نصاب‌معین است به مالکیت کامل دهقانانی که نیازمند زمینند در آید، ۳) از آنجا که املاک خصوصی شخصی کفاف آنرا ندارد که‌همهٔ دهقانان را صاحب زمین کند، باید املاک خالصه نیز در میان دهقانان بی‌زمین تقسیم شود، ۴) باید همهٔ ایلات‌و عشایر کشور هم از نظر زمین تامین شوند.[۱]

در سند دیگری‌که در همین سال از جانب حزب کمونیست ایران در مورد اصلاحات ارضی انتشار یافته‌بود گفته میشد: باید همه اراضی زراعی در میان دهقانان زحمتکش تقسیم شود، بطوریکه هر کشاورز بتواند با خانوادهٔ خود آن زمین را کشت و زرع کند. باید دست ملاکانی‌که هریک دارای چندین پارچه ملک و صدها و هزارها رعیت هستند از زمین‌ها کوتاه شود. باید همهٔ املاک منقول و غیرمنقول و جاندار و بیجان آنهابطورمجانی در میان دهقانان زحمتکش تقسیم گردد. باید املاک خالصه و موقوفه که در اختیار عده‌ای مامور و روحانی‌نمای مفتخور است دراختیار ملت قرار داده شود.[۲]

رشد فرم و محتوای جنبش انقلابی ایران در شرایط جهانی جدید که مهمترین خصیصهٔ آن پیروزی نخستین انقلاب‌سوسیالیستی در جهان بود، موجب تشدید باز هم بیشتر تضادهای اجتماعی و سیاسی‌میشد. نیروهای لیبرال ایران بیشتر از انقلاب رم کردند و برای جلوگیری از تعمیق‌آن به همکاری با ارتجاع و امپریالیسم گرویدند. ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلیس در چنین شرایطی دست بدست هم‌داده متفقا جنبشهای دمکراتیک و انقلابی گیلان و آذربایجان و خراسان را بیرحمانه سرکوب و راه را برای استقرار دیکتاتوری خونین پهلوی در ایران باز

---

۱. برنامهٔ حداقل حزب کمونیست ایران (شعبه ایرانی کمینترن) علم حیدرخان عمواغلی - مجله دنیا سال دوازدهم (دورهٔ دوم) - شمارهٔ ۲ سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) - ص ۱۰۸ (از این پس: برنامهٔ حداقل حزب کمونیست ایران).

۲. بیانیه و پیشنهادهای حتمی‌الاجرای کمیتهٔ ایالتی خراسان فرقه اشتراکیون - اکثریون ایران "عدالت" - ۱ ذیقعدهٔ ۱۳۳۹ - مجلهٔ "دنیا" سال سوم (دوره دوم) - شمارهٔ ۱ - سال ۱۳۴۱ - ص ۱۱۷ (از این پس: بیانیه و پیشنهادهای حتمی‌الاجرای کمیتهٔ ایالتی خراسان)

کردند. بدین‌ترتیب مسئله " کی برکی؟" که با انقلاب مشروطه مطرح گشته بود، فعلا" با پیروزی سیاسی و نظامی ارتجاع و امپریالیسم حل شد.

هر سرکوب نهضت انقلابی، اصلاحات نیم‌بندی از جانب سرکوب کنندگان بدنبال خود می‌آورد. معمولا" سرکوب کنندگان هر انقلابی پس‌از غرق‌کردن نهضت انقلابی در خون انقلابیون، شعارها و خواستهای این انقلابیون را مورد مطالعه قرار میدهند و کاریکاتور مسخ شده و نیم بند و سطحی از این شعارها و خواستهای اصیل را بعنوان" اصلاحات از بالا" طرح و اجرا میکنند. هدف از این کار آنست که سرکوب با شمشیر را با اغوا و فریب بوسیلهٔ " تدبیر" تکمیل و بخیال‌خودزمینهٔ بروز مجدد نهضت را ازمیان بردارند. بهمین دلیل است‌که لنین‌میگوید: اصلاحات ثمره جنبی انقلاب است.

در ایران نیز این قاعدهٔ کلی بارها و بارها تکرار شده.ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلیس پس از سرکوب خونین جنبشهای‌دمکراتیک و انقلابی ایران و بمنظور تکمیل این سرکوب بفکر یک چنین" تحول‌از بالائی" افتادند. آنها پس از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ بدست رضاخان و سرکوب مراکز عمده جنبش انقلابی ایران، دست بکار" تجدید سازمان" دولت ایران شدند. ایجاد این تحول در حاکمیت سیاسی و سازمان اداری و ساختار اجتماعی ـ اقتصادی ایران نه بخاطر دلسوزی به مملکت و مردم ایران، بلکه قبل از هر چیز برای حفظ مواضع و منافع امپریالیسم جهانی (بویژه انگلیس) و طبقات مرتجع حاکمهٔ ایران آنروز بود. این تحول، همانطور که قبلا" نیز اشاره شد، می‌بایست یک حکومت مستبد مرکزی در ایران بوجود بیاورد که اولا") بتواند بازار و ذخایر طبیعی ایران را برای سرمایه‌داری کمپرادور ایران حامیان و شرکای امپریالیست آن در دست خود متمرکز و قبضه نماید،ثانیا") بتواند جلوی رسوخ و گسترش اندیشه‌های رهائی بخش و جنبش انقلابی رادر ایران بگیرد و هر جنبنده‌ای را قهارانه سرکوب سازد و ایران را به پایگاه ضد شوروی در دست امپریالیسم جهانی تبدیل کندو ثالثا")بتواند با رنگ و روغن جدید مبانی استثمار زحمتکشان و از آن جمله مالکیت فئودالی ـ اربابی را در ایران حفظ نماید. نیروهائی که پس از کودتای ۳ حوت زمام حکومت ایران را بدست گرفتند با تبعیت از سه هدف اصلی فوق‌الذکر، از طرفی بطور عمده مردم را سرکوب کردند و از سوی‌دیگر ضمنا" به ایجاد تغییرات سطحی و نیم‌بند در سازمان اجتماعی ایران دست زدند.

یکی از تدابیر عمده‌ای که پس از کودتای نامبرده بتدریج در ایران بموقع اجرا گذاشته شد، تکمیل وتحکیم مالکیت خصوصی بر روی زمین بود که از طریق قانونگذاری پایهٔ حقوقی آن پی‌ریزی گردید. در این باره مقالات و کتابهای زیادی نوشته شده و لذا با احتراز از

تکرار فروعات، ذکر مهمترین حلقات این روند می‌تواند حق مطلب را ادا نماید. در این‌زمینه بویژه باید از آثار نویسندهٔ ایرانی آ. سلطان ـ زاده و محققین شوروی و تاردوف، آ. باشگیروف، ر. سیروف، م. سنجابی، ش. تقیوا، ذ. عبدالله‌یف و دیگران نام برد.

یکی ازمهمترین گامهای حقوقی برای تامین مصونیت مالکیت‌خصوصی تصویب قوانین مختلف در مورد ثبت اسنادو املاک بود. اقدام دراین زمینه از مجلس دوم (۱۲۹۰) آغاز شد و بالاخره در سال ۱۳۰۸ به نتیجهٔ معین رسید. طبق مادهٔ "۲۱" قانون ثبت اسناد و املاک" مصوب ۲۱ بهمن ۱۳۰۸، می‌بایست از این تاریخ حداکثر در مدت ۲ سال همهٔ املاک غیرمنقول در ادارهٔ ثبت املاک به ثبت برسد.[1]

در مادهٔ ۱۴۰ "قانون مدنی" گفته می‌شود که مالکیت از یکی از چهار طریق زیر بوجود می‌آمد: ۱) از طریق احیای اراضی موات و تصرف املاک مباح (املاکی که ملک کسی نیست)، ۲) از راه مقاوله و یا تعهد، ۳) از طریق اخذ بشفعه (*) و ۴) بشیوهٔ ارث. در مادهٔ ۲۹ "قانون مدنی" انواع مناسبات مجاز میان اشخاص و اموال بدین‌صورت معین شده بود: اشخاص می‌توانند یکی از مناسبات زیر را نسبت به اموال (اعم از منقول و غیر منقول) داشته باشند: ۱) حق مالکیت، ۲) حق استفاده، ۳) حق "ارتفاق" (داشتن حق در املاک دیگران).

تدابیر مذکور در فوق علاوه بر تاثیرات دیگر، مالکیت خصوصی را تکامل می‌بخشید. ولی در کردستان علاوه‌بر این تدابیر عمومی، اقدامات دیگری نیز در جریان بود که باین هدف کمک میکرد. یکی از آنها الغای کوچ نشینی و اسکان اجباری عشایر و ایلات نیمه کوچ نشین و کوچ نشین در کشور بود. یکی از اهداف سیاسی این تدبیر در کردستان مستحیل ساختن اجباری خلق کرد و سرکوب مقاومت این خلق در برابر حکومت دست نشاندهٔ رضاخان پهلوی بود. ولی از سوی دیگر این تدبیر در تمرکز اقتصادی ـ سیاسی ـ نظامی کشور نقش معینی بازی میکرد. تمرکز ضد ملی و ضد دمکراتیک رژیم پهلوی که یکی از عناصر آن اسکان ("تخته قاپو" کردن) اجباری بود، از لحاظ صدمات جبران ناپذیری که به توده‌های زحمتکش خلق کرد وارد ساخت و موجب کشتار، تبعید و امحای تدریجی دهها هزار نفر از عشایر و ایلات مختلف کردستان و صدها هزار راس اغنام و احشام و ویرانی مناطق وسیعی از این سرزمین

---

۱. قانون ثبت اسناد و املاک ـ مصوبه ۲۱ بهمن ۱۳۰۸ شمسی ـ تهران ـ ص ۱۲ ـ ۶ (از این پس: قانون ثبت اسناد و املاک ـ ۱۳۰۸)

*) هرگاه یک ملک غیر منقول و قابل تقسیم در میان دو کس مشترک باشد و یکی از شرکاء در صدد انتقال سهم خود به شخص ثالث برآید، شریک دیگر بشرط پرداختن ثمن عادلانه‌ای که مشتری حاضر به پرداخت آنست، می‌تواند مالک سهم شریک خود شود. این قاعده اخذ بشفعه نام دارد.

شد، در تاریخ منطقه نقش مخرب بازی کرده است.

پروسه‌های گوناگونی که در مجموع کشور روزبروز شدت میگرفت، در کردستان پی‌آمدهای مختلف بدنبال خود می‌آورد که یکی از آنها شدت یافتن اختلال در "تمامیت ارضی" عشیرت‌ها بود و این یکی از عناصر فروپاشی مالکیت ارضی عشیرتی را بوجود می‌آورد. مثلاً" در سال ۱۹۱۱ که هنوز دیکتاتوری پهلوی بوجود نیامده بود، ۳۵ روستای محال میره‌ده واقع در میان سقز و بانه از لحاظ مالکیت بصورت زیر در میان ملاکانی که از انواع مختلف و عشایر مختلف بودند تقسیم‌شده بود:[1]

طایفهٔ بیگزادهٔ سقز	۳ روستا
عشایر بیگزاده و گورک ("شراکتا")	۱ روستا
عشایر گورگ و بانه‌ای (شراکتا")	۱ روستا
عشیرت گورگ	۲۱ "
طوایف سنه‌ای (سنندجی)	۲ "
مالک محلی بنام سیدفرج	۲ "
عشیرت جاف	۱ "
عشیرت بانه‌ای	۱ "
عشیرت مکری	۲ "
سادات محلی	۱ "

سند فوق نشان میدهد که در آن ایام در محال میره‌ده انواع گروههای اجتماعی ـ اتنیک، یعنی ملاکانی که منشاء عشیرتی داشتند (بیگزاده، گورگ، جاف و غیره) ملاکی که دارای منشاء عشیره‌ای نبود (سیدفرج)، خرده مالکانی که شاید برخی از آنها در سطح دهقان مستقل بودند (روستای وزمله که مسکن سادات محلی بود) در سرزمین واحد و درکنار هم زندگی میکردند. این پدیده بویژه مهم بود که دو روستا تحت مالکیت مشترک چند عشیرت مختلف قرار داشت. این بدان معنی بود که "حریم موجودیت" عشیرت یعنی سرزمین آن، دیگر مرزهای مصون و رسوخ ناپذیر نداشت. این جریان بویژه در سالهای ۲۰ ـ ۳۰ قرن ۲۰ شدت بیشتری گرفت.

۶. اشکال مالکیت ارضی در کردستان در اواخر قرن ۱۹ و نیمهٔ اول قرن ۲۰

در قرن ۱۹ بعلت ادامهٔ اشغال اراضی وهمچنین گسترش تیول غیرجنگی و اجاره و قواعد دیگر، در اشکال مالکیت ارضی اساسا" تغییرات کمی و در نوبت دوم تغییرات کیفی معین رخ داده بود. ولی از اواخر

---

۱. اسناد تحقیقاتی دربارهٔ شرق ـ ص ۴۵

قرن ۱۹ و در نیمهٔ اول قرن ۲۰ تغییراتی که در مالکیت ارضی بوقوع می‌پیوست جنبهٔ کیفی برجسته‌تری داشت. و این جنبهٔ کیفی عبارت از این بود که مالکیت‌ارضی هرچه بیشتر از فرمهای آرکائیک دور و دورتر میشد و بصورت مالکیت خصوصی تام و تمام در معنای بورژوایی درمیآید.

در آثار بسیاری از محققین که بمسائل مالکیت و مناسبات ارضی در ایران آندوره پرداخته‌اند باشکال مختلف مالکیت‌ارضی اشاره شده و مخصوصا " از " خالصه " ، " تیول " ، " ایلاتی " ، " موقوفه " ، "خرده‌مالک" و " اربابی " بعنوان اشکال عمدهٔ مالکیت ارضی در آن دوران نام‌برده شده است. البته، اهمیت علمی این آثار مبرهن و روشن است. ولی در عین حال می‌توان گفت که در این تقسیم‌بندی اشکال مالکیت‌ارضی چند عدم دقت جدی وجود دارد. نخست اینکه " تیول " همان ملک "خالصه"ای بود که از جانب دولت به‌عنوان مواجب و مستمری در اختیار تیولدار نهاده میشد. بر یک زمین واحد نمی‌تواند در آن واحد دو نوع مالکیت برقرار باشد، یعنی‌هم "خالصه" باشدوهم "تیول". " تیول "در واقع نوع مالکیت نبوده، بلکه یکی از اشکال استفاده دولت از اراضی دولتی بوده است. یعنی فرم " تیول " به مقولهٔ استفاده از زمین مربوط است و نه به مقولهٔ مالکیت. ایراد دوم به تقسیم‌بندی فوق این است که در آن تقسیم‌بندی محتوای اجتماعی ـ طبقاتی مبنا قرار نگرفته است. زیرا " موقوفه " و " اربابی " و " خالصه " و " خرده‌مالک " (البته نه مالکیت‌دهقان مستقل) از لحاظ مناسبات اجتماعی مسلط بر آن اراضی، مشابه‌هم بوده‌اند. ایراد سوم این است که در این تقسیم بندی‌نامی از دهقان مستقل برده نشده و شاید آن هم جزو خرده‌مالک محسوب گشته است. اگر چنین حساب شده باشد، البته نمی‌توان با آن موافقت کرد. اسناد از سوئی و متدولوژی علمی از سوی دیگر اشکال مالکیت ارضی را بصورت زیر روشن میسازد.

* * *

اشکال عمدهٔ مالکیت ارضی در کردستان ایران در اواخر قرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰ بقرار زیر بود:

اراضی مالکی. این نوع اراضی نیز بنوبهٔ خود بدو بخش تقسیم میشدند: اراضی مالکی که دارای ریشهٔ عشیرتی بودند و آن اراضی مالکی که ریشه عشیرتی نداشتند.

اراضی مالکی دارای ریشه عشیرتی بیش از ۸۰ درصد مجموع اراضی کردستان را در بر میگرفت. اکثریت عظیم این اراضی گرچه از زیرشبح مالکیت عالی حکومت، نفوذ مالکیت حکمرانان محلی و تصرف "مشترک" عشیره‌ای و سلطهٔ قاطع رئیس عشیرت داشتند بیرون می‌آمدند، ولی هنوز به مالکیت خصوصی تمام و کمال و تضمین شده اشخاص مبدل نشده بودند. بگفتهٔ م. سنجابی، در این حال خان عشیرت گرچه اراضی عشیرت را در میان طوایف مختلف آن تقسیم میکرد، ولی هنوز هم همهٔ

اراضی‌عشیرت را ملک‌خود میدانست.[1] صاحبان این گونه اراضی (ملاکان) بانواع بزرگ و متوسط و خرده تقسیم میشدند.

اراضی مالکی که دارای ریشهٔ عشیرتی نبودند بدان علت که از حیطه تصرف "مشترک" بدور بودند سرشت مالکیت خصوصی فردی‌داشتند ولی از سوی دیگر چون بطور دائم در حال عدم تضمین و عدم‌تامین و عدم مصونیت قرار داشتند این سرشت آنها بشدت نقض میشد. این نوع اراضی گرچه از لحاظ مقدار جای مهمی نداشتند، ولی از لحاظ کیفیت بیش از دیگر انواع مالکیت ارضی به مالکیت خصوصی نزدیکتر بودند. واکثر این نوع املاک متوسط و خرده بودند.

از آنجا که اکثریت عظیم مالکیت‌های‌ارضی دارای ریشهٔ‌عشیرتی بودند، بموازات پیشرفت جریان تکامل مالکیت خصوصی بر زمین، صاحبان این اراضی نیز بخش اعظم قشر جدید فئودال ـ مالک کردستان را به وجود می‌آوردند. به موازات استحالهٔ اراضی عشیره‌ای به مالکیت‌خصوصی اعضای عشیرتها نیز سعی میکردند که به مالک خصوصی اراضی تبدیل شوند. زواربیف یکی از خاورشناسان شوروی در سال ۱۹۳۶ (۱۳۱۵) می‌نوشت: درآناطولی شرقی (کردستان ترکیه) در نتیجهٔ گسترش مناسبات کالائی ـ پولی، قبایل‌وطوایف از هم می‌پاشند. در نتیجه مالکیت طایفه به مالکیت خصوصی و رهبر قبیله به فئودال مبدل میشود.[2] همانگونه که محمد مکری در مورد عشیرت سنجابی نوشته است: بسیاری از خوانین عشیرت به مالک بزرگ تبدیل[3] و اکثریت روستاها در دست چند خانواده متمرکز میگردد.[4] محققین نوشته‌اند که درنتیجه ازهم پاشیدن عشایر، در دست برخی از افراد صاحب اقتدار عشایر، ۱۰۰ ـ ۱۰ روستا متمرکز شده است.[5] تعداد ملاکانی که هریک به تنهائی بیش از صد ده داشتند محدود بود، ولی ملاکانی که چندین ده و حتی دهها روستا و در مالکیت خود داشتند، درکردستان‌ازصدها نفر تجاوز میکرد. مثلا" شیخ عبدالقادر فرزند شیخ عبیدالله و رئیس خانقاه نقشبندیه در منطقهٔ مرگور و شمزینان، ۷۸ ده داشت[6] دو نفر از ملاکان ولایت‌ساوجبلاغ باسامی‌عظام‌الملک و صمصام السلطان به ترتیب ۱۱ و ۶ ده داشتند. نمونه‌های دیگر فراوان بود.

در ربع اول قرن ۲۰ در کردستان ایران، بازرگانان و رباخواران

---

۱. سنجابی ـ دربارهٔ وضع دهقانان ایران ـ ص ۱۰۶.

۲. د. زاوربیف ـ اناطولی‌شرقی ("مقالات اقتصادی") ـ تفلیس ـ ۱۹۳۶ ـ ص۴۴ (روسی)، (ازاین پس: زاوربیف ـ اناطولی‌شرقی).

۳. محمدعسکری ـ عشایر کرد ـ ص ۷۴.

۴. دکتراحمدهومن ـ اقتصادکشاورزی ـ جلداول ـ "زمین" ـ ۱۳۳۴ ـ ص۳۰۲ (ازاین پس: احمدهومن ـ اقتصاد کشاورزی).

۵. واسیلفسکی ـ دربارهٔ مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۱۹.

۶. شاملوف ـ دربارهٔ مسئلهٔ فئودالیسم در سرزمین کردها ـ ص ۱۲۳.

نیز با سهولت بیشتری زمین بدست آورده و به ملاک مبدل میشدند. تا آن دوران، در بستگی و مسدودیت عالم عشیره‌ای و همچنین سلطهٔ سیاسی ــ جنگی عشایر بر شهرها، بازرگانان و رباخواران را از امکان تبدیل پول به مالکیت ارضی محروم میساخت. ولی از آن دوران بسیاری از خوانین عشیره‌ای کردستان بعلت افتادن در مدار مناسبات کالائی ــ پولی و گسترش نیازمندی به پول، به‌گرفتن وام از رباخواران و بازرگانان شهری مجبور میشدند. در نتیجه، وضع قدیمی دستخوش حول شد و این بار شهر با تکیه بر برتریهائی که بدست می‌آورد، "کمربند انسداد" اطراف عشایر را پاره نموده دربسته محیط عشیره‌ای را می‌شکست و داخل آنها نفوذ میکرد. بدین ترتیب شعار قدیمی‌ناشی از محیط پاتریارکال ــ فئودال، مشعر بر اینکه" جاوفروش" (کرباس فروش) نمی‌تواند آقا بشود! (منظوراز " کرباس فروش" بازرگان بود) در هم می‌شکست و سنن ضد بازرگانی و ضد بورژوائی رو به نابودی میگذاشت و شهرها هم راهٔ خود را بدهات باز میکردند. این جریان درربع اول قرن ۲۰ هرچه بیشتر گسترش می‌یافت. مثلاً" در سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰) یک نفر بازرگان بنام ملک ــ التجار دو روستای بیرم وبره‌جو واقع در ولایت ساوجبلاغ را درمقابل وام ازیک نفر خان به‌نام پاشاخان ضبط کرد. چیره شدن یک نفر " کرباس فروش" بریک نفر" خانی بروپشت‌اطلس" ("خان صاحب اصل و نصب") تا آنروز از نوادر روزگار بود. بویژه در مناطقی‌که بازرگانی وسعت بیشتری یافته بود، اینگونه رویدادها هم هرچه بیشتر تکرار میشد و این یکی از طرق ازدیاد ملاکان غیرعشیره‌ای بود.

یکی از علل گرایش شدید بازرگانان و رباخواران به خریدن زمین این بود که آنها در این دوران زمین را مفیدترین و بویژه مطمئن‌ترین نوع مالکیت حساب میکردند. مشتری زمین‌هائی که در آنها محصولات کالائی بیشتری تولید میشد بویژه زیاد بود. گاهی بجای بازرگان و یا رباخوار کسانی به خریدن اراضی مبادرت می‌ورزیدند که با آنها ارتباط داشتند و در واقع نقش نمایندهٔ بازار سرمایه‌داری را بازی میکردند. در میان این اشخاص افرادی از ملاکان خود کردستان نیز بودند که می‌کوشیدند مناطق تولید محصولات کالائی را بدست بیاورند. مثلاً" شیخ عبدالقادر شمزینانی در سال ۱۹۱۰ (۱۲۸۹) پطرالّو آسوری را (که به آقاپطروس مشهور بود)، بمنظور خریدن ده از کردستان عثمانی به کردستان ایران فرستاد و او قریهٔ رشه کند واقع در محال دول را در مقابل ۶۰هزار تومان از سالار مظفر خریداری کرد. سید طه که یکی دیگر از سادات شمزین بود، در مناطق ترگور و مرگور و دشت مقدار زیادی ده بدست آورد. این مناطق از مشهورترین مناطق کشت توتون درکردستان ایران بودند.

بسیاری از بازرگانان ورباخوارانی‌که در خرید و اجاره‌اراضی‌ولع خاص داشتند اتباع روسیهٔ تزاری بودند. مثلاً" یک تبعهٔ روسیه بنام‌کاراپت‌مانا

سریانس، درمحال دشت ۲۰ ده آقاخان میرپنج را اجاره کرده بود و درمنطقه سلدوز ارامنهٔ اتباع روسیه درظرف یکسال بیش از ۲۰ ده اجاره نموده‌بودند. حبیب پناهی ورثه یکی دیگراز اتباع روسیه تزاری (بنام حاجی فرج صراف که بزرگترین رباخوار تبریز بود) اکثر دهات علی خان سردار مکری را درمقابل وام و تنزیل کمرشکن آن، تصرف نمود. اتباع روسیه علاوه بر دهات ، در شهرها نیز برای بدست‌آوردن مستغلات کوشش میکردند. مثلا" برادران نظر بیکوف که تبعهٔ روسیه بودند، در مقابل وام، خانه قادرآقا رئیس سابق عشیرت دیبوکری را در شهر ساوجبلاغ تصرف نمودند.

طی نیمهٔ اول قرن بیستم مالکیت خصوصی ارضی از لحاظ حقوقی تکامل یافت. در پایان این دوره مالک زمین می‌توانست ملک خود را هم بفروشد، هم بودیعه نزد دیگران بگذارد، هم ببخشد، هم اجاره بدهد، هم بارث بگذارد و غیره. ولی درمحیط کردستان این شرایط به تنهائی برای کامل شدن مالکیت خصوصی بر زمین از لحاظ حقوقی کافی نبود. علاوه بر این شرایط، مالک زمین می‌بایست از هر گونه اجبار غیرقانونی هم مصون باشد. یعنی هیچکس نتواند باجبار او را وادار بفروختن، ودیعه گذاشتن، بخشیدن، اجاره دادن و ارث گذاشتن ملکش کند. بدیگر سخن، می‌بایست از خطر اشغال عملی در لباس "قانونی" و "شرعی" مصون باشد. یعنی می‌باست او هم چنانکه می‌توانست ملک خود را بفروشد، همچنان نیز می‌توانست ملک خود را نفروشد و الی آخر...

از سالهای ۳۰-۲۰ قرن ۲۰ ببعد، بر روی مالکیت ارضی "مالکی" و یا "اربابی" (بکردی: "آقایی" ویا" دره‌بیگی") در کردستان، دیگراثری از "اشتراک" آرکائیک باقی نماند. "تمامیت ارضی "عشیره‌ای فرو پاشیدو حتی بدختران عشیره‌ای نیزگاهی ارث از اراضی داده میشد. از این به بعد گرچه در دوران بحرانهای سیاسی در این و یا آن منطقه بطور موقت اشغال زمین باز شروع میشد، ولی باید گفت که دوران اشغال زمین دیگر اصولا" بپایان رسیده‌بود. واین بعلت "هنر" رضاشاه نبود، بلکه رشد سرمایه‌داری درایران آنرا طلب می‌نمود. خودرضاشاه‌که‌بعنوان "قهرمان استقرار امنیت" از جانب مورخان و میرزابنویسان درباری معرفی میشد، در دورانی از سلطنتش هرروز بطور متوسط ۱۷ سند مالکیت برای خودش بدست می‌آورد و در دوران ۱۶ سال سلطنت وی تعداد قباله‌های املاک مختلف درباره ۴۴هزار رسید.[1] اکثر املاک رضاشاه در مازندران و گرگان واقع شده بود. وی این املاک را ظاهرا" از طریق ساختن "کلاه شرعی"، در واقع عملا" بصورت اشغال بدست آورده بود. در کردستان نیز زورمندان در شرایط مساعد حتی در اواسط قرن ۲۰ طبق سنن گذشته‌های دور باشغال اراضی دست میزدند. مثلا"، عبدالحسین خان ابوقداره یکی از ملاکان بزرگ منطقهٔ کرمانشاه و پشتکوه در سال ۱۳۲۸

---

۱. حسین کوهی کرمانی - از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعهٔ آذربایجان و زنجان - ص۴۰۳ (از این پس: حسین کوهی کرمانی - از شهریور ۱۳۲۰ تا...).

(۱۹۴۹) املاک ۳ هزارخانوار داجیوند را که دهقانان وخرده‌مالکان‌وبرخی مالکان‌بودند به‌زور اشغال نمود. از این‌اراضی‌که مساحت‌آن در حدود ۱۴۰ کیلومتر مربع بود هر سال مقدار فراوانی تریاک‌وکتیرا بدست می‌آمد. مالک بزرگی دیگری‌بنام سالار اشرف‌در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) بزور نیروی مسلح‌خود اراضی سادات سامره واقع در ماهیدشت را اشغال نمود. نمونه‌های فوق بازتاب بی‌جانی از واقعیت‌های ادوار گذشته تاریخ بود. اشغال اراضی اصولا" پایان یافته بود.

اراضی دهقانان مستقل. اکثر دهقانان‌مستقل در این دوران افرادی بودند که بصورت توارث، قسمتی و یا همهٔ پارچه زمین‌های باقی مانده از کمون‌های دهقانی گذشته‌را در دست داشتند. بخش عمدهٔ این کمونها بموقع خود یا در نتیجهٔ تجزیه طبقاتی از داخل و یا فشار از خارج از هم پاشیده بودند و در ارتباط با علت مشخص فروپاشی سرنوشت بعدی‌اراضی‌کمون‌هم‌مختلف بود. در صورت پاشیدن کمون دهقانی ازداخل در نتیجه تجزیهٔ طبقاتی، بخش اعظم اراضی کمون در دست عدهٔ بسیار معدودی از خود کمون متمرکز می‌گشت و در این حال امکان باقی ماندن عده‌ای دهقان‌بصورت دهقان مستقل نیز وجود داشت. ولی در صورت قرار گرفتن کمون دهقانی در زیر فشار ازخارج و فروپاشیدن در نتیجهٔ این‌فشار اصولا" همهٔ‌اراضی کمون از دست دهقانان عضو کمون خارج میشد و تحت اشغال و تصرف آورندگان فشار که معمولا" نیروهای عشیره‌ای بودند، واقع می‌گشت.

یکی دیگر از طرق پیدایش‌دهقان مستقل‌این بود که در نتیجهٔ‌تقسیم و تقسیم مکرراراضی‌ملاکان‌بصورت ارث در میان چند نسل متوالی، بتدریج سهم‌الارث زمین هرچه کوچکتر میشد و بالاخره به حدود کفاف نیروی کارو نیاز زندگی صاحبش میرسید، بطوریکه این‌صاحب‌زمین‌ازلحاظ‌وسعت خاک و نیروی اقتصادی "دیگر با رعیت فرق چندانی نداشت".[1] فرق میان آنها در این بود که این دهقان زمین ملکی خود را داشت، ولی رعیت از نسق دریافت شده از مالک استفاده میکرد. طریق دیگر پیدایش دهقان مستقل میتوانست خرید یک قطعه زمین باشد. شاید طرق دیگری‌نیز بوده‌است. شک‌نیست‌که عامل اصلی در تعیین چهرهٔ اجتماعی دهقان مستقل‌وضع‌اقتصادی و مالکیت‌ارضی وی بود. ولی منشاء قدیمی این دهقان نیز در شکل‌گرفتن چهرهٔ اجتماعی‌او بی‌تاثیر نبود. مثلا"، وارثان عشایر فروپاشیده که گاهی بصورت دهقانان مستقل در می‌آمدند، گرچه از لحاظ اقتصادی با یک نفر دکاندار و یا مامور دولت که از طریق خریدن زمین بدست آورده و عملا" از این جهت شباهت بدهقان مستقل داشت، فرقی نداشتند، ولی از لحاظ دیگر در میان آنهافرق فراوان بود. مثلا" آنها بعلت منسوبیت به‌گروه اتنیک معین در شرایط معین هنوز می‌توانستند

---

۱. نیگرانوف ـ نظری به مناسبات احتماعی ـ اقتصادی در ایران ـ ص ۹ .

نیروی سیاسی ـ نظامی قابل توجهی بوجود بیاورند، در صورتیکه دیگر دهقانان مستقل از چنین امکانی محروم بودند.

مطلب دیگری که باید ذکر شود اینست که برخی از محققین معمولاً دهقـان مستقل را " خرده مالک " می‌نامند و این نامگذاری می‌تواند موجب اشتباه در تئوری و عمل شود. درست است که از لحاظ حقوقی صاحب نیم جریب زمین هم مالک است و صاحب صد روستا هم باز مالک نامیده میشود، ولی این، یک طرز برخورد " متافیزیکی و تصور کاذب حقوقی " است.[1] اگر مسئله را با معیار محتوای طبقاتی مورد بررسـی قرار دهیم، آنوقت روشن خواهد شد که گرچه از لحاظ حقوقی مالک مالک است، ولی از لحاظ اجتماعی هر نوع مالک زمین را نمی‌توان "مالک" نامید. طبق واقعیت‌های تاریخی و علمی، " مالک " به کسی گفته میشد که زمین داشت و آنرا در اختیار دهقانان قرار میداد و از آنها بهرهٔ مالکانه میگرفت، ولی " دهقان " به کسی میگفتند که خودش زمین نداشت آنرا بصورت نسق از مالک میگرفت و در مقابل به‌وی بهرهٔ مـالکانـه می‌پرداخت. لذا همانطور که گنجاندن دو معنای متضاد مالک ودهقان درمفهوم " مالک " محال است، " دهقان مستقل " را هم نمی‌توان "خرده مالک " نامید. بهرحال، مرز اصولی میان دهقان مستقل و مالک (از آن جمله خـرده مالک) باید مراعات شود و این مرز آنجاست که دهقان مستقل از دیگران بهرهٔ مالکانه می‌گیرد که در اینجا گام در طیف وسیع مـالک میگذارد و لذا دیگر دهقان مستقل نیست و خرده مالک است. همین که دهقان مستقل زمینش بحدی رسید که قسمتی از آنرا بصورت نسق بدهقان دیگری داد و از وی بهرهٔ مالکانه دریافت نمود، خصلت دهقانی وی نیز از بین میرود و به مالک مبدل میگردد.

اکثر خرده مالکان کردستان یا از بقایای عشایر و طوایف از هم پاشیده بودند و یا کسانی بودند که بیشتربه دودمان‌های مذهبی و سادات تعلق داشتند. مثلاً " از قریب ۳۰۰ سال پیش موقوفه‌های ماهیدشت برای مدت نامحدود دراختیار خاندان سادات سامره گذاشته شده بود. در اواسط قرن ۲۰ تعداد خانوارهای این سادات به ۲۰۰ رسیده بود وهر یک از آنها قطعه‌ای از این زمین‌ها را عملاً " به ملک خودتبدیل نموده و خود بصورت خرده مالک درآمده بود. دهات دودان و بله‌بزان واقع در اراضی ایناخی و امامی نیز بصورت مالکیت‌های کوچک در اختیار قریب ۹۰ خانوار سید قرار داشت که با هم خویشاونـد بودند[2] قریهٔ وزمله واقع در محال میره‌ده نیز به‌همین ترتیب دردست خانواده‌های

---

۱ . مارکس و انگلس ـ نامه‌های منتخبه ـ ص ۲۷ ـ ۲۶

۲ . سرتیپ علی رزم‌آرا ـ جغرافیای نظامی ایران ـ کردستان ـ ۱۳۲۰ ـ تهران ـ ص ۶۲ (از این پس: رزم آراء ـ جغرافیای نظامی ایران ـ کردستان)

خرده مالک سید قرار داشت.[1] همین سخنان را میتوان در بارهٔ دهات سپتلو(در نزدیکی بانه) و صفاخانه(در خاک افشار) و غیره نیز تکرار نمود. در خاک سنجابی هم نواحی عباسوند و برزه، زمین " خرده مالک" و" رعیت" بود و این‌قاعده قدیمی در اینجا تا نیمه دوم قرن ۲۰ ادامه داشت.[2]

اینکه اکثر دهقانان مستقل و برخی خرده مالکان کردستان سید بودند، امر تصادفی نبود. دهقانان مستقل و خرده مالکانی که با هیچ عشیرت و ایلی بستگی نداشتند، در محیط سلطهٔ پاتریارکـال فئودالی سابق‌نمی‌توانستند بصورت انفرادی ملک و موجودیت خود را تامین و از دستبرد محفوظ بدارند. لذا به حرمت دین و خاندان سیادت پناه می‌بردند. عده‌ای یا در واقع سید بودند و یا با تظاهر به‌سید بودن، در محیط آکنده از هرج و مرج آنروزی جان پناهی برای خود ایجاد میکردند. گروههای مذهبی ــ سیاسی ــ فئودالی کردستان اکثرا به یکی ازطریقت‌های رایج در کردستان(نقشبندیه وقادریه)و یا مذهب اهل حق و یا یزیدیه(شکل تحول یافته زاروآستریسم)منسوب بودند و رهبران طریقت و مذهب و خلفای آنهاو خانقاهها و دیگر کانونهای طریقتی ــ مذهبی از آنها حفاظت می‌نمودند.

خرده مالکانی که از چنین تکیه‌گاههائی محروم بودند، اکثرا "در اطراف شهرهای عمده، یعنی حتی المقدور و بطور نسبی دور از محیط سلطهٔ مطلق عشایر و در حیطهٔ" حکومت قانون" قرار داشتند.

زمین دولتی (خالصه): در تمام ادوار موجودیت مالکیت عالی حکومت بر زمین در چارچوب همین مالکیت عالی، ملک مستقیم حکومتی نیز بطور گسترده وجود داشت و در هر دوره بانامی نامیده میشد. این اراضی که بطور کلی " دیوانی" نامیده میشد، مستقیما" در اختیار خود حکومت قرار داشت و درآمد آنها به مصرف سپاه و دیگر امور حکومتی میرسید.[3] در کردستان این نوع اراضی اکثرا"بصورت تیول جنگی به عشیرتها و دیگران واگذار میشد.

با نزدیک‌تر شدن مالکیت عالی حکومت برزمین به پایان تاریخی خود، مالکیت" دیوانی" نیز فرصت یافت تا چهرهٔ حقوقی، اجتماعی و اقتصادی خود را مشخص‌تر سازد. از قرن ۱۸ به بعد بتدریج اراضی " دیوانی" را"خالصه" نامیدند و این تغییر فقط در اسم‌گذاری نبود، بلکه همراه با تحول کیفی و کمی نیز بود. در قرن ۱۹ از آغاز خود حکومت به بهانه‌های مختلف(اکثرا" بعنوان" مجازات و سیاست")اراضی فراوانی را از دیگران" ضبط" (مصادره و اشغال) نموده برخالصه‌ها

---

۱ . اسناد تحقیقاتی دربارهٔ شرق ــ ص ۴۵

۲ . محمد مکری ــ عشایر کرد ــ ص ۷۶.

۳ . پطروشفسکی ــ کشاورزی و مناسات ارضی ــ ص ۲۴۳ ــ ۲۴۰.

می‌افزود. ولی در پایان همین قرن (۱۸۸۹) خود حکومت فرمان فروش خالصه‌ها را صادر و در نتیجه مقدار آنها خیلی کاهش یافت. طبق فرمان مذکور زمین خالصه می‌بایست به قیمت معادل ۱۵ برابر درآمد سالانهٔ خود فروخته شود. ولی در عمل قسمت اعظم خالصه‌ها توسط تیولداران و ماموران و شاهزادگان وروحانی‌نمایان و دیگران اشغال شد.[۱] پس از قتل ناصرالدین‌شاه (۱۲۷۵-۱۸۹۶) درباریان و اعیان و اشراف تهماندهٔ خزانه و بقیهٔ خالصه‌ها را نیز بتاراج بردند. مثلاً "شاهزاده فرمانفرما که وزیر جنگ بود، ده یافت آباد را (در حوالی تهران) که هرسال ۱۰۰۰ تومان نقد و ۱۰۰۰ خروار محصول "خالصگی" بدولت می‌پرداخت، بشرط پرداخت هر سال ۱۰ تومان پول نقد و ۱۰ خروار "اربابی" (مالیات ارضی‌دولتی)، به ملک شخصی خود تبدیل و در این‌باره فرمان نیز گرفت. عبدالله مستوفی می‌نوشت: هرجا که خالصهٔ درآمدداری بود در باره‌اش فرمان مالکیت صادر شد.[۲]

املاک خالصه گرچه بشدت کاهش یافته بودند، ولی هنوز در اقتصاد و مالیهٔ دولتی نقش قابل توجهی داشتند. برخی از محققین (بصورتی مبالغه‌آمیز) معتقد هستند که در اوایل قرن ۲۰ درآمد خالصه‌ها ۲۵ درصد درآمدهای دولت ایران را تشکیل میداد.[۳]

بعدها گرچه دولت قسمت دیگری از خالصه‌ها را بطرق مختلف از دست داد، ولی بر روی بقیهٔ آنها، مالکیت کامل دولت آن روز را که دولت کمپرادور ـ فئودال و سپس سرمایه‌دار وابسته ـ بزرگ مالکان بود، بطور نهائی برقرار نمود. تعداد دقیق املاک خالصه معین و وضع مالکیت بر روی آنها طی اسنادی محرز و مشخص شد. با الغای قاعدهٔ تیول (۱۲۸۶ ـ ۱۹۰۷) طرز اداره و نظارت دولت بر روی خالصه‌ها بر اصول جدید گذاشته شد. دیگر درآمد خالصه‌ها بعنوان مواجب و مستمری و غیره باشخاص داده نمی‌شد، بلکه مستقیما" وارد خزانهٔ دولت میگردید در صورت اجاره دادن خالصه به اشخاص، دیگر این اجاره خودبخود حاکمیت محلی بوجود نمی‌آورد. این زمین خالصه گرچه در پوستهٔ مالکیت دولت قرار داشت، ولی برحسب محتوای اجتماعی ـ اقتصادی خود با مالکیت فئودال ـ ملاک فرقی نداشت. پس از انقلاب مشروطه دیگر اراضی خالصه نه بفرمان شاه، بلکه با تصویب مجلس فروخته میشد. چنانکه در ربع دوم قرن ۲۰ مقداری از خالصه‌های سیستان و بلوچستان

---

۱. و. تاردوف ـ نکاتی در بارهٔ تاریخ مالکیت زمین و بهرهٔ ارضی در ایران ـ مجموعهٔ" مورخ مارکسیست" کتاب ۳ ـ سال ۱۹۳۷ ـ ص ۷۳ (روسی) (از این پس: تاردوف ـ نکاتی در بارهٔ تاریخ مالکیت زمین)

۲. مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلددوم ـ ص ۱۹

۳. جنس جورابچی ـ ساختار اقتصادی ایران ـ ژنو ـ ۱۹۵۵ ـ ص ۲۳ (فرانسه)، (از این پس: جورابچی ـ ساختار اقتصادی ایران).

طبق قرار مجلس بفروش رسید.

طبق اسناد موجود در سال ۱۳۳۴ در شهرستان کرمانشاهان ۱۱۴، در شهرستان سنندج ۲ و در بخش بانه ۸ ملک خالصه وجود داشت.[۱] برخی از این املاک یک ده کامل، برخیها قسمتی از یک ده و برخی دیگر عبارت از مزرعه و غیره بودند و بسیاری از آنها از طریق اجاره دادن به اشخاص اداره میشدند.

زمین موقوفه. اراضی موقوفه در تمام ادوار موجودیت خود، ازلحاظ مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی حاکم برآنها، با املاکی که تحت تصرف خصوصی و یا مالکیت خصوصی بوده‌اند، فرق عمده‌ای نداشته‌اند. گرچه خرید و فروش املاک موقوفه با ممنوعیت و شرایط مختلفی مواجه بود و با وجود معاف بودن آنها از برخی مالیاتها و مصون بودن نسبی آنها از خطر اشغال و امتیازات دیگر از این قبیل، ولی دهقانان زمین موقوفه هم در زمین تحت مالکیت خودکار نمیکردند. آنها هم بهره و انواع بدهیهای دیگر می‌پرداختند. فرق در این بود که درآمد ملک موقوفه به جیب فئودال و ملاک نمیرفت و اصولا" می‌بایست بمصرف امورخیریه و عام المنفعه و تدریس علوم و غیره برسد.

در سال ۱۳۳۴ درشهرستان سنندج ۱۰۶۹ و در شهرستان کرمانشاهان ۵۶۲ ملک موقوفه وجود داشت که آنها هم یا ده کامل، یا بخشی از ده و یا مزرعه و مستغلات شهری بودند.[۲] علت کمی تعداد موقوفات در کردستان شاید همان سنت " تمامیت ارضی " عشایر در گذشته بوده باشد که وقف کردن قسمتی از خاک عشیرت را عملا" غیر ممکن میساخت.

زمین عمومی . به علت فروپاشی مالکیت عشیرتی و اشغال اراضی کمون‌های دهقانی، دیگر در کردستان " زمین عمومی " بمعنای آرکائیک کلمه تقریبا" وجود نداشت و نام " اراضی عمومی " در کردستان نیز به اراضی قبرستان، حریم راهها و از این قبیل اراضی اطلاق میشد.

شرح بالا نشان داد که در اواسط قرن بیستم درکردستان ایران انواع مالکیت ارضی وجود داشته است. این انواع مالکیت‌های ارضی با وجود فرق در بسیاری جهات ولی در محتوای طبقاتی خود بدو نوع تقسیم میشدند: ۱) املاک اربابی، خالصه و موقوفه که از لحاظ محتوای اجتماعی ـ اقتصادی خود و از این لحاظ که در هیچ یک ازآنها زمین مال کسی نبود که روی آن کار میکرد، مشابه هم بودند. یعنی درست است که درآمد خالصه اصولا" می‌بایست به خزانهٔ دولت برود و درآمد موقوفه اصولا" می‌بایست بمصرف امور عام المنفعه برسد، ولی هم دهقانان اراضی خالصه و هم دهقانان اراضی موقوفه اززمین خود محروم بودند.

---

۱. احمد هومن ـ اقتصادکشاورزی ـ ص ۲۸۳
۲. همانجا ـ ص ۳۰۰

۲) املاک دهقانان مستقل که در اینجا دهقان اصولا" بی‌آنکه کسی را استثمار کند و کس دیگری او را استثمار نماید، در ملک خود و به کمک نیروی کار خانوادهٔ خود مشغول تولید بود و بکسی بهرهٔ مالکانه نمیداد.

* * *

منظرهٔ مشخص مالکیت ارضی در کردستان ایران در اواسط قرن بیستم. تا اواسط قرن ۲۰ در همهٔ مناطق کردستان صدها رئیس عشیرت و هزارها عضو عشیرت، فئودال، آریستوکرات، شاهزاده و غیره، اگر از سوئی حاکمیت سنتی محلی خود را از دست دادند، ولی از سوی‌دیگر الزاما" به مالک خصوصی تمام و کمال املاک خود مبدل شدند. بدیگر سخن، اولاد افرادی که در گذشته هم مالک" مشترک" اراضی و هم حکومت محلی در آن اراضی بودند، اکنون به ملاکان" خالص" وبلاشریکی مبدل شده بودند که دیگر حق حاکمیت در محل نداشتند.

این جریان در همهٔ اطراف و اکناف کردستان بچشم میخورد. مثلا" قریب ۳۵۰ ده واقع میان رودخانهٔ جغتو(زرینه رود کنونی) و ولایت گروس و مهربان وگاودول به ملک خصوصی علینقی‌خان افشار(یمین‌لشکر) و برادران و اقوامش مبدل شد. در ولایت سنندج اردلانها، آصف‌ها، مشیر دیوان‌ها، در کرمانشاهان قبادیان‌ها، پالیزیها، دولتشاهی ها، زنگنه‌ها و امیر احتشامی‌ها، کمی جنوب‌تر ابوقداره‌ها و دیگران صدها ده و قشلاق و مزرعه را بصورت ملک خصوصی در دست خود متمرکز ساختند. گرچه تعداد ملاکان بزرگ محدود بود، ولی بخش عمدهٔ اراضی در مالکیت آنها قرار داشت.

مالکان اراضی بسه نوع بزرگ و متوسط و کوچک تقسیم میشدند در میان این سه‌نوع ملاک ظاهرا" جز از لحاظ مقدار ملک و ثروت، فرق دیگری مشاهده نمیشد. ولی درشرایط ویژهٔ کردستان فرقهای مهم دیگری نیز در میان آنها مشاهده میگردید که یکی از مهمترین آنها فرق در موضعگیری سیاسی اقشار نامبرده بود. درکردستانی‌که علاوه بر ستم عام امپریالیسم وستم عام دولت دست نشاندهٔ پهلوی، در معرض ستم‌کمر شکن اضافی بنام ستم ملی نیز بود، گرچه افرادی از قشر ملاکان بزرگ نیز، به صف خلق پیوسته و در راه آزادی خلق صادقانه و فداکارانه مبارزه میکردند، ولی خود قشر ملاک بزرگ به مثابهٔ یک نیروی اجتماعی، عمده‌ترین‌نیروی ارتجاعی و ضد خلقی در محیط کردستان بود. ولی ملاکان متوسط و بویژه ملاکان‌کوچک وضع دیگری داشتند. بسیاری از ملاکان بزرگ اغلب با استفاده از قدرت اقتصادی‌و نفوذ سیاسی خود از طریق وارد کردن انواع فشارها بر ملاکان کوچک و متوسط(از قبیل: اشغال اغنام واحشام آنها، امحای باغات و قلمستانها، آتش زدن خرمنها، غصب و قطع آب، انتقال دهقانان املاک‌آنها بدهات خود وغیره). آنها را مجبور بفروش املاک خود می‌نمودند و نسبت به آنها انواع تجاوزات دیگر روا میداشتند و در بهترین حالت، پس از اشغال و

" خریدن " اراضی ، خود آنها را بعنوان نوکر و کدخدا و مباشر و میرزای خود استخدام می‌نمودند . طبیعی است که ملاکان کوچک و حتی متوسط در مقابل این تجاوز و عدوان ، علیه ملاکان بزرگ و حامیان آنها که دولت مرکزی دست نشاندهٔ استعمار وامپریالیسم بود ، اعتراض و مقاومت میکردند و حتی خود بمبارزات ضد فئودالی دهقانان می‌پیوستند .

در بارهٔ مقدار انواع مالکیت‌های ارضی در کردستان در دوران مورد بحث ، آمار همهٔ جانبه و دقیقی وجود ندارد . ولی پس از سرشماریهای هر ده سال یکبار که از سال ۱۳۱۵ مرسوم گردید ، بتدریج در بارهٔ مالکیت ارضی نیز آمارهای نسبتا " نزدیک به واقعیت پدیدار گشت . آماری که در سال ۱۳۳۹ از جانب ادارهٔ آمار کشاورزی ایران از جمله درمورد زمین و کشاورزی و اغنام و احشام در استانهای مختلف انتشار یافت ، می‌تواند در بارهٔ مالکیت ارضی و فروعات آن یک تصور کلی بدست بدهد . ما در این بررسی تنها آمار استان سنندج را در نظر می‌گیریم و می‌توان تصورکرد که در دیگر مناطق کردستان هم وضعی شبیه استان سنندج حکمفرما بوده است .

طبق این آمار در پاییز ۱۳۳۹ در استان سنندج (که بعدا " کردستان نامیده شد) کمی بیش از ۵۱۰ هزار هکتار زمین در استفادهٔ واحدهای کشاورزی قرار داشت . از این مقدار زمین ، قریب ۴۹۹ هزار هکتار زمین مزروع و بقیه مرتع طبیعی بوده است . در این زمین مزروع قریب ۵۵۶ هزار واحد تولیدی وجود داشت که ۷۷/۹ درصد آن تولید "رعیتی" بود . ۸۲ درصد اراضی زیرکشت اراضی " رعیتی " ، ۱۷/۷۰ درصد ملک خود مولدین و ۰/۳ درصد " اجاره‌ای " بوده است . بدیگر سخن ، نوع اول ــ اراضی ملک اربابی (و یا خالصه و موقوفه) و نوع دوم ــ ملک دهقانان مستقل و نوع سوم ــ یکی از دو نوع فوق بوده (.منتهی نه بصورت فئودالی و نه به شکل دهقانان مستقل ، بلکه بصورت سرمایه‌داری (" اجاره‌ای ") از آن استفاده میشد) . این مدعا که ۱۷/۷ درصد اراضی مزروعی ملک خود مولدین بوده است ، در نظر اول مبالغه آمیز بنظرمی‌آید ، ولی وقتی توجه شود که این مولدین بیش از ۲۲ درصد واحدهای تولیدی را در بر میگرفتند روشن میشود که مقدار متوسط زمینی که در مالکیت هریک از این مولدین قرار داشت از مقدار متوسط زمین زیر استفاده " رعایای " فئودالی محروم از مالکیت ارضی ، کمتر بوده است .[1]

آن نوع زمینی که می‌توانست هم بزمین " رعیتی " و هم بزمین " اجاره‌ای " مبدل شود ، معمولا " زمین‌های اربابی و خالصه و موقوفه بودند . ولی اراضی دهقانان مستقل تا روزیکه این محتوای اجتماعی

---

۱ . تهران اکونومیست ــ شمارهٔ ۴۸۷ ــ مورخ ۱۳۴۱/۹/۱۰ (از این پس: تهران اکونومیست ــ شمارهٔ ۴۸۷)

خود را حفظ میکردند، نمی‌توانستند بزمین " رعیتی " مبدل شوند. این اراضی فقط می‌توانستند درداخل چارچوب خود " اجاره " داده شوند.

فرق عمدهٔ میان زمین " رعیتی " و زمین " اجاره‌ای " در ماهیت آنها بود. زمین " رعیتی " برای مدت نامعینی بصورت نسق بدهقان سنتی فئودالی داده میشد. در نتیجه، این دهقان به وابستگی شخصی و اسارت جبر " غیراقتصادی " مالک می‌افتاد، ولی زمین " اجاره‌ای " به اجاره‌دار و برای مدت معین و در مقابل حق‌الاجارهٔ معین اجاره داده میشد و این اجاره برای اجاره‌دار وابستگی شخصی و گرفتاری درچنگال جبر " غیر-اقتصادی " ایجاد نمیکرد که از فروعات عمدهٔ مناسبات فئودالی بودند.

در برخی از نقاط کردستان نیز مانند برخی از دیگر نقاط ایران، نه مالکیت ارضی، بلکه مالکیت بر روی آب نقطهٔ عزیمت مناسبات ارضی بود. مثلا" در محال شمزینان دهقانان بشرط پرداخت بهره و کسب اجازه از مالک می‌توانستند بصورت غیرمحدود از زمین استفاده کنند، ولی استفاده از آب محدود بود.[1] مالک برای استثمار دهقانان ازاین اهرم نیرومند استفاده میکرد.

* * *

موضوع مالکیت در مسئلهٔ مورد بحث ما زمین است و زمین فقط مضمون اشیائی این مالکیت را در خود منعکس مبسازد. در صورتیکه مالکیت تنها عبارت از مضمون اشیائی آن نیست، بلکه عبارت از فرم اجتماعی وتاریخا" معین تصرف نعمات مادی است. مالکیت عبارت‌است از انعکاس مناسبات اقتصادی میان انسانها در پروسهٔ تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی.

بررسی که تا اینجا درمورد مالکیت ارضی‌در کردستان بعمل‌آمد، زمینه آنرا فراهم آورده است که پروسهٔ تولید و توزیع اجتماعی در اقتصاد روستائی‌کردستان و مناسبات اقتصادی که در متن این پروسه در میان انسانها بوجود آمده مورد تدقیق قرار داده شود. از این نقطه نظر بررسی قواعد، شرایط و اشکال استفاده از زمین دارای اهمیت‌ویژه است.

---

۱. شاملوف ــ در بارهٔ مسئله فئودالسم در سرزمین کردها ــ ص ۱۳۱

فصل سوم

استفاده از زمین در کردستان در قرن ۱۹

۰۱ درباره استفاده از زمین در قرن ۱۹

الف ــ برخی جهات عمدهٔ استفاده از زمین. درقرن ۱۹ استفاده از زمین در کردستان اصولا" بر مبنای " مزارعه " قرار داشت. ولی تحت تاثیر عوامل مختلف و بویژه بعلت ناقص بودن مالکیت خصوصی ارضی و وجود هرارشی پاتریارکال ــ فئودال، استفاده از زمین و اجرای اصول " مزارعه " در کشاورزی ویژگیهائی داشت که مهمترین آنها بقرار زیر بود

۱ــ پروسهٔ استفاده از زمین اصولا از دو مرحله کاملا متمایز ازهم عبور میکرد. یعنی زمین برای رسیدن بدست مولد به مثابهٔ وسیلهٔ تولید، می‌بایست از دو مرحله بگذرد. **یکی از مراحل** مزبور این بود که زمین (مثلا زمین هر عشیرت) قبل از رسیدن بدست مولد، طبق پله‌های هرارشی پاتریارکال ــ فئودال در داخل همان عشیرت از بالا به پائین در میان طایفه‌ها و تیره‌ها و افراد هر عشیرتی تقسیم و مکررا تقسیم میشد. کسانی که در این هرارشی در پله‌های وسط قرار داشتند دارای وضع دوگونه بودند. با اصطلاحات فئودالیسم اروپائی، این کسان درحالیکه برای بالاتر از خودها " واسال " بودند، برای پائین‌تر از خودها حکم " سنیور " داشتند. در این سیستم هرارشی چند پله‌ای، وقتیکه سنیور به واسالهای خود زمین میداد، در واقع یک نوع عمل استفاده از زمین انجام میگرفت. زیرا هر واسالی در مقابل خاک دریافتی تعهداتی می‌پذیرفت که می‌بایست آنها را برای سنیور خود اجرا نماید.

تقسیم هرارشیک زمین در داخل عشیرت اصولا دارای سه پله بود. پلهٔ اول اینکه رئیس عشیرت مجموع خاک عشیرت را در میان سران طوایف مختلف همان عشیرت تقسیم میکرد. پلهٔ دوم این بود که رئیس هرطایفه‌ای خاک دریافتی را در میان سران تیره‌های همین طایفه تقسیم می‌نمود. پلهٔ سوم عبارت از تقسیم خاک هر تیره توسط رئیس تیره در میان خانواده‌های همین تیره بود. در مبداءفواصل و منتهای این سه پله حداقل چهار شخص مختلف قرار داشت. رئیس عشیرت، رئیس طایفه، رئیس تیره و خانوادهٔ عشیره‌ای. سه شخص اول گرچه هریک منسوب به تیره‌ای بودند و قاعدتا" می‌بایست از خاک تیرهٔ خود سهم متساوی خود را بردارند، ولی بعنوان رئیس عشیرت، رئیس طایفه و رئیس تیره از مجموع خاک عشیرت و طایفه و تیره سهم بزرگتری برای خود جدا میکردند که گاهی "گوره بشانه" (سهم ارشد) نام داشت.

تا اینجا آنچه انجام میگرفت عبارت از تقسیم و تقسیم مکررخاک عشیرت در میان طوایف، تیره‌ها و خانواده‌های عشیره‌ای بود. یعنی مالکیت "مشترک" ارضی و حاکمیت محلی ناشی از این مالکیت برحسب پله‌های هرارشی داخلی عشیرت از بالا به پائین تقسیم میشد و عملاً بصورت مالکیت‌های خانواده‌های عشیره‌ای و حاکمیت‌های کوچکتر محلی در می‌آمد. هرارشیک بودن مالکیت ارضی ازناتمامی و نیمه‌کاره بودن مالکیت خصوصی ارضی ناشی می‌گشت. "نظام هرارشیک مالکیت ارضی"[1] جز این هم نمی‌توانست باشد.

برای نمونه می‌توان وضع مالکیت در روانسر را که در گذشته نیز به آن اشاره شد بخاطر آورد. خاک روانسر در میان عدهٔ زیادی ملاک تقسیم شده بود و هرکسی خود را صاحب سهم خود میدانست. ولی در عین حال حاجی محمد رشید بیگ (و یا فتحعلی بیگ) که رئیس آنها بود نیز بنوبهٔ خود، خود را صاحب سرتاسر روانسر حساب میکردند. والی اردلان نیز که ضمن سرتاسر قلمرو خود روانسر را هم جزو متصرفات خود محسوب میداشت، طبق دلخواه خود درمالکیت روانسر دخل وتصرف می‌نمود.[2] ناصرالدین شاه هم که درضمن سرتاسر" ممالک محروسهٔ ایران" حق دخل و تصرف در اراضی والی‌نشین اردلان و از جمله در روانسر برای خود قائل بود عملا در وضع مالکیت آنجا مداخله می‌نمود و خود را در این مداخله ذیحق میدانست. بدین ترتیب در این‌ناحیه از بالا به پائین یک هرارشی مالکیت مرکب از ناصرالدین‌شاه، امان‌الله خان والی اردلان، محمدرشید بیگ رئیس روانسری‌ها و صاحبان مستقیم

---

۱. ک. مارکس و ف. انگلس ـ مجموعهٔ آثار ـ جلد ۴ ـ ص ۱۴ (از اس س: مارکس و انگلس ـ مجموعهٔ آثار ـ جلد ۴)

۲ محمود فرهاد معتمد ـ سپهسالار اعظم ـ ص ۴۶ ـ ۴۵

زمین وجود داشت. هریک از این حلقات هرارشی بطور رسمی (طبق فرمان و قباله و سند) و یا غیر رسمی (طبق سنت و رسوم قرون و اعصار) در مالکیت ارضی روانسر برای خود حق و اختیاری قائل بود و طبق قدرت واقعی خود، این حق و اختیار را اعمال می‌نمود.

اغلب اتفاق می‌افتاد که این سلسلهٔ مراتب در یک یا چند حلقه‌آن بعلل گوناگون قطع میشد و یا بخشی از آن از اساس از هم می‌پاشید و مدت طولانی آن حلقات احیاء نمی‌گشت و این بخش" تجدید سازمان نمی‌شد. اکثرا این هرارشی طبق سنن قرون و بدون فرمان و قباله عملا به وجود می‌آمد. ولی حتما بوجود می‌آمد. زیرا آن مالکیت ارضی و آن شیوهٔ حاکمیت نمی‌توانست جز نظام هرارشیک مالکیت و حاکمیت شکل دیگری داشته باشد. با وجود این، بعلل معین سیستم هرارشی مالکیت ارضی در ایران تاکنون مورد تحقیق جدی قرار نگرفته است.

مرحلهٔ دوم شکل گرفته استفاده از زمین از آنجا آغاز میشد که زمین از چارچوب هرارشی پاتریارکال ـ فئودال خارج گشته در اختیار مولدین مستقیم قرارمیگرفت. آنچه در بالاگفته شد و مربوط به مرحله اول بود چیزی جز تقسیم و تقسیم مکرر زمین در میان سلسلهٔ اجتماعی صاحب زمینان استثمارگر چیز دیگری نبود. ولی در آنجا که زمین از جانب پائین‌ترین پله‌این هرارشی یعنی خانوادهٔ عشیره‌ای، بصورت مزارعه و یا شیوهٔ دیگر در اختیار دهقانان مولد گذاشته میشد، مرحلهٔ دوم شکل گرفتن استفاده از زمین، یعنی مرحلهٔ نهائی آن انجام میگرفت.

در اینجا دیگر زمین نه بمثابهٔ مضمون اشیائی مالکیت، بلکه مانند عامل تعیین کنندهٔ مناسبات اجتماعی، یعنی حامل مالکیت، اظهار وجود میکرد. مرحلهٔ دوم برخلاف مرحلهٔ اول دارای فقط یک پله بود که در آغاز آن خانوادهٔ صاحب‌زمین و در پایانش دهقان بی‌زمین قرار داشت و آنها را مناسبات تولیدی پاتریارکال ـ فئودال بهم پیوند میداد و نه مناسبات هرارشیک مالکیت و یاچیز دیگری از این قبیل.

شاید کسانی که ذهنشان به مطالعهٔ هرارشی روشن و مقطع فئودالیسم اروپائی عادت کرده، مسائل مطروحه در فوق را نوعی فرضیه حساب نمایند. درحقیقت اگر برای اثبات وجود هرارشی پاتریارکال ـ فئودال در کردستان و سرتاسر ایران در جستجوی فرمان و قرارداد و مقاوله‌نامه و روابط منظم و مستند و مقطع در این زمینه باشیم، بی‌شک کمتر به نتیجه خواهیم رسید. ولی اگر واقعیت‌های عملی را که تاریخ انباشته از آنهاست قبول کنیم، آنوقت مسئله بآسانی حل خواهد شد. درست است که در دوران ادامهٔ مالکیت ارضی عشیرتی نیز خانوادهٔ عشیره‌ای صاحب زمین خود بود و عمل استفاده از زمین بمعنای واقعی علمی ـ اقتصادی آن درمرحلهٔ واگذاری این زمین بدهقان بی‌زمین انجام میگرفت. ولی آیا رئیس تیره‌ای که این خانواده جزو آن بود و

زمین را به این خانواده داده بود، با واگذاری زمین، باین خانواده جز نوعی استفاده از زمین چه عمل دیگری انجام داده بود؟ و هکذا رئیس طایفه‌ای که این تیره‌جزو آن بود با واگذاری زمین باین تیره چه عملی انجام داده بود؟ و یا رئیس عشیرت که زمین بروسای طوایف عشیرت خود میداد، مگر با این عمل، استفاده از زمین انجام نمیداد، و همچنین دولت‌مرکزی که زمین را براساس تیول جنگی و یا اصول‌دیگر به این رئیس عشیرت واگذار میکرد و یا هربار این واگذاری را تجدید می‌نمود و یا تغییر میداد، با این عمل خود جز استفاده از زمین چه کار دیگری انجام میداد؟ هریک زمین را در میان پلهٔ پائین‌تر تقسیم و از او تعهد پرداخت‌ها و خدماتی میگرفت.

آخرین پلهٔ هرارشی صاحب زمینان که خانوادهٔ عشیره‌ای بود زمین خود را در اختیار دهقان میگذاشت. این نیز استفاده از زمین بود. ولی فرق کیفی و بنیادی آن با مرحلهٔ قبلی در این بود که در پله‌های مرحلهٔ قبلی زمین بمثابهٔ مضمون اشیائی مالکیت تقسیم وتجدید تقسیم میشد و بهمراه مالکیت زمین حاکمیت محلی نیز تقسیم میگردید ولی در مرحلهٔ آخر که مرحله اصلی بود، زمین بمثابهٔ حامل مناسبات تولیدی از جانب خانوادهٔ عشیره‌ای در میان دهقانان زیر سلطهٔ او تقسیم میشد. در اینجا بدهقان فقط حق استفاده از زمین داده میشد و نه حق مالکیت و لذا بهمراه این تقسیم اخیر برخلاف پله‌های مرحله اول، دیگر حاکمیت نیز تقسیم نمی‌گشت.

بازتاب ملموس این وضع در مسئلهٔ استفاده از زمین همین بود که محصول اضافی که از مولدین مستقیم، یعنی دهقانان دریافت‌میشد بصورت هرارشیک در میان پله‌های نامبرده تقسیم ومجددا تقسیم میشد. یعنی دهقان به خانوادهٔ عشیره‌ای بهره و بیگاری و غیره میداد، خانواده عشیره‌ای برئیس تیره مربوطه طبق‌تعهدی که داده بود بدهی معین می‌پرداخت، رئیس تیره برئیس‌طایفه، رئیس طایفه به رئیس عشیرت، رئیس عشیرت مثلا به والی اردلان و والی اردلان به ناصرالدین‌شاه باجها و خراجهای گوناگون میداد.

مطلبی‌که در اینجا باید ذکر شود آنست‌که در این نردبان هرارشی پله هرقدر پائین‌تر میرفت اشخاص بیشتر چهرهٔ مالک بخود میگرفتند و هرچه بالاتر میرفت بیشتر بصورت حکومت نمودار می‌شدند. مثلا فلان خانوادهٔ عشیره‌ای گرچه در ده خود حکومت نیز بود، ولی مالک بودنش بیشتر تجلی‌می‌نمود و ناصرالدین شاه گرچه صاحب همه "ممالک محروسهٔ ایران" بود، ولی حکومت بودنش به مراتب‌برجسته‌تر نمایان میشد. کما اینکه درآمدها هم در پائین‌ترین پله‌ها صورت بهرهٔ‌مالکانه (تجسم اقتصادی مالکیت بر زمین) داشتند و هرچه پله‌ها بالاترمیرفت صورت مالیات دولتی (تجسم اقتصادی حاکمیت دولتی) بخود میگرفتند ــ گرچه هم درآمد خانوادهٔ عشیره‌ای و هم درآمد ناصرالدین شاه از اراضی‌از

یک‌منشاء واحد، از محصول اضافی دهقانان سرچشمه میگرفت.
برای بدست آوردن تصور روشن‌تر در بارهٔ مطالب مطروحه درفوق توجه به‌برخی قوانین مرسوم در دولت عثمانی (قرن ۱۹) می‌تواند مفید باشد. زیرا که اولا) قوانین و نظامات اقتصادی، حقوقی، سیاسی و غیره در دولت عثمانی نسبت بدولت ایران بمراتب منظم‌تر، مشخصتر و دقیق‌تر بوده است و ثانیا) بسیاری از قوانین و ترتیبات دولت عثمانی بطور طبیعی درکردستان ایران نیز تاثیر فراوانی داشته است و ثالثا) جامعهٔ سنتی عثمانی با جامعهٔ سنتی ایران دارای وجه تشابه فراوان بوده است. بعلاوه، زمستانها نیمی از گله‌داران کردستان ایران در قشلاقهای عثمانی زندگی میکردند و تابستانها نیمی از گله‌داران کردستان عثمانی در ییلاقهای کردستان ایران بسر می‌بردند و این ارتباط بسیار وسیع و دائمی خودبخود برخی قواعد و نظامات را از یک کشور بکشور دیگر انتقال میداد ورایج میساخت.
قبل از اصلاحات سال ۱۲۶۲ که در نتیجهٔ آن در خاک‌عثمانی سیستم "تاپو" برقرار شد، در آن کشور درآمدهای ارضی دولتی بنام "خاص"، "زعامت" و "تیمار" به اشخاص مختلف، یعنی به وزراو امرا و بندگان و تیمارلوها واگذار میشد. علاوه بر این، بخش دیگری از درآمدهای ارضی بعنوان "وقف"، "یوردلوق" و "اجاقلیق" به محافظان سرحدات و قلاع داده میشد.[۱] اراضی مربوطه با اسامی مذکور در فوق در اختیار اشخاص گذاشته میشد و آنها درآمد آنها را بسود خود اخذ میکردند. کلیهٔ این انواع واگذاریها که شیوه‌های مختلف استفادهٔ از زمین از جانب حکومت بود (وسیستم "تیول" ایران را به خاطر می‌آورد) علاوه بر اسامی مشخص بالا یک اسم عمومی هم داشت که به همهٔ آنها "دیرلیک" میگفتند. آن دیرلیکی‌که مقدارش تا ۲۰ هزار آقجه (واحد پول عثمانی) بود "محدود تیمار" و یا "قلنج‌حقی" نامیده میشد و بیش از این مقدار "ترقی" نام داشت.[۲]
"تیمار" برحسب مقام و شغل صاحبش به انواع مختلف تقسیم میشد، از قبیل: "اشکنجی تیماری"، "خدمه تیماری"، "خواص وزرا"، و "خواص همایون".[۳]
پس از فوت صاحب تیمار و زعامت، در صورتیکه اولاد مستعد بجنگ میداشت تیمار و زعامت باو منتقل میشد. در صورتیکه اولاد ذکور خردسال میداشت، بشرط اینکه در مواقع جنگ تعداد معین‌نیروی

---

۱. عبدالرحمن شرف ــ فذالک تاریخ دولت عثمانیه ــ استانبول ــ ۱۳۲۵ ص ۸۳ (از این پس: عبدالرحمن شرف ــ فذالک تاریخ دولت عثمانیه)
۲. خالص اشرف ــ شرح قانون اراضی ــ ص ۲۵
۳. همانجا ــ ص ۲۶

جنگی در اختیار حکومت میگذاشت، بازهم تیمار و زعامت در اختیارش میماند. ولی تیمار و زعامت شخص بی‌پسر بدیگران داده میشد.[1]

آنچه در بالا گفته شد همهٔ سیستم مناسبات ارضی در دولت عثمانی نبود. این فقط شرح مختصری از آن بخش این مناسبات بود که با کمی‌فرق در نقطهٔ معادل سیستم تیول ایران قرار داشت. بروشنی دیده میشود که در آن کشور نیز استفاده از زمین فقط به مناسبات‌میان صاحب‌زمین و مولد مستقیم‌ختم نمی‌گشته، بلکه قبل از رسیدن باین مرحله خود دولت نیز بشیوهٔ خاص و بمراتب روشن‌تر و منظم‌تر ازایران قاجاری از زمین استفاده میکرده است. باثبات میرسد که آنچه بعنوان مرحلهٔ اول استفاده از زمین که‌بخشی از آن استفادهٔ حکومت از زمین بود گفته‌شد، واقعیت داشته است. طبق اصلاحات "تاپو" (۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۲) به سیستم فوق پایان داده شد.[2]

۲ ــ یکی دیگراز ویژگیهای استفاده از زمین در دوران موردبحث این بود که حقوق استفاده از زمین فاقد مصونیت و تضمین بود. این حقوق عملا در زیر تاثیر تعیین‌کنندهٔ عوامل سیاسی، جنگی، اتنیک، دینی و غیره قرار داشت و هیچ سند و قراردادی نمی‌توانست درمقابل این عوامل مصونیت و ثبات حقوق مذکور را تامین و تضمین کند. مصونیت و ثبات حقوق استفاده از زمین در هر پلهٔ هرارشی پاتریارکال ــ فئودال، بقدرت جنگی، سیاسی و اقتصادی پلهٔ مربوط بستگی داشت. در اینجا بحث بر سر این نبود که محصول اضافی را که یگانه منبع مالیات ــ بهره بود چه کسی تولید میکند و زمین را باید بکدام دهقان مولد واگذار کرد، بلکه مبارزه بر سر این‌بود که محصول اضافی که از دهقان مولد اخذ میشود، باید بر مبنای چه اصلی و با چه نسبت و کیفیتی در داخل هرارشی تقسیم شود. بدین جهت، درحالیکه مولد بی‌ مستقیم محصول اضافی، یعنی کشاورزان و نسبتا دامداران طی‌نسلهای متوالی در یک سرزمین زندگی میکردند و کمتر بولایات دیگر نقل مکان می‌نمودند، تصرف کنندگان این محصول اضافی ــ سرتاسر سیستم‌هرارشی پاتریارکال ــ فئودال از خانوادهٔ عشیره‌ای تا حکمران محل وشاه ــ بر سر تقسیم این طعمه همیشه با هم در کشمکش و جدال خونین وجابجائی و نقل و انتقالات بی‌پایان بودند. یکی از علل رنگارنگی ترکیب اتنیک ملاکان کردستان و همگونی نسبی ترکیب اتنیک دهقانان در مناطق‌مختلف شاید همین جریان بوده است.

استفاده از زمین وبژگیهای دیگری نیز داشته است. از قبیل قرار گرفتن در پوستهٔ ضخیم‌مناسبات پاتریارکالی که هنگام شرح تقسیمات

---

۱. همانجا ــ ص ۲۷ ــ ۲۶

۲. شاکر ناصر حیدر ــ احکام‌الاراضی ــ ص ۲۴۲

داخلی عشیرت و ماهیت اقتصادی آن توضیح داده شده و نیازی به تکرار آن نیست. اکنون باید به تشریح مسئله استفاده از زمین درمرحلهٔ بیرون ازهرارشی پرداخت وبدین منظور باید مفاهیمی از قبیل "گوند"، "جوت" و "جیگاجوت" و "موچه" را مورد بررسی قرار داد.

ب. **"گوند" (ده) و تقسیمات آن.** در قرن ۱۹ نیز هر دهی صرفنظر از وسعت خاک و تعداد جمعیت و توانائی اقتصادی معمولا" به شش سهم مساوی بنام "دانگ" تقسیم میشد. هر ده می‌توانست ملک یک و یا چند نفر باشد. گاهی در نتیجهٔ تقسیم و تقسیم مکرر خاک ده بصورت ارث درمیان چند نسل ،بالاخره کار بجائی میرسید که‌سهم یک "مالک" به چند" شعیر" و حتی"مثقال" محدود می‌گشت و لــذا مالک عملا به‌خرده مالک و حتی دهقان مستقل تبدیل میشد. اینگونه خرده مالکان و دهقانان مستقل اگرجزوعشیرتی و یا طایفه‌ای نبودند و یا تحت حمایت مراکز طریقتی وخانقاهها و کانونهای دینی قرارنداشتند و یا خود سید نبودند، اصولا نمی‌توانستند مالکیت خود را حفظ نمایند. دهقانان مستقل خود مستقیما تولید میکردند و لذا در خاک آنها دهقان سنتی فئودالی وجود نداشت.

صاحب ملک برای ادارهٔ آن معمولا از کدخدا (بکردی: "کویخا" و یا "کیخوا") استفاده میکرد. بویژه هنگامیکه تعداد املاک یک نفر از یک ده تجاوز می‌نمود، وجود کدخدا بضرورت تبدیل میشد و دهاتی را که خود مالک در آن زندگی نمیکرد، کدخدا اداره می‌نمود.

گاهی بر اطراف ده و یا خانه مالک بارو و قلعه ساخته میشد. ده و خانه مالک را معمولا در مکانی که از لحاظ دفاعی دارای شرایط مساعد باشد بنا میکردند. در مناطق هموار اکثرا در وسط و یا کنار ده تپهٔ مصنوعی ایجاد و خانهٔ مالک را بر بالای آن می‌ساختند تا قابلیت تدافعی بیشتری داشته باشد. اینگونه تپه‌ها که در بسیاری از مناطق کردستان بوفور یافت میشوند، بزبان کردی "توره‌که‌ریژ" نام دارند (معنای تحت اللفظی آن "توبره ریز" است، یعنی‌خاک را با توبره‌آورده و روی هم انباشته و تپهٔ مصنوعی ساخته‌اند). شاید تاثیر همین ترتیبات باشد که تا گذشته نه چندان دور در برخی از مناطق کردستان دهقانان خانه مالک را "قلا" (قلعه) می‌نامیدند، گرچه عملا دیگر قلعه‌ای در بساط نبود.

مرتضی راوندی یکی از جامعه‌شناسان ایران معتقد است که قلعه اطراف ده علاوه بر نیاز تدافعی با نوعی نیاز اجتماعی نیز ارتباط داشته و از نظام موجود در مملکت ناشی میشده. وی این نظام را "سوسیالیسم گروهی" ویا "مادرسالاری" نامیده است.[1] برخی دیگر

---

۱. مرتضی راوندی ـ تاریخ اجتماعی ایران ـ جلد دوم ـ تهران ۱۳۴۴

←

عقیده دارند که در سرتاسر ایران در دوران معاصر فقط در استان فارس نیاز بداشتن قلعه بر اطراف ده باقی مانده است.[1]

بهرحال، آنچه مسلم است این است که در کردستان ایران در دوران مورد بحث، وجود ده مستلزم داشتن وحدت سیاسی ـ جنگی بوده است. حتی وقتیکه یک ده ملک شراکتی چند نفر بود، قدرتمندترین آنها عملا حکومت سیاسی ـ جنگی ده را بدست میگرفت. بدین ترتیب که وی یک هستهٔ قدرت هژمون ایجاد میکرد و دیگران براطراف او جمع میشدند و یا خواه ناخواه زیر تاثیر و امر او قرار میگرفتند. از این نیز میتوان به یکی از ویژگیهای قابل توجه استفاده از زمین در آن دوران پی برد و آن اینکه: ده گرچه به‌مثابهٔ موضوع حقوق مالکیت قابل تقسیم بدانگها و شعیرها و نخودها و غیره بود، ولی به‌مثابهٔ خیزشگاه و زمینهٔ حاکمیت سیاسی ـ جنگی یک واحد غیرقابل تقسیم بود. یعنی تقسیم مالکیت بمثابهٔ منشاء حاکمیت سیاسی ـ جنگی، از ده پائین‌تر عملا ممکن نبود. یعنی عملا کوچکترین واحد حاکمیت سیاسی ـ جنگی یک ده بود، در صورتیکه کوچکترین واحد زمین برای احراز مالکیت می‌توانست یک نخود و کمتر از نخود هم باشد. این خود یکی از تضادهای داخلی مالکیت ارضی عشیرتی را تشکیل میداد.

ج ـ ویژگیهای استفاده از زمین در رشتهٔ کشاورزی. در رشته کشاورزی (برخلاف رشتهٔ دامداری) اصول، شرایط و پروسهٔ تبدیل شدن زمین بوسیله تولید بمراتب بغرنج‌تر بود. در دامداری کوچکترین واحد مرتع عبارت از مقدار مرتعی بود که یک اوبه (یک اتحاد مرکب از چند خانوار دامدار) باهم و بطور مشترک از آن استفاده می‌نمود، ولی در کشاورزی واحد زمین مزروع مقدار زمینی بود که یک خانوار کشاورز متوسط به تنهائی می‌توانست آنرا کشت و زرع نماید. در ایران به این واحد زمین معمولا "نسق" گفته میشد و تقسیم خاک ده به نسقها "نسق‌بندی" نام داشت.

درکردستان بجای "نسق" واژه‌های دیگری از قبیل "جیگاجوت" "موچه"، "مزرا" و غیره بکار برده میشد. "مزرا" شاید مکرد واژهٔ "مزرعه" باشد. ولی "موچه" دارای معنای پیچیده‌تری است و علاوه بر "نسق" بمعنای مواجب، مستمری و غیره نیز بوده و هست و لذا شاید اطلاق آن به تمام انواع نسقها جایز نباشد. درست‌تر خواهد بود اگر واژهٔ "موچه" بمعنای نسق معاف از بهره و بیگاری و بدهی ("ترخان"، "معاف" وغیره) بکار برده شود. اینها زمین‌هائی‌بودند که ازجانب مالک به ملای آبادی و یا کدخدا و یا نوکر مسلح بعنوان

ص ۲۸۵ (از این پس: مرتضی راوندی ـ تاریخ احتماعی ایران ـ حلد دوم)

۱ حورابچی ـ ساختار اقتصادی ایران ـ ص ۱۸

مواجب و مستمری واگذار میشدند و از همه بهره و بدهیها معاف بودند.
ولی واژه "جیگاجوت" نسبت بدیگر واژه‌های مذکور در فوق دارای معنای اجتماعی ـ اقتصادی مشخص‌تری است. ترجمه آن یعنی: "مکان برای جفت" و منظور از "جفت" همان حفت گاو و اشاره به‌شخم و زراعت است. همانند دیگر مناطق هم‌جوار، در کردستان هم بدرستی مقدار نسق و نام آنرا با جفت گاو مربوط نموده‌اند. در فارسی واژهٔ "جفت گاو" و "پاگاو" در عربی "فدان"، در اوزبکی "قوش"، در ترکی عثمانی "چیفت" و یا "چیفتلیک" دلیل برصحت این مدعاست. گاهی نیز واحد زمین مزروعی با یکی از آلات کشاورزی (مثلا "خیش") اندازه گرفته میشد که آنهم بالاخره به حفت گاو منحر می‌گشت و به معنای مقدار زمینی بود که یک خیش (یک جفت گاو) از عهدهٔ آن برآید.
وسعت یک جیگاجوت به عوامل زیادی بستگی داشت. مهمترین این عوامل عبارت بود از کیفیت خاک، آبی و یا دیمی بودن آن، نوع نباتی که در آن کاشته میشد، فاصلهٔ آن از ده و از بازار (شهر) و غیره. یک جیگاجوت اصولا به یک خانوار و بندرت شراکتا به چند خانوار داده میشد. در ایران بطور کلی یک نسق ۸ پا (یک جفت‌گاو) محسوب میشد و اجزای آن: یک گاو (چهارپا) نصف گاو (دوپا) و ربع گاو (یک پا) بود. گاهی بجای یک گاو واژهٔ یک "سم" نیز استعمال میشد.[۱]
گاهی آب نقش این واحد را بازی میکرد. حالا هم در برخی مناطق آبی را که در ۲۴ ساعت از یک منبع معین خارج میشود بدو قسمت مساوی تقسیم و هر قسمت رایک "هنگام" می‌نامند. هنگام نیز به ۱۰ قسمت مساوی تقسیم میشود که هر قسمت "شعیر" نامیده میشود. زمینی که با یک شعیر آب آبیاری میشد "من" نام داشت. روشن است که بعلت تغییر درجه حرارت، مقدار آب و لذا زمین آبیاری شده توسط شعیر همیشه تغییر میکرد. بدین علت آب نمی‌توانست معیار درست و دقیق باشد.[۲]
د. "مزارعه" و "مساقات". درقرن ۱۹ نیز قاعدهٔ شرعی استفاده اززمین "مزارعه" و "مساقات" بود. با وجود تعبیر و تفسیرهای مختلفی که در گذشتهٔ دور در بارهٔ جوانب مختلف این دو مسئله بعمل آمده بود، ولی ماهیت اصلی آنها تغییری نکرده بود، در این مورد برخی از فقهای معروف که در آن زمان مرجع مردم ایران بودند و کتابهای

---

۱. دکتر حسن آسایش ـ راهنمای تحقیق روستاهای ایران ـ تبریز ـ ۱۳۴۵ ص ۲۹ (از این پس: حسین آسایش ـ راهنمای تحقیق روستاهای ایران)
۲. همانجا ـ ص ۳۱ ـ ۳۵

آنها در میان مردم شهرت داشت (از قبیل شیخ بهاءالدین و ابوالقاسم قمی و دیگران) شرحهای مبسوطی داده بودند. از آن جمله شیخ بهاءالدین در کتاب معروف خود بنام "جامع عباسی" در بارهٔ مزارعه توضیحات لازم داده بود که خلاصهٔ آن به قرارزیر است:

مزارعه بمعنای گرفتن زارع برای کشاورزی است. این زارع باید سهم خود را از محصول بردارد. مزارعه دارای ۹ شرط است. شرط اول ادای عبارت" زرعتک" است. یعنی که من ترا کشاوز می‌کنم تا در محصول شریک باشی و در مقابل سهم معین کار بکنی. شرط دوم این است که طرف هم این شرط را بپذیرد و پاسخ مثبت بدهد. شرط سوم این است که هر دو طرف بالغ و عاقل باشند. اگر یکی از آنها کودک و یا بیمار روانی باشد مزارعه باطل است. شرط چهارم آنست که هیچ یک از طرفین مفلس و مست و بیهوش و در خواب و غاصب نباشند. شرط پنجم تعیین دقیق مدت کشت برحسب ماه و سال است. شرط ششم آنست که زمین مورد بحث قابل کشت باشد. در صورتیکه زمین مزبور دارای آب از رودخانه و یا چاه و یا چشمه نباشد و یا حتی آب برای مدتی قطع شود، زارع حق دارد مزارعه را ملغی کند و در این صورت او حق خواهد داشت حق کاری را که تا این زمان انجام داده دریافت نماید. شرط هفتم آنست که زارع دارای سهم باشد. شرط هشتم تعیین کمیت این سهم است و در غیر این صورت مزارعه باطل است. شرط نهم آنست که این سهم تقسیم نشود که در آنصورت باز هم مزارعه باطل خواهد بود. این نیز مکروه است که مالک زمین با زارع شرط بگذارد که بجای سهم از محصول، بوی طلا و یا نقره بدهد.[۱و۲]

سپس شیخ بهاءالدین توضیح مزارعه را بدین ترتیب ادامه میدهد:

در صورت تامین ۹ شرط مذکور مزارعه جاری میشود. پس از انعقاد قرارداد فقط با توافق طرفین می‌توان آنرا فسخ کرد. حتی با مرگ یکی از طرفین هم مزارعه باطل نمی‌شود. در صورتیکه قرارداد در بارهٔ "مزارعهٔ مطلقه" (مزارعه آزاد) باشد، زارع می‌تواند محصول مورد دلخواه خود را در زمین بکارد. ولی در حالت "مزارعه متعین" (مزارعه تعیین شده)، زارع باید آن محصولی را که با مالک زمین توافق‌شده در زمین بکارد. در غیر اینصورت مالک حق فسخ مزارعه را خواهد داشت و در اینحال باید حق کاری را که زارع انجام داده است بوی بپردازد. مالیاتی که باید از بابت زمین به‌حکومت پرداخته شود بعهدهٔ مالک زمین است، ولی اگر در قرارداد مزارعه زارع آنرا تقبل کند به عهدهٔ وی خواهد بود. این هم جایز است که زمین از مالک و بذر و

---

۱. شیخ بهاءالدین ــ جامع عباسی ــ ۱۳۲۵ ــ ص ۳۱۹ ــ ۳۱۸
۲. ابوالقاسم قمی ــ جامع الشتات ــ ۱۳۱۱ ــ ص ۲۹۲ ــ ۲۸۸

و گاو و نیروی کار از شخص‌دیگری‌سوای " مزارع " باشد.
مزارعه مربوط به کشاورزی بود، ولی مساقات اصول مشابه در زمینهٔ باغداری بود. " جامع عباسی " میگوید: مساقات یعنی گرفتن باغبان، این باغبان در مقابل کاری که انجام خواهد داد از میوهٔ باغ سهم خواهد داشت. شرایط مساقات شبیه مزارعه است و نیازی‌به تکرار آنها نیست. اینها دو شکل عمدهٔ استفاده از زمین در زمینهٔ کشاورزی و باغداری بود.[1]

ه. استفاده از مرتع. گله‌داری همیشه یکی از مهمترین رشته‌های اقتصاد کردستان بوده است. دامداری آنچنان با زندگی و هویت‌کردها عجین گشته بود که بسیاری از مورخین کلمه" کرد" را معادل کلمهٔ یونانی " نوماس" (*Nomas*) که به معنای چرانندهٔ حیوانات است، انگاشته‌اند.[2] طبق نوشتهٔ سعید نفیسی در دوران ساسانیان وحتی بعد از ظهور اسلام هم تا مدتی قبیله کرد را " رم " می‌نامیدند. مثلا ابن البلخی در" فارسنامه" می‌نویسد: کردان پارس عبارت از ۵ رم زیراست که هریک ۱۰۰ هزار " هومه" را در بر می‌گیرد: رم جیلویه، رم الزیوان، رم اللوالجان، رم الکاریان و رم البازنجان و عظمت‌لشکر پارسها از این کردها ناشی میشد: ۳ و ۴

اهمیتی‌که گله‌داری در تاریخ کردستان داشته است، بویژه ازچند علت زیر ناشی میشد: ۱) وضع خاص اقلیم کردستان که نسبت‌بکشاورزی شرایط مساعدتری را برای دامداری فراهم میساخت و ۲) وضع خاص‌استراتژیک کردستان که در طول صدها سال میدان یورشها و لشکرکشیها بوده است. در چنین حالاتی دفاع از اغنام و احشام که اموال منقول بودند، کار آسانتری بود. لذا مردم بیشتر به دامداری تمایل داشتند و همین عامل مردم‌را به احتراز از اسکان کامل و ادامهٔ نیمه‌کوچ‌نشینی وامیداشت.

در سه ربع اولیهٔ قرن ۱۹ برتری سنتی دامداری نسبت به کشاورزی در کردستان ادامه داشت. در این زمان تعداد محدودی از مردم کردستان مشغول کشاورزی بودند، ولی تقریبا همهٔ خانوارها اغنام و احشام خود را داشتند. تعداد دامهای یک خانوارگاهی فقط چند بز

---

۱. شیخ بهاءالدین – جامع عباسی – ص ۳۲۰
توجه! برای کسب اطلاع بیشتر از مزارعه و مساقات می‌توان بخود دوکتاب عروة‌الوثقی و یا آثار دیگر مراجع تقلید و مجتهدان جامع‌الشرایط مراجعه نمود.
۲. سعید نفیسی – تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر مجلد اول – تهران – ۱۳۳۵ – ص ۱۰ (از این پس سعید نفیسی – تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران...)
۳. فارسنامه – ص ۱۸۶
۴. مراد اورنگ – کردشناسی – تهران – ۱۳۴۶ – ص ۳۱ (از این پس: مراد اورنگ – کردشناسی)

و گوسفند بود، ولی گاهی سر به صدها و هزارها راس میزد. دربارهٔ تعداد اغنام و احشام کردستان در قرن ۱۹ اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی با توجه به صادرات محصولات دامی درهمان قرن که در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان تصور کلی در این مورد به دست آورد. بدون‌شک می‌توانیم بگوئیم که در قرن ۱۹ در کردستان ایران بطور متوسط برای هر نفر از ساکنان در حدود ۲ راس گاو و گاومیش و ۸ راس گوسفند و بز وجود داشته است.

مسئلهٔ استفاده از مرتع را میتوان در چند مقطع و زمینه مورد بررسی قرار داد.

– **مسئلهٔ مرتع.** مرتع می‌تواند از دو نقطه نظر مورد بررسی قرار گیرد: اول بمثابهٔ عاملی از عوامل دامداری و دوم بمثابهٔ حامل مناسبات اجتماعی – اقتصادی. از نظر اول قبل از هر چیز انواع مختلف مرتع در پیش چشم مجسم میشود.

برخی ازمحققین معتقدند که در کردستان قرن ۱۹، چهار نوع عمدهٔ مکان (زمین) بمثابهٔ عامل دامداری وجود داشته است، بدین ترتیب :

۱ – " زستانه هوار" – مرتع زمستانی (قشلاق).

۲ – " گوند" – زمینی که آبادی ده در آن قرار داشت باضافه مراتع و کشتزارهای اطراف آن.

۳ –" دۆلگه" – مرتع موقت بهاری برای موسمی که گوسفندان شروع به زائیدن میکردند. این زمین را معمولا در جائی انتخاب می‌نمودند که بادگیر نباشد تا اغنام و احشام حتی‌المقدور از سرما مصون بمانند. " دولگه" معمولا در نزدیکی "گوند" قرار داشت.

۴ –" زۆزان" –مراتع تابستانی در کوهستانهای مرتفع (ییلاق).

اسامی‌انواع‌نامبردهٔ مرتع و مقر در کردستان فوق‌العاده رنگارنگ بوده است. مثلا بجای " گوند" واژه‌های " ده" و " کۆخ" (در مناطق جنگلی)، بجای" زوزان" واژه‌های" هوار"، " هاوینه هوار"، " هواری بیرّی" و"کویّستان"، بجای" زستانه‌هوار" واژه‌های" قشلاخ"، "گرمێن"، " آلان " (آران) و" شامات"، بجای" دولگه" واژهٔ" هواری‌کۆز" و غیره استعمال میشد.

واژهٔ"زۆزان"، بطوریکه معلوم است، در زبان ادبی‌کردی معاصر مستعمل نیست. ولی طبق نظر ویلچفسکی و مینورسکی این کلمه درکردی بمعنی محل کوچ و کوچگاه است[۱] و عونی آنرا بمعنای " ییلاق کوهستانی "ترجمه کرده است.[۲] منابع دیگری نیز میگویند که" زۆزان"نام

---

۱. ویلچفسکی – کردها – ص ۹۷

۲. محمد امین زکی – تاریخ‌الدول...ص ۶۱

قدیمی سرزمینی است که در میان موصل، اخلاط و سلماس واقع گشته است.[۱و۲] یعنی در واقع بخش کوهستانی مرکزی کردستان، بعنوان و بنام مرتع معروف بوده است.

بنظر نیکیتین سال اقتصادی (تولیدی) در گله‌داری از دولگه آغاز میشد. گله‌دارها در آغاز بهار از گوند به دولگه منتقل میشدند و در مدت اقامت در اینجا گوسفندها و بزها می‌زائیدند و بره‌ها و بزغاله‌ها کمی بزرگ شده، نیروی راه رفتن پیدا میکردند. پس از این، گله‌دارها بسوی ییلاق اصلی یعنی زوزان حرکت میکردند.[۳]

انواع چهارگانه محل دامداری که در بالا بآنها اشاره شدگاهی خیلی بهم نزدیک بودند. در چنین حالی مسافت میان ییلاق‌وقشلاق در ۱۵ـ۱۰ روز طی میشد. گاهی نیز ییلاق و قشلاق سنتی یک‌گروه دامدار، صدها کیلومتر با هم فاصله داشت ودر بعضی حالات حتی مرز دولتی ییلاق و قشلاق را از هم جدا میساخت. مثلا در قرن ۱۹ قشلاق عشیرت معروف جاف در مناطق قره‌داغ وزنگی باد و کویره‌تو و شیخان قرار داشت که همهٔ آنها در داخل سرحدات دولت عثمانی بودند. ولی ییلاق همین عشیرت در سرزمین اردلان (در کردستان ایران) قرارداشت.[۴] به همین علت جافها نیز مانند بسیاری دیگر از عشایر بزرگ کردستان که همین‌وضع را داشتند، سالی دوبار درپی مرتع از مرزهای ایران وعثمانی میگذشتند و این جریان گاهی قرنهای متمادی ادامه داشت.

تا اینجا مرتع بمشابهٔ یک عامل تولید در گله‌داری موردبررسی قرار داشت. ولی مرتع درعین حال حامل مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی معینی نیز بود و از این لحاظ وضع مالکیت بر مرتع نقش اساسی‌بازی میکرد. باید گفت که در دوران مورد بحث، در بخش دامداری نسبت به بخش کشاورزی، حالت "اشتراک" آرکائیک در مالکیت ارضی و هم چنین بقایای مالکیت عالی حکومت بر زمین، بیشتر احساس‌می‌گردید. هنگام بحث در بارهٔ مالکیت ارضی به این مطلب اشاره شده است. حال باید اضافه نمائیم که‌مرتع (وآبشخور مربوط به آن) حتی درحالتی که تحت مالکیت خصوصی کامل نیز قرار داشته باشند، به علت‌ویژگی اقتصادی ـ تولیدی (که امکان تقسیم وتقسیم مکررآنها به اجزاءکوچکتر محدود است) برخی حالات "مشترک" بودن را حفظ می‌کنند. بدین علت بودکه یگیازاروف در ربع چهارم قرن ۱۹ می‌نوشت که مرتع در

---

۱. محمد امین زکی‌بک ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ـ ص ۳۸۷
۲. محمد امین زکی ـ تاریخ‌الدول... ص ۶۱
۳. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۰۰ـ۹۹
۴. خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود ـ ص ۲۱۸

کردستان بطور کلی نه‌می‌تواند بصورت مالکیت فردی تحت تصرف‌کسی قراربگیرد و نه کسی می‌تواند خودسرانه در آن دخل و تصرف نماید. بدیگر سخن در آن دوران زمین مرتع درکردستان نه‌از طریق‌وصیت‌نامه و نه از هیچ راه دیگری نمی‌توانست تحت تصرف شخصی درآید.[1]

تقسیم و تقسیم مکرر زمین مرتع تا وقتی میتواند ادامه یابد که زمین بمثابهٔ مرتع در نتیجهٔ تقسیم از حیز انتفاع ساقط نشود. تقسیم زمین مرتع وقتی باین مرز برسد خود بخود متوقف میشود. عرب شاملوف با اشاره به‌مناطق شمالی کردستان می‌نویسد: او چهارنوع مرتع (که در بالا به آنها اشاره شد) فقط زمینی‌که خودگوند در آن قرار داشت و برخی قطعات مزروعی اطراف آن، در اختیار تک تک گله‌دارها قرار داشت، ولی سه بخش دیگر مراتع و آبشخورها در اختیار بیگها و آقاها و در واقع بصورت واحدهای غیرقابل تقسیم تحت تصرف آنها متمرکز گشته بود.[2] این آقاها و بیگها اعضای هرارشی پاتریارکال ـ فئودال کردستان بودند.

ـ در بارهٔ سیستم "زۆم" (zom). در کردستان قرن ۱۹ اقتصاد دامداری نسبت باقتصاد کشاورزی تشکل بیشتری داشت و از مرز بندی روشن‌تری برخوردار بود و مسئلهٔ استفاده از زمین در بخش دامداری منظم‌تر و منسجم‌تر بود. یکی از علل عمدهٔ این ویژگی دام‌ـ داری شاید آن بود که دامداری کردستان نسبت به کشاورزی با هرارشی جنگی پاتریارکال ـ فئودال بیشتر پیوند ارگانیک داشت.

برای بدست آوردن تصور روشن از مسئله استفاده از زمین در بخش دامداری‌کافی است که سیستم "زۆم" را مورد بررسی قرار دهیم. زۆم در دوران مورد بحث عبارت از کوچکترین واحد دامداری بود که بطور عمده بشیوهٔ نیمه‌کوچ نشینی زندگی میکرد. این واحد که از اتحاد اقتصاد چند خانوار دامدار بوجود می‌آمد، در کردستان باسامی مختلف نامیده میشد از قبیل: "کومار" ("کومل"[3]، "خیل" و یا "قیطول"[4]، "کوتانه" و یا "بنه"[5]، "هۆز" و یا "هۆگه"[6]، "هۆبه" و غیره.

---

۱. یگیازاروف ـ سازمان اداری ـ اقتصادی‌کمون روستائی ـ ص ۱۲۵
۲. شاملوف ـ در بارهٔ مسئلهٔ فئودالیسم در سرزمین کردها ـ ص۱۱۹
۳. روستوپچین ـ یادداشتهائی دربارهٔ کردها ـ ص ۸۳
۴. ناردوف ـ خطوط‌عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ـ ص ۱۵۶ ـ ۱۵۵.
۵. س. یگیازاروف ـ پژوهش دربارهٔ تاریخ نهادهای ماوراء قفقاز ـ بخش‌اول ـ کمون روستائی ـ قازان ـ سال ۱۸۸۹ ـ ص ۱۸۷ (روسی)، (از این پس: یگیازاروف ـ پژوهش دربارهٔ تاریخ...)
۶. اسناد تحقیقاتی دربارهٔ شرق ـ ص ۱۹۷

عقیدهٔ برخی از کردشناسان مبنی بر اینکه" کوّم " (که عبارت از یک خانوار منفرد بود) واحد اقتصاد دامداری و استفاده از مرتع بوده است، تماما درست بنظر نمی‌رسد. درست است که یک خانوار دامدار ثروتمند در گذشته نیز می‌توانست مرتع مخصوص و انفرادی خود را داشته باشد و به تنهائی اقتصاد خود را اداره نماید و بکوچد وغیره. ولی این نوع گله‌دارها برای جامعهٔ آنروز کاراکتریک نبودند. زیرا دامداران متوسط و کوچک که اکثریت عظیم تودهٔ دامدار را تشکیل میدادند، در حالت انفرادی نه توانائی تشکیل تولید داشتند و نه امکان و قدرت ادامهٔ تولید. علت عمده این وضع ویژگیهای موجود در اقتصاد دامداری آن روز بود که خصوصیات استفاده از مرتع درمرکز آن قرار داشت. خلاصه اینکه، اغنام و احشام هر خانوار مال خودش بود، ولی استفاده از مرتع نمی‌توانست اصولا توسط یک خانوار تنها صورت گیرد.

معمولا گله حداقل پس از یک هفته می‌تواند به محلی که امروز در آن چریده است بار دیگر بازگردد. این مدت برای آن لازم است که گیاهانی که امروز خورده شده و یا پایکوب گشته‌اند از نو برویند و از خاک بلند شوند تا برای چریدن مجدد مستعد باشند. لذا گله باید مرتع وسیعی داشته باشد که بتواند در آن طبق اصول مذکور حرکت نماید. بعلاوه چراگاه باید آبشخور داشته باشد. گله را در چراگاه محدود میتوان بنوعی نگاه داشت، ولی این کار بدون آبشخور امکان پذیر نیست. چراگاه کوچک ومحدود می‌تواند گله را از آبشخور جدا سازد. بدلایل فوق بهترین چراگاه آنست که علاوه بر جهات دیگر، اولا) وسعت لازم برای حرکت ادواری گله را داشته باشد و ثانیا) دارای آبشخور باشد. بدیهی است که یک گله‌دار متوسط و یا کوچک توانائی آنرا نداشت که به تنهائی یک چنین چراگاه کامل بدست بیاورد و لذا چند خانوار گله‌دار متحدا یک چراگاه بدست می‌آوردند و در گذشته بر مبنای این ضرورت و اوضاع عمومی محیط، سیستم "زوم" به وجود می‌آمد.

برخی از محققین کمی مقدار چراگاه‌ها را علت اصلی پیدایش زوم دانسته‌اند.[۱] شک نیست که این عامل می‌توانست بنوبهٔ خود موجب پیدایش زوم بشود، ولی علت اصلی پیدایش زوم کمبود مرتع نبود. جالب است که حتی عشیرت دامداری که مراتع بسیار وسیع و عالی و متمرکز زمستانی و تابستانی هم در اختیار داشت، باز به واحدهای کوچکتری، یعنی به زوم تقسیم میشد و باین صورت اقتصاد دامداری خود را سازمان میداد و از مرتع استفاده می‌نمود. همانطور که یک

---

۱. روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۸۴

خانوار دامدار کوچک و متوسط به تنهائی قادر به تشکیل اقتصاد خود نبود، مجموع اقتصاد یک عشیرت و ایل را هم نمی‌شد در یک اقتصاد واحد متمرکز نمود. علاوه بر علل اقتصادی فوق یک علت دیگر نیز در تکوین زوم تاثیر داشت که آنهم دفاع جمعی درمقابل تعرض همسایگان و دستبرد مهاجمان و چپاولگران بود. گرچه در ایجاد و ادامهٔ سیستم زوم می‌توانست هدفهای دیگری نیز تعقیب شود، ولی بسیاری از کردشناسان بدرستی بر این عقیده بودند که زوم نوع مخصوص "کوئوپراسیون" (تعاون) و اتحاد بخاطر تولید بوده است.[1]

حال گامی جلوتر رفته، می‌توانیم بگوئیم که سیستم زوم عبارت‌از یک سیستم اقتصادی ـ تولیدی بود که شکل خاص استفاده از زمین (مرتع) را در خود منعکس میساخت. پایهٔ مادی آن مرتع، اغنام و احشام و انسانهائی بود که این تولید و اقتصاد را بطور مستقیم اداره‌میکردند. اغنام و احشام در همهٔ انواع زوم‌ها اصولا تحت مالکیت خصوصی قرار داشت ولذا در مشخص شدن انواع زوم از یکدیگر نقشی نداشت. ولی مرتع (زمین) بعلت اینکه می‌توانست تحت انواع اشکال تصرف و مالکیت باشد، در مشخص شدن نوع زوم‌ها نقش بسیار برجسته بازی میکرد. اصولا از لحاظ فرم مالکیت ارضی (مرتع)، زمین زوم میتوانست دارای یکی از سه حالت زیر باشد: ۱) تحت تصرف "همگانی" زوم، ۲) تحت‌تصرف خصوصی یک گروه متمایز از توده و ۳) تحت مالکیت‌خصوصی کامل. متناسب با این سه حالت، خود زوم اصولا به سه نوع تقسیم میشد و در هر نوع آن نوع خاص استفاده از مرتع معمول بود.

بسیاری از کسانی که مسئلهٔ زوم را بررسی کرده‌اند به نظرات و نتایج جالبی رسیده‌اند. ولی در بررسی مسئلهٔ استفاده ازمرتع و لذا در تشخیص انواع اصولی زوم گاهی دچار عدم دقت‌هائی شده‌اند. مثلا باختادزه یکی از خاورشناسان روسیه در ربع چهارم قرن ۱۹، زوم را (با نام "اوبه") یک "کمون دمکراتیک" می‌نامید و ویژگیهای این "کمون دمکراتیک" را چنین توضیح میداد: این کمون معمولا با بتکار شخص بسیار مقتدری که هم "یورت" (مرتع) داشت و هم نسبت به دیگران ازاموال و وسایل بیشتری برخوردار بود، بوجود می‌آمد. در حال او رئیس اوبه نامیده‌میشد و سران خانوارهائی را که داخل میشدند عضو اوبه ویا "جوّل" می‌نامیدند.[2]

---

۱. تاردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ص۱۵۶

۲. ای. باختادزه ـ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ـ مجموعه" جمع بندی اسناد در زمینهٔ بررسی زندگی اقتصادی دهقانان زمین‌های دولتی درماوراء قفقاز ـ تفلیس ـ ۱۸۸۸ ـ جلد سوم ـ ص ۷۵ (روسی)، (از این پس: باختادزه کوچ نشینان ماوراء قفقاز)

باختادزه اضافه می‌نمود که رئیس اوبه برای نگاهداری از اغنام و احشام اوبه " چند چوپان اجیر میکرد " . در مقابل این ، اعضای اوبه برای هر ۱۰۰ راس گوسفند ۵ – ۴ راس گوسفند به شخص رئیس میدادند . چنین کمونهائی " فقط در بهار " بوجود می‌آمدند و بندرت موجودیت خود را تا زمستان ادامه میدادند . ۱

کاملا روشن است که چنین زومهائی را نمیتوان " کمون دمکراتیک " نامید . زیرا : اولا) رئیس زوم برحسب همهٔ عناصر قدرت اقتصادی ، از کلیه اعضای زوم بمراتب نیرومندتر و بر آنها مسلط بود . ثانیا) رئیس زوم در میان " جوّلها " و چوپانها نقش واسطه بازی میکرد . وحتی از چارچوب شیوهٔ تولید فئودالی هم پا فراتر می‌نهاد . ثالثا) این زوم یک پدیدهٔ موقت بود و " فقط در بهار " وجود داشت . یعنی بعد از چندی از هم می‌پاشید . " کمون دمکراتیک " که اصولا باید بر مبنای عناصر " اشتراک " درازمدت و زیربنائی بوجود بیاید نمی‌تواند بدینگونه گذرا و کم عمر باشد .

اینگونه تناقضات و آشفتگی‌ها منحصر به نظرات باختادزه نیست . در نظرات دیگران نیز گاهی چنین حالتی بچشم میخورد . علت این آشفتگی توجه نکردن به ریشهٔ زوم ، یعنی مالکیت بر مرتع است . برخیها نوع مالکیت بر مرتع را از یکنوع زوم ، طرز استفاده از مرتع را از نوع دیگر زوم و مناسبات اجتماعی را از نوع ثالث آن برداشته و با تلفیق آنها که ماهیتی ناهمگون و گاهی متضاد داشتند ، یک چنین منظرهٔ آشفته ، مبهم و نادقیق دربارهٔ سیستم زوم بوجود آورده‌اند .

زوم اساسا بابتکار خود گله‌داران و بر روی یک مبنای اجتماعی – تولیدی بوجود می‌آمد . ولی در کردستان گاهی بابتکار حکومت (عامل سیاسی) نیز تلفیق دستوری گله‌داران صورت میگرفت . مثلا ، خورشید افندی می‌نویسد که در اواسط قرن ۱۹ هر سال ۸ گروه از عشایر سنندج (مجموع آنها در حدود ۸۰۰ خانوار بود و هرگروه به عشیرتی منسوب بودند) برای قشلاق بدشت زهاب می‌آمدند . طبق رسم قدیمی ، هرسال حکومت سنندج قبل از کوچ کردن برای مجموع این گروهها یک رئیس مشترک تعیین میکرد . وظیفهٔ رئیس این بود که در مدت نقل‌وانتقالات امنیت و انتظامات داخلی گروهها را حفظ و بویژه مناقشاتی را که در زمینهٔ استفاده از مرتع در میان آنها بروز میکرد ، حل و فصل نماید . ۲

پس : اولا) در برخی حالات اضافه بر نیاز مرتع ، عامل سیاسی نیز می‌توانست حتی اقتصادهای دامداری منسوب به عشایر مختلف را (ولوبصورت موقت) بشیوهٔ دستوری بهم متحد سازد . ثانیا) ولی این

---

۱ . همانجا – ص ۱۶

۲ . خورشید افندی – سیاحت نامهٔ حدود – ص ۱۶

اتحاد دستوری نیز طبق نیازهای اقتصادی ـ تولیدی خود باز بواحدهای کوچکتری یعنی زوم) تقسیم میشد. زیرا در غیر اینصورت اداره و سازماندهی اقتصاد و تولید امکان پذیر نمی‌شد.

بدیهی است که درکردستان انواع دیگر زوم و اتحاد زوم‌ها می‌توانست وجود داشته باشد. ولی سه نوع‌اصولی آن که اینک مورد بررسی قرار می‌گیرد، محور این پدیده‌ٔ تاریخی را تشکیل میداد.

زوم مبتني بر تصرف "همگاني" مرتع. در این حال (و بطورکلی در شرایط مالکیت عالی حکومت بر زمین) مرتع هر ایل دامداراز بالا به پائین در میان طوایف و تیره‌های آن تقسیم میشد. تقسیم مرتع تا آنجا پیش میرفت که مرتع کوچکترین واحد دامدار منسوب به آن ایل، یعنی زوم معین می‌گشت و در اینجا تقسیم متوقف و پایان می‌یافت. مقدار مرتع هریک از این واحدها تصادفی و بدون معیار و ضابطه تعیین‌نمیشد، بلکه تعداد خانوارهای درهرواحد و تعداد اغنام و احشام آن‌خانوارها دراین امر نقش عمده داشت. بدیهی است که کیفیت مرتع و موقعیت‌های طبیعی واقلیمی آن نیز در این امر موثر بود. درتعیین ترکیب اعضای هر واحد، مناسبات خویشاوندی میان آنها مورد توجه قرار داده میشد.

مرتع یک چنین زومی بصورت یک واحد تام مال" مشترک"همهٔ اعضای زوم بود. این مرتع عمومی و غیرقابل تقسیم زوم بر اساس‌ضوابط معین و بطرق گوناگون از مرتع عمومی ایل مربوطه معین می‌گشت. گاهی چنین بود که هر زوم و حتی هر تیره و طایفه مخصوصا" دربیلاق‌مرتع دائمی مخصوص‌بخود را داشت که هرسال از آن استفاده میکرد. گاهی نیز چنین بود که مرتع یک ایل دامدار هر سال ازطریق نوبه و یا قرعه‌کشی و غیره در میان طوایف و تیره‌هاو واحدهای کوچکتر تجدید تقسیم میشد و هر گروه هرسال از مرتع جدید استفاده می‌نمود.[1]

دائمی بودن وثابت ماندن مرتع زوم به عمیق‌تر شدن ثبات و طول‌عمر زوم مربوطه کمک میکرد. اینگونه زوم‌های ثابت و طویل العمر که بشیوهٔ "همگانی" از مراتع زوم استفاده می‌نمودند، بمثابهٔ واحد اقتصاد دامداری‌کوچ نشین و نیمه کوچ نشین، در دوران معین تاریخی مقام مهمی داشته است.[2] زومی که بهاین ترتیب در مرتع "مشترک" گروه دامدار بوجود می‌آمد طبق ماهیت خود یک" کمون طایفه‌ای" (باصطلاح یگیازاروف) بود. این نظر محقق نامبرده درست است که کمون‌طایفه‌ای که اتحاد خویشاوندان هم‌خون‌بود، ضمنا یک واحد اقتصادی‌نیزبود و اعضای این‌واحد از نظر منافع در اموال و بویژه از جهت حق‌تصرف "مشترک" کمون بر خاک، با هم پیوند داشتند.[3]

---

۱. روسوجس ـ یادداشتهائي در بارهٔ کردها ـ ص ۸۶
۲. یگیازاروف ـ پژوهش در بارهٔ تاریخ... ص ۱۹۵
۳. همانجا ـ ص ۱۲۳

خاک " همگانی " زوم نمی‌توانست بزیر تصرف خصوصی و یا مالکیت خصوصی در بیاید و یا از طریق وصیت و یا وراثت بدیگران منتقل شود.۱
گاهی اتفاق می‌افتاد که زوم دارای محل سکونت ثابت زمستانی بود. در این حال هر عضو (خانوار دامدار عضو زوم) صاحب خانهٔ خود و قطعه زمینی که خانه در آن ساخته شده بود، حساب میشد. ولی مراتعی که علف آنها برای تعلیف گله‌ها در زمستان، درو میشد نیز مال "مشترک" همهٔ زوم بود. سهم هر خانوار و هر زوم نیز از اینگونه مراتع هرسال از طریق نوبه ویا قرعه‌کشی معین میشد.۲
کسی که بر اینگونه زوم‌ها رهبری میکرد، بصورت ظاهر صاحب‌خاک زوم شناخته میشد.۳ ولی اگر این شخص اغنام و احشام خود را از دست میداد و به یک فرد فقیر مبدل میگشت، خودبخود از مقام ریاست زوم نیز سقوط میکرد و شخص متمکن دیگری از اعضای زوم‌جای او را میگرفت.۴ این حال حداقل بیانگر دو واقعیت بود: نخست اینکه حق تصرف ظاهری رئیس‌زوم بر اراضی زوم یک امر کاملا صوری و ظاهری بود و دوم اینکه ازدست دادن اغنام و احشام خود بخود سبب از دست دادن هم مقام ریاست و هم حق استفاده از مرتع میشد. یعنی در واقع نه تنها ریاست زوم، بلکه حق استفاده از مرتع برای اعضای زوم نیز بداشتن اغنام و احشام بستگی داشت. لذا باید گفت که با این توصیف، مفهوم " تصرف همگانی زوم برمرتع " عملا در چارچوب کسانی محدود میشد که دارای اغنام و احشام بودند ومحرومان از اغنام و احشام عملا در مرتع هم حقی نداشتند.
در زوم‌هائی که براساس تصرف " همگانی " برمرتع قرار داشتند اقتصاد دامداری هر عضوی بوسیلهٔ کار خود او و افراد خانواده‌اش و بندرت با استفاده ازکارمزدی ایجاد میشد. محصول چنین اقتصادی‌نیز پس از تفریق مالیات دولتی و بدهیهای ایلی و غیره به صاحب‌همان اقتصاد میرسید. روسای زوم، تیره، طایفه و ایل از اعضای سادهٔ‌خود اکثرابصورت جنس و گاهی نقد سهم و هدیه دریافت میکردند که قسمت عمدهٔ آن بمصرف کارهای عمومی ایل میرسید. تودهٔ‌استثمار شونده عبارت از خانوارهای عضو زوم بودند که از طریق رئیس زوم به روسای بالاتر ایل بدهیهای فوق‌الذکر را میپرداختند و همچنین‌چوپانها و کارکنان طویله و دروگران علوفه و دوشندگان و دیگر افرادی بودند که به گله‌های روسا خدمت میکردند.

---

۱. یکیاروف — سازمان اداری — اقتصادی کمون روستائی — ص ۱۲۵
۲. ساحادره — کوچ سپیان ماوراء قفقاز — ص ۷۵
۳. همانجا — ص ۷۵
۴. یکیاروف — پژوهش در بارهٔ تاریخ... ص ۱۹۴

این نوع زوم‌ها که باید آنرا " کمون دمکراتیک " نامید، بدوران دورتـر فئودالیسم کردستان مربوط بودند که در آن دوران مرتع ایل دامدار زیر تصرف مشترک همهٔ ایل قرار داشته و استفاده از زمین‌به صورت مشروح در فوق انجام میگرفته است. ولی چنانکه مشاهده شد، " همگانی " بودن مرتع بصورت حق استفاده از مرتع برای کلیهٔ‌کسانی که دارای اغنام و احشام‌بودند بروز میکرد. همچنین این مساوات در حق استفاده‌از مرتع ،اعضای سادهٔ زوم را از پرداختن بدهی به رئیس زوم و دیگر روسای ایل معاف نمی‌نمود. برخی بقایا و آثار اینگونه‌زوم ها تا قرن ۱۹ نیز رسیده بود و در انواع دیگر زوم خود را نشان‌میداد.

زوم مبتنی بر حق تصرف خصوصي یک گروه متمایز (عشیرت) بـر مرتع. این زومها بدورانی مربوط بود که فئودالیسم رشد بیشتری یافته بود. در آن حال در جریان شدت گرفتن و تعمیق عدم برابری ثروت و اموال در میان افراد، جدا شدن هرچه بیشتر حقوق ازوظایف، مراتع نیز سرشت تعلق‌به همهٔ ایل را از دست میدادند و اکثریت عظیم صاحبان اغنام و احشام از حـقوق اسـتفادهٔ مستقیم و مساوی از مرتع محروم میشدند. در این حال دیگر مرتع مال " همگانی " تودهٔ دامدار مربوطه نبود، بلکه به زمین متصرفی " عمومی " و " همگانی " گروه ممتازی که‌با گرفتن انحصار تصرف بر زمین بدست خود بر این توده‌ها حکومت‌میکرد، مبدل شده بود. خروج زمین از زیر تصرف " همگانی " خود دامـداران و. قرار گرفتن آن در تصرف انحصاری گروه محدود و متمایز استثمارگر (عشیرت) بصورت مالکیت " مشترک " عشیرتی، رویدادی بود که هم در مسئله‌مالکیت و هم در مسئله استفاده از زمین تغییر کیفی ایجاد نمود. تودهٔ‌دامداران استقلال نسبی اجتماعی‌سابق را تا حدود زیادی از دست دادند و به وابستگی عشیرتها درآمدند.

اعضای زومهائی که در این شرایط بوجود می‌آمدند، اکثرا در قشلاقها برای خود مسکن ثابت بنا می‌نمودند و تاحدودی به کشاورزی نیز می‌پرداختند و درنتیجهٔ طرز زندگی نیمه کوچ نشینی ـ نیمه‌اسکانی هرچه بیشتر گسترش می‌یافت. در ارتباط با این دگرگونیها کاراستفاده از زمین شکل پیچیده‌تری بخود میگرفت و ترکیب اقتصادرنگارنگ‌ترمیشد. این‌نوع زوم‌ها قـرون متمادی، حتی تا قرن۱۹ نیز در مقیاس وسیع به موجودیت خود ادامه میدادند و در تمام دوران موجودیت آنها طـرز زندگی نیمه کوچ نشینی ـ نیمه اسکانی عمده‌ترین شکل زندگی درکردستا ن بود. قابلیت حیاتی اینگونه زوم‌ها از چه چیزی ناشی میشد؟ درپاسخ این سئوال باید توضیح بیشتری داده شود.

مبنای زوم نـوع اول اساسا مرتع " مشترک " و سپس مناسبات خویشاوندی در میان اعضای آن بود. لکن زوم نوع دوم عبارت بوداز اتحاد غیرثابت و گاهی موقت‌دامدارانی که اولا) مرتع " مشترک " را از دست داده‌بودند و ثانیا) خویشاوند بودنشان هم اجباری وضروری

نبود[1] ولی در این حالت نیز زوم جز اتحاد بخاطر تولید چیز دیگری نبود.[2] در میان خاک طایفه‌ها و تیره‌ها اکثرا مرز چندان دقیقی وجود نداشت، ولی در میان مراتع واحدهای تولیدی (زوم) مرز دقیق و قطعی و معینی بود و در نهایت سختگیری مراعات میشد. گاهی بمنظور جلوگیری از تصادمات، در میان حریم زومها منطقهٔ بیطرف ایجاد میشد و عرض این منطقه با برد سلاحی که در آن زمان معمول بود معین می‌گشت. برای منطقهٔ بیطرف معمولاً" اززمین‌های غیرمرتعی از قبیل سنگلاخ و شوره‌زار و غیره استفاده میشد.

در زوم‌های نوع دوم، از چهار نوع زمینی که قبلا شرح داده شد در بهترین حالت فقط گوند (محلی که آبادی ده در آن قرار داشت) و برخی قطعات کوچک زمین مزروعی حوالی گوند می‌توانست تحت تصرف مستقیم خود دامداران قرار داشته باشد. بقیهٔ زمین‌ها و منابع آب در دست روسا بود.[3] و [4] بدیهی است، درحالیکه دامداری رشتهٔ عمده تولید در جامعه بود از چهارنوع زمین نامبرده مرتع تابستانی و زمستانی نقش اساسی داشتند.

به تناسب مقدار اغنام و احشام اعضای زوم، کیفیت مرتع وموقعیت طبیعی آن، هر زوم بطور متوسط از مجموع ۱۵ – ۱۰ چادر و گاهی کمی بیشتر تشکیل می‌یافت.[5] در صورت کم بودن مقدار گله‌ها در یک زوم دهها خانوار بهم متحد میشد.[6]

ترکیب این نوع زوم معمولا عبارت بود از خانواده رئیس (صاحب مرتع) و خانوارهائی که بر اطراف او گرد می‌آمدند (محرومان ازمرتع خود) محرومان از مرتع نیز در داخل خود به قشرهای مختلف مجزا میشدند. تاردوف که معتقد بود در هر زوم بطور متوسط ۱۵ – ۱۰ چادر و یابیشتر متحد میشدند، در بارهٔ ترکیب طیف اجتماعی این چادرها نیز نظرات جالبی بیان نموده است. بنظر وی چادرهای یک زوم مرکب بود از چادر ثروتمندترین شخص زوم که به تنهائی صدها راس اغنام و احشام داشت (رئیس زوم)، ۱۲۰ – ۱۰ چادر که در رفاه

---

۱. ل. فرشمان – درباره مناسبات فئودالی در میان قبایل ایران (بر اساس اسناد قرن ۱۹) – مجموعه "یادداشتهای علمی دانشگاه قازان" – جلد ۲۵ سال ۱۹۵۶ – آلماآتا – ص ۱۵۷ (روسی) (از این پس: فرشمان – درباره مناسبات فئودالی در میان قبایل ایران).

۲. تاردوف – خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران – ص ۱۵۶.

۳. همانجا – ص ۱۲۹

۴. ساملوف – درباره مسئلهٔ فئودالیسم در بررسی کردها – ص ۱۲۷

۵. تاردوف – خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران – ص ۱۷۲.

۶. روستوچیس – یادداشتهائی درباره کردها – ص ۸۵

نسبی بسر می‌بردند، ۶ ـ ۴ چادر میانه حالان که آنها را در برخی مناطق "چل گوسفدی" می‌نامیدند، ۴ ـ ۳ چادر تهیدستان وبالاخره ۲ ـ ۱ چادر چوپانها و "باتراکها" (کارگران مزدی روستائی) ۱ ولی این ارقام بـا وجـود اهمیت اصولی که دارند، دقیق بنظر نمی‌رسند. زیرا بدیهی است که خانوارهائی که در ۲ ـ ۱ چادر اخیر زندگی میکردند نمـی‌توانستند عضو زوم باشند. زیـرا آنها در ترکیب زوم از هرگونه اقتصاد شخصی محروم بودند و فقط با فروش نیروی کار خود زندگی میکردند و اگـر هـم چند بز و گوسفندی داشتند با گله‌های زوم قابل مقایسه نبود. در عیـن حال باید گفت که چادر رئیس زوم که صدها راس اغنام و احشام داشت به یک چادر تنها محدود نمی‌شد. تنهاپس از قید این دو نکته است که میتوان طبقه‌بندی فوق‌الذکر را پذیرفت.

در این نـوع زوم دو شخصیت اجتماعی بیش از همه جلب نظر میکرد: ۱) رئیس‌زوم ویا "پیگار" که مراتع را در دست داشت. ایـن شخص که خود دارای اغنام و احشام فراوان‌بود؛ با استفاده از ایـن مراتع دامداران بی‌مرتع را در اطراف خود گردمی‌آورد و گله‌های آنها را به گله‌های خود قاطی می‌نمود و این گله‌های مختلط را بطورمجانی بوسیله‌آنها (دامداران بی‌مرتع) می‌چرانید و تربیت میکرد. ۲) دامدارانی که از مرتع خود محروم بودند و لذا به ترتیبی که شرح داده‌شدگله‌های خود را با گله‌های "پیگار" مخلوط نموده و بدون دریافت مـزد در مرتع او می‌چرانیدند و تربیت میکردند. این اشخاص اکثرا" دامداران کوچک و متوسط بودند و در برخی مناطق آنها را "جوّل" می‌نامیدند.

بـطوریکه مشاهـده میشود، ایـن نوع زوم در واقع سیستمی از "پرداخت بهـرهٔ زمین بوسیله کار کردن" بود که در شرایط مشخص تاریخی در رشتهٔ دامداری بوجودآمده بود. در رشتهٔ کشاورزی، فئودال بدهقان نسق مـیداد و دهقان در مقابل آن می‌بایست هفته‌ای و یـا مـاهی چند روز بطور مجانی در "زمین آقایی" برای فئودال کار بکند. این کار مجانی هم عبارت بود از "پرداخت بهرهٔ زمین‌بوسیله‌کارکردن". درزوم نیز وضع مشابهی وجود داشت. همانطور که در کشاورزی زمین یکی ازوسائل عمدهٔ‌تولید بود، در دامداری هم مرتع و هم گله نقش مهمی بازی میکرد. در این زوم‌ها همهٔ محصول (اعم از ضروری واضافی) در یـک مرتع تولید میشد، ولی اغنام و احشام که وسیله دیگرتولید بودند، مختلف بود. آنچه با نیروی کار "جول" ها محصول ضروری میداد گله‌های خود جولها بود و آنچه باز با همین نیروی کار محصول اضافی میداد گله "پیگار" بود. کما اینکه در کشاورزی نیروی کاردهقان درنسق خودش محصول ضروری و در "زمین آقایی" محصول اضافی‌تولید

---

۱. ناردوف ـ خطوط‌عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران‌ص ۱۷۲.

می‌نمود.

در شرایط مالکیت ارضی عشیرتی بر مراتع، این نوع زومها اشکال دیگری نیز داشت. مثلا رئیس زوم بجای شخصی که خود عضو عشیرت بود و مرتع خودرا داشت می‌توانست شخص دیگری باشد که مرتع را از عضو عشیرت اجاره نموده بود و این اجاره‌دار معمولا خوددامدار بزرگی بود. این دامدار ثروتمند با استفاده از قدرت اقتصادی خوداز عضو عشیرت مرتع اجاره میکرد و بعد چندین دامدار متوسط الحال و بی‌مرتع را براطراف خود جمع نموده زوم ایجاد می‌نمود، گله‌های آنها را با گله‌های خود مخلوط و بطورمجانی توسط آنها اداره و تربیت میکرد و اضافه بر درآمدی که از این طریق برای خود بدست می‌آورد، ازآن دامداران مالیاتهائی نیز میگرفت واز آن اجاره بهای مرتع رامی‌پرداخت. بطوریکه مشاهده میشود، در اینجا گرایش خروج از چارچوب مناسبات پاتریارکال - فئودال بچشم میخوود.

گاهی سیر این چارچوب جدا شکسته میشد و زوم عملا ماهیت دیگری کسب می‌نمود. در این حال رئیس زوم علاوه بر اینکه مرتع را از دیگری اجاره میکرد، برای اداره‌ٔ گله‌های مختلط زوم نیز چوپان و "ساتراک" اجیرمی‌نمود و لذا برای پرداخت اجاره‌بهای مرتع و مزد چوپانان و دیگر کارکنان، از اعضای زوم مالیاتهای بیشتری میگرفت. سودی که رئیس این زوم بدست میآورد عبارت بود از فرق میان "دخل" و "خرج". مداخل عمده‌ٔ او عبارت بود از مالیاتهائی که ازجول‌ها میگرفت. باضافه‌ٔ محصول گله‌های شخصی خودش و مخارج عمده اوعبارت بود از اجاره بهای مرتع باضافه‌ٔ مزد چوپانها و دیگر کارکنان. برخی از محققین بر این عقیده بودند که این پیگار معمولا دو برابر اجاره‌بهائی که در مقابل مرتع می‌پرداخت از جولها مالیات میگرفت.[1]

رئیس زوم در ارتباط با بسیاری از عوامل و از آن جمله متناسب با نامی که در نواحی مختلف به خود زوم اطلاق میشد، در مناطق کردستان اسامی مختلف داشت، از قبیل: "مزنی زوّمی"، "سرخیّل"، "براگوره" "ری‌سپی"، "ری چرمی" "پاش میر" "مال‌خوّ"، "ایّل‌بگ"، "ایّلخان"، "میر"، "آقا"، "رئیس ایّل"، "کویّخا"، "هوبه‌باشی" و غیره.[2 و 3]

باید گفت که در دوران مورد بحث واژه زوم و واژه‌های مشتق از آن کمتر از دیگر واژه‌ها مورد استعمال بود و ما فقط بخاطر رواج واژه "زوم" در منابع علمی از این واژه استفاده کردیم.

رئیس زوم رهبر همه‌ٔ امور مربوط بزندگی اجتماعی و اقتصادی زوم بود. مثلا هنگام کوچ کردن زمان کوچ و راه‌حرکت را معین می‌نمود،

---

۱ روسوپچیس - یادداشتهائی در باره‌ٔ کردها - ص ۸۸
۲ . سامئوف - در باره‌ٔ مسئله‌ٔ فئودالیسم درسرزمین کردها - ص ۱۲۶
۳ روسوپچیس - یادداشتهائی در باره‌ٔ کردها - ص ۸۷

پیاپیش کاروان زوم، نمایندهٔ خود را به جلو می‌فرستاد و برای توقفگاه موقت زوم محل و چراگاه اجاره میکرد، اجاره‌بها را خود می‌پرداخت و بعد در میان اعضای زوم سرشکن میکرد و با اضافاتی پس میگرفت وغیره.

در دورانی‌که مالکیت ارضی عشیرتی حاکم بود، درآمد اصلی رئیس زومی که بر این مبنا تشکیل می‌یافت، از طریق استثمار جولها بدست می‌آمد. رئیس زوم علاوه بر اینکه گله‌های خود را بطور مجانی بوسیلهٔ جولها اداره وتربیت میکرد، در قشلاق نیز بوسیلهٔ آنها برای رمه‌های خود علف جمع‌آوری و ذخیره می‌نمود، پشم گوسفندان خودرا توسط آنها قیچی میکرد و می‌شست، در صورت داشتن کشاورزی شخصی آنرا هم بوسیلهٔ جولها اداره می‌نمود. شخم، درو، خرمنکوبی و غیره را توسط آنها انجام میداد و همچنین بوسیلهٔ آنها برای زمستان سوخت جمع‌آوری میکرد.

رئیس زوم اگر اجاره‌دار مرتع بود، نقش کدخدا را هم بازی میکرد. یعنی در برابر صاحب زمین و حکومت مسئول بود، در میان آنها و جولها نقش واسطه ایفا می‌نمود، اوامر دولت و خان را به‌زوم اعلام و بر اجرای آنها نظارت میکرد.

رئیس زوم پس از ایجاد و راه انداختن زوم در صورتیکه زمین زائدی باقی میماند آنرا بدیگران اجاره میداد. او اکثرا در میان‌زوم و بازرگانان و رباخواران و سلفخران نقش واسطه بازی میکرد، محصولات کالائی زوم را خریده خود به بازار عرضه می‌نمود. گاهی اغنام واحشام کسانی را که وضع اقتصادی ضعیف داشتند می‌خرید و پس از چند ماه نگاهداری و چراندن و پروار کردن به قیمت گزاف می‌فروخت. بدین علت مخصوصا از نیمهٔ دوم قرن ۱۹ به بعد اکثر روسای زوم علاوه بر اینکه اجاره‌دار و کارفرما بودند، ضمنا نقش واسطه و محتکر را هم در زوم بازی میکردند.[۱] این حالت با رشد مناسبات کالائی – پولی و رسوخ بازار در اقتصاد روستائی پیوند ارگانیک داشت.

گاهی نیز اتفاق می‌افتاد کسانی که خود امکان کوچ کردن نداشتند (اینها اکثرا" اسکان یافتگان بودند) اغنام و احشام خود را با چوپانهای خود همراه زوم معین به ییلاق می‌فرستادند و در مقابل به رئیس زوم مبلغی پول و برای هر ۲۵ راس یک راس گوسفند می‌پرداختند.[۲] گاهی نیز اسکان یافتگانی که مرتع نداشتند اغنام و احشام خود را به رئیس زوم اجاره میدادند و در این حال رئیس زوم در مقابل هر گوسفند و بر ۳ گروانکه روغن، ۳ گروانکه پنیر و همهٔ پشم و درمقابل هر گاو و گاومیش ۲۴ – ۱۸ گروانکه روغن به صاحب آنها میداد و

---

۱. ناردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ص ۱۶۵.
۲. روسوبچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۸۹

بقیهٔ محصول آنها را برای خودش برمیداشت.[1]

همهٔ اعضای زوم (جز رئیس) از مرتع شخصی محروم بودند وبه علاوه تعداد معینی از افرادی که در اطراف زوم گرد میآمدند علاوه بر مرتع اغنام و احشام نیز نداشتند. طبق یک محاسبهٔ تقریبی در اواخر قرن ۱۹، قریب ۳۲ درصد اعضای زوم‌های کردستان آن روز از بز و گوسفند و ۱۷ درصد مجموع افرادی که در زوم و بر اطراف آن گردآمده بودند، بطورکلی از هر نوع اغنام و احشامی محروم بودند.[2] روشن است که در آن دوران کسی امکان آمارگیری دقیق نداشت ولذا ارقام فوق را باید مانند اشاره‌ای به واقعیتی قبول کرد. روسای زوم با استفاده از این وضعیت تحت شرایط دلخواه خود چوپان اجیر میکردند. شخص فاقد اغنام و احشام را اصولا" نمی‌توان عضو زوم محسوب نمود.

ایجاد زوم براساس اجاره مرتع واستفاده از کارمزدی، در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ بسرعت گسترش می‌یافت. با بررسی دو جهت مذکور (اجاره مرتع و استفاده از کارمزدی) میتوان به اهمیت پیدایش این‌گرایشهای تاریخا" مترقی در زوم پی‌برد. این گرایشها الزاما" در شیوهٔ استفاده از زمین و ساختمان اقتصاد تاثیرجدی میکرد.

تجربه نشان داده است که در مناطق صعب کوهستانی یک گروه دونفری چوپانها حداکثر از عهدهٔ چراندن ۵۰۰ – ۲۵۰ راس بز و گوسفند و یا ۳۰۰ – ۱۵۰ راس گاو و گاومیش برمی‌آید. ولی روسای زوم این حدنصاب را زیر پا گذاشته، اکثرا" در حدود هزار راس بزو گوسفند را بر دو چوپان (چوپان ارشد و معاونش) تحمیل میکردند. چوپان ارشد ("سرشوان") در مقابل ۸ ماه خدمت (از نوروز تا آخر آبانماه) به این گلهٔ عظیم فقط ۲۰ – ۱۵ راس برهٔ چند ماهه دریافت میکرد و اگر در چهار ماه بقیهٔ سال هم خدمت شاق زمستانی را ادامه میداد در مقابل آنهم ۲۰ – ۱۵ راس گوسفند دریافت می‌نمود. معاون چوپان ارشد ("دواوان") نیز در مقابل خدمت در این دو موسم سال بهمین گلهٔ هزارراسی، به ترتیب ۱۲ – ۸ راس بره و همین مقدار گوسفند دریافت میکرد.[3]

قاعدهٔ دیگر این بود که چوپان برای سراسر یک موسم ییلاق در مقابل هرراس حیوان ۳ قرآن پول و هر روز از هر چادر یک عددنان مزد میگرفت. گاهی چوپانها حق الزحمه خود را بصورت غله و شیر و یاتنها یکی از آنها دریافت می‌نمودند. این چوپانها گاهی اشخاصی بودند که در نقاط دیگر اقتصاد خود را داشتند و برای کسب به میان

---

۱. هماںجا ـ ص ۸۸
۲. اکوپوف ـ در بارهٔ مسئله قوام ملی کردها ـ ص ۲۳۷
۳. روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۸۵

زوم آمده بودند و گاهی از ابوابجمعی خود زوم بودند که بعلت محرومیت از اغنام و احشام به چوپانی برای دیگران تن در میدادند.[1]

همانطور که در بالا اشاره شد، رئیس زوم خود مزد چوپانها را میداد و بعد با اضافاتی آنرا از اعضای زوم پس میگرفت. اعضای زوم در مقابل هر ۱۰۰ راس به رئیس خود ۵ ـ ۴ راس گوسفند میدادند، ولی رئیس دو برابر آنرا (یعنی ۱۰ راس) از اعضاء پس میگرفت.[2] اگر مرتع مال خودش بود، همهٔ این درآمد را (پس از تفریق آنچه که برئیس تیره و طایفه و...میداد) خود تصاحب میکرد و در صورت اجاره‌ای بودن مرتع، در حدود نصف درآمد را اجاره بهامی‌پرداخت.[3] بدیهی است که در همهٔ احوال مالیات دولتی نیز بحساب استثمار مولدین مستقیم پرداخت میشد.

با جمع بندی مطالب مشروحه میتوان بآسانی پی برد که در داخل زوم شدت استثمار گاهی سر به چه حدودی میزده است. دیدیم که رئیس زوم بدو نفر چوپان در مقابل چراندن یک هزار راس گوسفند در یک فصل ییلاقی حداکثر ۳۲ راس بره میداد، ولی از صاحبان همین گوسفندها ۱۰۰ راس گوسفند پس میگرفت تازه اگر فرق میان ارزش بره و ارزش گوسفند هم در نظر گرفته نشود، این رئیس در مقابل هر هزار راس گوسفند بیش از ۶۰ راس گوسفند بدست می‌آورد که در صورت اجاره‌ای بودن مرتع نصف آنرا به صاحب مرتع میداد و نصف دوم را برای خودش برمیداشت. ولی اگر فرق میان بره و گوسفند و درآمد گله‌های خود رئیس که مجانی چرانده میشد در نظر گرفته شود و باین مسئله نیز توجه شود که اکثر روسای زوم خود صاحب مرتع نیز بودند، آنگاه ابعاد درآمد رئیس زوم روشنتر خواهد شد.

استثمار اعضای زوم باینها محدود نبود. آنها می‌بایست از هر ۱۰ گوسفند، پشم یک گوسفند را برئیس بدهند. به‌افراد بالاتر از رئیس زوم نیز (رئیس تیره، طایفه، عشیرت) بدهیهائی می‌پرداختند. هر عضو زوم موظف بود سالانه چند جفت جوراب و پوست کافی برای یک جفت چارق برای نیروهای مسلح عشیرت بفرستد. رئیس عشیرت درمحل یا رسما" و یاعملا" نمایندهٔ حاکمیت دولتی نیز بود. ولی گاهی علاوه بر رئیس عشیرت، رسما" یک حاکم اعزامی حکومت مرکزی نیز درمحل حضورداشت. در این حال دامداران اضافه بر هزارشی عشیرت خود، می‌بایست باین حکومت نیز بدهیهای ویژه‌ای بپردازند. مثلا" درپایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ چندین عشیرت بزرگ کرد که در قلمروحکومت

---

۱ باجنادره ـ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ـ ص ۷۶

۲. همانجا ـ ص ۷۵

۳. ماردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ص ۱۵۵.

خـان ماکو قرار داشتند، گرچه دارای مرتـع خود بودند، ولی اجبارا" به خان مـاکو هم مالیاتهای معینی می‌پرداختند. این مالیات درسال برای هر خانوار ۱ لیرهٔ عثمانی بود که بخودِ خان میرسید. علاوه‌بر خان ماموران او نیز سالی از هر خانوار ۱ تومان مالیات اخذ میکردند، این تنـها مالیات ییلاق بود. هر خانوار بـرای هـر فصل قشلاق هم می‌بایست ۵ لیرهٔ عثمانی دیگر به خان بپردازد. علاوه بر وجوه‌نقدی که در بالاذکر شد، یک زوم مرکب از ۲۴ خانوار می‌بایست هر سال ۱ خیگ روغن، ۱ قطعه‌نمد، ۱ تشک و چیزهای دیگری‌نیز بخان تقدیـم نماید. یکی از محققین آن دوران می‌نویسد که هنگام عروسی‌سردارماکو آنقدر روغن هـدیه آورده بودند که ۱۰۰۰ پوط آن (قریب ۱۶ تن) فقط درشهر ایروان بفروش‌رسید. ۱ علاوه بر همهٔ این بدهیها، دولت ایران نیز هرسال در مقابل هر بز و گوسفند ۱ ــ $\frac{1}{3}$ قران و در مقابل هر گاو و گاومیش ۵ ــ ۲/۵ قران از این دامداران مالیات نقد دریافت میکرد. ۲

در سیستم زوم (بویژه نوع اول) بقایای کمون‌های قدیمی نیـز وجود داشت. مثلا" به کسی که بعلتی‌اغنام و احشام خود را از دست داده بود اعضای دیگر زوم گوسفند میدادند تا خانواده‌اش بدون شیر نماند. این گوسفندها که در بعضی مناطق " کاور "نام داشت، درگذشته بلاعوض و برای همیشه واگذار میشد، ولی بعدها نام آنرا " کاوری‌نمر " (طفلی که نمی‌میرد) گذاشتند وگیرندهٔ آن می‌بایست پس از مدتی عین و یا بدیل آنرا پس دهد. رسم دیگری در زوم وجود داشت که " ریژو " نامیده میشد و طبق آن اعضای زوم موظف بودند به اعضای از هستی ساقط شدهٔ آن غله و اغنام و احشام بدهند. اگر کسی‌حیوان بارکش خود را از دست میداد، دیگر اعضای‌زوم موظف بودند هنگام نقل وانتقال از کوچگاهی به کوچگاه دیگر بلاعوض باو حیوان بارکـش بدهند و این قاعده در برخی مناطق " باربر " نام داشت. گاهی نیز اعضای زوم شراکتا مادیانها و اسبهای اصیل نگاه میداشتند. کره‌های ماده را خود نگاه میداشتند و نرها را میفروختند علاوه بر اینها قواعد دیگری نیز مرسوم بود.

زوم مبتنی بر مالکیت خصوصی برمرتع. این زوم بدوران تکامل نهائی مالکیت خصوصی بر زمین، یعنی قرن ۲۰ مربوط است.

در این قرن در ارتباط با تکامل مالکیت خصوصی بر زمین درامر دامداری نیز که با مرتع ارتباط دارد، تغییرات جدی پدیدار گردید. در این دوران سیستم عشیره‌ای که بر پایه‌مالکیت "مشترک" گروهی برزمین

---

۱. روسوحس ــ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ــ ص ۸۸
۲. مدودف ــ ایران ــ ص ۹۵

قرار داشت از هم پاشید و آخرین مهر و نشان " اشتراک " از مفهوم مالکیت ارضی زدوده شد. رئیس‌زوم سابق، اکنون از اداره‌ٔ ثبت املاک سند مالکیت دریافت‌داشته و چهره‌ٔ ظاهرا " دمکراتیک " قدیم را از دست داده و به فئودال ــ مالک مبدل می‌گشت.

این جریان مسئله‌ٔ استفاده از مرتع را بصورت بغرنجتری درآورد و اقتصاد دامداری را در زیرتاثیر شدید خود قرار داد. حتی دربرخی مناطق، دامداری از لحاظ مرتع بقدری زیر فشار قرار گرفت که بحد نابودی نزدیک شد. ولی برخی علل دیگر موجب بقای رشته‌ٔ دامداری میشد. یکی از علل مذکوراین بود که در شرایط جدید، دامداری‌محصول کالائی فراوانی بدست میداد و لذا می‌توانست منبع درآمد قابل‌توجهی باشد. از سوی دیگر پائین بودن سطح بازدهی کشاورزی در شرایط شدت گرفتن استثمار فئودال ــ رباخوار ــ سلفخر و فشارهای فزاینده‌ٔ دستگاه حکومتی، موجب آن میشد که کشاورزی به تنهائی از عهده‌ٔ تامین‌معاش خانواده‌ٔ روستائی برنیاید. لذا تقریبا " همه‌ٔ کشاورزان، دامداری رانیز مانند یک رشته‌ٔ کمکی ادامه میدادند. علاوه بر اینها، دامداری که قدیمی‌ترین پیشه‌ٔ کردها بوده است، در زندگی و افکار و تصورات مردم چنان ریشه‌ٔ عمیقی داشت که ترک آن کار آسانی نبود.

حتی تا این اواخر در کردستان گروههای دامدار وجود دارند که برخی از آنها نامهای قدیمی خود را نیز حفظ کرده‌اند. اکثر اعضای این گروهها در عین حال کشاورزند و به مقتضای نیازمندی اقتصاددامداری که اقتصاد کمکی آنهاست، هر سال اغنام و احشام خود را توسط یک و یا چند نفر از افراد خانواده‌ٔ خود به ییلاق میفرستند. چند خانواده در ده، در راه ویا در ییلاق براساس برابری کامل با هم متحدمیشوند، شراکتا " مرتع اجاره می‌کنند و دامهای خودرا می‌چرانند. این هم یکنوع زوم ــ زوم مبتنی برمالکیت خصوصی برمرتع است و در واقع جز شبحی از زومهای قدیمی چیز دیگری نیست. در اینجا نیز رئیس زوم وجوددارد، ولی از هر گونه امتیاز و اختیار خاص‌محروم است. حقوق او با دیگر اعضاء مساویست و متناسب با مقدار دامهایش در پرداختن‌اجاره‌ٔ مرتع مشترک شرکت میکند.

زوم‌های سابق و بویژه نوع اول اکثرا " طبق علائق خویشاوندی برای مدت مدید (گاهی چندین ده سال) ایجاد میشدند. ولی درزومهای نوع اخیر اولا) خویشاوند بودن‌حتمی و ضروری نیست و ثانیا ") عمر زوم فقط یک موسم ییلاق و یا قشلاق است. این زوم در ییلاق (و یا قشلاق)، در راه‌ویا در ده، یعنی پس از خاتمه‌ٔ موسم تعلیف، از هم جدا و بموجودیت خود پایان میدهد.

۲ - پیوند میان استفاده از زمین و طرز زندگی

در شرایط کردستان، نیازمندیهای استفاده از زمین و بویژه نیاز بمرتع، در طرز زندگی مردم تاثیر عظیم داشته است. حتی برخیها کردها رابه مثابه" ساکنان ابدی چادر" تصویر نموده‌اند. مثلا" بنظر فردوسی خلق کرد براساس دامداری و طرز زندگی چادرنشینی تکوین یافته است. وی در داستان ضحاک از جمله میگوید:

...

از اینگونه هر ماهیان سی جوان — از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدندی ازایشان دویست — بر آنسان که نشناختندی که‌کیست
خورشگر برایشان بزی چندومیش — بدادی و صحرا نهادی به پیش
کنون کرد ازآن تخمه‌داردنژاد — کز آباد بردل نیایدش یاد
بودخانه‌هاشان سراسر پلاس — ندارند در دل ز یزدان هراس

....

یعنی که هر ماه سی جوان از کشته شدن و خوراک ماران گشتن نجات می‌یافتند و هر وقت که تعدادشان به دویست نفر می‌رسید خورشگر به آنها چند بزو میش میداد و مخفیانه روانه صحرا میکرد. تا در آنجا زندگی جدید خود را بسازند و از دستبردضحاک خون آشام در امان باشند. کردهای امروز از" تخمه" (نژاد) همان جوانان دامدارند و خانه کردها از" پلاس" است، یعنی چادر است و اصلا" بیاد آبادی‌نمی‌افتند. این‌سخنان در حد اعلای روشن اندیشی زمان خود و با روحی سرشار از عشق بانسان و نفرت از ستمگر گفته شده. ولی‌نه تربیت "بزومیش" و نه زندگی‌درخانهٔ " پلاسین " علامت ویژه و دائمی کردان نبوده‌است. از کاراکتر اقتصاد، اقلیم طبیعی وشرایط سیاسی کردستان، سه نوع‌طرز زندگی تراوش‌کرده است: کوچ‌نشینی و یا چادرنشینی کامل (نومادیسم) نیمه‌کوچ‌نشینی (نیمه اسکان) و اسکان کامل.

در بسیاری از آثاری که در بارهٔ کردستان برشتهٔ‌تحریر درآمده باین سه طرز زندگی اشاره شده، ولی ماهیت اجتماعی ـ اقتصادی آنها و فرق اصولی میان آنها اکثرا" از مدنظر دور مانده است. مثلا" نیکیتین میگویدبسیاری ازقبایل‌کردستان به‌دو"طبقه" : " جنگجویان " کوچ نشین و" کشاورزان " اسکان یافته تقسیم میشوند.[۱] روشن است که این‌تقسیم بندی گنگ و ناقص و سطحی است، لااقل بدان دلیل که در آن سخنی از مالکیت ارضی و مناسبات اجتماعی و بطورکلی اقتصاد در میان‌نیست.

---

۱. نیکیتین ـ کردها ـص ۲۵۱

برخی دیگر طرز زندگی را فقط با شرایط طبیعی مربوط دانسته‌اند: گویا کردها در کوهستانها کوچ نشین و در جلگه‌ها و دشتها اسکان یافته بودند.[1] اگر چنین دلیلی درست باشد، آنوقت باید طرز زندگی‌هم طی‌هزاران سال تغییر نکند، زیرا شرایط طبیعی (کوهها و جلگه‌ها و دشتها) طی دهها هزار سال تغییر محسوس نمیکند. برخیها نیز فرق میان کوچ نشینان و نیمه کوچنشینان را فقط در فرق میان قشلاقهای آنها دیده‌اند. درست است که قشلاق دومیها نسبت به‌اولیها بیشتر به آبادی کامل شباهت دارد (زیرا که در آن بیشتر زندگی می‌کنند)، ولی خود این فرق نیز از درجهٔ ضرورت کوچ نشینی پیدا شده بود که آن هم اساسا" جنبهٔ اجتماعی ـ اقتصادی داشت.

گرچه نویسنده‌این سطورنیز بنوبهٔ خود کوشش نموده تا به‌رفع ابهام در این باره کمک کند و مسئله طرز زندگی درکردستان را مورد بررسی قرار دهد، ولی بویژه در این مسئله ابدا" مدعی گفتن‌آخرین حرف‌علم نیست، کما اینکه درهمهٔ مسائل دیگر نیز چنین ادعائی ندارد. باید همیشه در انتظار گره‌گشائیهای‌جدید علم بود.

بهرحال، در حدود امکان، سه نوع طرز زندگی **در کردستان را مورد بررسی قرار میدهیم.**

کوچ‌نشینی کامل (نومادیسم) هنگامی بوجود می‌آید که علاوه بر شرایط دیگر، یک شرط عمده نیز حتما" موجود باشد. این شرط عبارت از آنست که‌نیازهای اقتصادی ـ تولیدی از سوئی گروه معینی (مثلا" ایل) را در جستجوی مرتع به حرکت دائمی وادارد و از سوی دیگر اسکان دائمی ویرا در سرزمین معین به ضرورت اجتناب‌ناپذیر مبدل نسازد. این شرط فقط در صورتی تامین میشود که علاوه بر شرایط دیگر، آن گروه فقط‌دامدار باشد. این گروه اکثرا" ضمن دامداری با برخی‌صنایع خانگی هم مشغول میشد و این، شرط اصلی نومادیسم را نقض نمیکرد. ولی به محض ورود کشاورزی به زندگی اقتصادی ـ تولیدی این گروه، شرایط مذکور در معرض خطر قرار میگرفت. بویژه در شرایط کردستان پرداختن بامر کشاورزی خودبخود مسئله آب، آبیاری مزارع و غیره را نیز بدنبال می‌آورد که این‌هم طبعا" بستگی بسرزمین معینی را ایجاب می‌نمود.

از سوی دیگر، اقتصاد گروه نومادیک اقتصاد اختصاص یافته بود ـ که شرایط اقلیم و محیط و عوامل اجتماعی ـ اقتصادی آنرا بصاحبش تحمیل نموده بود. این اقتصاد که بطور اختصاصی بر روی دامداری‌قرار داشت‌و از کشاورزی محروم بود و لذا تک کالایی بود (تنها محصولات

---

۱. محمد امین‌زکی‌بک ـ خلاصهٔ تاریخ‌الکرد و کردستان ـ ص۳۹۶ ـ ۳۹۴

دامداری تولید مـی‌نمود) ، خودبخود و الزاما" در مدار مبادله قـرار میگرفت. همانند قبایل نوماد بسیاری از کشورهای دیگر، گروههای کوچ نشین کردستان نیز برای بدست آوردن محصولات کشاورزی و پول، اغلب اوقات کشاورزان و اهالی شهرها و کاروانها را مورد تاخت و تاز قرار میدادند. ولی این وسیله احتیاج آنها را همیشه تامین‌نمیکرد و ناچار بمـبادلهٔ محصولات خود نیز مبادرت می‌ورزیدند. این جریان موجب تبدیل شدن مقداری از محصولات به کالا و پول و دفینه می‌گشت. این نیز بنوبهٔ خود گرایش بسوی تمرکز مرتع و دام در دست قشرهای معین را تقویت می‌نمود. نتیجهٔ طبیعی این جریان آن بود که مرتع "مشترک همگانی" عملا و بتدریج بشیوهٔ سنت (و سنتی که دیگر حکم قانون داشت) در تصرف قشرخاصی قرار میگرفت و از تصرف" همگانی "خارج میشد. این نیز پایهٔ وحدت اجتماعی گروه نوماد و خود نومادیسم را بیشتر متزلزل می‌ساخت. یعنی خارج شدن مرتع از تصرف" همگانی "موجب تزلزل شیوه زندگی کوچ‌نشینی میشد. برخی از محققین باین امرتوجه نموده‌اند، ولی علت را بجای معلول گذاشته‌اند. مثلا" یگیازاروف می‌نوشت که گروه کوچ‌نشین هرقدر باسکان نزدیکتر میشد، در داخل آن گرایش به تقسیم مراتع هم شدت می‌یافت.[1] در صورتیکه جریان واقعی برعکس این بوده است. یعنی هر قدر گرایش به تقسیم مراتع شدت می‌یافت، میل بسوی اسکان نیز شدیدتر میشد.

بدین‌ترتیب طرز زندگی کوچ‌نشینی کامل‌تضادهای خود را داشت که عمده‌ترین آنها تضاد میان تک‌کالائی بودن از سوئی و زندگی در بسته و مسدود و اقتصاد طبیعی ازسوی دیگر، تضاد میان حق تصرف ولااقل استفادهٔ "مشترک" از مراتع از سویی و تبدیل شدن اجبـاری بخشی از محصول به کالا و پول و پیدایش قشرهای ثروتمندتر و ممتازتر درمیان "برابرها و برادرهای" دیروز از سوی دیگر بود.

در کـردستان گروههای صنعتگر چادرنشین هم بودند که آنها را "قره‌چی" (کولی) و" دوّم" و غیره می‌نامیدند. اینان با زمین وکشاورزی و دامداری کاری نداشتند. در میان آنها تقسیمات اجتماعی دیگری و مناسبات دیگری سوای آنچه در میان کشاورزان و دامداران وجود داشت حکمفرما بود. کار آنها خدمت به کشاورزان و دامداران بود و در پی مشتریهای خود دائم ازدهی به ده دیگر در حرکت بودند. در کنار هر دهی و یا کوچگاهی چند روز چادر میزدند و انواع محصولات صنایـع دستی خود و بویژه وسایل کشاورزی خانه‌داری و غیره را میفروختند، وسایل کشاورزی دهقانان را تعمیر می‌نمودند و بعد به جای دیگرنقل‌مکان میکردند. این کوچ نشینان اغلب بشکار نیز مشغول میشدند و گاهی در

---

۱. یگیازاروف ــ پروسس در بارهٔ تاریخ... ص ۱۹۸

فصل زمستان در حانه‌های گلی واقع در دهات زندگی میکردند.
بدلایل مذکور در فوق میتوان گفت که کوچ نشینی کامل‌در‌تاریخ کردستان، بیش‌از آنکه مقیاس اهمیت یک طرز زندگی گسترده درعمق اجتماع را داشته باشد، مقدمه‌ای بر طرز زندگی نیمه‌کوچ‌نشینی بوده‌است.
و اما در بارهٔ **طرز زندگی نیمه‌کوچ‌نشینی** باید گفت که این طرز زندگی بعلت اینکه بخوبی از عهدهٔ حل تضادهای مذکور در فوق بر می‌آمد، در یک دوران بسیار طولانی تاریخ کردستان عمده‌ترین طرز زندگی گروههای دامدار و کشاورز بوده است، این طرز زندگی بگروه دامدار امکان میداد که علاوه بر دامداری، در‌حدود معین به کشاورزی نیز (برای تامین خوراک خود و علوفهٔ دامها) بپردازد و این چند محصولی بودن (باضافهٔ فرآورده‌های صنایع خانگی) اقتصادطبیعی ودر بستهٔ پاتریارکال او را از خطر فروپاشیدن محفوظ‌میداشت. اقتصاد طبیعی‌چند کالائی، تصرف گروهی خصوصی بر زمین (مالکیت ارضی عشیرتی) را حفظ میکرد.
زندگی نیمه کوچ نشینی برخی جهات مساعد زندگی کوچ نشینی کامل را نیز در برداشت. مثلا" گروه معین با طرز زندگی نیمه کوچ نشینی‌در‌برابر سوانح‌طبیعی و حوادث سیاسی ـ نظامی از امکان مانور و عمل فراوان‌برخوردار بود. گروه نیمه کوچ‌نشین در سال بی‌بارانی و قحطی می‌توانست ولو بطرز موقت جویای منطقهٔ دیگری باشد و یا هنگام بروز یورشها و جنگها، خود را از مناطق جنگزده کنار بکشد. بدین‌علل طرز زندگی نیمه کوچ نشینی (نیمه اسکان) در تاریخ کردستان ازنیروی حیاتی بیشتری برخوردار بوده است و طی‌قرنهای متمادی، همراه با طرز زندگی اسکان کامل، دو طرز زندگی‌عمدهٔ مردم کردستان‌را تشکیل میداده‌اند.
اسکان کامل. به توضیح جهات اجتماعی ـ اقتصادی ـ تولیدی‌این طرز زندگی شاید نیازی نباشد. این طرز زندگی از اواسط قرن ۱۹ به بعد با ویژگیهائی که ذیلا" بیان می‌شود، در کردستان ایران هرچه بیشتر گسترش یافته است: ۱) اسکان کامل در کردستان ایران نتیجهٔ تمرکز سیاسی‌ـ اقتصادی و نظامی ایران بود که آنهم مستقیما" ناشی‌از رشد مناسبات سرمایه‌داری در ایران بود. ۲) گسترش این طرز زندگی با تکامل حقوقی وعملی مالکیت خصوصی بر زمین پیوند ارگانیک‌داشت. ۳) ازآنجا که رشد سرمایه‌داری در ایران با نفوذ سرمایه‌های‌امپریالیستی و استعماری در ایران پیوند ارگانیک داشت و طبقه بورژوازی ایران که مجری این سیاست تمرکز بود، خود دلال و وابسته بامپریالیسم و مجری سیاست امپریالیسم بود، تمرکز و اسکان در ایران مانند همهٔ اعمال دیگر این بورژوازی ماهیت ضد ملی و ضد دمکراتیک داشت. از اسکان که اصولا" وتاریخا" عملی مترقی است بمثابهٔ وسیله‌ای جهت اجرای سیاست ارتجاعی و اعمال ستم ملی علیه‌خلق کرد و دیگر خلقهای‌عقب

نگاه داشته شده و ستمدیدهٔ ایران استفاده میشد.

کوچ‌نشینی درهر دونوع کامل و ناقص خود پدیده‌ای بود که از نیازهای استفاده از مرتع ناشی میشد. گرچه در کردستان طرز زندگی اسکان بحساب‌اسکان کوچ نشینان و نیمه کوچ‌نشینان بطور کلی درحال گسترش بوده است، ولی در همهٔ ادوار کوچ نشینان و نیمه کوچ‌نشینان از انتقال بطرز زندگی اسکان کامل، امتناع ورزیده‌اند. حتی گاهی رجعت از اسکان به کوچ نشینی هم مشاهده شده است. مثلا" در قرون گذشته هنگام بروز جنگها و یورشها و تالانها، در کردستان هم بسیاری از اسکان یافتگان مثل دیگر نقاط ایران برای نجات خود از خطر ولو بشیوه موقت اجبارا" بزندگی کوچ نشینی برمی‌گشتند[1] اینحال در قرن ۱۹ نیز مشاهده میشد.[2]

گاهی نیز اسکان یافتگان در زیر فشار کوچ‌نشینان و یا دولت مجبور به بازگشت به کوچ‌نشینی میشدند. محققین به چنین رویدادهائی در اوایل قرن ۱۹ اشاره کرده و نوشته‌اند: هنگامیکه فشار ماموران مالیاتی از حد میگذشت، مردم اسکان یافته زمین‌ها و خانه‌های خود را در دهات رها کرده و به صحرا میگریختند و به" صحرانشین" مبدل میشدند. وقتیکه از کردها سئوال میشد که چرا چنین زود زود سر بقیام برمیدارند در پاسخ میگفتند: " پس چارهٔ ماچیست؟ هرگاه در دشت بمانیم وده بسازیم باغ انگور بکاریم و اراضی بایر را زیر کشت در آوریم، آنگاه آنقدر مالیات سنگین بر دوش ما خواهند گذاشت که از این همه رنج چیزی عاید خود ما نخواهد شد... درچنین حالی تکلیف ما چیست؟ ما اجبارا" خانه‌هایمان را ترک می‌کنیم و به کوهها ـ نزد برادرانمان که کسی نمی‌تواند بآنها ظلم بکند، پناه می‌بریم. نصیب ما از زندگی این است. ولی خدا کریم است."[3و4]

برخی از مورخین کوشیده‌اند علل بقای طرز زندگی کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ‌نشینی در کردستان را بشیوه‌ای ذهنی توضیح دهند. دکترفریتز " استقلال فوق‌العادهٔ" مردم را هم جزو این علل محسوب می‌نماید[5]. معلوم نیست منظور از" استقلال" و" مردم" چیست. دروویل در ضمن بیان برخی مطالب صحیح، مدعی شده است که گویا ایرانیها صرف نظر

---

۱. پطروشفسکی ـ کشاورزی و مناسبات ارضی ـ ص ۴۳

۲. جلیله جلیل ـ در بارهٔ وضع اجتماعی ـ اقتصادی کردهای ترکیه در نیمهٔ دوم قرن ۱۹" مجله تاریخی ـ فیلولوژیک ـ از انتشارات فرهنگستان علوم ارمنستان شوروی ـ شمارهٔ ۲ ـ سال ۱۹۶۳ ـ ص ۲۸۳ ـ ۲۸۲ (روسی) (از این پس: جلیل ـ در بارهٔ وضع اجتماعی ـ اقتصادی کردهای ترکیه)

۱. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۱۸

۲. ارج ـ پژوهش در بارهٔ کردهای ایران ـ ص ۶۱

۵. دکتر فریتز ـ کردترک تاریخی ـ ص ۷۲

از طبقه و قشر و درجات خود، میل و ذوق" زندگی کوچ‌نشینی "را از پدران خود بارث‌برده‌اند.[1] ساختادزه معتقد بود که در گرایش بسوی کوچ نشینی، نقش "عادت" از همه مهمتر بوده و کردی هم که حتی یک‌راس بز نداشته هر سال طبق "عادت" به ییلاق میرفته است.[2] شایدهم واقعاً" این کرد بی‌دام طبق" عادت " هر سال به ییلاق میرفته است. ولی آیا این " عادت " را چه چیز در خلق کرد بوجود آورده‌بود؟ واگر دارندگان دام به ییلاق نمیرفتند و بدین ترتیب ییلاق خالی از سکنه میماند، آیا این کرد فاقد دام باز هم طبق "عادت" به ییلاق‌میرفت ؟ حقیقت اینست که‌این کرد بی‌دام بمنظور چوپانی کردن برای دیگران‌و پیدا کردن نان‌دربی گله‌های ثروتمندان به ییلاق میرفت واگر هم "عادتی" در او وجود داشته عادت" نان پیداکردن" بوده است و نه عادت " گلگشت بهاری" با شکم گرسنه در ییلاق. برخیها هم مدعی‌شده‌اند که‌کردها" عشق کوهستان" درسردارند و این عشق هرسال آنها را بکوه می‌کشاند. ولی این مدعای خیالبافانه‌را هم برخی دیگر بحق‌ردکرده‌اند[3].

چنین‌طرز برخوردهای ذهنی هم در علم و هم در عمل نتایج‌غلط و مضر ببار می‌آورد. ازاین برخوردهای خود درآوردی چنین‌برمیآیدکه کرد فقط تا وقتی که در چادر(و در بهترین حالت در ده) زندگی میکند و طرز زندگی کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ‌نشینی دارد میتواند کرد باشد و کرد باقی بماند. مدعای شوینیستهای‌ترک در مورد اینکه کردها "ترکهای کوهستانی" هستند، یکی از نتایج طرز برخورد ضد علمی است. آقایان شوینیست منتظرند کردها از" کوهستان" پائین بیایند و به"ترک متمدن " مبدل شوند!

ولی در صورت برخورد علمی بمسئلهٔ طرز زندگی، نتایج‌انسانی دیگری بدست می‌آید. برای سمت‌گیری درست دراین‌زمینه باید این حکم را اساس کار قرار داد که درکردستان‌هم مانند همهٔ نقاط عالم آن عامل اصلی که کوچ نشینان را به کوچ‌نشینی مجبور میکرد اصولاً" نیاز آنها بمرتع و نیاز تولیدی بود و لاغیر. تمام قواعد و سنن و پروسه‌های کوچ کردن هم بسازمان دادن امر استفاده از مرتع خدمت می‌نمود. اسناد موجود براین گواهی میدهد.

پرویز ورجاوند نقش رئیس کوچ را در سازمان دادن استفاده از مرتع شرح داده است. رئیس گروه کوچنده در زمان حرکت وظایف

---

۱ . گاسپار دروویل – سفر ایران در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۳ – جلد ۲ – پاریس – ۱۸۱۹ – ص ۱۵۵ (فرانسه) (از این پس: دروویل – سفر ایران – جلد ۲).

۲ . ساخنادزه – کوچ نشینان ماوراء قفقاز – ص ۷۹

۳. واسیلفسکی – درباره مناسبات ارضی در کردستان – ص ۱۲۸

فراوانی بعهده داشت، از قبیل: تعیین زمان و راه حرکت و قواعد عبور از راه، نظارت بر عبور کوچ از راههای صعب‌العبور، انتخاب محل توقف، سازمان دادن دادوستد، تأمین مصونیت زمین‌های زراعتی، تنظیم آبشخور برای گله‌ها، استفاده از کشتزارهای دروشده بمثابهٔ چراگاه، رفع اشکالات راه، پرداختن خسارات اهالی مناطقی که کوچ از آنها عبورمیکرد و غیره.[1]

می‌توان از تشکیل کوچ بر مبنای اصول اقتصادی، چند نمونهٔ برجسته نشان داد.

دروویل که در اوایل قرن ۱۹ چندماه در منطقهٔ مرزی ایران و عثمانی درمیان عشیرت حکاری بسر برده بود می‌نوشت: خانوار دامدار حکاری هرگز به تنهائی مبادرت به کوچ کردن نمی‌کند. برای این کار در حدود ۲۰ خانوار برحسب مناسبات دوستی و یا خویشاوندی بهم می‌پیوندند و زمین‌هائی را که دارای چراگاه و آب کافی است انتخاب می‌کنند. در توقفگاه، هر خانوار چادر خود را در فاصلهٔ معینی از چادر خانوار دیگر برپا می‌کند. آنها تا زمانی که مرتع هنوز کفاف حیوانات را میدهد به‌اقامت خود در آنجا ادامه میدهند و همینکه احساس‌نمودند که این مرتع دیگر دامها را سیر نمی‌کند، به جای‌دیگری نقل مکان می‌نمایند.[2] به گله‌های آنها که در پشت سرشان روانند، عده‌ای‌نوکر خدمت می‌کنند. این نوکران در فقر و مسکنت بسر می‌برند و هر ۱۵ – ۸ روز یکبار از صاحبان رمه‌ها فقط مقداری نان و پنیر دریافت می‌کنند.[3]

شیوهٔ کوچ کردن گروههای دامدار نشان میدهد که مسئلهٔ استفاده از مرتع و بطورکلی اقتصاددامداری، برچه پایهٔ نسبتاً مستحکمی نهاده شده بود. مورگان اصول کوچ کردن اتباع حسینقلی‌خان والی پشتکوه‌را در سال ۱۸۹۱ (۱۲۷۰) چنین شرح داده است: پس از پائین‌آمدن ازانجیرکوه، به "شهر کوچ‌نشینان" (*Ville Nomade*) رسیدیم که مقر حسینقلی‌خان بود. دراطراف چادر شخصی والی ۱۵۰۰– ۱۰۰۰ چادر برپا شده بود. در این چادرها سربازان و خدمتگزاران والی و همچنین خوانین ساکن در اراضی والی زندگی میکردند. همهٔ این تودهٔ عظیم همراه والی به حرکت درآمده و براه می‌افتاد. آنها در یک توقفگاه بیش از ۱۵ روز توقف نمیکردند. در این مدت اغنام و

---

۱ . دکتر پرویز ورجاوند – روش بررسی و شناخت کلی ایلات و عشایر – تهران – ۱۳۴۴ – ص ۴۰ – ۳۶ (از این پس: پرویز ورجاوند – روش بررسی و ...)

۲ . دروویل – سفر ایران – جلد ۲ – ص ۱۸۷

۳ . همانجا – ص ۱۸۸ – ۱۸۷

احشام والی وهمراهانش مراتع این نواحی را میخورد و تمام میکرد.[1]

حرکت والی بسوی ییلاق ۵ ــ ۴ ماه طول میکشید. در این مدت او ۹ بار جا عوض میکرد و مرتبا" بسوی کوهستانهای مرتع بالا میرفت. هنگام مراجعت از ییلاق بسوی قشلاق، والی از راه دیگری بسوی پائین حرکت میکرد و پس از اینکه ۹ بار جا عوض می‌نمود با همراهان خود بسرزمینی میرسید که آنرا" دشت آفتاب" می‌نامیدند. اینجا مقر زمستانی والی بود. کاروانهای بزرگ بمقرزمستانی گندم و جو و انواع خواربار و همچنین علوفه حمل میکردند.[2]

حرکت منظم در جستجوی مرتع که ازنیازمندی به مرتع ناشی میشد، نه مخصوص والی پشتکوه بود و نه به قرن ۱۹ محدود می‌گشت. این شیوه‌ٔ حرکت بسوی مرتع، حتی در ربع اول قرن ۲۰ نیز در برخی مناطق هنوز ادامه داشت. در اوایل قرن ۲۰ گروههای مختلف عشیرت جاف که برای ییلاق به کوهستان چهل چشمه می‌آمدند، به گروههای ۵۰ خانواری بنام " هوگه" (که معادل زوم بود) مجزا می‌گشتند.[3] آنها نه ازپشت سرهم و بدنبال یکدیگر، بلکه از پهلوی هم و به موازات همدیگر از قشلاق به ییلاق و برعکس حرکت می‌نمودند. در صورت مجبور شدن به حرکت کردن از دنبال یکدیگر، هر هوگه از همسایهٔ خود حداقل ۹ ــ ۶ کیلومترفاصله میگرفت.[4] برخیها بر این عقیده‌بودند که یکسال اقتصادی دامداران کوچنشین و یا نیمه‌کوچنشین بدین‌ترتیب تقسیم میشد: مدت توقف در ییلاق و قشلاق هریک ۴ ماه، مدت‌حرکت از ییلاق به قشلاق و بالعکس هربار ۲ ماه.[5]

حسن اعظام قدسی که در دوران جنگ اول جهانی مدتی درجمع دمکراتهای مهاجر درخاک عشیرت سنجابی بسر برده است، مشاهدات‌و خاطرات جالب خود را در بارهٔ شیوهٔ کوچ کردن این عشیرت برشته تحریر در آورده است. از جمله او می‌نویسد: وظیفهٔ عده‌ای ازکدخدایان سنجابی این بودکه مدت توقف کوچ‌در کوچگاه و مراتع آنرا معین‌نمایند و از ایلخانی اجازهٔ حرکت بگیرند. پس‌از کسب‌اجازه از ایلخانی، کوچ راه می‌افتاد. خود ایلخانی قبل از همه حرکت میکرد و به توقف گاه جدید می‌آمد. او بهر تختی که یک پرچم با سر طلا بر آن نصب‌شده بود، جلوس می‌نمود و ریش سفیدان وکدخدایان بر اطرافش‌می‌ایستادند. آنوقت اوبه‌های (زوم های) عشیرت سنجابی یک یک از جلو ایلخانی میگذشتند و هریک بسوی مرتعی که برایش معین شده بود رهسپارمی‌گشت.

---

۱. مورگان ــ ماموریت علمی ــ ص ۲۳۴
۲. هماںجا ــ ص ۲۳۸ ــ ۲۳۷
۳. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ ص ۱۹۷
۴. همانجا ــ ص ۱۹۷
۵. روسوپچیں ــ عرب شاملوف" شبان‌کرد" ــ ص ۱۳۵

هر اوبه که میگذشت کدخدای آن نیز از ایلخانی کسب اجازه می‌نمود و با اوبهٔ خود روان میشد. پس از گذشتن همهٔ اوبه‌ها و اسماع گزارش مفصل در بارهٔ آنها، ایلخانی به چادر خودش میرفت. تنها بعد از اجرای این ترتیبات، پرچم نیز از روی تخت برداشته میشد و بطرف راست چادر ایلخانی نصب میشد. در اطراف چادر ایلخانی مقدار زیادی چادر آبدارخانه، آشپزخانه، اندرون، مهمانسرا و غیره وجود داشت.[۱]

چادر دامداران کرد طبق نیازهای اقتصادی ـ تولیدی دامداری شامل چند نوع بود. دروویل از چهارنوع چادر نام برده است: ۱) چادر برای زندگی خانواده، ۲) چادر برای اسبها و مهترها، ۳) چادر برای دامهائی که به چراگاه نمی‌رفتند و ۴) چادر آشپزخانه و حمام و غیره.[۲]

در اواسط قرن ۱۹ یک کوچ نشین کرد بنام عمر به یک اسکان یافتهٔ کرد بنام بارام چنین گفته بود: تو می‌توانی باغهائی را که مورد مباهات تست حفظ کنی. ولی ما چنین نیستیم. باغی‌نداریم تا کسی ما را از آنجا براند. چراگاههای ما هم که گله‌هایمان را در آنها می‌چرانیم نه مال من است و نه مال پلیس است. اینها مال همگان است و دو هزار سال است که چنین است."[۳] این توصیف شیوائی است از" مال همگان" بودن مراتع و روحیهٔ ناشی از" اشتراک" در چراگاه در دوران معین تاریخی.

حق تصرف" مشترک" بر مرتع و طرز زندگی کوچ نشینی و نیمه کوچ‌نشینی ازطرفی کاراستفاده از مرتع را ساده‌تر میکرد و استثمار دام داران را تا اندازه‌ای محدود میساخت و از طرف دیگر استقلال نسبی آنها را حفظ میکرد ونمیگذاشت زیر حاکمیت بی‌قید و شرط دولت قرار گیرند. عبدالجلیل الطاهر (مولف عراقی) موضوع جالبی را نقل میکند و می‌نویسد: مدحت پاشا والی بغداد (در قرن ۱۹) بمنظور تاثیرنمودن بـر اوضاع مناطق سلیمانیه و اردلان و کرمانشاهان در صدد برآمد که اراضی "امیریه" (ویا" میری" به اراضی دولتی گفته میشد) را بقیمت ارزان و از طریق قسط بفروش برساند. عدهٔ زیادی و بویژه عشایر بزرگ دامدار کوچ نشین و نیمه کوچ نشین بشدت علیه این کار اعتراض نمودند. آنها نگران بودند و می‌ترسیدند که در نتیجهٔ این کارصاحب زمین شوند وبناچار باسکان تن در دهند و بالنتیجه مجبور به دادن

---

۱. حسن اعظام قدسی (اعظام الوزارة) ـ کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله ـ جلد اول ـ ۱۳۴۲ ـ ص ۴۰۳ ـ ۴۰۲ (از این پس: حسن اعظام قدسی ـ کتاب خاطرات من ـ جلد اول)

۲. دروویل ـ سفر ایران ـ جلد ۲ ـ ص ۱۸۶ ـ ۱۸۵

۳. مجلهٔ" گه‌لاویژ".

سرباز و پرداخت مالیات گردند.[۱] یک کردشناس میگوید. کردهای کوچ نشین "نیمه استقلالی" دارند که شاید خودشان هم آنرا احساس نمی‌کنند.[۲]
بدین‌ترتیب، همانطور که نیکیتین معتقد بود: کردها هر اندازه بیشتر اسکان می‌یافتند، استقلال اقتصادی‌خود را بیشتر از دست میدادند.[۳]
سنجابی می‌نوشت که در ربع اول قرن ۲۰ عشایر کوچ نشین واقع میان سنندج و کرمانشاه در نتیجهٔ انتقال به طرز زندگی نیمه کوچ نشینی، بدهقان سرف (بسته‌به‌زمین) تبدیل شدند.[۴] البته در این نظرمبالغه آمیخته با عدم دقت وجود دارد، ولی حقیقتی در آن بیان شده که قابل انکار نیست و آن اینکه در اوضاع و احوال کردستان پیشرفت‌در سمت اسکان با تشدید ستم اجتماعی همراه بود و یکی از علل امتناع کوچ‌نشینان و نیمه‌کوچ‌نشینان از اسکان یافتن، همین واقعیت بود.
ولی با وجود این امتناع، عوامل تسریع کنندهٔ اسکان در حال گسترش بود و از قرن ۱۹ پروسهٔ اسکان کوچ نشینان و نیمه کوچ‌نشینان سرعت هرچه بیشتر کسب میکرد. علت اصلی آن نیز توسعهٔ فزایندهٔ مناسبات کالائی ـ پولی بود. همانطور که پرویز ورجاوند با اصطلاحات مورد قبول خود بدرستی‌نوشته است: اقتصاد شهری چون خوره بجان اقتصاد ایلاتی افتاده، هست و نیست این خلق را تاراج و فقر سیاه را در میان آنها توسعه میداد.[5] در نتیجه طرز زندگی کوچ نشینی و و نیمه‌کوچ‌نشینی به ترتیبی که در زیر آمده، زمینهٔ مادی ـ اقتصادی و شرایط اجتماعی ـ سیاسی موجودیت خود را ازدست میداد:
۱ ـ در ارتباط با تبدیل شدن قسمت مهمی از مراتع به مزرعه و برقرار شدن مالکیت خصوصی کامل بر روی بقیهٔ مراتع، از سویی کمیت مراتع تقلیل پیدا میکرد و از سوی دیگر حالت" اشتراک" آرکائیک از روی مراتع رخت برمی‌بست و این دو حال میدان را بر طرز زندگی‌کوچ نشینی و نیمه کوچ‌نشینی هرچه تنگتر می‌ساخت. بنوشتهٔ مجلهٔ ادبی-اجتماعی" گلاویژ که در گذشته‌ای نه چندان دور در کردستان عراق منتشر میشد، وضعی پیش‌آمد که کوچ نشین پایش را در هر خاکی‌میگذاشت میدید که آن خاک طبق قانون فروخته شده و ملک شخص معینی است.
تبدیل شدن قسمتی از مراتع به کشتزار، از سوئی موجب کاستن

---

۱. عبدالجلیل الطاهر ـ تقریر سری ـ ص ۸
۲. آرشاک سافرستیان ـ میژوی کورد و کوردستان ـ سلیمانی ـ ۱۹۶۰ ص ۴۱ (کردی) (از این پس: آرشاک سافرستیان ـ میژوی کورد و کوردستان)
۳. نیکیتین ـ کردها ـ ص۱۳۶.
۴. سنجابی ـ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ـ ص ۱۵۷
۵. پرویز ورجاوند ـ روش بررسی و... ص ۱۲

مراتع می‌گشت و از سوی دیگر امکان استفاده از بقیهٔ مراتع را هم محدودتر میساخت و مانع از حرکت آزادگله‌ها میشد. از قدیم‌الایام در میان کوچ‌نشینان و اسکان یافتگان خصومت شدید وجود داشته است که از علل گوناگون و از آن جمله از تسلط کوچ نشینان بر مراتع، دستبرد و چپاول و تاخت و تاز مداوم آنها علیه اسکان یافتگان و همچنین ضرر زدن کوچ نشینان هنگام نقل و انتقالات به مزارع و باغات اسکان یافتگان ناشی میشد.

تضاد میان کوچ‌نشینان و اسکان یافتگان در همهٔ مناطق مشابه در ادوار تاریخی گذشته وجود داشته است. بلیایف در توضیح رسم "اخوه" در میان قبایل بدوی عرب می‌نویسد: بویژه اسکان یافتگان برای حفظ خود از دستبرد کوچ‌نشینان با خودطوایف کوچ‌نشین عهد "اخوة" (برادری) می‌بستند.[1] باختادزه که این موضوع را در نمونهٔ طوایف کرد و "تاتار" ماوراء قفقاز مورد بررسی قرار داده معتقد بود که شبانان (شوانکاره‌های) کرد هر سال هنگام حرکت بسوی ییلاق به هر ده‌سر راه بطور متوسط هزار روبل ضرر میرسانند.[2]

محمد مکری می‌نویسد: هرسال هنگام عبور سنجابی‌ها از خاک‌کلهر و گوران، در میان آنها زد وخورد روی میداد.[3] فضای عبور ازمیان مزارع بسوی مراتع خیلی‌تنگ شده بود و گله‌ها هنگام عبور خواه‌ناخواه زیانهای بزرگی به کشتزارها و باغها وارد میکردند. دولتها هم با استفاده ازاین زمینه ایلات و عشایر مختلف را علیه یکدیگر تحریک میکردند و درگیری صورت واقعی پیدا میکرد. این خود یک مانع جدی بر سر راه کوچ نشینان بود.

۲ ــ کاهش اغنام و احشام یکی دیگر ازعلل توسعه یافتن اسکان بود. عرب شاملوف دردوران دورازافول‌کوچ‌نشینی می‌نوشت: اکنون در کردستان میل‌کنندگان بسوی زندگی اسکان در واقع کردهائی هستندکه بعلت فقرواستیصال هم اقتدار و هم نیاز کوچ‌نشینی را از دست داده‌اند.[4] بدیهی است کسی که دام ندارد نیازی به مرتع هم نخواهد داشت. روستوپچین می‌گوید: نه تنها کم شدن مقدار دامها، بلکه افرایش بیش‌ازحد آنها هم گاهی موجب نوعی اسکان میشود. اغلب کسانی که دارای گله‌های فراوان بودند، خود حالت نیمه اسکان وحتی اسکان کامل اختیار میکردند، ولی اتباعشان را به‌ادامه کوچ نشینی

---

۱. ی. بلیایف ــ اعراب، اسلام و خلافت عرب در قرون آغازین‌وسطی ــ مسکو ــ ۱۹۶۵ ــ ص ۷۸ (روسی) (ازاین پس: بلیایف ــ اعراب، اسلام وخلافت عرب)

۲. باختادزه ــ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ــ ص ۱۰۰

۳. محمد مکری ــ عشایر کرد ــ ص ۱۷ ــ ۱۶

۴. شاملوف ــ درباره‌ٔ مسئلهٔ فئودالیسم در سرزمین کردها ــ ص ۱۳۰.

ونیمه کوچ نشینی وامیداشتند. این شخص برای خود و اتباعش نوعی "پشت جبهه" ایجاد می‌نمود و بتدریج تسلط هرچه شدیدتر خود را بر آنها تحمیل میکرد. می‌شود احتمال داد که عده‌ای از خان‌نشین‌ها و مراکز امارات سابق کردستان (منظور آبادیهای محل سکونت است) و همچنین خودحاکمیت‌های آنها از همین راه بوجود آمده باشند.[۱]

۳ ــ تغییراتی که در ترکیب اجتماعی گروههای کوچ نشین و نیمه کوچ‌نشین بوجود می‌آمد نیز بخشهائی از آنها را بتدریج بسوی اسکان سوق میداد. ورجاوند برخی از این تغییرات را به ترتیب زیر ذکر نموده است:

ــ **بدست آوردن مالکیت ارضی در روستاها**. برخی از خانوارهای گروه که ثروتی بهم میزدند در یکی از دهات آباد نزدیک مناطق خود سکونت اختیار میکردند، در ده قطعه‌زمینی خریده نام "مالک" برخود میگذاشتند. قسمتی ازآنها اقتصاد دامداری را نیز ضمناً " ادامه‌میدادند، ولی قسمتی از دامداری دست برمیداشتند.

ــ **اجارهٔ ملک** . خانوارهائی که مکنتی داشتند در ولایت خود ویا در مناطق واقع در مسیر حرکت خود زمین اجاره میکردند و به‌کشاورزی می‌پرداختند و بتدریج اسکان می‌یافتند.

ــ **اشتغال به زندگی "خوش‌نشینی" در دهات**. گاهی بعلت خشک سالی و یا اپیدمی‌های دامی، گروه دامدار از هستی ساقط میشد. خانوارها بدهات رو آورده به" خوش نشین" (دهقان بی‌زمین) تبدیل می شدند.

ــ **پرداختن به‌کارگری موسمی در ده** . گاهی بخشی از مردان گروه در ماههای معین سال بدهات رفته بکارگری مشغول‌و در فصل‌زمستان بمیان گروه خود بازمی‌گشتند. این کار پس از اینکه چند سال تکرار میشددرآنها به عادت و ملکه تبدیل و گرایش بسوی کشاورزی و اسکان می‌آفرید و آخرالامر آنها را از کوچ نشینی منفک میساخت.

ــ **مهاجرت بشهرهای بزرگ و کوچک**. این مهاجرت در نتیجهٔ فقر و استیصال بخشی ازگروه کوچ نشین صورت میگرفت. فقر شدید آنها را بسوی شهرها میراند و در آنجا بکار مرزی مشغول و خودبخود اسکان می‌یافتند.[۲]

این پروسه‌ها درمیان کوچ‌نشینان ونیمه‌کوچ‌نشینان کردستان‌نیز جریان داشت. باید اینرا نیز ذکر نمود که یکی دیگر از عوامل توسعهٔ اسکان در کردستان این بود که دولت رئیس گروه معین کوچ نشین را بمقام حکومت‌درشهری و یا محالی تعیین میکرد و این شخص گروه خود را نیز بآن محل انتقال میداد و در آنجا سکونت اختیار و از کوچ‌نشینی

---

۱ . روستوپچین ــ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ــ ص ۷۹

۲ پرویز ورجاوند ــ روش بررسی و... ص ۸۰ ــ ۷۸

دست برمیداشت.[1]

۴ – عامل سیاسی نیز در بسط اسکان نقش بسیار بزرگی داشته است. تیگرانوف می‌نوشت که ایلات و عشایر کردستان قبل از انعقاد قرارداد ترکمن‌چای (۱۲۰۷هـ – ۱۸۲۸م) از حکومت مرکزی ایران اطاعت نمیکردند. ولی پس‌از آنکه با انعقاد این قرارداد دوام و بقای‌حکومت قاجاریه تضمین‌شد، عشایر نیز از خیال برانداختن حکومت مرکزی دست برداشتند و از این پس بسیاری از کوچ نشینان بزندگی اسکان انتقال یافتند.[2] البته نمی‌توان با این نظرتیگرانوف بطور دربست موافقت کرد، ولی در آن نکات درست وجود دارد. حقیقت آنست که درقرن ۱۹ در ارتباط با گسترش مناسبات کالائی – پولی ،گرایش بسوی تمرکز دولت ایران نیز شدت هرچه بیشتری می‌یافت و یکی از عناصر این تمرکز پایان دادن بشیوهٔ کوچ نشینی مرسوم در آن دوران‌بود. علت داخلی این‌روند تاریخی رشد داخلی خود ایران و علت خارجی ،نفوذ سرمایهٔ خارجی در ایران بود. قرارداد ترکمن‌چای هم یکی از اسناد سیاسی – حقوقی این نفوذ بود.

عامل سیاسی موجب قطعی شدن مرزهای غربی ایران نیز شد واین، پروسه اسکان را در کردستان گسترش داد. مرز ایران – عثمانی که بر سر راه‌کوچ سالیانهٔ بسیاری ازگروههای بزرگ دامدار کردستان قرارداشت، بتدریج در راه‌کوچ نشینان به‌مانع جدی مبدل شد. مثلاً" عشایر کوچ نشین و نیمه کوچ نشین شیوه سوری، پیرحسنی، رواندوزی، سورچی، هرکی، کوره، رزاوی‌و دیگران که تا اواسط قرن ۱۹ هر سال از کردستان عثمانی برای ییلاق به‌کردستان ایران می‌آمدند، پس‌ازانعقاد قراردادهای معروف ایران –عثمانی در این دوره، با اشکالات فراوان روبرو شدند و چون می‌بایست به هر دو دولت باج و خراج بپردازند بناچار ازاین کوچ نشینی دست کشیدند و یا آنرا محدودتر ساختند.[3] عشیرت معروف حیدرانلو ساکن ولایت ماکو بعلت مواجه شدن با همین مانع مرزی مجبور شد ابعاد کوچ نشینی خود را بسیار محدودتر سازد و یا به کلی از آن دست بردارد.

و اما **منظرهٔ کلی طرز زندگی در کردستان ایران در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ چگونه بوده است؟** آنچه از اوایل قرن ۱۹ تا امروز در بارهٔ طرز زندگی‌در کردستان نوشته شده، بی‌شک از ارزش فراوان برخوردار است. ولی باید باشتباه بزرگی که در این نوشته‌ها آشکارا به چشم میخورد نیز اشاره نمود. اغلب اوقات در تعیین مقام کوچ‌نشینی

---

۱ سیکینس – کردها – ص ۱۳۵

۲. تیگرانوف – نظری بمناسبات اجتماعی – اقتصادی درایران – ص ۱۰۶

۳. جلیل – دربارهٔ وضع اجتماعی اقتصادی‌کردهای‌ترکیه –ص۲۸۲–۲۸۱.

کامل در کردستان مبالغه بیش از حد شده، نیمه کوچ نشینی موردتوجه لازم‌قرار نگرفته و اسکان کامل تقریبا" از یاد رفته است. در نتیجه‌در مورد مراحل رشد اجتماعی ـ اقتصادی کردستان و شکل و ماهیت‌استفاده اززمین منظره‌ای ناقص، آشفته و گاهی خلاف واقع ترسیم شده است.

درروویل پس از سیاحت در کردستان (۱۸۱۳ — ۱۸۱۲) می‌نوشت: در این سرزمین چند نوع اهالی وجود دارد: ۱) اسکان یافتگان،۲)کسانی که فقط قسمتی از سال درچادر زندگی میکنند (قاعدتا" منظور وی نیمه کوچ‌نشینان است) و ۳) کسانی که جز چادر مسکن دیگری ندارند (یعنی کوچ نشین کامل) و یا بقول خود درروویل (Veritable Nomade) ("کوچ‌نشینی‌واقعی")[۱] چون بچشم خود دیده بود دقیقا" هم نوشته بود. شخص دیگری بنام فلاندن که در سال ۱۸۴۰ (۱۲۱۹) در ایران سفر کرده بود می‌نوشت: مجموع عشایر ایران در حدود ۷۵۰ هزارخانوار است که" ترکمان" و" کرد" و" زند" و" عرب" و" بختیاری" هستند، ولی در بارهٔ طرز زندگی آنها مطلب مهمی‌نگفته است.[۲] لرخ کرد شناس روس که در سال ۱۸۵۶ (۱۲۳۵) اثر معروف خود را برشتهٔ تحریر در آورده، دچار اشتباه شده و نوشته است: باستثنای برخی حالات، کردها طرز زندگی کوچ نشینی دارند و بسیاری از قبایل کرد از قشلاق اسکان یافته محروم بوده فقط از قشلاق موقت استفاده‌می‌کنند.

در همان دورانی که لرخ چنین مـی‌نوشت، شخص دیگری به‌اسم خورشید افندی که در ضمن کمیسیون‌تعیین حدود سرتاسر حدود ایران و عثمانی را گشته بود، گرچه از لحاظ سیاسی کوشیده است واقعیت‌های تاریخی‌را بسود دولت عثمانی تحریف کند، ولی در بارهٔ وضع مردم ایالات و ولایات کردنشین اطلاعات با ارزشی نیز از خود بیادگارگذاشته است. او از سوئی در بارهٔ صدها خانوار ایل جلالی که زمستانها به جای مسکن قشلاقی همراه گله‌های خود در مغاره‌های دامبات واقع در دامنهٔ کوه آرارات زندگی میکردند سخن میگوید[۴] و از سوی دیگـر بـه تسـریع نسبی جریان اسکان در کردستان اشاره میکند. مثلا" او می‌نویسد که در محال آخوریک که در اواخر قـرن ۱۸ سرزمین خالـی السکنه‌ای‌بیش نبود، اکنون (اواسط قرن ۱۹)، قریب ۱۹ روستا وجود دارد.[۵] نویسندهٔ اطلاعات فوق برخی ویژگیهای این روند تاریخی‌را هم تشخیص‌میداد. همچنین او می‌نویسد: در محال پشت تنگ واقع در ولایت زهاب بخشی ازمردم در خانه‌های خشتی و برخی دیگر درچادر

---

۱. درروویل — سفر ایران — جلد ۲ — ص ۱۸۴
۲. فلاندن — سفر ایران — ص ۳۱۵
۳. لرخ — پژوهش در باره کردهای ایران — ص ۲۲
۴. خورسید افندی — سیاحت‌نامهٔ حدود — ص ۳۱۶ — ۳۱۵
۵. همانجا — ص ۳۱۰

بسر می‌برند[1] و بدین ترتیب به درهم‌آمیزی اسکان و کوچ نشینی‌و نیمه کوچ نشینی اشاره میکند.

خورشید افندی همچنین اطلاع میدهد که در اواسط قرن ۱۹ در کردستان ایران در جنب‌هزاران روستای آباد صدها ده مخروبه‌ومتروک وجود داشت. مثلا" در محال برادوست از ۳۵ ده ۱۷ ده، درصومای از ۵۳ ده ۲۷ ده، در شپیران از ۲۴ ده ۱۰ ده، در پسوه از ۷۵ ده ۱۵ ده، در نلین منگور از ۲۱ ده ۴ ده، در پیران از ۱۱ ده ۷ ده بکلی ویران و خالی السکنه بود.[2] در سرزمینی که درنتیجه جنگ‌ها، ایلغارها، خشکسالیها، قحطی‌ها، اپیدمی انسانی و دامی باین روزسیاه افتاده بود، نمی‌توانست اسکان بصورت موفقیت‌آمیز پیشرفت کند.

مورگان نیز که در سال ۱۸۹۰ کردستان را گشته بود، در بارهٔ طرز زندگی در این سرزمین اطلاعات بطور کلی درستی بیادگار گذاشته است. مثلا" وی در بارهٔ ولایت مکری می‌نویسد: کردهای مکری را میتوان بدوبخش کاملا" متمایز از هم، یعنی اسکان‌یافتگان و کوچ‌نشینان تقسیم کرد. اسکان یافتگان در سرزمینی که در میان گردنهٔ گورتک و سواحل رودخانهٔ جغتو قرار دارد زندگی می‌کنند. پنجاه سال قبل (یعنی در سالهای ۴۰ قرن ۱۹) همهٔ آنها کوچ نشین بوده‌اند، ولی بتدریج روستاهائی ایجاد کرده‌اند. بطوریکه اکنون (۱۸۹۰) کردهای مکری گرچه در تابستان بکوه میروند، ولی مسکن ثابت و دائمی دارند که در بهار و پائیز و زمستان در آنها زندگی میکنند.[3]

مورگان تاثیر اسکان یافتن را بر زندگی اجتماعی مکری‌ها مورد توجه قرارداده می‌نویسد: امروز در دهات مکری جنگ میان قبایل‌فراموش گشته است و حتی‌قسمت اعظم این کردها اسامی قبایل قدیمی این‌ولایت را هم از یاد برده‌اند.[4] پس‌ازآن مورگان به تشریح زندگی کوچ‌نشینان ساکن دیگر ولایات کردستان پرداخته میگوید: ولی در درهٔ زاب صغیر وضع بگونهٔ دیگری است. در اینجا جنگ میان قبایل بدون وقفه ادامه دارد و موضوع این جنگها اغلب اشغال زمین و بویژه مرتع، بدست‌آوردن راه حرکت برای خیل و کاروانهای کوچ‌نشینان و مسائل دیگر از این قبیل است. روسای عشایر این منطقه گرچه چند ده را اجاره کرده‌اند، ولی فقط درسردترین ماههای زمستان در این دهات زندگی میکنند و بقیه ایام سال در پی مرتع از مکانی به مکان دیگر در حرکتند.[5]

نوشته‌های مورگان نشان میدهد که در اواخر قرن ۱۹ قسمت‌اعظم

---

۶. هماحا ـ ص ۱۴۳
. هماجا ـ ص ۲۵۳ ـ ۲۵۲ و ۳۰۴ ـ ۳۰۰
. مورگان ـ ماموریت علمی...ص ۱۹
۴. هماحا ـ ص ۱۹
۵. شماحا ـ ص ۲۰

ساکنان خاک مکری اسکان یافته بودند و فقط بخش معینی از آنها در حال نیمه کوچ نشینی بسر می‌بردند. توضیحاتی که وی در بارهٔ ولایات دیگر داده کمک میکند تا مسئلهٔ مطروحه بهتر درک شود. مثلا" او می‌نویسد: جریان قطع جنگلها در ولایت سردشت نسبت به ولایت بانه با سرعت بیشتری ادامه دارد، زیرا در سالهای اخیر در ولایت سردشت چند ده جدید بوجود آمده است.[۱] بر اطلاعات فوق باید اینرا نیز اضافه کرد که علت قطع جنگلها این بود که مردم از طرفی زغال تولید کرده و برای فروش به شهرها می‌بردند و از سوی دیگر جای جنگلهای قطع شده را که معمولا" خاک پرقوتی بود بمزرعه تبدیل می‌نمودند. این، نمونهٔ مشخص دیگری از ارتباط ارگانیک میان اسکان از سوئی و توسعه کشاورزی و بازرگانی ازسوی دیگر بود.

در اوایل قرن ۲۰ نیز نظرات جالبی در بارهٔ طرز زندگی در کردستان بیان شده است. مثلا ارلوف خاورشناس روس در سال ۱۹۱۳ (۱۲۹۲) می‌نوشت: کلهرها که دامدار کوچنشینند آنقدر غله میکارند که ثلث آنرا در کرمانشاه بفروش میرسانند.[۲] روشن است، کلهرها را که تا این‌حدود بیش‌از نیاز خود غله تولید میکردند، نه میشد دامدار" خالص" حساب کرد و نه کوچ‌نشین" کامل". آنها دیری بود که دامداری را با کشاورزی تلفیق و زندگی نیمه کوچ نشینی اختیار کرده بودند.

عده‌ای از محققین بعلل‌گوناگون بجای روشنی، ابهام بعالم علم آورده‌اند. مثلا دکتر فریتز که‌خود آلمانی‌الاصل بود و بخدمت سلطان عثمانی متحد آلمان قیصری کمربسته بود، در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵) می‌نوشت: طبق آخرین تدقیقات شمارهٔ کردهای ایران ۱۴۰ هزار نفر است که ۹۰ هزار نفر آن" خیمه‌نشین" (چادرنشین) و ۵۰ هزار دیگر " متوطن" (اسکان یافته) هستند.[۳] سرتاپای این ارقام و تعبیرات مخالف واقعیت بود.

در قرن ۲۰ بسیار دانشمندانی بوده‌اند که قدر علم‌را دانسته‌اند. از آنجمله بود ولادیمیر مینورسکی کردشناس‌مشهور و برجستهٔ روس. او در سال ۱۹۱۵ (۱۲۹۴) می‌نوشت: در قلمرو حکومت ساوجبلاغ که مناطق مکری و بلباس‌و سردشت را در بر میگیرد ۷۹۳ ده، در ولایت مریوان ۱۰۰ده، در منطقهٔ اشنو (شنو) ۵۰ ده، درولایت‌سقز ۱۱۲ ده، درولایت‌بانه (درسال ۱۹۱۱) ۱۴۵ ده و در ولایت بالک ۵۰ ده وجود دارد.[۴] این‌دهات درخاک عده‌ای از بزرگترین عشایر کردستان، یعنی عشایر مکری، منگور،

---

۱. همانجا — ص ۱۸
۲. اسناد حقیقتی در بارهٔ شرق — ص ۱۶۲
۳. دکتر فریتز- کرد ترک تاریخی — ص ۳۲
۴. اسناد تاریخی در بارهٔ شرق — ص ۲۵۹ و ۳۹۱ و ۴۶۰ — ۴۴۰

مامش، پیران ، گورک ، مرادبیگی ، کلـــیاسی ، آلان ، بـــراجی ، بالک و ملکری قرار داشت . در میان این مناطق شهرها ، قصبه‌ها و دهات بزرگی ازقبیل ســاوجبلاغ ، اشنو ، سردشت ، سقز ، بوکان ، بانه ، ایندرقاش ، مریوان ، ترجان ، پسوه و . . . و مقدارزیادی روستای جدید البنا وجود داشت . مثـلا" از ۱۰۰ ده موجود در ولایت مریوان ۳۴ ده در قرن ۲۰ ایجاد شده بود . ۱

درآغاز قرن ۲۰ در این بخش کردستان ایران بیش از ۱۲۵۰ده وجود داشــت و همهٔ اینها دلالت بر فروپاشی‌طرز زندگی کوچ نشینی داشت . هرگاه بیاد بیاوریم که ولایتهای فوق‌الذکر کردستان ایران در گذشته‌ای نه چندان دور مسکن معروف‌ترین گروههای دامدار کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ نشین بوده‌اند ، آنگاه اهمیت فاکتهای فوق‌الذکر بیشترروشن خواهد شد . فروپاشی طرز زندگی کوچ نشینی و نیمه کوچ نشینی‌مختص این ولایتها نبود ، بلکه‌درسرتاسرکردستان‌ایران‌باسرعتهای‌گوناگون‌جریان داشت . روستوپچین در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) به‌درستی می‌نوشت کــه اکنون کرد کوچ‌نشین واقعی‌تقریبا" دیگر وجود ندارد . ۲



---

۱ . هماجا ـ ص ۲۵۹

۲ . روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۸۴

فصل چهارم

تکامل استفاده از زمین

در نیمهٔ اول قرن ۲۰ در رابطه با تکامل مالکیت خصوصی بر زمین و فرو پاشیدن هرارشی پاتریارکال ـ فئودال در کردستان، در زمینه استفاده از زمین نیز تغییراتی صورت گرفت که عمده‌ترین آنها عبارت بود از: ۱) از بین رفتن مرحله‌ها و پله‌های آرکائیک که درامر استفاده از زمین وجود داشت و در فصل سوم بدانها اشاره شد، ۲) خاتمه یافتن‌حالت بلاتضمینی و عدم ثبات حقوق استفاده از زمین، ۳) محروم گشتن صاحب زمیان بزرگ (که در یک قطب مناسبات‌استفاده از زمین قرار داشتند) از حق‌حاکمیت محلی و تبدیل گشتن مولدین مستقیم (که در قطب دیگر مناسبات استفاده از زمین قرار داشتند) به تبعهٔ بی‌شریک دولت، ۴) گرایش مسئلهٔ استفاده از زمین بسوی خروج از غلاف مناسبات پاتریارکال ـ فئودال، ۵) توسعهٔ "محمل" احتماعی و حقوقی جهت تفسیر اصول "مزارعه" طبق نیازهای رشد مناسبات سرمایه‌داری، ۶) شدت یافتن گرایشهای سرمایه‌داری در تشکیل اقتصاد کشاورزی و دامداری، ۷) توسعهٔ نیاز به نیروی کار در اقتصاد روستائی و لذا کوشش جهت ایجاد نوعی بستگی دهقان بزمین و غیره.

۱. برخی اصول عمده و منظرهٔ کلی استفاده از زمین در نیمهٔ اول قرن ۲۰

میدانیم که در این دوران، اراضی دیگر ملک خصوصی صاحبان خود بودند و اثری از "اشتراک" آرکائیک بر آنها باقی نمانده بود.

در دهی که ملک خصوصی مالک بود، همهٔ اراضی، منابع آب، سدها و آبگیرها و کانالها و کهریزها و قناتها، همهٔ مراتع، جنگلهای طبیعی و قلمستانها، باغات و آسیابها و حمام و خانه‌های مسکونی دهقانان طویله و انبارها و غیره ملک خصوصی مالک یا مالکان آن ده بود. وقتیکه دهقان در صدد ساختن خانهٔ تازه‌ای برای خود برمیآمد، زمین خانه و تیرهای لازم برای پوشاندن بام خانه را مالک بدهقان میداد و بقیهٔ مصالح و نیروی کار به عهدهٔ خود دهقان بود.[۱] تازه این خانه هم پس از تمام شدن، ملک مالک محسوب میشد و دهقان می‌بایست در مقابل استفاده از آن بدهی معینی بپردازد. تنها زمین قبرستان ومحل بنای مسجد و حریم راهها بنام "اراضی عمومی" از مالکیت صاحب ده مستثنی بود. تازه این مطلب هم در اسناد حقوقی انعکاس نمی‌یافت.

دهقانی که در خاک مالک زندگی میکرد تنها حق مالکیت بر اموال منقول داشت. در صورت غرس سردرخت در خاک مالک، خود درختها بخود دهقان تعلق میگرفت (تا روزیکه در این ده زندگی میکرد)، ولی زمین باز هم مال مالک بود.

این وضع در سرتاسر کردستان مشاهده میشد و با تفاوتهای معین حاکم بر عالم روستا بود.

در دهی که به مالک تعلق داشت (بویژه مالک کوچک ومتوسط) مجموع خاک مزروعی بدو قسمت عمده تقسیم میشد که یکی از آنها نسقهای دهقانان بود و دیگری زمین‌هائی که در آنها اقتصاد کشاورزی خود مالک ایجاد میگردید. این زمین‌ها را طبق نامی که در منطقه مکری بر آنها اطلاق میشد، "زمین آقایی" نامیده‌ایم. در خاک نسق اقتصاد دهقان صاحب همان نسق و در "زمین آقایی" اقتصاد مالک ایجاد میشد. در بسیاری ازکشورهای دیگر و از جمله در روسیه تزاری وجود نسق دهقانی و اقتصاد دهقانی در این نسق، شرط ضروری‌وجود اقتصاد اربابی در "زمین آقایی" بود. زیرا دهقان در مقابل دریافت این نسق‌که‌به‌روسی‌آن‌را "نادل" (nadel) می‌نامیدند، روزهای معینی از هفته با وسایل خودش و بطورمجانی‌در "زمین آقایی" کار میکردو در آنجا برای مالک اقتصاد شخصی ویرا ایجاد می‌نمودکه کلا" وجزئا" به مالک تعلق داشت. این کاری که دهقان باین ترتیب برای مالک انجام میداد بهرهٔ کار و یا "پرداخت بهرهٔ زمین بوسیله کار کردن" نام داشت. ولی در کردستان اقتصاد دهقانی در نسق، همیشه و در همه جا شرط ضرور برای موجودیت‌اقتصاد مالک درزمین آقایی نبود. زیرا در شرایط خاص کردستان در دوران تسلط اقتصاد در بسته

---

۱. سحابی – در بارهٔ وضع دهقانان ایران – ص ۱۵۷

طبیعی، شخص فئودال اقتصاد شخصی خود را نه در رشتهٔ کشاورزی، بلکه در قسمت دامداری ایجاد می‌نمود و از کشاورزانی که در زمین‌وی کشاورزی میکردند بطور عمده بهرهٔ جنسی میگرفت. در آن دوران "پرداخت بهره زمین بوسیله کارکردن" اساسا" در دامداری معمول بود که هنگام شرح سیستم زوم بآن اشاره شد. لکن در قرن ۲۰، گرچه نوع عمدهٔ بهره ارضی باز هم بهره جنسی بود، ولی فئودالها با مشاهده اینکه کشاورزی به منبع درآمد مهمی مبدل شده است، با ولع عجیبی به کشاورزی روی آوردند واقتصادهای شخصی بسیار بزرگ کشاورزی ایجاد نمودند و بدین منظور قطعات مهمی از املاک خود را به "زمین آقایی" تبدیل کردند. طبق اصول فئودالیسم این مالکان می‌بایست اقتصادهای شخصی خود را بوسیله کار بلاعوض دهقانان نسقدار اداره کنند. ولی در عمل همیشه و کاملا" چنین نبود. ملاکان برای ادارهٔ اقتصاد شخصی خود از کار مجانی دهقانان نیز استفاده میکردند، ولی قسمت عمدهٔ امور مربوط به ادارهٔ این اقتصاد توسط افراد دیگری اجرا میشد که مالک اجیر میکرد واغلب این افراد از لحاظ نمود اجتماعی، کارگران مزدی کشاورزی در شرایط کردستان بودند. لذا بهرهٔ کار و یا "پرداخت بهرهٔ زمین بوسیله کارکردن" در اکثر حالات شرط درجهٔ دوم ایجاد اقتصاد آقایی بود.

نسقی (جیگاجوتی) که بدهقان داده میشد بدرجهٔ توانائی اقتصادی وی و سودی که می‌توانست به مالک برساند بستگی داشت. در میان دهقانان صاحب مکنت همیشه یک رقابت مستتر بر سر بدست آوردن بهترین نسقها در جریان بود. مالکی که تصمیم بایجاد اقتصاد شخصی میگرفت قبل از هر چیز زمین آقایی را از مجموع ملکش جدا و معین می‌نمود. پس از مالک، بهترین زمین‌ها معمولا" نصیب دهقانان ثروتمندتر میشد و بقیهٔ اراضی به کدخدا، دهقانان میانه‌حال و بالاخره به افرادی میرسید که شراکتا" نسق از ارباب میگرفتند.

بطورکلی نسق برای مدت غیرمعین بدهقان داده میشد ومیتوانست بصورت ارث به اولاد ذکور وی نیز منتقل گردد. یگانه شرط انتقال آن بود که اولاد ذکور بتوانند نسق پدری را بکارند و بهره و بدهیها و تعهدات و مکلفات پدری را کلا" به مالک بپردازند.

زمین نسق به علل معین می‌توانست از دست دهقان خارج شود. مهمترین علت می‌توانست آن باشد که دهقان توانایی اقتصادی خود را از دست بدهد و دیگر قادر بکاشتن زمین و رساندن بهره وغیره به مالک نباشد. دهقان توانائی اقتصادی خود را بعللی از این قبیل از دست میداد: مثلا" به سلفخر و رباخوار مقروض می‌ماند. در نتیجه خشکسالی با گرسنگی و بی‌بذری مواجه میشد، در نتیجه اپیدمی دامی و یا حوادث دیگر گاوها و دیگر حیوانات خود را از دست میداد، خود و یا پسرش را به خدمت سربازی می‌بردند و نیروی کارخانواده‌اش کاهش

پیدا میکرد و غیره. در نتیجه اینها دهقان زیر فشار قرار میگرفت: در حالیکه اقتصادش ورشکست و درآمدش بشدت کاهش یافته بود، می‌بایست همان بدهی‌هائی را که در دوران شکوفائی اقتصادش به مالک می‌پرداخت باز هم بپردازد. این وضع او را مجبور میکرد که یا بکلی از خیال‌داشتن اقتصاد شخصی دست بکشد و مزدور دیگران شود و یا نسق موجود را به‌ارباب‌پس بدهد و در عوض نسق دیگری متناسب با توانائی خود از او بگیرد.

گاهی دهقان در نتیجهٔ پیدا شدن رقیب زورمند نسق خود را از دست میداد. بدین ترتیب که‌رقیب جدید تعهدات‌بیشتری درمقابل مالک‌تقبل میکرد و مالک‌نسق را از صاحب سابقش گرفته برقیب وی‌واگذار میکرد. گاهی نیز مالک بمنظور ایجاد اقتصاد "آقایی" نسق را ازدهقان و یا دهقانان معین پس میگرفت و آنرا به خاک "آقایی" تبدیل‌میکرد.

گرچه آمار دقیق علمی مربوط به‌استفاده از زمین در ایران‌و به مراتب اولی درکردستان در دوران موردبحث وجود ندارد، ولی آماری که در سال ۱۳۳۹ در بارهٔ استان سنندج منتشر شده، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و تا حدودی به حل مسئله کمک کند.

آن آمار در جدول شمارهٔ ۵ خلاصه می‌شود: [1]

صحت نسبی آماری که‌در "تهران اکونومیست" منتشر شده و این جدول‌برپایهٔ‌آن تنظیم گردیده، درمحیط بی‌آماری و یا عدم دقت غیر قابل تحمل در آمارهای آنروزی، طبعا" دارای‌ارزش است و این صحت نسبی از مقایسهٔ آن آمار با واقعیت‌های مشخص استان سنندج روشن میگردد. ولی‌مطالب ناگفتهٔ زیادی نیز درآمار مذکورمشاهده میشود. ازجمله در آمار مذکور طبقه‌بندی اقشار دهقانی ونوع مناسبات حاکم بر آنها بیان نشده‌است. چنین انتظاری را هم از سیستم آمار رژیم پهلوی که میکوشید وجود طبقات رانفی و مبارزهٔ طبقاتی‌را در کوره راههای‌انحرافی کانالیزه کند، نمی‌توان‌داشت.

بهرحال، این جدول بیانگر واقعیت‌هائی است. از آن جمله‌میتوان شک نداشت که اکثریت دهقانانی که در خاک نسق دریافت شده از مالک و یا در قطعه زمین ملک خود اقتصادمستقل خود را ایجادکرده بودند دهقانانی بودند که کمتر از ۵ هکتار زمین داشتند و در نوبت دوم آنهائی بودند که هریک ۲۰ ــ ۵ هکتار زمین دراختیارشان بود. اینکه دراستان سنندج ۴۵ درصد واحدهای کشاورزی هریک بطور متوسط ۱/۷ هکتار زمین داشتند و در مقابل آنها، ۸ درصد واحدهای کشاورزی هریک‌بطورمتوسط دارای ۴۰/۷ هکتارزمین بودند ــ بیانگر این‌واقعیت است که تا این‌زمان تجزیهٔ طبقاتی توده‌های دهقانی دراستان مذکور پیشرفت قابل

---

۱. تهران اکونومیست ــ ۴۸۷ ــ ص ۱۹

(جدول شماره ۵)

انواع اقتصادها (برحسب مقدار زمین)	تعداد مطلق اینگونه اقتصادها	تعداد نسبی آنها (نسبت به تعداد مجموع اقتصادهای موجود در استان) (%)	مجموع اراضی اینگونه اقتصادها (هکتار)	مقدار نسبی این اراضی (نسبت به مجموع اراضی مزروعی استان) (%)	مقدار متوسط زمین که در اختیار یک واحد اقتصادی قرار داشت (هکتار)
واحدهای اقتصادی که هریک کمتر از ۵ هکتار زمین داشتند	۲۵/۰۰۲	۴۵	۴۲/۳۷۸	۸/۵	۱/۷
واحدهای اقتصادی که هریک ۲۰ ــ ۵ هکتار زمین داشتند	۲۵/۱۱۳	۴۷	۲۷۵/۲۰۸	۵۵/۲	۱۰/۵
واحدهای اقتصادی که هریک بیش از ۲۰ هکتار زمین داشتند	۴/۴۴۴	۸	۱۸۰/۹۷۹	۳۶/۳	۴۰/۷
جمع :	۵۵/۵۵۹	۱۰۰	۴۹۸/۵۶۵	۱۰۰	――――

توجهی نموده بود. ولی از سوی دیگر این واقعیت که ۴۷ درصد واحدهای کشاورزی هر یک بطور متوسط ۱۰/۵ هکتار زمین در اختیار داشتند، دلالت بر آن می‌نمود که در آن زمان با وجود تعمیق نسبی تجزیهٔ طبقاتی توده‌های دهقانی، قشر میانه‌حال هنوز هم از لحاظ تعداد واحدها در اکثریت قرار داشت. بدیگر سخن، تجزیهٔ طبقاتی توده‌های دهقانی که از لحاظی جز مستحیل شدن میانه حالان وتجزیه آنها به تهی دستان و کولاکها چیز دیگری نیست، هنوز راه دور و درازی در پیش داشت.

در شرایط کردستان ایران (در دوران مورد بحث) یک نسق (و یا یک "جیگاجوت") معمولا" آن مقدار زمین مزروعی بود که یک خانوار دهقان با نیروی خودش و با یک جفت گاو در مدت یکسال از عهدهٔ کاشتن و درو کردن و همهٔ امور تولیدی آن برمی‌آمد. دهقان به تناسب توانائی خود از مالک نسق میگرفت. طبق یکی از اصول "مزارعه" می‌بایست هر بار نسبت تقسیم محصول بین دهقان و مالک معین شود. ولی چنین رسمی عملا" وجود نداشت. این نسبت در سطح یک ولایت و حتی یک استان طی سالیان دراز به مثابهٔ سنتی معین شده بود و لذا وقتی که مالک نسق بدهقان میداد عملا" درمورد نسبت تقسیم محصول قراری گذاشته نمی‌شد و باصطلاح نیازی به "چانه‌زدن" نبود. اصل دیگر مزارعه، یعنی تعیین مدت مزارعه هم همیشه نقض می‌گشت. زیراکه مالک نسق را برای مدت نامعین در اختیار دهقان قرار میداد و اصولا" راجع بمدت استفادهٔ دهقان از این نسق هم صحبتی نمیشد. دهقانانی که امکان ایجاد اقتصاد خود را داشتند معمولا" یک جیگاجوت زمین از مالک دریافت میکردند. ولی کسانیکه خواهان دو جیگاجوت و یا بیشتر بودند و همچنین افرادی که به تنهائی توانائی اداره کردن حتی یک جیگاجوت را نداشتند و لذا شراکتا" این کار را انجام میدادند نیز کم نبود. مثلا" در سال ۱۳۳۹ در استان سنندج ۹۸ درصد واحدهای کشاورزی مستقل (بدون شریک) و ۲ درصد آن شراکتی بود.[۱]

مقدار زمین جیگاجوت در مناطق مختلف کردستان با هم فرق داشت. از آنجا که اراضی اکثر دهات کردستان اززمین‌های آبی و دیم تشکیل یافته بود، جیگاجوتها هم معمولا" ترکیبی از این دو نوع زمین بودند، گرچه در مناطق آبی فقط زمین آبی جیگاجوت نامیده میشد و دیم جزو ملحقات و مضافات آن بشمار میرفت. در شهرستان مهاباد یک جیگاجوت حداکثر عبارت از ۴ هکتار زمین آبی و ۸ هکتار زمین دیم بود، ولی طبق برخی اسناد در خاک سنجابی از حدود ۹ ـ ۲ هکتار

۱. همانجا ـ ص ۱۹

تجاوز نمی‌نمود.[1]

دهقان جیگاجوت خود را حداقل بدو قسمت تقسیم و طبق اصول آیش هر سال قسمتی را مورد استفاده قرار میداد. سال ۱۳۳۹ درحدود ۷۹/۵ درصد واحدهای تولیدی کشاورزی استان سنندج از اصول نوبتی آیش استفاده کرده بودند و لذا در همان سال ۵۰/۲ درصد اراضی مزروعی کاشته‌نشده بود و درحالت استراحت قرار داشت.[2] ولی ۲۰/۵ درصد واحدهای کشاورزی از اصول آیش استفاده نکرده بودند که در حدود ۸ درصد بعلت نوع مزروعات (مزروعات چندین ساله) و ۱۲/۵ درصد بعلل دیگر بود که شاید احتیاج و فقر سوزان دهقانان در راس آن علل قرار داشته باشد. روشن است که قسمتی از دهقانان اخیر صیفی‌کاران اطراف شهرها بودند.

۲. گرایش های سرمایه داری در تشکیل تولید کشاورزی

در کردستان نیز مانند سرتاسر ایران پایهٔ رسمی استفاده از زمین مزروعی بر اصول مزارعه قرار داشت و چون این اصول از فقه اسلامی اخذ شده بود، کسی را یارای نقض رسمی آن نبود. هیچ یک ازشاهان مستبد و صدر اعظم‌ها و مجالس تحمیلی جرئت نقض رسمی این اصول را نکرده‌اند. باید بگوئیم که سطح و کیفیت نیروهای مولده و مناسبات مالکیت موجود در کشور هم ضرورت الغای کامل اصول مزارعه را ایجاب نکرده بود. در قوانین مربوط به مناسبات ارضی که طی سالهای ۳۰-۲۰ قرن ۲۰ در مجلس شورا به تصویب رسید در همه جا به تصریح و تلویح رعایت اصول مزارعه تداعی میشد. " قانون مدنی " (مادهٔ ۵۱۸) مزارعه را چنین تعریف میکرد: مزارعه‌عبارت ازقراردادیست که طبق آن یکی از طرفین برای مدت معین زمین‌معینی را بطرف دیگر میدهدکه آنرا بکارد و محصول آنرا با وی تقسیم کند.[3] هنگام انعقاد قرارداد مزارعه باید نسبت تقسیم محصول میان "مزارع" (کسی‌که‌زمین‌رامیدهد) و " عامل" (کسی‌که زمین را می‌گیرد) بصورت $\frac{1}{4}$، $\frac{1}{3}$، $\frac{1}{2}$ والی آخر معین شود (مادهٔ ۵۱۹). مالیات دولتی را باید مالک بپردازد (به استثنای مواردی‌که در قرارداد مزارعه عکس آن قید شده‌باشد) (مادهٔ ۵۴۲)

---

۱ - گ. پطروف - برخی اطلاعات در بارهٔ کردهای سجابی ایران محله" اسوگرافی شوروی" ۱۹۵۲ - شماره ۱ (روسی)، (ار این پس: پطروف برحی اطلاعات در بارهٔ کردهای سجابی ایران)

۲ . تهران اکونومیست - ۴۸۷ - ص ۱۹

۳ . قانون مدنی - حلد اول (ار این پس: قانون مدنی - حلد اول)

اصول مزارعه با تفسیرهائی که در بارهٔ آن شده بود، محدودیت هائی داشت. در تفسیر آن گفته میشد که پرداخت طلا و نقره (پول) توسط " مزارع " به " عامل " بجای سهم وی از محصول، امر مکروهی است.۱ این یکی از ناسازگاریهای اصول مزارعه با راه و رسم سرمایه‌داری بود و راه نفوذ سرمایه‌داری را در کشاورزی می‌بست. سهم " مزارع " می‌بایست نه بصورت پول، بلکه بصورت جنس و با مقدار نسبی از جمع محصول معین شود.

ولی ایران خیلی وقت بود وارد مرحلهٔ رشد مناسبات سرمایه‌داری شده بود. مناسبات سرمایه‌داری رکود و انسداد و روتین اقتصاد طبیعی موروث قرون و اعصار را در هم می‌شکست و برای پیشرفت خود راه و جا باز میکرد. سرمایه‌داری که پر رنج‌ترین وپرفاجعه‌ترین دوران تاریخ هر جامعه‌ایست، جبرا " خود را بر جامعه ایران تحمیل میکرد و موانع را از سر راه خود بر میداشت. این واقعیت در کوششی که برای تفسیر جدید اصول مزارعه بعمل آمد نیز نمایان بود. قانونگزاران سالهای ۳۰ - ۲۰ قرن ۲۰ گرچه رسما " و صراحتا " علیه اصول مزارعه قد علم نمیکردند، ولی خواه ناخواه به مسئلهٔ بسیار مهمی از لحاظ رشد سرمایه‌داری توجه می‌نمودند که آن هم مسئلهٔ استفادهٔ از کارمزدی در اصول مزارعه بود: در مادهٔ ۵۴۱ " قانون مدنی " گفته میشد که " عامل " برای اجرای امور کشاورزی می‌تواند از کارمزدی استفاده نماید. در اینحال در امر تشکیل کشاورزی بجای دوفیگور اجتماعی سابق (مالک و دهقان)، سه فیگور اجتماعی ذیل در صحنه ظاهر میشد: "مزارع (مالک)، " عامل " (اجاره‌دار) و کارگر مزدی (کارگر) و این لااقل از جهت حقوقی پایهٔ مناسبات جدیدی را که مناسبات سرمایه‌داری بود، در کشاورزی می‌ریخت. شک نیست که اصولا " مجتهدان و فقهای ذیصلاحیت قبل از آنهم می‌توانستند این تفسیر و نکته جدید را در اصول مزارعه وارد نمایند. ولی بطوریکه فاکتها نشان میدهد، فقط در ربع دوم قرن ۲۰، آنهم نه بوسیلهٔ روحانیون و مراجع شرعی، بلکه توسط مجلسی که نمایندهٔ ائتلاف ملاکان و بورژوازی آنروز ایران بود، تفسیر و نکتهٔ مزبور علم گردید.

شیوه‌ها و اشکال مختلف سازماندهی اقتصاد کشاورزی همانگونه که مبین طرق مختلف و مشخص استفاده از زمین بود، یکی از جهات بسیار جالب مناسبات اجتماعی را نیز در خود مجسم میکرد. این شیوه‌ها و اشکال یکی از آشکارترین علائم خصلت محافظه کارانهٔ مناسبات ارضی در کردستان بود. برخی از اشکال سازماندهی اقتصاد کشاورزی در کردستان نیمه اول قرن ۲۰، بی‌شک ریشه در قرون وسطی داشت و با

---

۱ شیخ بهاءالدین - جامع عباسی - ص ۳۱۹ - ۳۱۸

تحولات معینی خود را لنگ لنگان تا دوران جدید رسانده بود. این واقعیت هم علت عینی هم سبب ذهنی داشت.

پس از این مقدمات بـه توضیح اشکال مختلف سازماندهی تولید کشاورزی در ربع دوم قرن ۲۰ می‌پردازیم و برای نمونه شهرستان مهاباد را در مرکز بـررسی قرار میدهیم. این توضیح که بر پایهٔ مشاهدات شخصی نویسنده تنظیم شده ،بطور فشرده چهار شکل مشخص و عمـدهٔ سازماندهی تولید (و یاچهار شکل اقتصاد) کشاورزی را در برمیگیرد.

ـ **اقتصاد "جوت بنده"** این بود که دهقانی که گاو و بذر و بنیهٔ مادی دیگر داشت طبـق امکانات خود از مالک جیگاجوت میگرفت وبا استفاده از آبی که آنهم به مالک تعلق داشت (اگر زمین آبی بود) با نیروی کار خانوادهٔ خود دراین زمین اقتصاد خودش را ایجادمی‌نمود. هنگام تقسیم و برداشت محصول، $\frac{۱}{۵}$ محصولی‌که بدست آمده بود به عنوان" ده ــ دو" به" مزارع" (مالک) و بقیه به" عامل" (دهقان) میرسید.

ـ **اقتصاد" نیوه‌کار" (نصفه‌کار)**. در ایجاد این اقتصاد ازجانب مالک، زمین و آب و بذر و از جانب دهقان، نیروی کار و حیوان‌کار شرکت میـکرد. هنگام برداشت محصول ابتدا $\frac{۲}{۱۵}$ آن بعنوان " ده ــ دو" به مالک داده میشد و بقیه ($\frac{۸}{۱۰}$ محصول) به تساوی میان مـالک و دهقان تقسیم میشد.

ـ **اقتصاد" سه‌یک بر" (ثلثه‌کار)**. در اینجا زمین و بذر و آب از مالک، نیروی کار و حیوان کار از دهقان بود. علاوه بر این، مالک پیشکی و بلاعوض مقداری گندم بعنوان" نانانه" بدهقان میداد.هنگام برداشت محصول ابتدا $\frac{۳}{۱۵}$ آن بعنوان " ده ــ دو" برای مالک سوا می‌شدو بـعد ثـلث بقیـــه یعنی $\frac{۴}{۱۵}$ بدهقان و دو ثلث آن یعنی $\frac{۸}{۱۵}$ به مالـک میرسید.

ـ **اقتصاد" سپان"**.این اقتصاد توسط دهقانانی ایجاد میشد کـه فقط با نیروی کار خود در آن شرکت می‌نمودند. زمین و گاو و بذر و آب از آن مالک بود. مالک به" سپان" بصورت پیشکی وبلاعوض‌مقداری گندم بعنوان " نانانه" و همچنین چیزهای دیگری از قبیل یکدسـت لباس، یک جفت" کلاش" (گیوهٔ دهقانی کردی) ،مقداری روغن و یا شیر نیز میداد. هنگام برداشت محصول ابـتدا ۰/۲ آن بعنوان " ده ــ دو" برای مالک برداشته میشد و از بقیهٔ محصول، یک پنجم ($\frac{۴}{۲۵}$) بدهقان و چهارپنجم ($\frac{۱۶}{۲۵}$) به مالک میرسید.

قبل ازهر چیز باید گفت که اسامی چهار نوع اقتصاد مذکور در فوق گرچه صورت صرفی مضاف و مضاف الیه دارند، ولی باید آنها را در معنای صفت و موصوف قبول نمود. اگر به معنای مضاف و مضاف‌الیه پـذیرفته شـوند در مواردی با واقعیت مطابقت خواهد داشت(مثلا"

اقتصاد جوت بنده در واقع مال شخص رعیت جوت بنده بود)، ولی در موارد دیگر تصور کاذب ایجاد خواهد نمود (مثلا" اقتصاد سپان مال شخص سپان نبود). باین موضوع بطورکلی در عالم کردشناسی (و نه تنهاکردشناسی) کمتر توجه شده است. برخی از محققین هنگام بررسی مسائل مربوط به سازماندهی تولید و استثمار دهقانان با بیان این عرف کلی که مثلا" فلان درصد محصول بدهقان و فلان درصد به مالک میرسید، در واقع انواع اقتصادها و گروهها و زمره‌های دهقـانی را بهم قاطی نموده و در میان همه آنها از لحاظ محتوای اجتماعی ـ اقتصادی نوعی علامت تساوی گذاشته‌اند. مثلا" نویسنده‌ای بنام کـورسون در سـال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲) می‌نوشت: در ایران درصورتیکه زمین و آب و بذر و گاو ازآن مالک باشد، "اجاره‌بها $\frac{3}{4}$ محصول را خواهد بلعید".[1] روشـن است که در جائی که زمین و آب و بذر و گاو مال مالک باشد و دهقان فقط با نیروی کارش در تولید شرکت کند، در آنصورت اقتصادی که به وجود خواهد آمد مال مالک خواهد بود و لذا دهقانی که فقط با نیروی کارش در اینجا شرکت میکند "اجاره‌دار" نیست، بلکه نوعی کارگر مزدی ازانواع ابتدائی آنست. این دهقان نیست که به مالک اجاره‌بها می‌پردازد بلکه مالک است که در مقابل کار باین دهقان نوعی مزدمیدهد. لذا در مثال فوق باید نه از "اجاره‌بها درحدود $\frac{3}{4}$ محصول" بلکه از" مزد در حدود $\frac{1}{4}$ محصول" صحبت کرد.

بـرای روشن شدن مطلب چهارنوع اقتصاد فوق‌الذکر، با مشخصات خود در یک جدول آورده میشود (جدول در صفحهٔ بعد).

ازجدول شماره ۶ چند نتیجه‌زیر بدست می‌آید:

اولا" ـ در همهٔ انواع اقتصادهای مذکور، اقتصادی که بوجود میآمد مال کسی بود، که جیگاجوت (نسق) بوی تعلق داشت (جیگاجوت، یعنی نسقی که دراختیار دهقان قرار داشت، ملک مالک بود و نسق دهقان. دراینجا مالک، مالک بود و نه صاحب نسق و دهقان، صاحب نسق بود و نه مالک). لـذا فقط اقتصاد دهقـان "جوت بنده"ای که از کارمزدی استفاده نمیکرد اقتصاد تیپیک فئودالی بود. این دهقان از آنجا کـه هم صاحب نسق بود و هم مولد مستقیم، اقتصادی که بوجود می‌آورد مال خودش بود و لذا سهمی که هنگام تقسیم محصول به مالک زمین میداد (۲۰ درصد محصول) بهرهٔ مالکانه فئودالی به معنای واقعی کلمه بود.

دهقان جوت بنده می‌توانست برای ایجاد اقتصاد خود از کارمزدی هم استفاده کند. در اینحال او باز هم همان بهرهٔ تیپیک فئودالی را (۲۰ درصد) بـه مالک می‌پرداخت، ولی روشن است که او دیگر از چارچوب معیارهای فئودالی فراتر رفته بود و یا لااقل به خروج از این

---

۱. ن. کورسون ـ ایران ـ مسکو ـ ۱۹۲۳ ـ ص ۵۴، (روسی)، (ازاین پس: کورسون ـ ایران...)

(جدول شماره ۶)

انواع اقتصادها	نسبت تقسیم محصول (%)		
	سهم مالک زمین	سهم صاحب "جیگاجوت"	سهم مولد مستقیم
۱ ــ "جوت‌بنده" : الف ــ در صورت عدم استفاده از کارمزدی	۲۰	۸۰ (هردو یک شخص واحد است)	
ب ــ در صورت استفاده از کارمزدی : ــ طبق اصول "نیوه‌کار"	۲۰	۴۰	۴۰
ــ طبق اصول "سه یک بر"	۲۰	تقریبا" ۵۳/۳	تقریبا" ۲۶/۶
ــ طبق اصول "سپان"	۲۰	۶۴	۱۶
۲ ــ "نیوه‌کار"	۲۰	۴۰	۴۰
۳ ــ "سه‌بریک"	۲۰	تقریبا" ۵۳/۳	تقریبا" ۲۶/۶
۴ ــ "سپان"	۲۰	۶۴	۱۶

چارچوب گرویده بود.
ثانیا – به استثنای جوت بنده‌ای که‌از کارمزدی استفاده نمیکرد درهیچ یک از انواع دیگر اقتصادها، مولد مستقیم نه صاحب نسق‌بود و نه صاحب اقتصادی بودکه خود در آن نسق ایجاد کرده بود. اودر مقابل کاری که برای دیگران (صاحب نسق) انجام میداد و برای آنها اقتصاد ایجاد میکرد، دستمزد دریافت می‌نمود که مقدار نسبی معینی از محصول بود.
ثالثا" – در همهٔ انواع اقتصادها نسبت تقسیم محصول تغییر میکرد، ولی یک رقم به مثابهٔ" رقم مقدس و مصون" از هر تغییری مصون می‌ماند، با قاطعیت بموجودیت خود ادامه میداد و در همه‌جا به صف مقدم کشانده میشد. این رقم بهرهٔ مالکانه بود که‌بنام "ده‌ـ دو" و بصورت ۲۰ درصد محصول خودنمائی میکرد. این سهم که بطور عمده دارای ماهیت بهرهٔ مالکانه فئودالی بود، نه تنها از جوت بندهٔ دارای اقتصاد، حتی از سهم "نیوه‌کار" و "سه یک بر" و "سپان" هم کسر میشد. لذا نمی‌توان گفت که در دوران مورد بحث، سهم مالک در همه حال و از همهٔ جهات بهرهٔ تیپیک فئودالی بوده است. سهم مالک در سرزمین مکری (مهاباد) "زکوه" نیز نامیده‌میشد و با پوشیدن لباس دینی مصونیت بیشتری کسب می‌نمود.
نتیجهٔ اصلی که از این بررسی بدست می‌آید این است که فقط در اقتصاد جوت بنده (آنهم بشرط استفاده نکردن از کارمزدی) بود که مولد مسقیم اقتصاد خود را بوجود می‌آورد و به مالک بهرهٔ مالکانه می‌پرداخت. در دیگر انواع اقتصادها، مالک زمین و یا صاحب نسق بوسیله "نیوه‌کار"، "سه یک بر" و "سپان" برای‌خود اقتصاد به وجود می‌آورد و به آنها نوعی دستمزد می‌پرداخت.
این مطلب بروشنی نشان میدهد که در دوران موردبحث در کردستان مسئلهٔ استفاده از زمین و سازماندهی اقتصاد کشاورزی میکوشید تا از غلاف قرون وسطائی پاتریارکال – فئودال رها شود و در سمت رشد مناسبات سرمایه‌داری قرار گیرد. باثبات میرسد که کسانی‌که کردستان را میهن ابدی مناسبات پاتریارکال – فئودال و یک جامعهٔ متحجر و روتین‌قلمداد کرده‌انداز واقعیت دور افتاده‌اند. از چهار نوع اقتصادی که در بالا شرح داده شد، بویژه اقتصاد "نیوه‌کار" و "سه‌یک‌بر" از بسیاری جهات و ویژگیها و محتوای خود، (Matairie-System) را بیاد می‌آورد. مارکس دربارهٔ این سیستم چنین نوشته است: میتوان "ماتری سیستم" را بمثابه شکل‌گذار از شکل ابتدائی بهره زمین به‌بهرهٔ سرمایه‌داری حساب‌نمود. در شرایط این سیستم برای آنکه کار راه‌بیفتد برزگر علاوه بر نیروی‌کار خود بخشی از سرمایه را هم میگذارد و مالک زمین علاوه بر زمین بخش دیگر سرمایه را میگذارد ومحصول در میان آنها در کشورهای مختلف طبق نسبتهای گوناگون تقسیم میشود. در

این شرایط برزگر آنقدر پول ندارد که همهٔ سرمایه‌را بگذارد و از سوی دیگر سهمی که مالک زمین دریافت میکند بهرهٔ زمین خالص نیست.[1] در اصول "نیوه‌کار" و "سه‌یک‌بر" نیز سهم مالک اگر یک قسمتش بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی بود، ولی قسمت دیگرش سود سرمایه‌ای بود که او درآن اقتصاد میگذاشت (بصورت بذر و گاو و "نانانه" و غیره). سهم مولد مستقیم نیز یک قسمتش دستمزد و قسمت دیگرش سود سرمایه‌ای بودکه در آن اقتصادگذاشته بود (گاو و غیره). یعنی جریان درسمت خروج ازچارچوب مناسبات فئودالی قرار داشت.

اقتصادی که توسط "سپان" ایجاد میشد ازاین هم فراتر میرفت. دراین حال زمین مال مالک و بقیهٔ سرمایه از آن صاحب نسق بود. بهرهٔ زمین به مالک و سود سرمایه‌های دیگر به صاحب نسق میرسید. ۱۶ درصدی که به مولد مستقیم میرسید درواقع دستمزد او بود. اگرمالک زمین و صاحب نسق شخص واحدی بود (یعنی مالک در "زمین‌آقابی" بوسیله "سپان" برای خود اقتصاد شخصی ایجاد می‌نمود)، در آنصورت سهم او از مجموع بهرهٔ مالکانه و سود سرمایه‌هائی که گذاشته بود (بذر و گاو و غیره)، یعنی از ۸۴ درصد محصول تشکیل میشد. یعنی هم سهم مالک و هم سهم صاحب نسق به مالک میرسید. چون او در این حال هم مالک و هم صاحب نسق بود.

گرایشهای سرمایه‌داری تنها بصورت تلفیق شده با مناسبات آرکائیک و از میان این مناسبات ظهور نمیکرد، بلکه گاهی اشکال تیپیک سرمایه‌داری نیز در قواعد و شرایط استفاده از زمین و سازماندهی اقتصاد کشاورزی بروز می‌نمود. یکی از نمونه‌های آن نوع اقتصادی بود که‌مثلاً" در خاک مکری توسط "رنجبر" ایجاد میشد و در مناطق مختلف کردستان اسامی گوناگون داشت. "رنجبر" از بسیاری جهات به "سپان" شباهت داشت. فرق اصلی آنها این بود که دستمزد "سپان" عبارت از مقدار نسبی از مجموع محصول بود، ولی دستمزد "رنجبر" بصورت مقدارمطلق ازآغاز کار معین میشد و گاهی به‌شکل قرارداد کتبی هم مسجل می‌گشت. گرچه دستمزد "رنجبر" هم‌اکثرا" بصورت جنس داده میشد و او هم "نانانهٔ" بلاعوض دریافت میکرد، ولی با وجود این باید "رنجبر" را یکی از پدیده‌های برجسته آن دوران در سمت خروج از مناسبات فئودالی محسوب‌نمود. اگر اقتصادی که "رنجبر" ایجاد میکرد در زمین نسق قرار میداشت، آنوقت صاحب نسق ۲۰ درصد محصول را (ده‌ـ دو") به مالک میداد و دستمزد "رنجبر" را هم از بقیه محصول می‌پرداخت. دراین حال آنچه‌مالک میگرفت بهرهٔ مالکانه، آنچه "رنجبر" دریافت می‌کرد دستمزد و آنچه برای صاحب نسق باقی می‌ماند، سود

---

۱. مارکس ـ سرمایه ـ جلد سوم ـ ص ۸۲۶

سرمایه‌ای بود که او در آن اقتصاد گذاشته‌بود (گاو و بذر و غیره). " رنجبر" درمقابل دستمزد، ۸ ماه (از اول فروردین تا آخر آبانماه) برای صاحب کار در هر کاری‌که او دستور میداد کار میکرد. برای توضیح باید بگوئیم که مقدار" نانانه"ای که به" سپان" و" رنجبر" داده میشد معمولا" درحدود ۴ تغار مکری (۱۶ پوط) گندم بود.

در سرتاسر کردستان ایران پدیده‌های" سپان" و"رنجبر" وجود داشت و اکثرا" با همین‌نامها هم نامیده میشد. سنجابی در مورد تطبیق کارمزدی در دهات ولایت کرمانشاهان در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) می‌نوشت: باتراکهای کردستان (باتراک ــ کارگر مزدی کشاورزی) که همهٔ‌ثروتشان عبارت از دو گوسفند و چند ظرف سفالی و مقداری پاره پوره است، ۱۰ درصد ساکنان دهات را تشکیل میدهند. اینها بخاطر نان‌پیدا کردن به خارج مهاجرت می‌کنند، در نیروهای مسلح ملاکان استخدام میشوند و به چارواداری می‌پردازند. در مقابل این کارها یک باتراک در سال جمعا" ۱۰ تومان پول، غذا (نان و دوغ) ، دو جفت گیوه و یک‌چوخا (" چوّغه") مزد میگیرد. اگر زن باتراک هم با او کار بکند، جز خوراک از صاحب کار چیز دیگری دریافت نمی‌کند.[1]

روستوپچین در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) اطلاعات‌زیر را دربارهٔ باتراکهای کردستان داده است: ارباب باتراکهایی را که دیگر بصورت پرولتر در آمده‌اند، در املاک خود بکار می‌گمارد و مزد جنسی بآنها میدهد. مقدار این مزد در مناطق مختلف با هم فرق دارد، ولی مقدار متوسط آن‌در این حدود است: باتراک‌که برای مدت ۹ ماه اجیر میشود، در این مدت در خانهٔ ارباب بطور مجانی غذا میخورد و هرماه ۸۸ گروانکه غله و۴/۵ گروانکه روغن و مقداری نمک دریافت میکند. علاوه بر این، در پایان مدت خدمت به کارگر خوب یکدست لباس، یک قبا و تقریبا" ۱۰ تومان پول نقد هم داده میشود.[2]

یکسال بعد، تاردوف کارگران موسمی کردستان‌را که استفاده از آنها وسیعا" گسترش یافته بود، به چهار گروه زیر تقسیم میکرد: ۱) برزگر سهم بر ــ این برزگر برای یک موسم $\frac{1}{7}$ محصول، ۶ ــ ۵ تومان پول برای لباس و ۳ ــ ۲ تومان پول نقد دریافت می‌نمود. ۲) باتراک ــ این‌شخص زمین را شخم‌زده میکاشت و ببار میآورد و در مقابل آن هر سال ۶ ــ ۵ تومان پول لباس، هرماه ۳ تومان مزد باضافهٔ خوراک روزانه میگرفت. ۳) کارگر خانگی ــ در مقابل کاری که انجام میداد سالی ۶ تومان پول و ۱۰/۵ تومان پول لباس دریافت می‌نمود. ۴) کارگر زن (شاید منظور کلفت باشد) هرماه ۲ تومان حقوق و سالی معادل ۷ تومان لباس و کفش

---

۱. سنجابی ــ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ــ ص ۱۰۸

۲. روستوپچین ــ یادداشتهائی دربارهٔ کردها ــ ص ۸۳

و چارقد و غیره میگرفت.[1]

۳. استفاده از مرتع در شرایط جدید.

در بخشهای گذشته ویژگیهای اقتصادی ـ تولیدی سیستم زوم شرح داده شد. در شرایط موجودیت سیستم کلاسیک زوم، در احراز حقوق استفاده از مرتع، داشتن اغنام و احشام نقش تعیین کننده داشت. عضو گروه دامدار بمحض اینکه اغنام و احشامی بهم میزد، بطور اتوماتیک حقوق استفاده از مرتع نیز بوی تعلق میگرفت. ولی در شرایط جدید این وضع به کلی بهم خورده بود. مرتع با قرار گرفتن در مالکیت خصوصی اشخاص معین، نقش اجتماعی بس مهمتری بازی میکرد و تمرکز اغنام و احشام در دست افراد معین، سرعت بیشتری کسب می‌نمود. اکنون دیگر از مرتع اساسا" بر پایهٔ اصول جدید ـ اجاره استفاده‌میشد.

بدین ترتیب فروپاشی سیستم زوم عبارت از مجموعه‌ای از پروسه‌های اقتصادی و اجتماعی بود که مهمترین آنها تبدیل شدن مراتع به مالکیت خصوصی کامل و تمرکز اغنام و احشام در دست اشخاص معین بود. تبدیل گشتن مراتع "مشترک" به مالکیت خصوصی (هم از لحاظ حقوقی و هم در عمل) در کردستان ایران بطور نهائی، به نیمه اول قرن ۲۰ مربوط است. ولی تمرکز اغنام و احشام در دست افراد معین و محروم شدن بسیاری از وارثان دامداران سابق از دام، از ربع چهارم قرن ۱۹ سرعت بیشتری کسب کرد. تاردوف در سال ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) مینوشت: در ولایت کرمانشاهان جماعاتی که‌عشایر و ایلات نام دارند بدوقطب تقسیم میشوند. در یک قطب خوانین ودر قطب دیگر دامداران فاقد اقتصاد شخصی، باتراکها و تهیدستان قرار گرفته‌اند. در میان این دو قطب اصلی‌طیف وسیعی از گروههای رنگارنگ بینابینی اجتماعی‌قرار دارند که عمده‌ترین آنها درجدول شماره۷۰ تصویرگشته است:

آنچه‌درجدول‌صفحه‌بعدآمده‌تصویری از وضع آن بخش مردم است که اکثریت عظیم آنان در گذشته منشاء ایلی و عشیره‌ای داشته‌اند و در ادامهٔ آداب واصول آبا و اجدادی تعصب و روتین خاص از خود نشان میدادند. ولی بخش دیگر مردم دامدار یا چنین منشائی نداشتند و یا خیلی وقت بوداز آن منشاء جدا شده بودند. بدون شک، تمرکزاغنام واحشام در دست اشخاص معین و عمق تجزیه طبقاتی در میان این بخش مردم بمراتب شدیدتر و بیشتر بوده است.

---

۱. تاردوف ـ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ـ ص ۱۶۶.

د ـ نگهبانان ایلخی ـ مزد هریک از آنها برای موسم ایلخی بدین قرار بود :

۱ ـ لباس	جمعاً معادل	۱۱ تومان
۲ ـ مزد نقد	" "	۳۶ "
	جمع =	۴۷ تومان

مزدی که در ارقام فوق آمده معمولاً برای ۷ ـ ۸ ماه از سال بوده است (از نوروز تا پایان آبانماه) برای چهارماه بقیهٔ سال هم مجدداً چوپان استخدام میشد. در فصل پائیز پس از آنکه قوچها را به گله‌ها آورده و جریان تلقیح گوسفندها پایان می‌یافت (بکردی باین کار میگفتند " بران‌تی‌بردان ") برای ماههای آذر ـ اسفند چوپان‌زمستانی استخدام میکردند. برای این مدت به هر چوپان ارشد ۲۰ ـ ۸ راس گوسفند و به‌جوانترها ۵ ـ ۳ راس‌گوسفند مزد میدادند. بطور متوسط از هر ۲۰ راس گوسفند یکراس‌به چوپان داده میشد.[۱]

عرب شاملوف نیز در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) اطلاعات جالبی‌از تطبیق کارمزدی در دامداری کردستان نقل کرده است و انواع مختلف این کارکنان را به ترتیب زیر برشمرده است.[۲]

الف ـ "شوان" (چوپان) . این چوپان که سراسر سال کارمیکرد از دام و زمین و اقتصاد شخصی محروم بود وحداکثر ثروت وی از ۴ ـ ۳ گوسفند و بز تجاوز نمی‌نمود. لذا برای زندگی کردن حز فروختن نیروی‌کار خود چاره‌ای نداشت. هر چوپان در مقابل خدمتی که انجام میداد از هر ۲۰ راس گوسفندی که می‌چرانید یکراس مزد میگرفت. اصولاً یک چوپان‌نمی‌توانست به بیش از ۲۶۰ ـ ۲۰۰ راس گوسفند خدمت‌کند ولی ارباب در مقابل ۱۴ ـ ۱۰ راس گوسفند که بعنوان مزد به چوپان میداد، عملاً او را به خدمت ۶۰۰ ـ ۵۰۰ راس گوسفند وامیداشت. به علاوه،از مزدی‌که به چوپان میداد ۲ ـ ۱ راس گوسفند بعنوان بدهی اربابی کسر میکرد.

ب ـ "گاوان" (چوپان گاوان) . شرایط‌استخدام او نیز بشرایط استخدام چوپان فوق شباهت داشت. با این فرق که به او بعوض‌گاو، گوسفند بعنوان مزد میدادند.

ج ـ "خولام" (نوکر) . استخدام "خولام" در میان کردهای‌اسکان یافته معمول بود. مدت استخدام وی معمولاً یکسال بود و گاهی‌ارباب او را به چوپانی می‌گماشت.

---

۱ . سکیتین ـ کردها ـ ص ۱۰۹
۲ . شاملوف ـ در باره‌ٔ مسئلهٔ فئودالیسم در سرزمین کردها ـ ص۱۳۳

د ـ "روژحق" (روزمزد) . کارکنانی بودند که مزد روزانه‌دریافت میکردند و صاحب کار در هر رشته‌ای میخواست آنها را بکاروامی‌داشت.

هـ ـ "وادروانی" و یا "دروینه‌وان" به‌معنای درودگر. اینها که تخصص در درودگری داشتند، جهت جمع‌آوری علوفه برای زمستان. استخدام می‌شدند.

بویژه در اواسط قرن ۲۰ تقریبا" در همهٔ‌مناطق کردستان ایران در رشتهٔ دامداری بطور وسیع از کارمزدی استفاده میشد. دامداران‌که دراکثر ولایات بطورعمده به کشاورز مبدل شده بودند، بحکم نیازهای زندگی، اقتصاد دامداری را نیز بطور جنبی ادامه میدادند و برای ادارهٔ دامهای خود اکثرا" بطور جمعی چوپان اجیر می‌نمودند و مزد او را بصورت گندم، پول نقد، لباس، کفش، نان و محصولات دامی می‌پرداختند. به مالک مرتع هم تحت عناوین مختلف، مثلا" بنام "شکه زکوه" (زکوه از شیشک) در واقع حق‌المرتع میدادند. در دوران مذکور مالکان نیز اکثرا" گله‌های قابل توجه داشتند و آنها را باز بصورت مذکور در فوق اداره می‌نمودند. گاهی دامداران بزرگی درمنطقه‌پیدا میشدند. مثلا" در سالهای ۳۰ ـ ۲۰ قرن ۲۰ در محال هرکی دو دامدار بزرگ باسامی فتاح و سیدصمد هریک بیش از ۱۰ هزار راس‌گوسفند شیرده (علاوه بر قصر) داشتند و اقتصاد خود را بر پایه‌های مشخص سرمایه داری اداره می‌نمودند. مثلا" فتاح برای هر ۲۰۰ راس گوسفند یک چوپان و یک دوشنده استخدام میکرد. جالب اینکه برخلاف سنن دیرین‌کردستان که دوشنده قاعدتا" باید زن باشد، فتاح دوشنده مرد هم استخدام میکرد.

تعلق‌یافتن مرتع به یک شخص و متعلق بودن دامها بشخص‌دیگر یعنی منفک شدن مالک مرتع از مالک دام، خودبخود ضرورت تنظیم مناسبات میان آنها را نیز بمیان می‌آورد. هر قدر این دو شخص از هم دورتر و نسبت به هم بیگانه‌تر میشدند، هر قدر مالکیت خصوصی و انحصاربر روی مرتع و دام وسعت و شدت میگرفت، اجارهٔ مرتع در معنای سرمایه‌داری به عمده‌ترین شکل استفاده از مرتع مبدل می‌گشت. بدیهی است که در این حال اجارهٔ مرتع از لحاظ شکل و معنی عین اجارهٔ مرتع در ادوار گذشته نبود. اکنون اغلب مقدار اجارهٔ مرتع بصورت مبلغ و کمیت‌های مشخص پول و جنس، پیشکی معین میشد. در گذشتهٔ‌نسبتا" دور صاحب مرتع دامهائی را که بعنوان حق المرتع دریافت میکرد قاعدتا" به گله‌های خود اضافه می‌نمود و اقتصاد دامداری خود را توسعه میداد ولی اکنون اگر دامی هم بعنوان حق الاجارهٔ مرتع دریافت می‌نمود، اغلب اوقات آنرا میفروخت و به پول تبدیل میکرد.

در سالهای ۳۰ قرن ۲۰ در ولایت کرمانشاهان از هر "ساوار" مرتع در یک موسم ییلاق بطور متوسط قریب ۲۰۰ تومان اجاره بها

می‌گرفتند . " ساوار " یکی از واحدهای مرتع معمول در کردستان بود . در ولایت کرمانشاهان یک " ساوار " مرتع عبارت از مقدار چراگاهی بود که برای چراندن ۲۰۰۰ راس گوسفند و بز و یا ۳۵۰ راس گاو و گاومیش کفایت میکرد.[1] گاهی اتفاق می‌افتاد که اجاره کننده مرتع خود دامدار نبود و مرتعی را که اجاره کرده بود خود به دامداران اجاره میداد و علاوه بر اخذ اجاره‌بهای اصلی ، برای هر راس دام ۱ قران اضافی هم برای خودش از آنها میگرفت . در قلمرو خان ماکو اجاره بهای یک مرتع در سال ۱۰۰ ــ ۳۰ تومان بود . اجاره داران این مراتع را از خان ماکو اجاره میکردند و خود مجدداً آنرا بدامداران اجاره میدادند و علاوه بر اجاره بهای فوق برای هر بز و گوسفند ۱ ــ ۰/۵ قران پول نقد و از هر ۲۰ راس گوسفند ۱ راس بعنوان اجاره بهای اضافی برای خود میگرفتند.[2]

این اجاره‌دار گرچه برئیس زوم (فاقد مرتع شخصی) شباهت داشت ، ولی از لحاظ نقش اجتماعی ـ اقتصادی خود شباهتی در میان آنها نبود . منظور آن رئیس زوم از همه کارهائی که انجام میداد ایجاد ، گسترش و اداره‌ٔ اقتصاد دامداری خودش بود ،ولی این اجاره‌دار اصولاً در دارا بودن دام اجباری نداشت و جز واسطه و دلال مرتع چیزدیگری نبود .

در برخی مناطق در نتیجه‌ٔ اینکه بخش هرچه بیشتری از مراتع بهِ مزرعه مبدل و مقدار مراتع کاهش می‌یافت و همچنین در ارتباط با تنزل‌مداوم ارزش پول کشور ، اجاره بهای مرتع بسرعت ترقی میکرد . مثلاً " امیر احتشامی فئودال مشهور کرند در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) از ۳۲ نفر دامدار که جمعاً " ۱۶ هزار راس گوسفند داشتند ، ۳۲۰ هزار ریال اجاره‌ٔ مرتع گرفته بود . مراتع مناطق سرگله ، خانه‌آشور ، هوله ، باویسی دار زنگنه ، قیطول و جیگیران (جمعاً " ۵۹ روستای خالصه بودند) واقع در سرزمین کرمانشاهان تا سال ۱۳۳۱ هرسال در مقابل ۲۴۰ هزار ریال اجاره داده‌میشد . ولی در همین سال در ارتباط با پایان یافتن مدت اجاره نامه سابق و انعقاد اجاره نامه جدید ، این اجاره‌بها یکسر به ۱ ملیون و ۸۰۰ هزار ریال رسیده بود .

باید به برخی از اصول قدیمی استفاده از مرتع و سازماندهی اقتصاد دامداری که خود را تا حدودی با شرایط جدید انطباق داده بودند نیز اشاره نمود . یکی از آنها اصول " **شوانکاره** " بود که‌میتوانست باشکال مختلف پیاده شود . صرف‌نظر از فرق در اجراء ، این قاعده همیشه یک‌محتوای مشابه داشت و آن این بود که مالک مرتع ، مرتع خود

---

۱ . تاردوف ــ خطوط عمده‌ٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ــ ص ۱۵۲
۲ . همانجا ــ ص ۱۵۲

را در استفادهٔ دامدار معینی قرار میداد بی‌آنکه‌از وی اجاره‌بهای‌نقدی و یا جنسی دریافت نماید. سودی که‌مالک مرتع از این کار می‌برد‌این بود که آن دامدار اغنام و احشام مالک مرتع راهم بدامهای خود قاطی میکرد و بطور مجانی می‌چرانید. بطوریکه مشاهده میشود،این قاعده‌از بسیاری جهات زوم مبتنی بر مالکیت عشیرتی را بیاد میآورد. ولی با وجود این‌تشابه عمده، در میان آنها فرق نیز وجود داشت. یکی از فرقها این بود‌که در‌شرایط زوم، دامدار دام خود را به گله‌های‌صاحب مرتع ملحق میساخت، ولی در شرایط جدید این صاحب مرتع است‌که دامهای‌خود را به‌گله دامدار ملحق می‌کند. فرق دیگر این بود که زوم از‌چندین خانوار دامدار به‌وجود می‌آمد ولی در اقتصاد" شوانکاره "معمولا" دو نفر شرکت میکردند. زوم یک واحد گروهی اقتصادی درازمدت بود که اغلب مبنای خویشاوندی نیز داشت. ولی عمر اقتصاد" شوانکاره" حداکثر از ۸ ماه تجاوز نمی‌کرد و اجباری هم در کار نبود که دوطرف شرکت کننده در آن حتما" خویشاوند باشند. بنظر چنین میرسد که اصول " شوانکاره" نوعی اقتصاد دامداری مبتنی بر بهرهٔ کار(پرداخت بهرهٔ زمین بوسیلهٔ کار کردن) درانطباق با شرایط جدید بود. دامدار در مقابل استفاده از مرتع می‌بایست به مالک مرتع بهره و یا اجاره بها بپردازد، ولی بعوض آن بدامهای مالک مرتع بطور مجانی خدمت میکرد و درآمد حاصله از آنهم نصیب مالک میشد.

یکی دیگر از این قواعد" دوّخه" نام داشت. طبق اصول "دوخه" صاحب گله‌دامهای خود را برای مدتی که گوسفند شیر میدهد(بهار-پایان تابستان) به شخص معینی می‌سپرد. این شخص همهٔ بره‌هاو پشم گوسفندان را باضافه‌ٔمقدار معین شده از محصولات لبنی گله(طبق قرارداد) به صاحب گله میداد و بقیهٔ محصول را در مقابل خدماتی که به گله کرده بود برای خود برمیداشت. شخصی که گله را بعهدهٔ خود میگرفت اکثرا" دامدار حرفه‌ای بود که مرتع نداشت و لذا از دیگران مرتع اجاره میکرد و اجاره‌بها می‌پرداخت. بدین ترتیب از مجموع گله اجاره‌ای و مرتع اجاره‌ای یک اقتصاد دامداری بوجود میآمد. قاعدهٔ " دوخه" در یکی از دو حال زیر بکار بسته میشد: یا صاحب گله اقتصاد دیگری، مثلا" کشاورزی داشت و فرصت چندانی برای‌پرداختن بدامداری برایش باقی نمی‌ماند و لذا گلهٔ خود را به‌اینصورت بدیگران واگذار میکرد و یا اینکه مقدار دامهای او بقدری کم بود که ارزش پرداختن مستقیم به آنها را نداشت. اولی دلیل بر رشد تقسیم اجتماعی کار و دومی ناشی از کاهش تعداد دامها در دست اکثریت مردم (و بالنتیجه تمرکز آن در دست عدهٔ معدودی) بود.

قاعدهٔ دیگر که" نَمر" نامیده میشد بر این پایه قرار داشت که صاحب گله، گله خود را برای مدت معینی در اختیار شخص دیگری‌قرار میداد. همه محصولات گله را این شخص برای خودش برمیداشت. ولی

او موظف بود که در پایان مدت موعود گله را بدون کاهش تعداد و تغییر جدی درکیفیت به صاحبش پس دهد. یعنی اگر در نتیجه اپیدمی دامی و یا فقدان علوفه و یا سرمای شدید و یا حملهٔ گرگان و غیره مقداری از گله تلف میشد، شخص متعهد موظف بود جای آنها را پر کند و هرقدر دام تحویل گرفته بود همانقدر هم با همان کیفیت به صاحبش پس دهد. بهمین دلیل این قاعده را "نمر" (نه‌میر،حاویدان) می‌نامیدند. بیشترکسانی ازاین قاعده استفاده میکردند که علوفه‌اضافی برای زمستان در اختیار داشتند. گلهٔ شخص‌فاقد علوفه را برای مدت یکسال تحویل میگرفتند و به ترتیبی که شرح داده شد عمل میکردند. درآمدی که بدست می‌آوردند، درواقع بهای نیروی کار خود وعلوفه‌ای بود که مصرف کرده بودند ـ البته باضافهٔ سود این سرمایه‌گذاری،یعنی محموع محصولات تولید شده‌از این گله که اصولا" بآنها میرسید.

قواعد دیگر سازماندهی دامداری نیز وجود داشت.

از مطالبی که در بالاآمد بروشنی دیده میشود که در نیمهٔ اول قرن ۲۰ در کردستان چه در رشته کشاورزی و چه در رشته دامداری استفاده‌از کارمزدی گسترش قابل توجه یافته بود. ویژگی جالب پدیدهٔ مذکور این بود که مزد نقدی و مزد جنسی و همچنین مزد با مقدار مطلق و مشخص‌و مزد بامقدار نسبی و نامشخص(درصد معین‌محصول) بهم تلفیق گشته بود. این نیز از پروسهٔ رشد بسیار کند ناشی میشد. پروسهٔ رشددر سرتاسر ایران و بویژه در کردستان توان آنرا نداشت‌که در مدت تاریخی نسبتا" کوتاهی همهٔ قواعد و نورمها و مناسبات آرکائیک را کنار بزند. در همه جا بندی از قرون وسطی بر دست‌وپای جوانه های دوران جدید مشاهده میشد.

ویژگی جالب دیگر این بود که در همهٔ انواع دستمزدها بخشی بنام لباس و کفش و خوراک وجود داشت. یعنی قسمتی از دستمزدرا لباس وکفش‌و خوراک تشکیل میداد. این پدیده که مهر و نشان مناسبات پاتریارکال ـ فئودال بر کارمزدی بود، در ضمن دلالت بر فقر شدید توده های محروم از زمین و دام داشت. ۸ ماه کار کردن در مقابل یکدست لباس" وطنی" آنچنانی (که اکثر فقط قبائی بود) و یک‌جفت " کلاش" و ۱۰۰ ــ ۸۰ پوط گندم و روزی مقداری نان و دوغ دلیل این واقعیت بود.

۴. تحول قطعی درطرز زندگی

تحول در مسئله استفاده از زمین موجب تحول در طرز زندگی نیز شد. از سوئی اسکان داوطلبانه وسعت و سرعت‌فراوان کسب نمود و از سوی دیگر اسکان اجباری (" تخته‌قاپو" کردن) به سطح سیاست

دولت ارتقاء یافت. روشن است که هیچ کوچ نشین و نیمه کوچ‌نشینی " طبق خواست قلبی خود" طرز زندگی اسکان اختیار نمی‌کند. ما قسمتی از اسکان را بدان جهت اسکان داوطلبانه می‌نامیم که تحمیل کنندهٔ آن بر مردم نه فشار و جبر عریان دستگاه دولتی، بلکه زندگی اجتماعی و اقتصادی خود جامعه بوده است.

نخستین مبتکر و محری سیاست اسکان اجباری در کردستان، دولت عثمانی بوده است.[1] دولت عثمانی این کار را از سال ۱۸۴۵ (۱۲۲۴) شروع کرد و اگرچه با تانی، ولی بهرحال آنرا پیش می‌برد.[2] در نتیجهٔ فعالیت" اسکان باشی" (ماموران اسکان) و فشار متمادی دولت عثمانی[3] طی دهها سال، بالاخره در سالهای ۱۹۱۳—۱۹۱۰ (۱۲۹۲ – ۱۲۸۹) قریب ½ کوچ نشینان و نیمه کوچ نشینان کردستان عثمانی بکلی و یا تقریبا" بکلی اسکان یافته بودند.[4] سرعت گرفتن اسکان در کردستان عثمانی خودبخود در کردستان ایران اثر میگذاشت. زیرا هم کردهای عثمانی که تا این تاریخ برای ییلاق به‌کردستان ایران می‌آمدند و هم‌کردهای ایران که تا این تاریخ برای قشلاق بکردستان عثمانی میرفتند با تشدید اسکان از جانب دولت عثمانی، با اشکالات جدید روبرو شدند. دولت عثمانی با این‌کار دوهدف راتعقیب می‌کرد. یکی حرکت در سمت تمرکز سیاسی، نظامی و اقتصادی کشور و دیگری فشار بر خلق کرد بمنظور" تبدیل نمودن وی به ترک!"[5]

ولی دولت ایران تا آغاز ربع دوم قرن ۲۰ سیاست اسکان اجباری را به مثابهٔ سیاستی در سطح دولت بموقع اجرا نگذاشته بود. اما از این دور ببعد دولت ایران نیز بمنظور اسکان اجباری کوچ نشینان و نیمه‌کوچ‌نشینان در سرتاسر ایران و از آن جمله در کردستان دست به یک رشته اقدامات نظامی، سیاسی و اداری زد. اسکان که در شرایط تاریخی معین رویدادی مترقی است، در ایران آن روز بیکی از وسایل اجرای سیاست‌تمرکز ضد ملی و ضد دمکراتیک کشور زیر رهبری رژیم دست‌نشاندهٔ استعمار انگلیس مبدل شد. بهمن بیگی که در بارهٔ عشایر استان فارس تدقیق نموده می‌نویسد: شخصی بنام سروان‌عباس که مامور اسکان قشقائیها بود، شیرزنان ایل را به توله سگهایش می‌نوشانید

---

۱ . باخنادزه ــ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ــ ص ۱۱۳
۲ . ژابا ــ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ــ ص ۱
۳ . آ.ژابا ــ فرهنگ کردی ــ فرانسه (تالیف فردیناند ژوستی) پطربورگ ۱۸۷۹، XVII ــ ص ۳۶ (از این پس: ژابا ــ فرهنگ کردی ــ فرانسه).
۴ . ی. ارلوف ــ ترکیه و کردستان ــ روزنامهٔ " ساکینسکی رابوچی " ــ شماره ۱۱ – ۱۳ – ۱۹۲۲ (روسی).
۵ . ی. لودشوویت ــ ترکیه ــ مسکو ــ ۱۹۵۵ ــ ص ۴۶ (روسی)،(از این پس: لودشوویت ــ ترکیه).

و در مقابل این جور و تطاولها بود که قشقائیها در سال ۱۳۰۸ سر به قیام برداشتند.[1] نویسنده‌ء دیگر (مهدی بامداد). میگوید: امیر احمدیو خزاعی ـ دو امیر لشکر رضاخان ـ که مامور اسکان لرها بودند، برای فریب مردم بدروغ قرآن مهر کردند و آنها را قتل‌عام نمودند.[2] اعمال زور و ستم علیه ایلات و عشایر بنام اسکان بقدری شدید بود که حتی مرتجع خونخواری مانند مخبرالسلطنه‌ء هدایت می‌گفت: اگر در این جنایات شرکت کنم در برابر" وجدانم!" شرمسار خواهم بود.[3]

تمرکز بدست رژیم کمپرادور ـ فئودال دست نشانده، بیش از این نمی‌توانست باشد. در همان ایام کسانی هم بودند که در این مسئله دید معقول‌تری داشتند و بجای اسکان اجباری در کردستان، پیشنهاد اشاعه‌ء فرهنگ، تاسیس مدارس صنعتی، افتتاح شعب بانک فلاحت، ایجاد کارخانه‌ها، کشیدن راه، ایجاد مراکز بهداشتی و دامپزشکی و غیره میکردند[4] و معتقد بودند که از این طریق میتوان سیاست اسکان واقعی را در کردستان اجرا نمود.

مسئله‌ای که بیان آن از لحاظ علمی قابل توجه است این است که دامداری کوچ نشینی در قوام ملی خلق کرد نقش مهمی داشته‌است. این دامداری از سوئی بعلت تک کالائی بودن، مبادله را ضروری میساخت و از سوی دیگر موجب آن میشد که هرسال دوبار دهها و صدها هزار خانوار دامدار کوچ نشین در داخل کردستان از قشلاق به ییلاق (که گاهی صدها کیلومتر فاصله داشتند) حرکت کنند. آنان با این مبادله و با این حرکت، در میان فرهنگهای ساکنان اسکان یافته مناطق ییلاقی و فرهنگهای ساکنان اسکان یافته‌ء مناطق قشلاقی نوعی ارتباط دائمی برقرار میکردند. بطورساده می‌توانیم بگوئیم که حرکت منظم این توده عظیم هرسال دوبار از یک سر کردستان بآن سر دیگر، بمثابه‌ء قاشقی بود که در میان دو منتهی الیه مسیر خود" دیگ جامعه" را بهم میزد و به آمیزش فرهنگهای قبیله‌ای وناحیه‌ای و لهجه‌ها و شیوه‌های بیان و غیره کمک می‌نمود و آنها را یکدست میساخت. امروز در کردستان مناطق فراوانی وجود دارند که گرچه گاهی صدها کیلومتر از هم دورند، ولی حتی در مسائل فرعی و غیر عمده هم یک وحدت عجیب درمیان فرهنگهای محلی آنهامشاهده میشود. گاهی اهالی دو منطقه که صدها کیلومتر باهم‌فاصله دارند با چنان لهجه‌ء واحدی از زبان کردی تکلم

---

۱. بهمن‌بیگی ـ عرف و عادت در عشایر فارس ـ ص ۶۲

۲. مهدی بامداد ـ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. جلد سوم ـ تهران ـ ۱۳۴۷ ـ ص ۱۴ ـ ۱۳ (از این پس: بامداد ـ شرح حال رجال ایران ـ جلد سوم)

۳. همانجا ـ ص ۱۴ ـ ۱۳

۴. شمیم همدانی ـ کتاب کردستان ـ ص ۶۶ ـ ۶۴

می‌کنند که تشخیص آنها از هم خیلی مشکل است.

طرز زندگی و اقتصاد قرون وسطائی دیگر دورانش سپری شده بود. ولی سیاست رژیم پهلوی حاکم بر ایران آنروز مانع از آن شد که این تحول ضروری تاریخی، یعنی الغای طرز زندگی کوچ‌نشینی و نیمه کوچ نشینی مجرای طبیعی و معقول خود را طی کند. حکومت پهلوی بی‌آنکه کوچکترین انگیزه و شرایط مساعد برای اسکان ایجاد کند، در اجرای این سیاست فقط و فقط بزور و سرکوب متکی بود. تنها کاری‌که این حکومت برای تشویق اسکان انجام داد و در انتشارات آن روز به چشم میخورد این است که در ۱۲ مرداد سال ۱۳۰۷ قانونی بتصویب مجلس رسید که طبق آن مقرر شد از آن تاریخ به بعد مالیات دام فقط از کوچ نشینان اخذ شود و اسکان یافتگان از این مالیات معاف باشند.[۱]

بقیه هرچه بود سرکوب و قتل عام و غارت و تبعید و قلدری بود. دولت ایران برای اجرای اسکان اجباری، دولت آن روز ترکیه را هم به یاری طلبید و با اتکاء بر قرارداد ۱۳۰۹ ایران و ترکیه، در زمینهٔ اسکان جسورانه‌تر و جری‌تر عمل نمود و علیه چندین گروه بزرگ ایلات دامدار کردستان دست به تضییقات سیاسی و عملیات نظامی زد، مثلاً" در همین دوران بود که ایل بزرگ جلالی بشدت سرکوب و افراد آن به اردبیل و قم و ساوه و قزوین تبعید شدند. بهمراه سران ایل‌جلالی، هزاران نفر از افراد زحمتکش و محروم و دهها هزار راس اغنام و احشام آنها در تبعید و اسارت از بین رفتند.[۲]

تنها جلالیها نبودند که قربانی سیاست ضد ملی و ضد دمکراتیک رضاشاه شدند جنایاتی‌که نیروهای‌شاه بفرماندهی سرهنگ کلنعلی‌خان‌نخجوان علیه عشایر و طوایف کرد مرتکب شدند، در میان کردها هنوز هم با نام "فاجعهٔ کردهای آرارات" یاد میشود. سرنوشت خونین گلباخی‌ها مریوانی‌ها و جوانرودیها هنوز زبانزد خاص و عام است. ولی در آن دوران مطبوعات رسمی شاهنشاهی این جنایات را یا مسکوت میگذاشتند و یا تحت عناوین "فتوحات مشعشع" بخورد مردم میدادند.

بهرحال، زیر تاثیر عوامل عینی وذهنی، طرز زندگی کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ نشینی در کردستان به زوال گرائید. اینگونه اسکان اجباری ضد ملی و ضد دمکراتیک نمی‌توانست جز ویرانی و استیصال نتیجه‌ای ببار بیاورد. دلیلش هم روشن است. ادامه آن اقتصاد و طرز زندگی‌که از وضع مشخص و سطح رشد مشخص جامعهٔ محلی جوشیده بود، از جانب دولت منع میشد و برای ایجاد اقتصاد جدید و طرز زندگی جدیدهم ازجانب دولت هیچگونه شرایطی ایجاد نمیشد. نتیجه یک‌چنین‌سیاست

---

۱. وهمن ــ مجموعه قوانین... ص۸ و ۱۵
۲. "اطلاعات" شماره ۱۹ــ۱ــ۱۳۳۰

مخربی‌هم معلوم است: از آنجا رانده و از اینجا مانده. یکی از علل عقب‌ماندگی وحشتناک کردستان، همین " حل نظامی" مسائل احتماعی و ملی و خلقی بود که باید نظامهای متکی بر منافع توده‌های محروم‌و زحمتکش، از آن تحربه‌اندوزی کنند و از این " راه‌حل" احتراز نمابند.

محـض داشتن تصـور مشخص از حریان اسکان درکردستان ایران، طـرز زندگی اخلاف عده‌ای از بزرگترین ایلات و عشایر کوچ نشین و نیمه کوچ نشین سابق کردستان را، در اواسط قـرن ۲۰ مورد بررسـی قرار میـدهیم. طبق اسناد " فرهنگ‌جغرافیائی ایران" منتشره در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) در آن دوران (اواسط قرن ۲۰) طرز زندگی اخلاف عشایر و ایلات مورد نظر بدین قرار بوده است:

کلـهرها. در این زمان از کلـهرها فقط ۵ تیره (اردشیری، شیرزادی کیانی، باپیر و عبدالمحمدی) که جمعاً" در حدود ۱۵۰۰ خانواربودند زندگی کوچ نشینی داشتند.[1] بخش‌گیلانغرب (محل سکونت‌کلـهرها) در همانسال عبارت از ۵ دهستان مشتمل بر ۱۱۸ آبادی بـا ۳۹۹۰۰ نفر سکنه بود.[2]

سنجابی‌ها. موطن اصلی آنـها دهستان سنجابی دارای ۱۴۷ ده با ۱۹ هزار نفر سکنه بود.[3] قسمت اعظم سنجابیـها بطور دائم در ده‌زندگی میکردند و قسمت دیگر آنـها فصل زمستان در خانه‌های واقع در دهات و فصل تابستان در چادرهائی که در حوالي دهات برپا میشد، بسـر می‌بردند. دامداران ثروتمند در فصل زمستان با گله‌ها و خانواده‌های خود به قصر شیرین، زهاب، نفت‌شاه، سرگله و حیگیران میرفتند ودر آنجا درچادر زندگی کرده به تربیت اغنام و احشام مشغول میشدند.[4]

گوران‌ها. مسکن آنـها، یعنی بخش گوران مشتمل بر ۱۱۳ آبادی با ۱۸ هزار نفر سکنه بود. همهٔ طوایف گوران مسکن ثابت داشتند.[5] با وجود این در فصل زمستان بخشی از گورانـها گله‌های خود را بدشت زهاب می‌بردند.

قبادی‌ها، ولدبیگی‌ها و باباجانی‌ها. همهٔ آنـها حداقل برای فصل زمستان مسکن ثابت داشتند و اکثریت آنـها بطورکامل اسکان یافته بودند.

جوانرو (جوانرودی‌ها). دهستان جوانرود (موطن آنـها) دارای بیش از ۱۰۰ روستا با قریب ۱۲ هزار نفر سکنه بود.[6] جز تیره‌های

---

۱. فرهنگ حغرافیائی ایران ـ حلد ۵ ـ سال ۱۳۳۱ ـ تهران ـ کلمهٔ " ویزیان" (از این پس: فرهنگ حغرافیائی ایران ـ حلد ۵)
۲. همانحا ـ کلمهٔ " گیلان"
۱. همانحا ـ کلمهٔ " سنجابی"
۲. همانحا ـ کلمه " سنجابي"
۵. همانحا ـ کلمه " گوران"
۶. همانحا ـ کلمهٔ " حوانرود"

اینا‌خی، زردوئی و امامی بقیه کاملاً اسکان یافته بودند.

گروه‌های ساکن سرزمین مکری. در میان اسلاف منگورها، دِبوکری‌ها مامش‌ها، پیران‌ها، زرزاها، گورکها، خانزاده‌ها و بیگزاده‌ها که ساکنان قدیمی این منطقه‌اند، در اواسط قرن ۲۰ جز شُقاق‌ها کوچ نشین دیگری وجود نداشت. شقاق‌ها که بیش از چند صد خانوار نبودند، در فصل تابستان به کوهستانهای افشار و سهند میرفتند و در زمستان به دشت میاندوآب و سواحل چپ "زرینه‌رود" و جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه باز می‌گشتند و در زاغه‌هائی که زیرزمین می‌کندند زندگی میکردند. دهها هزار خانوار دیگر ساکن سرزمین مکری اسکان کامل یافته بودند. برخیها بر این عقیده‌اند که در این دوران در سرزمین مکری تعداد کوچ نشینان از ۳ ـ ۲ هزار نفر تجاوز نمیکرد.[1]

شکاکها و جلالیها. همه شکاکها و اکثریت جلالیها اسکان یافتهٔ کامل بودند. جلالیها در دهات دهستانهای ساری سوباسار (۴۴ روستا) و چای باسار واقع در بخش پلدشت زندگی میکردند. در فصل زمستان از اراضی این دهات بمثابهٔ قشلاق استفاده می‌نمودند و در فصل تابستان گله‌های خود را به ییلاقهای اواجیق و چالدران می‌فرستادند.

میلان‌ها. در دهات گجلرات واقع در همین بخش زندگی‌میکردند و در فصل تابستان گله‌های خود را به کوههای ساری چیچک و ساری چمن می‌فرستادند.[2]

مطلبی‌که ذکر آن هم از لحاظ احتماعی ـ اقتصادی و هم ازلحاظ سیاسی دارای اهمیت است این است که با وجود الغای طرز زندگی کوچ نشینی و نیمه‌کوچ نشینی، در مناطقی ازکردستان و همچنین سرتاسر ایران حرکت ییلاق و قشلاق‌هنوزهم ادامه دارد. ولی این حرکت ییلاق ـ قشلاق را نمیتوان کوچ‌نشینی نامید. زیرا اینان، اولاً) مسکن ثابت دارند، ثانیاً) اقتصاد آنها یک اقتصاد انفرادی مستقل است، ثالثاً) اقتصاد آنهابستگی گروهی و ساختمان پاتریارکال ـ فئودالی ندارد، بلکه یک اقتصاد کالائیست که با هزار پیوند به بازار سرمایه‌داری کشور وصل شده است. اینگونه‌اقتصادهای کوچندهٔ دامداری درپیشرفته‌ترین کشورهای جهان وجود دارند که هر سال طبق نیازهای تولیدی وبراساس شکلی متفاوت با نومادیسم، دامهای خود را از قشلاق به ییلاق می‌برند وبرعکس. بسیاری از کسانی که در بارهٔ ایران و بویژه کردستان مطلب نوشته‌اند، به محض یافتن چند چادر درییلاق، حکم صادر کرده‌اندکه

---

۱ ـ حبیب الله تابانی ـ بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی‌کردستان (در نمونهٔ کردستان مکری) ـ تبریز ـ ۱۳۴۵ ـ ص ۷۴

۲ ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ـ جلد ۴ ـ سال ۱۳۳۰ ـ تهران ـ کلمات: "ساری سوباسار"، "چای باسار" و "گجلرات" (از این پس: فرهنگ جغرافیائی ایران ـ جلد ۴)

در این منطقه زندگی کوچ نشینی دایر است ! بدترین اشتباهات در این مورد به محققان ایرانی و ترک تعلق دارد.

در نیمهٔ دوم قرن ۲۰ حتی اینگونه کوچ کردن‌ها هم در کردستان بشدت کاهش یافت. حدول شماره ۸ که براساس نتایج سرشماری سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) تنظیم شده، بر این واقعیت گواهی میدهد:[۱]

یعنی در سال ۱۳۳۵ دراستان آذربایجان غربی (که قسمتی از آن کردنشین است) ۰/۲۸ درصد، دراستان سنندج ۰/۰۳۶ درصد و در استان کرمانشاهان آن ۶/۴ درصدمساکن عبارت از مساکن چادری و روستائی بود. بی‌شک در بخشی از این چادرها هم نه کوچ نشینان کلاسیک، بلکه کسانی زندگی میکردند که‌کوچ‌کردنشان بر مبانی حدید قرار داشت. این فاکت در تاریخ کردستان ایران دارای اهمیت‌فراوان است. زیرا از طرفی بیانگر تغییرات مهم در ساختمان اقتصادروستائی کردستان و مسئلهٔ استفاده از زمین‌است و از طرف دیگر اثبات‌می‌کند که کرد نه" ترک کوهستانی " و نه" چادرنشین " است و بلکه مثل همهٔ خلقهای دیگر جهان راه رشد تاریخی جامعهٔ بشری را می‌پیماید.

---

۱ گزارش خلاصهٔ سرشماری عمومی کشور ایران در آبانماه ۱۳۳۵ ـ حلد دوم ـ آبان ۱۳۴۰ ـ تهران ـ ص ۴۷۸ و ۴۸۵ ـ ۴۸۳ (از این پس: خلاصه سرشماری آبانماه ۱۳۳۵ ـ حلد دوم)

جدول شمارهٔ ۸

اسامی استانها (کردنشین ونیمه‌کردنشین)	تعداد عمومی مسکن	از آنجمله مساکن چادری	تعداد عمومی مساکن چادری استان مساکن چادری مربوط بمردم شهرنشین	مساکن چادری مربوط بمردم روستانشین
۱ ــ آذربایجان غربی (نیمه‌کردنشین)	۱۳۸/۹۰۶	۴۰۱	۲	۳۹۹
۲ ــ سنندج (کردنشین)	۱۰۶/۲۳۸	۳۸		۳۸
۳ ــ کرمانشاهان (کردنشین)	۲۷۸/۷۵۲	۲۷/۲۰۱	۹/۲۰۶	۱۷/۹۹۵
جمع	۵۲۳/۸۹۶	۲۷/۶۴۰	۹/۲۰۸	۱۸/۴۳۲

فصل پنجم

نقش دولت در استثمار دهقانان در قرن ۱۹

در فصول گذشته قواعد، شرایط و اشکال مختلف استفاده از زمین و مرتع مورد بررسی قرار گرفت و در این رابطه به مبانی اجتماعی استثمار کشاورزان و دامداران اشاره‌شد. اکنون باید مسئله استثمار شدن دهقانان را بصورت مشخص مورد بررسی قرارداد. ولی بعلت ویژگی مناسبات ارضی در قرن ۱۹، این مسئله باید در مقطع ویژه‌ای طرح شود.

بطوریکه روشن شد، نیمهٔ دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در ایران دورانی بود که آثار مناسبات قرون وسطائی آخرین نفسها را می‌کشید و بقایای مالکیت عالی حکومت بر زمین، ناقص بودن مالکیت خصوصی ارضی، دو مرحله‌ای و چند پله‌ای بودن پروسهٔ استفاده از زمین و سلطهٔ هرارشی پاتریارکال ــ فئودال، آخرین ایام خود را طی میکرد. این دوره همچنین آخرین دوران ادامهٔ این و یا آن جهت درآمد ارضی آرکائیک بود که از قرون گذشته به یادگار مانده بود و در آثار علمی اکثرا بنام بهره ــ مالیات شهرت یافته است. در این دوران تاریخی این مقولهٔ ذوجانبتین (بهره ــ مالیات) بطور نهائی ازهم متلاشی و به‌اجزای‌خود مجزاگردید، بهرهٔ ارضی (مالکانه) و مالیات ارضی (دولتی) متقابلا از هم "پاکسازی" و "تصفیه" شدند. بهره ارضی، تمام و کمال به مالک زمین که دیگر مالک خصوصی تام و تمام و واقعی بود تعلق گرفت و مالیات ارضی مال بلاشریک دولت شد که اینک با گرایش سرمایه داری تمرکز می‌یافت. مالک خصوصی زمین از اختیارات حاکمیت محلی محروم شد. و حکومت نیز اختیار مالکیت عالی بر زمین‌های کشور را بطور قاطع و نهائی از دست داد.

پی‌آمدهای اجتماعی و سیاسی این پروسه در جای خود در خور بررسی است. ولی مقدمتاً باید دید که در پایان آن دوران تاریخی و قبل از ورود ایران بدوران رشد سریع سرمایه‌داری نقش دولت (در آخرین روزهای مالکیت عالی حکومت بر زمین) در استثمار دهقانان چه بوده است.

اسناد موجود دلالت بر آن دارد که در دوران مورد بحث، دولت ایران از دو طریق ـ اخذ مالیات ارضی وگرفتن مالیات جنگی ـ در استثمار توده‌های کشاورز و دامدار شرکت می‌نمود.

۱. مالیات ارضی دولتی

الف . در بارهٔ مالیاتهای ارضی‌دولتی در ایران در نیمهٔ اول قرن ۱۹ . در آغاز قرن ۱۹ دولت ایـران چهار منبع عمـدهٔ درآمد داشت که مالیات، صادر، پیشکش و گمرکات نامیده میشدند. سه منبع اخیر شاید نیازبه توضیح داشته باشد.

صادر ــ یک بدهی اجباری و تصادفی بود که درحالات غیرعادی (هنگام مسافرت شاه، عبور رجال مهم و سفرا و لشکر از محل، ساختمان قصر و یـا عروسی در دربار و غیره) از مردم گرفته میشد. **پیشکش** ــ هدایای نوروزی بود که حکام از مردم محل گرفته به دربار می‌فرستادند. **گمرکات** ــ عوارض بازرگانی بود که بدون استثناء از همهٔ محصولات هنگام گـذشتن از داخل کشور اخذ میشد. هر قدر حرکت محموله در داخل کشور ادامه می‌یافت اخذ این عوارض نیز ادامه می‌یافت.[۱]

از چهار درآمد فوق تنها مالیات بود که رسمـا بنام مالیات ارضی و بصورت جنس و نقد از مردم روستائی و شهری گرفته‌میشد. در روستاها این مالیات را از محصولات عمده از قبیل غلات وحبوبات و ابریشم و پنبه و غیره بصورت جنس اخذ میکردند، ولی از میوه و دیگر محصولاتی که زود فاسد میشوند، آنرا بصورت نقد دریافت می‌نمودند. و اما مردم شهرنشین بنام مالیات دو نوع عوارض می‌پرداختند که یکی **خانه‌شماری** (عوارض معین که از هـر خانه‌ای بطور مساوی گرفته میشد) و دیگری **سرشماری** (عوارضی که به تعداد اعضای خانواده اخذ میشد) بود.[۲]

در آن شرایط آثار در هم آمیختگی مالیات دولتی و بهرهٔ زمین هنوز بچشم میخورد. برخی از محققان ایرانی درسالهای اخیر نوشته‌اند که دهقانان در آن دوران از محصولات نامبرده در بالا بنام "مالیات" ـ

---

۱. علی اکبر بینا ــ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ــ ص ۷۲ ــ ۷۱.
۲. همانجا ــ ص ۷۲ ــ ۷۱

دو مالیات می‌پرداختند: یکی " سهم دولت " دیگری" عایدی دائمی سهم ارباب ". [1] میتوان از تکرار کلمه " سهم " در هر دو جا احتمالا این استنباط را نمود که این دو سهم‌هائی از یک چیز واحد بوده‌اندو آن چیز همان مقولهٔ ذوجانبتین بهره ـ مالیات بوده است.

گرچه مالیات ارضی طبق " بنیچه " اخذ میشد، ولی شیوهٔ اخذ و نوع و مقدار آن در ولایات مختلف با هم فرق داشت. مثلا در کردستان و آذربایجان قسمت اعظم مالیات از غلات و دیگر مزروعات گرفته میشد. در برخی‌ولایات برحسب تعداد جفت گاو(برای هرجفت ۲ قران) و در برخی ولایات (مثلا در گیلان) متناسب با وسعت‌زمین مالیات میگرفتند (برای هر جریب برنج و توتون و توتستان ۱۵ قران). [2]

عامل‌آب درتعیین مقدار مالیات‌دولتی‌نقش مهم داشت. سرجان ملکم می‌نوشت: سرخرمن ابتدا بذر همچنین حق درو و خرمنکوبی را از محصول سوا می‌کردند و بعد، از بقیهٔ محصول به ترتیب زیر مالیات دولتی می‌پرداختند: در زمینی که توسط رودخانه آبیاری میشد $\frac{2}{10}$، در زمینی که بوسیلهٔ قنات و کهریز مشروب میگردید $\frac{1/5}{10}$ و در زمینی‌که توسط تالاب آبیاری میشد $\frac{0/5}{10}$ محصول بعنوان مالیات به‌دولت داده میشد. [3] اسناد موجود دیگر با این ارقام سرجان ملکم مطابقت ندارد.

در ربع اول قرن ۱۹ مالیاتهای ارضی دولت بسرعت افزایش‌یافت و بر گردهٔ مردم هرچه بیشتر سنگینی کرد. این مالیاتها که قبل از جلوس فتحعلی‌شاه قاجار بطور متوسط در حدود ۱۰ درصد محصول بود، در دوران این‌شاه به ۲۰ درصد وحتی ۴۵ درصد محصول رسید. [4 و 5]

مالیات ارضی طوایف نیز که بطور عمده مالیات مرتع بود، جای مهمی داشت. این مالیات که متناسب با تعداد اغنام و احشام گرفته میشد، در همه کشور یکدست نبود و معیار واحدی نداشت. مثلا در سرزمین فارس از هر راس گاو شیرده سالی ۳۰۰ دینار (۶ شاهی)، از الاغ ۲۰۰ دینار، از مادیان اصیل هزار دینار، از شتر ۳۰۰ دینار و از گوسفند ۷۰۰ دینار مالیات مرتع برای دولت گرفته میشد. [6]

بعلت اشکالات حمل و نقل، ماموران دولتی اغلب ترجیح میدادند

---

۱. همانجا ـ ص ۶۳.
۲. علی اصغر شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ تهران ـ ۱۳۴۲ ص ۲۷۳ (از این پس: شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار).
۳. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۴۰
۴. شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ ص ۲۷۲
۵. جمال‌زاده ـ گنج شایگان ـ ص۱۲۱ ـ ۱۲۰.
۶. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۴۲

که بعوض مالیات جنسی، پول نقد بگیرند و در اینحال یک خروار مالیات جنسی را با ۲ـ۱ تومان پول معاوضه می‌نمودند. در مناطق حاصل خیز و اراضی اطراف شهرها این مبلغ بالاتر میرفت.[۱] اخـذ مالیـات که بر اصول قدیمی ممیزی مبتنی بود با مقدار واقعی محصول ارتباط چندانی نداشت و موجب بیعدالتی‌های زیاد میشد. ماموری که حکومت محل برای جمع‌آوری مالیات میفرستاد همهٔ معیارها را زیر پا میگذاشت و فشار وارد می‌آورد که حتی‌المقدور مالیات بیشتری از مردم بگیرد. زیرا، علاوه بر دولت، خود حاکم محل ومامور مالیات نیز در این امر ذینفع بودند و برای خود سهم برمیداشتند.

مالیاتهائی‌که در بالا به آنها اشاره شد و بسرتاسر ایران مربوط بود در کردستان نیز با تفاوتهائی گرفته میشد. مثلا در منطقه مرگور از زمان فتحعلی شاه ازهر مزرعه ۷/۵ قران نقد بنام "خرج خانه" و $\frac{1}{5}$ محصول بصورت جنس مالیات برای دولت گرفته میشد. علاوه براین از هر راس گوسفند ۱۰ شاهی، از گاومیش ۳ قران و ازماده‌گاو ۱/۵ قران مالیات مرتع اخذ میگردید.[۲] در ترگور هم وضع به همین قرار بود. از مسیحیان کشاورز ساکن محل هر سال یک مالیات اضافی هم از قرار نفری ۵ قران گرفته میشد که کردهای مسلمان ازپرداختن آن معاف بودند.[۳] این شاید از آثار "جزیه" بوده است.

مالیاتی‌که عشایر بزرگ کردستان بدولت می‌پرداختند سربه‌ارقام بزرگی میزد. ریچ در سال ۱۸۲۰ نوشته است که عشیرت جاف هر سال ۳۰ توبره پول مالیات بـدولـت میـدهد و هـر تـوبـره حـاوی ۵۰۰ سکه طلا و نقره بـود.[۴] روشن است که بار همهٔ این مالیاتهـا در نهایت بر دوش مولدین مستقیم کشاورز و مالدار قرار میگرفت.

درکشور عثمانی سیستم مالیاتها نیز نسبت به‌ایران به مراتب منظم‌تر و روشن‌تر بود. در دوران‌قبل از "تنظیمات" در خاک عثمانی‌طبق شریعتـ "اعشار" وطبق قوانین دولتیـ حق "طاپو"، "رسم چیفت"، "نباک"، "دونوم آقچه‌سی"، "سـالاریه"، "رسم اوتلاق"، "رسـم‌قشلاق"، "آغل آقچه‌سی"، "رسم يايلاق"، "رسم‌اغنام"، "رسم آغل"، "بدعت‌خنزیر"، "رسم‌کوان"، "رسم‌دگیرمان"، "رسم دخان"، "رسم عروسان"، "باد هوا"[۵] ـ بصورت مالیاتهای مشخص‌از دهقانان گرفته میشد که متاسفانه

---

۱. همانجا ـ ص ۲۴۱

۲. خورشید افندی ـ سیاحت‌نامهٔ حدود ـ ص ۲۹۶

۳. همانجا ـ ص ۲۹۹

۴. رحله ریچ ـ ص ۲۰۰

۵. ای. سوکولوف ـ مالیاتهای ارضی در ترکیه قبل از "تنظیمات" ـ مجلهٔ "خاور نو" شمارهٔ ۹ ـ ۸ ـ سال ۱۹۲۵ ـ ص ۹۳ ـ ۸۵ (روسی). (از این پس: سوکولوف ـ مالیاتهای ارضی در ترکیه).

امکان توضیح آنها در اینجا نیست. گرچه در ایران یک چنین سیستم منظمی وجود نداشته است، ولی در بارهٔ یک مسئله اصولی میتوان اظهار نظر کرد که آنهم اشکال اصولی مالیات ارضی در ایران است. در کردستان ایران به تناسب شکل و ماهیت مالکیت ارضی بر زمین، حداقل دو نوع رابطه می‌توانست میان بهره ارضی (مالکانه) و مالیات ارضی (دولتی) وجود داشته باشد.

حالت اول این بود که صاحب زمین اصولا گماشته دولت بر زمین بود. او از مولدین بهرهٔ ارضی میگرفت که در عین حال مالیات دولتی هم بود. و بعد طبق فرمانی که بموجب آن زمین مذکور درتصرف او و گروهش قرار گرفته بود، قسمت معین آنرا بدولت میداد و بقیه را در مقابل خدمتی که برای دولت انجام میداد برای خود نگاه میداشت. یعنی مجموع بهرهٔ ارضی بمثابهٔ مالیات دولتی از مولد گرفته میشد و یا بدیگر سخن، مجموع مالیات دولتی که از مولد گرفته میشد درعین حال مجموع بهرهٔ زمین هم بود. یعنی بهرهٔ ارضی که مالیات‌نباشد وجود نداشت و مالیاتی که بهرهٔ ارضی نباشد قابل تصور نبود. گرچه این بهره ـ مالیات (و یا مالیات ـ بهره) میان صاحب عملی زمین‌و دولت تقسیم میشد و درنتیجهٔ این تقسیم، یک بخش‌آن صورت‌بهرهٔ ارضی و بخش دیگر صورت مالیات دولتی بخود میگرفت، ولی از اصل هر دو جزء، اجزاء یک پدیدهٔ واحد بودند. این حالت بیشتر مخصوص اخلاف تیولداران جنگی قرن گذشته بود. کتابهای قرون گذشته‌انباشته ازنمونه‌های مشخص این حالت است و برخی بقایای آن در قرن ۱۹نیز مشاهده میشد.

حالت دوم این بود که صاحب عملی زمین که دیگر تصرف او بر زمین از لحاظ اجتماعی و تاریخی تثبیت گشته‌بود، از مولدین‌مستقیم برای خود بهرهٔ ارضی و برای دولت‌مالیات دولتی اخذ می‌نمود وضمنا قسمتی از بهره‌ارضی را نیز بعنوان مالیات بدولت می‌پرداخت. گاهی مالیات دولتی را در این گونه اراضی، ماموران دولتی جمع آوری میکردند.

درحالت اول بهرهٔ ارضی که عبارت از محصول اضافی بود در میان دوطرف (صاحب عملی زمین و مالک عالی آن ـ حکومت) تقسیم میشد. ولی در حالت دوم مجموع محصول اضافی (بهرهٔ ارضی) به صاحب زمین میرسید و برای دولت مالیات جداگانه جمع‌آوری میشد. این موجب میگردید که علاوه بر محصول اضافی، قسمتی از محصول ضروری مولدین نیز باین ترتیب غصب شود.

گذار ازحالت اول به حالت دوم، در واقع گسستن پیوندارگانیک میان بهرهٔ ارضی و مالیات دولتی وازهم پاشیدن پدیدهٔ ذوجانبتین بهره ـ مالیات بود. این در عین حال موجب سنگین‌تر شدن بار استثماربر دوشکشاورزان و دامداران میشد. جریان انتقال از حالت‌اول

به حالت دوم با تمام پی‌آمدهای آن در سرتاسر قرن ۱۹ ادامه‌داشت و شکل میگرفت و تکامل می‌یافت.

ب. تکامل سیستم مالی ایران وآغاز تحول درمالیات ارضی دولتی.

در سالهای پایان سلطنت فتحعلی شاه وضع مالی ایران بشدت‌بوخامت گرائید. علل عمدهٔ این امر از سوئی خرابیها و خسارات ناشی‌از جنگهای ایران و روس و ایران و عثمانی واز سوی دیگر سرپیچی حکام برخی از ایالات و ولایات از پرداخت مالیات‌بود.[۱] در دوران‌سلطنت محمدشاه و صدارت حاجی‌میرزاآقاسی وضع بدتر شد. فتنه‌گریهای‌استعمار انگلیس، جنگهای هرات، فساد و خیانت وبی‌لیاقتی حاکم بردستگاه حکومتی ایران از علل عمدهٔ این سقوط بودند. همانطور که راولینسون نوشته‌است. حاجی‌میرزا آقاسی در دوران ۱۳ سال صدارت خود خزینهٔ مملکت را بسرحد افلاس رسانید، بطوریکه بعلت نبودن پول حتی پرداخت مواجب ارتش گاهی ۵ ـ ۳ سال بتاخیر می‌افتاد.[۲] در واقع ایران را یک حالت بحرانی فرا گرفته بود.

درآن دوران ایران فاقد یک سیستم منظم مالی بود. امورمالیه و عدلیه عملا" بهم تلفیق شده بود و در اکثر اوقات" صاحب دیوان عدالت" (مسئول امور عدلیه)، درهمان حال" محصل مالیات" هم بود.[۳] بار اول در سال ۱۸۲۴ (۱۲۰۳)" وزارت دول خارجه"تاسیس شد و پس از مدتی وزارت‌خانه‌های داخلیه، مالیه و فوائد عامه ایجاد گردید. بدین‌ترتیب از مجموع چهار وزیر و صدراعظم نخستین کابینه وزراء بوجود آمد. ولی وزارت‌خانه‌ها در سطح بسیار ابتدائی قرارداشتند و وزراء فاقد اختیار و قدرت بودند. در نتیجه، بطور عینی مسئلهٔ اصلاح دستگاه دولتی ایران و از آن جمله سیستم مالی کشور در دستور روز قرار گرفته بود. اولین کسی که بطورجدی و عملی به این کار پرداخت شخصیت برجستهٔ آن دوران ایران میرزاتقی خان امیزکبیر بود.

هنگامیکه میرزا تقی‌خان‌زمام اموررا بدست گرفت (۱۸۴۷م– ۱۲۲۶هـ) بودجهٔ دولتی ایران به‌پول آنزمان ۱ میلیون تومان کسری داشت. وی بمنظور چارهٔ این وضع قبل از هر چیز تصمیم‌گرفت‌برای وصول‌مالیاتهای موجود تضمین و تثبیت واقعی ایجاد کند. اوبه‌دو تدبیر اساسی‌دست زد: یکی وصول مالیاتهای چندین سالهٔ ایالات و ولایات که حکام از پرداخت آنها تمرد میکردندو تدبیر دوم، قطع مستمری اشخاص‌مختلفی که سالیان درازاز خزینهٔ‌دولت پولهای گزاف میگرفتند. اغلب این مستمری

---

۱. عباس اقبال آشتیانی ـ میرزاتقی خان امیرکبیر ـ تهران ـ ۱۳۴۰ـ ص ۱۷۵ و ۲۹۶ (از این پس: اقبال آشتیانی ـ میرزاتقی خان امیرکبیر).

۲. سرپرسی سایکس ـ تاریخ ایران ـ جلد دوم ـ تهران ـ ۱۳۳۰ ـ ص ۴۸۷ (از این پس: سرپرسی سایکس ـ تاریخ ایران ـ جلد دوم)

۳. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۴۰ ـ ۲۳۹

بگیران خویشاوندان شاه و نزدیکان دربار و امرا و افراد دیگر از این قبیل بودند. بدین ترتیب در بودجه تعادل ایجاد شد.[1]

میرزاتقی خان بمنظور جلوگیری از فساد و رشوه و دزدی و کمک به افزایش درآمدهای دولتی کوشش زیادی بخرج دادتا درآمد خالصه‌ها را نیز وارد خزانه دولت نماید. وی بر وصول مالیاتهائی که از اغنام و احشام، قناتها و کهریزها و چاههای آب و آسیابها گرفته میشد نیز نظارت جدی برقرار کرد.[2] مالیات "سرشماری" سابق با نام "مالیات سرانه" وضع روشن و حدود مشخص کسب کرد و در سراسر کشور برای هر مرد که از سن بلوغ گذشته بود ۴ قران و برای هر زن و یاکودک ۲/۵ قران" سرانه" معین شد.[3] مالیات "خانه‌شماری" سابق که اکنون" مالیات در" نامیده میشد همچنان ادامه داشت.[4] مالیات اغنام و احشام نیز افزایش یافت و برای هر گوسفند و بز در سال مبلغ ۱ـ۰/۷۵ قران و برای هرگاو و گاومیش ۱ تومان معین شده.[5] لازم بتذکر است که کردها" مالیات در" را به استهزا " در مالانه" می‌گفتند و این مالیات در سال ۱۲۴۵ (۱۸۶۶) بفرمان ناصرالدین شاه در خاک اردلان ملغی شد.[6 و 7]

میرزاتقی‌خان بمنظور اصلاح سیستم اداری مالیه ایران نیز دست باجرای تدابیری زد. بدین منظور در سال ۱۲۲۹ (۱۸۵۰) سراسر کشور را به ۶ منطقهٔ مالی تقسیم و بر هریک از آن مناطق یک نفر بنام" مستوفی" برگماشت. حکام ایالات و ولایات که تا آن روز اختیار مسائل مالی قلمرو خود را نیز در دست داشتند می‌بایست دست از این مسائل کوتاه کنند و آنها را به" مستوفی" تحویل دهند.[8] این تدبیر علاوه بر اینکه در سیستم مالی ایران نظم معینی ایجاد می‌نمود، دست صاحب زمینان بزرگ را که اکثر اوقات در اراضی خود مقام حکومت نیز داشتند، از مداخله در امور مالی کوتاه میکرد.

تدابیر میرزاتقی خان نتایج معینی ببار آورد. در آخرین سال صدارت وی در سرتاسر ایران ۲ میلیون و ۹۹۱ هزار تومان مالیات نقد (سوای

---

۱. شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ ص ۱۱۷
۲. آدمیت ـ امیرکبیر و ایران ـ ص ۱۴۱
۳. همانجا ـ ص ۱۴۲
۴. همانجا ـ ص ۱۴۱
۵. همانجا ـ ص ۱۴۲
۶. منشآت شاهزاده فرهاد میرزا ـ ص ۱۴۳ ـ ۱۴۲
۷. شیخ محمد مردوخ کردستانی ـ کتاب تاریخ مردوخ ـ جلد دوم ـ تهران ـ ص ۱۹۸ (از این پس: مردوخ ـ کتاب تاریخ مردوخ)
۸. مجید یکتائی ـ تاریخ دارائی ایران ـ تهران ـ ۱۳۳۵ ـ ص ۱۸ ـ ۱۷ (از این پس: یکتائی ـ تاریخ دارائی ایران)

جنس) جمع شده بود که ۶۲۰ هزار تومان آن از آذربایجان، ۱۱۱ هزار تومان از مناطق سنندج و کرمانشاهان، ۶۵ هزار تومان از همدان و ۱۳۰ هزار تومان از لرستان‌وخوزستان وصول گشته بود. مهمترین بخش این مالیاتها مالیات ارضی بود.۱ بموازات مالیاتهای نقدی مالیاتهای جنسی نیزتاحدود زیادی به نظم آفتاد. ولی میرزاتقی‌خان قربانی میهن‌دوستی‌و اصلاح طلبی خود شد. وی در نتیجهٔ تفتین طبقات و اقشار فاسد و غارتگری که منافع نامشروعشان صدمه‌خورده بود، در محیط ظلمانی استبداد و بردگی و جهالت، در زمستان ۱۲۲۹ (ژانویهٔ ۱۸۵۱) به دستور ناصرالدین شاه از مقام صدارت عزل و قریب یکسال بعد (۱۴ ژانویهٔ ۱۸۵۲) بدستور همین شاه در باغ فین کاشان بقتل رسید.

گرچه میرزاتقی‌خان دیگر در صحنه نماند، ولی ایجاد تحول در مجموع جامعهٔ ایران حکم تاریخ بود و نمی‌توانست با قتل وی ازدستور روز خارج شود. شاه سفاک قاجار این مرد میهن‌دوست‌و اصلاح طلب را نابود ساخت، ولی مثل همهٔ سرکوبگران پس ازنابود ساختن پرچمدار تحول، خودُ شبح‌نیمه‌جانی از آنچه را که میرزاتقی خان مطرح کرده بود، در برنامه قرارداد تا بدینوسیله هم ادعانامه‌تاریخ را در مورد قتل آن مرد بزرگ بخیال خود رد کند و هم دستگاه خود را در چارچوب منافع طبقهٔ خود و دربار خود با نیازهای روز دمساز نماید.

ناصرالدین شاه از طرق دیگری برای تثبیت و افزایش‌درآمدهای دولتی کوشش میکرد. بدین منظور وی مطابق با وضع هر ایالت و ولایت تدابیر ویژه اتخاذ نمود. مثلاً" در مناطقی مثل کردستان که نفوذ دولت مرکزی در حد اعلای ضعف قرار داشت، مالیاتهای دولتی را به اشخاص‌بانفوذ محلی اجاره میداد تا آنها با اتکاء بر نفوذ و قدرت محلی خود مالیاتها را وصول کنند. مستاجر مالیات دولتی را جمع آوری و اجاره بها را که مبلغ چندان مهمی‌نبود بدولت می‌پرداخت و بقیه را برای خودبرمیداشت. مالیات دهها ولایت طی سالیان متمادی در مقابل مبلغ فوق‌العاده کمی اجاره داده میشد. مثلا" ، مالیات دولتی ولایت بانه سالی در مقابل ۳۶۰۰ تومان، محال برادوست در مقابل ۱۰۰ تومان، محال پسوه در مقابل ۱۰۰۰ تومان، ولایت سردشت در مقابل ۳۰۰۰ تومان اجاره داده میشد.۲

محض داشتن تصور مشخصی در بارهٔ ترکیب آن مالیاتها، اطلاعات زیر را که سیاههٔ ناقصی از مالیاتهای منطقهٔ اشنو در اواسط قرن ۱۹ است، از نظر می‌گذرانیم. در آن موقع مالیاتهای یکسالهٔ منطقه اشنو

---

۱. آدمیت ـ امیرکبیر و ایران ـ ص ۱۴۴

۲. خورشید افندی ـ سیاحت‌نامهٔ حدود ـ ص ۲۵۳ و ۳۰۱ و ۲۵۷و ص ۲۴۳ - ۲۴۲

در مقابل ۴۵۰۰ تومان به شخصی اجاره داده شده بود. اجاره‌دارمذکور به‌ترتیب سیاههٔ زیر مالیات را جمع‌آوری کرده اجاره بها را می‌پرداخت و بقیه را برای خود برمیداشت: [1]

۱ . مالیات غلات و حبوبات:
- در شهر اشنو ۱۰/۱ محصول
- در دهات اشنو ۵/۱ محصول

۲ - مالیاتی‌که از یک‌یک خانوارها گرفته میشد (بنام محلی "دزگایانه").
- در شهر اشنو ۷ قران
- در دهات اشنو ۱۰ "

۳ - از هر طناب باغ سر درخت و انگور ۳/۴ قران

۴ - از هر طناب پنبه‌زار، جالیز و غیره ۶ "

۵ - از هر راس گوسفند شیرده ۰/۵ "

۶ - از هر راس گاومیش شیرده ۴/۵ "

۷ - از هر راس ماده گاوشیرده ۲ "

۸ - از هر بار اسب محموله ۵قران

۹ - از هر راس اسب باری‌که در بازارفروخته میشد ("باج") ۳/۴

۱۰ - از هر مزرعه‌گندم جو و برنج (علاوه بر "عشر") ۱ ریال (۲۵ شاهی)

۱۱ - ازهر دکان (بعنوان مالیات "میری" دولتی) ۱۰ قران

۱۲ - از هر جوال گندم که در بازارفروخته‌میشد ۰/۵ "

سیاههٔ فوق دلالت برآن دارد که قسمت اعظم مالیاتهای دولتی‌را کشاورزان و دامداران می‌پرداختند و تنها مالیات "میری" بطور عمده برعهدهٔ شهرنشینان بود. گاهی ضریب پرداخت یک مالیات واحد در شهر و روستا فرق داشت و در دهات دو برابر شهرها بود. بخش اعظم مالیات دولتی از اراضی مزروعی بصورت محصول جمع‌آوری میشد، ولی‌مالیات

---

۱. همانجا - ص ۲۶۲ - ۲۶۱

بقیهٔ اراضی مزروعی و مالیات تقریبا" همهٔ مراتع بصورت نقد اخذ میگردید.

چهرهٔ اجتماعی ـ اقتصادی کسانی که مالیاتهای دولتی را اجاره میکردند نیز جالب بود. اکثر این اجاره‌داران دو ویژگی خاص داشتند: اولا") آنها نه از تیپ‌های " بورژوائی" شهری از قبیل بازرگانان و صرافان و سلفخران و غیره، بلکه اکثرا" افراد منسوب به ایل و عشیرت بودند. مثلا مالیات دولتی منطقه برادوست را سران عشیرت شکاک، مالیات منطقهٔ پسوه را پیروت آقای رئیس عشیرت مامش و مالیات ولایت سردشت را " مزن" (و یا " میزان" ـ رئیس) عشایر همان ولایت اجاره می‌نمودند. [1] ثانیا) اکثر اجاره‌داران به حکمران سیاسی ـ جنگی منطقه اجاره شده مبدل و در آنجا دستگاه حاکمیت خود را برقرار می‌نمودند. [2]

ذکر این مطلب خالی از اهمیت نیست که بسیاری از این اجاره داران که خود روسای عشایر نیرومند در منطقه بودند، با استفاده از این نیرو بتدریج اراضی اجاره شده را تصاحب میکردند و به ملک خود تبدیل می‌نمودند. مثلا" عشیرت شکاک که هرسال ۱۵۰۰ تومان مالیات نقد به دولت می‌پرداخت و در مواقع لزوم یک گروه سوارمسلح بخرج خود در اختیار دولت قرار میداد، ضمنا" منطقهٔ برادوست را هم از دولت اجاره کرده بود. بعدها قسمت عمدهٔ برادوست، به ملک خصوصی افراد عشیرت شکاک تبدیل شد. بدین ترتیب میتوان گفت که این نوع اجاره‌ها از سوئی راهی برای اشغال زمین و از سوی دیگر منفذی برای رسوخ مناسبات سرمایه‌داری در محیط دربستهٔ ایلات و عشایر بوده است.

اشکالات مالی ایران با تدابیری که بآنها اشاره شد رفع نگردید. ناصرالدین شاه بموازات تدابیر دیگر، بفکر ایجاد تغییرات در دستگاه دولتی افتاد. وی در سال ۱۲۳۸ (۱۸۵۹) تعداد وزارتخانه‌ها را به شش رسانید (داخله، خارجه، مالیه، عدلیه، وظایف و علوم، جنگ) در عین حال با شرکت وزراء صدر اعظم، شاهزادگان درجه اول و چند تن از اعیان و اشراف، " مجلس دربار اعظم " و یا " دارالشورای کبرای دولتی " ایجاد نمود.

ولی این " مجلس" و یا "دارالشورا" هم از خود ابتکار و اختیاری نداشت و تنها وظیفهٔ وی عبارت بود از مشورت و جستجوی راه و یافتن وسایل برای اجرای دستورات شاه.

یکی از وزارت خانه‌هائی که در نظر ناصرالدین شاه اهمیت ویژه داشت وزارت مالیه بود. وی در نامه‌ای در سال ۱۲۴۳ (۱۸۶۴) می‌نوشت:

---

۱. همانجا ـ ص ۲۴۳ ـ ۲۴۲ و ۲۵۷ و ۳۰۱
۲. همانجا ـ ص ۲۴۳ ـ ۲۲۲ و ۲۶۱

ما یقین حاصل کردیم که تا در مالیات و بودجه نظم ایجاد نشود درامور دولتی نظم و ترتیبی بوجود نخواهد آمد.[1] در سال ۱۲۴۵ تعداد وزارت‌خانه‌ها به ۷ و در سال ۱۲۵۱ به ۹ رسانده شد و اختیارات صدراعظم نیز تا حدودی توسعه یافت. در سال ۱۲۵۵ به فرمان شاه و بعنوان "توسعه عدالت و انصاف"[2] یک عده قواعد و قوانین بنام "تنظیمات حسنه" تدوین و بصورت جزوه‌ای منتشر شد. قرار بر این بود که قواعد و قوانین مذکور اول در مرکز و سپس به تدریج در ایالات و ولایات و مناطق دورافتاده باجرا درآید. یکسال بعد حاجی‌میرزا حسین‌خان سپهسالار بدستور شاه در مورد حقوق و صلاحیت وزراء و دیگر زمامداران مملکت قواعدی را تدوین نمود که بعنوان "قانون" بامضای شاه رسید. و بالاخره در سال ۱۲۶۱ بامر شاه تعداد وزیران به ۱۳ نفر رسید.[3]

درست است که این تدابیر ناصرالدین شاه جز سرگرداندن در چارچوب یک رژیم مستبد نیمه مستعمره قرون وسطائی چیز دیگری‌نبود، ولی نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که یکی از نتایج این‌تدابیر، دانسته و یا ندانسته، تضعیف حاکمیت محلی صاحب زمینان بزرگ و محدودساختن اختیارات محلی آنان بود. هدف این تدابیر در بخش مربوط به‌امورمالی عبارت از این بود که مالیاتهای ارضی دولتی درمحل از حیطهٔ مداخله و نفوذ صاحب زمینان بزرگ بدر آورده شود.

پس از برنامهٔ اصلاحاتی میرزاتقی‌خان، "تنظیمات حسنه" بمثابهٔ گرایشی برای خروج از بن‌بست تجلی می‌نمود. در "تنظیمات حسنه" کوشش شده بود تا دربارهٔ بسیاری از مسائل مبتلا به جامعه آن روزی ایران راه‌حل نشان داده شود و از آن جمله راهی برای تجدید سازمان درسیستم واصول مالی ایران ارائه گردد. در مادهٔ ۵" تنظیمات "گفته میشد که این قاعده که تا حال هزینه‌های محلی روستاها از قبیل "مدد خرج سرباز،" "پول حمام"، " پول مرثیه‌خوانی" و غیره بمثابهٔ ضمیمهٔ مالیات دولتی از دهقانان گرفته شده قدغن‌میشود و دیگر کسی حق ندارداینها را داخل در مالیات دولتی کند. در آن ماده بصراحت‌گفته میشد که مخارج ده ربطی به‌دیوان‌ندارد.[4] مادهٔ ۱۱ تصریح میکرد که باید "جمع دیوانی" (مالیات) طبقات مختلف‌ولایات براساس ضوابط

---

۱. محمود فرهاد معتمد ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی ـ جلد دوم ـ تهران ـ ۱۳۲۶ ـ ص ۷۰ (از این پس: محمود فرهاد معتمد ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی)

۲. کتاب تنظیمات حسنه دولت علیه و ممالک محروسهٔ ایران ـ تنگور ایل سنه ۱۲۹۲ ـ ص ۲ (از این پس: تنظیمات حسنه).

۳. شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ ص ۱۴۱ ـ ۱۴۰ ـ و ۲۶۳

۴. تنظیمات حسنه ـ ص ۴

معین گردد و " جزو جمع " (لیست مالیاتی) آنها به " دفترخانهٔ مبارکه " (ادارهٔ مرکزی مالیات) ارسال شود و بدین ترتیب وزرای " دربار اعظم " از جریان امور اطلاع حاصل خواهند کرد. در همین ماده گفته میشد عده‌ای از اشخاصی که خود را به " رجال محترم " و " اشراف " بسته‌اند و از پرداختن مالیات و حق‌گمرک و راهداری سرباز می‌زنند، از این پس باید همهٔ مالیات و عوارض را بپردازند.[1] در مادهٔ ۱۲ تصریح میشد: کسانی‌که از جانب " مجلس تنظیمات " بماموریت فرستاده میشوند از این پس‌حق ندارند بنام " پیشکش " ، " خلعت " ، "قلق محصل" " نازشست " ، " پیشکش عید مولود " ، "تعارف امنا و وزرای دربارخانه " و به هیچ نام و عنوان دیگر چیزی از کسی بگیرند.[2] مواد دیگر "تنظیمات حسنه" به مسائلی از قبیل ادارهٔ خالصه‌ها، موقوفه‌ها، سربازگیری، سر شماری، ایجاد سازمان " قره‌سوران " الغای " صندوقداری " و غیره اختصاص داشت. (هرکس به خزانهٔ دولت مالیات می‌پرداخت و اول از مبلغ پرداخت شده او مقدار معینی برای ماموران برمیداشتند و بعددر مورد بقیه بوی قبض رسید میدادند. مبلغ برداشت شده " صندوقداری " نام داشت) .

با وجود کوششهائی‌که بعمل‌آمد " تنظیمات حسنه " نتوانست‌جامهٔ عمل بپوشد. بویژه در ولایات دوردست‌کشور نه درترکیب مالیاتها تغییر اساسی رخ دادو نه شیوهٔ جمع آوری مالیات تحول عمده‌ای پیدا کرد. جدول مالیات مستقیمی که در بخشی‌از ولایات کردستان در سال ۱۳۰۶ هـ.ق (۱۸۸۹ — ۱۸۸۸) اخذ شده بود و در ذیل نقل میشود، ترکیب آن مالیاتها را نشان میدهد.[3]

جدول شمارهٔ ۹

اسامی ولایت‌ها	مالیات نقد (قران)	مالیات غله (خروار)	مالیات کاه (خروار)
سنندج (سنه)	۶۷۳/۴۷۵	—	—
کرمانشاهان	۹۳۶/۹۳۵	۱۰/۱۷۰	۳/۸۰۰
گروس	۱۲۹/۹۶۵	۱/۹۸۲	—
کنگاور	۱۷/۶۷۱	۵۲۷	۱۵۹

۱. همانجا — ص ۵
۲. همانجا — ص ۵
۳. جمال زاده — گنج شایگان — ص ۱۲۳

در همین سال مجموع مالیات نقدی دولت ایران ۵۴ میلیون و ۶۸۸ هزار قران بوده است.[۱] درصورتیکه درصحت مقدار مالیاتهای مذکور درفوق شک نکنیم و آنهارا با مالیاتهای ماخوذه در ۴۰ سال پیش از آن مقایسه نمائیم خواهیم دید که در مدت چهل سال مبلغ مالیات نقدی سالانهٔ منطقهٔ کرمانشاهان ۱۴۷ هزار قران (تقریبا" ۲۰ درصد) و مالیات نقدی منطقهٔ سنندج ۳۵۳ هزار قران (۱۱۰ درصد) افزایش یافته بود. هرگاه بیاد بیاوریم که درآن چهل سال در نتیجهٔ حوادث سیاسی ـ اجتماعی و سوانح طبیعی چه خسارات بزرگی به اقتصاد و نیروهای مولده وارد شده بود، آنگاه روشن خواهد شد که افزایش مبلغ مالیات نقدی از دو منشاء امکان پذیر گشته است. تشدید فشار بر مردم و یا تنزل ارزش قران که در آنصورت این افزایش فقط افزایش اسمی بوده است.

عوامل اجتماعی و سیاسی درگرفتن مالیات نقش مهمی بازی میکردند. بطورکلی افراد با نفوذ مملکت از پرداختن مالیات بدولت سرپیچی میکردند مثلا" خوانین کرند در حالیکه از ۱۷۰۰ خانوار کرند در سال ۱۱ هزار قران مالیات دریافت می نمودند، ولی حتی یکشاهی مالیات بدولت نمی پرداختند[۲] و عملا" از پرداخت مالیات معاف بودند. یعنی خوانین بهره‌ها وبدهی‌ها را اعم از مالکانه و دولتی از مردم میگرفتند، ولی همهٔ آنها را خود تصاحب می نمودند.

دولت و صاحبان اراضی برای اخذ مالیات از کشاورزان و دامداران اکثرا" دست در دست هم توأما" عمل می نمودند، ولی گاهی نیز در مقابل یکدیگر قرار میگرفتند. حالت دوم اکثرا" در مناطقی پیش میآمد که درسکنهٔ آنها تجزیهٔ طبقاتی هنوز عمق لازم را نیافته بود و حالت "اشتراک "آرکائیک پاتریارکال ـ فئودال هنوز از نیروی حیاتی فراوان برخوردار بود. مورگان در اواخر قرن ۱۹ می نوشت. عشیرت منگور باید هرسال ۵۰۰ تومان (۳۵۰۰ فرانک به پول آنروز) مالیات بدولت بدهد. مامور اجرای این کار کاک الله آقا رئیس عشیرت منگور است. وی اکثرا خودش این مالیات را بدولت میدهد و بعد آنرا از افراد عشیرت پس میگیرد. در صورتیکه این مالیات به صندوق دولت داده نشود، سربازان دولتی دست به هجوم میزنند و در این حال اکثر مردم بکوهها پناه می برند. بسیاری از عشایر کردستان ایران به همین علت به خاک عثمانی مهاجرت کرده اند و دیگر بایران برنمی گردند.[۳]

بدین ترتیب علیرغم کوششهای اصلاح طلبانهٔ برخی از شخصیتهای آن زمان، دستگاه دولتی ایران و بویژه سیستم مالی آن نمی توانست خود را با نیازهای رشد جامعه منطبق سازد. عبدالله مستوفی علیرغم پیشنهادی

---

۱ ـ شمیم ـ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ـ ص ۲۷۵ ـ ۲۷۴

۲ ـ مورگان ـ ماموریت علمی... ص ۲۶

عمیقا" ارتجاعی و واپس‌گرای خود، وضع سیستم مالی آن‌دوران‌را مورد انتقاد قرار داده در شرح "ممیزی" چنین‌نوشته است: ممیزی دوران‌قاجاریه بر اساس علم مبتنی‌نبود. برای اجرای‌این‌کارکسانی را انتخاب میکردندکه در کشاورزی سررشته داشتند. آنها بدهات میرفتند و برحسب عواملی از قبیل آب و زمین و کشت و حرفهٔ مردم‌و غیره برای دهات مالیات جنسی و نقدی تعیین میکردند. وقتیکه کار یک ولایت و یا بلوک تمام میشد بر اساس‌آن بطور غیابی برای ولایات دیگر هم "جزو جمع" (لیست‌مالیات) تنظیم می‌نمودند. در تعیین مقدار مالیات دقت چندانی‌نمی‌شد. مثل همهٔ کارهای دیگر دوران استبداد، در اینجا هم بی‌سر و صدا تمام شدن کارها از جمع‌آوری دقیق مالیات بیشتر رعایت میشد.[1]

توضیح اینکه "ممیزی" یک اصطلاح اداری ـ مالی بود و به‌آمارگیری دهات‌و اراضی‌و طریقهٔ اخذ مالیات دولتی آنها اطلاق میشد. مامورممیزی اصولا" می‌بایست مقدار مالیات را از دو جهت معین کند: از یک طرف می‌بایست از طریق "بنه‌بندی" تعداد واحدهای تولیدی موجود در ده را معین نماید و ازطرف دیگر می‌بایست از طریق "بنیچه‌بندی" مقدار زمین‌و آب‌هر واحد تولیدی را معین‌سازدوطبق این دو عامل مالیات جنسی‌ونقدی واحد مربوطه را تعیین کند.

آنچه مستوفی در بارهٔ سراسر ایران‌نوشته است در کردستان بصورت ابتدائی‌تری جریان‌داشت. دراکثر مناطق کردستان فعالیت ماموران‌ممیزی با تنظیم "جزوجمع" خاتمه می‌یافت واصل مطلب، یعنی اخذ مالیات، در زیر تاثیربسیارشدید حاکمیت‌های‌محلی قرارداشت. گرچه طبق "جزوجمع" همهٔ‌مناطق و دهات کردستان می‌بایست مالیات مشخص بدولت بپردازند، ولی‌دولت‌بعلت‌ضعف‌نفوذو قدرت اجرا در کردستان این کار را بحکومتهای محلی‌واگذارمیکرد و یا مالیاتها رااجاره‌میداد. بهمین علت نیز اکثرا" در میان‌مبلغ‌ممیزی و مالیاتی که عملا" بدست دولت میرسید، اختلاف فاحش وجود داشت.

در دوران صدارت امین‌الدوله، مدتی وزارت مالیه به ناصرالملک سپرده‌شد وبا پیشنهادوی‌دولت‌تصمیم به‌سرشماری‌و تجدید "ممیزی" گرفت. ناصرالملک که خود مالک بود و از ده اطلاع داشت و مدتی هم مطالعاتی نموده بود، تا حدودی اصول سرشماری را میدانست. ولی بعلت تغییر حکومت او نیز کنار رفت. مستوفی مسئله ممیزی در ایران راجمع بندی کرده‌چنین‌می‌نویسد: این ممیزی‌هاگرچه محدود به بلوک‌های اطراف‌تهران بود، ولی دراین دائره محدودنیز نتیجهٔ‌عملی ازآنها بدست نیامد. هر چند بعدها در این‌زمینه تجدید فعالیت شد، ولی این بارنیز میدان‌عمل از ورامین و اطراف تهران‌تجاوز نکرد.[2]

---

۱. مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلد دوم ـ ص ۶۵۲ ـ ۶۵۱
۲. همانجا ـ ص ۶۵۸

این اوضاع ، هرج و مرج و فساد را در سیستم مالی ایران بشدت توسعه میداد که نمونه‌های آن "تفاوت عملی" ، "تسعیر" و "سورسات" بود که در گذشته بآنها اشاره شد و در زیر باختصار شرح داده میشود.

تفاوت عمل. گرچه مقدار مالیات دولتی بر اراضی و املاک طبق "کتابچه" رسمی معین و مشخص بود ، ولی به مرور زمان ماموران جمع آوری مالیات ارقام را بالا برده و "کتابچه" دیگری درست کرده بودند و مالیات را طبق "کتابچهٔ" خود از مردم میگرفتند و بدولت طبق "کتابچه" دولت مالیات تحویل میدادند. فرق میان آن دو را "تفاوت عمل" می‌گفتند. "تفاوت عمل" جمع آوری شده بدو قسمت تقسیم میشد. قسمتی را برای صدراعظم و دیگر مقامات عالیرتبهٔ مملکتی میفرستادند و قسمت دوم به جیب حکمران محلی و ماموران میرفت. "تفاوت عمل" قاعدتا" مبلغ بزرگی بود. مثلا" در ایالت کرمان مالیات رسمی دولتی ۴۴ هزار تومان بود ، ولی ماموران دولتی از مردم ۱۷۰ هزار تومان مالیات اخذ میکردند.[۱] در سال ۱۳۰۶ ه.ق. حکام محلی کرمان و بلوچستان بجای ۲ میلیون قران ۸ میلیون قران از مردم مالیات گرفته بودند.[۲]

تسعیر. همانطور که گفته شد مقداری از مالیات دولتی غله بود که می‌بایست تحویل انبار دولتی داده شود. ولی به علل معینی طی سالیان متمادی چنین مرسوم شده بود که بجای قسمتی از مالیات غله ، پول می‌پرداختند. در اینجا نیز فرقی بوجود می‌آمد که آنرا "تسعیر" می‌نامیدند. اشخاص در زمانهای گذشته که غله در آن ارزانتر بوده قیمتی را با دولت قطع کرده‌بودند و پس از سالها که قیمت گندم ۶ ــ ۵ برابر گرانتر شده بود باز همان قیمت قدیمی را بدولت می‌پرداختند.[۳] مقدار حاصل از این فرق نیز به جیب حکمرانان محلی ، صاحب زمینان بزرگ ، ماموران دولت ، اجاره‌داران و ایادی دربار میرفت.

دورهٔ اول مجلس پس از مشاجرات بسیار شدید ، "تفاوت عمل" و "تسعیر" را ملغی ساخت.[۴]

"**سورسات**". مالیاتی بود که برای مهمانان شاه و یا به مناسبت لشکرکشیها بطور تصادفی (نامنظم) از مردم گرفته میشد و اساسا" نصیب ماموران دولتی میگردید.[۵] این مالیات که گاهی "صادر" هم نامیده میشد ، همیشه از مقدار لازم ۳ ــ ۲ بار بیشتر بود.[۶]

علاوه بر سه شکل عمدهٔ هرج و مرج و فساد رسمی در سیستم مالی ،

---

۱ . کسروی ــ تاریخ مشروطه ــ بخش یکم ــ ص ۳۱۴
۲ . شمیم ــ ایران در دورهٔ سلطنت قاجار ــ ص ۲۷۵
۳ . کسروی ــ تاریخ مشروطه ــ بخش یکم ــ ص ۳۱۵
۴ . مذاکرات مجلس دورهٔ اول تقنینیه ــ ص ۱۱۸ ــ ۱۱۷
۵ . فلاندن ــ سفر ایران ــ ص ۱۳۱
۶ . سنجابی ــ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ــ ص ۱۵۱

بدعتهای دیگری بنام پیشکش و خلعت و قلق محصل و نازشست و تعارف و غیره نیز رواج وسیع داشت. ماموران دولتی در مقابل "بلاجمع" و یا "موقوف الحواله" اعلام نمودن مالیاتها از مودیان آنها رشوتهای کلان میگرفتند.

ج ـ مالیات مرتع. این مالیات گرچه نوعی از مالیات ارضی بود، ولی بعلت آنکه با دامداری و ملحقات آن پیوند داشت، از ویژگیهای فراوان برخوردار بود. عمده‌ترین ویژگی مالیات مرتع در قرن ۱۹ این بود که در ارتباط با تحکیم هرچه بیشتر مالکیت خصوصی بر مراتع، اجارهٔ مرتع و مالیات دولتی بر مرتع بصورت دو پدیدهٔ جداگانه بتدریج هرچه مستقل‌تر رشد خود را طی میکردند. فرق بود میان حالتی که گروه ایلاتی دامدار فقط به رئیس ایل خود بدهی می‌پرداخت با حالتی که دامدار می‌بایست هم به مالک مرتع اجارهٔ مرتع و هم بدولت مالیات مرتع بپردازد. ریچ در سال ۱۸۲۰ می‌نوشت: بلباسها تا زمانیکه در خاک خودشان اقامت دارند نه از ایران و نه از عثمانی اطاعت نمی‌کنند، ولی همینکه از ناحیه قره جق پائین می‌آیند باید به بیک (مامور دولت عثمانی) مقداری گوسفند بدهند ۱. شاید این فرق از آن ناشی میشد که مراتعی که بلباسها از آنها استفاده میکردند از لحاظ وضع مالکیت دو نوع بودند. نوع اول مراتعی بود که هنوز زیر تصرف "مشترک" عشیرت بلباس قرار داشت و نوع دوم مال دیگران بود و فقط با پرداختن حق المرتع (جدا ومتمایز از مالیات دولتی) می‌توانستند از آنها استفاده کنند.

ذکر دو [نمونه] از یک منطقه در فاصلهٔ تقریبا یک قرن، می‌تواند به روشن شدن مسئله کمک کند. در آغاز قرن ۱۹ آثار و بقایای پدیدهٔ تاریخی بهره ـ مالیات در بخش دامداری گاهی چنان نیرومند بود و بهره و مالیات طوری در هم تلفیق شده بودند که تشخیص درآمد صاحب مرتع از مالیات دولتی و برعکس، کارمشکلی بود. مثلا در سال ۱۸۲۷ ـ ۱۸۲۶ (۱۲۰۶ ـ ۱۲۰۵) عشیرت زیلان (یکی از عشایر معروف منطقه ماکو، تعداد ابواجمعی آن قریب ۲۰۰۰ خانوار و ثروتش درحدود ۱۰۰ هزار گوسفند و بز بود) در مقابل هر ۱۰۰ راس گوسفند ۲ راس و در مقابل مجموع گله‌هایش ۵ خروار روغن بعنوان حق المرتع به حسین‌خان سردار ایروان می‌پرداخت. ۲

در آن سال این مناطق هنوز جزو خاک ایران بود و سردار ایروان بر آن حکمروائی میکرد. علاوه بر آنچه در بالا گفته شد، حسین‌خان

---

۱. رحله ریچ ـ ص ۱۰۶

۲. ای. پطروشفسکی ـ در بارهٔ تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان از قرن ۱۶ تا آغاز قرن ۱۹ ـ لنینگراد ـ ۱۹۴۹ ـ ص ۳۱۳ (از این پس: پطروشفسکی ـ در بارهٔ تاریخ مناسبات فئودالی...)

سردار ایروان در مراتع قلمرو خود و بوسیله عشیرت زیلان و براساس قاعده" دیش به دیش" و" امانی" (که‌به‌قواعد" شوانکاره" و" دوخة و" سمر" شباهت داشتند) قسمتی از گله‌های خودرا تربیت میکرد که‌خود طریقه دیگری برای بدست آوردن بهره زمین بیشتر بود. همچنین عشیرت زیلان می‌بایست هرسال جهاز و وسایل ۵۰ شتر و ریسمان لازم برای آن به خان ایروان بدهد و ۱۰۰۰ راس گاو بارکش و سالی یکبار همه وسایل نقلیه خود رابطور مجانی، در اختیار حسین‌خان بگذارد که اینها هم انواع بدهیهای دیگر و گاهی پرداخت بهره زمین بوسیله کارکردن بود. آنوقت خان ایروان از همه این‌درآمدها که در مقابل استفاده از مرتع و بمثابه حکمران محل و نماینده دولت (و نه مالک خصوصی مراتع مذکور) از عشیرت زیلان میگرفت سهم دولت را طبق تعهدات خود می‌پرداخت. یعنی دولت و خان شریک هم‌بودند و یا درست‌تر بگوئیم، خان فیگور تلفیق یافته از مجموع حاکم و مالک بود که نه حکمران بالاستقلال سرزمین خود بود و نه مالک تمام و کمال مزارع و مراتع آن.

عشیرت زیلان مـی‌بایست در مواقع لزوم‌هزار مرد مسلح نیز با خرج خود در اختیار دولت قراردهد.[۱] این یکی‌چون مستقیما" به دولت میرسید چهره مالیات دولتی بخود میگرفت. ولی باید گفت که مبنا اجتماعی ـ اقتصادی این بدهی جنگی نیز استفاده از زمین (مرتع) بود.

این‌منظره‌ای بود از دهه‌های نخستین قـرن ۱۹. ولی‌در پایـان همان قرن در همین مناطق وضع تغییر زیادی پیدا کرده بود. درپایان قـرن ۱۹ و آغـاز قـرن ۲۰ گروههای دامدار کـرد ساکن‌خان‌نشیـن ماکو که سابقا" در قلمرو خان ایروان قرار داشت، هرسال در ازاء هر خانوار به خود خان ماکو ۱ لیره‌عثمانی حق المرتع ییلاق وبه‌ماموران خان ۱ تومان" خدمتانه" میدادند.[۲] در فصل زمستان هم در ازاء هر آغل بنام" حق آغل" ۵ لیره دیگر به خان ماکو می‌پرداختند.

آنچه‌که در اولین نظر از مقایسه فاکتهای آغازپایان قرن گذشته در یـک منطقه واحدبه‌دست می‌آید این است که طی یک قرن گذشته وزن مخصوص پول در ترکیب حق المرتع افزایش چشمگیری یافته بود. آمدن پای‌لیره‌و تومان‌به‌میدان بدین‌معنی نبود که گویا فقط شکل حق المرتع عوض شده، بلکه قبل‌از هر چیز دلالت بر آن داشت که‌اقتصاد دامداری به مقیاس قابل توجه جذب‌بازار سرمایه‌داری شده بود و این خواه ناخواه در محتوای مالیات ارضی تاثیر میکرد. این تاثیر درشکستن

---

۱. همانجا ـ ص ۲۱۳
۲. روستوپچین ـ یادداشتهائی در باره کردها ـ ص ۸۷

قالبهای قرون وسطائی و پیدایش مناسبات جدید متجلی میشد .
پس از انقلاب مشروطه که اصول " تیول " رسما " ملغی گردید ، دیگر نیروهای مسلح کشور هم بر اساس "بنیچه" تشکیل نمی‌شد و حکمرانان محلی رسما " تعهدی در واگذاری نیروی مسلح بدولت نداشتند . ولی سران ایلات و عشایر با استفاده از ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج حاکم بر کشور ، مالیاتهای جنگی سابق را عملا " از مردم اخذ میکردند و باضافهٔ بخش مهمی از دیگر مالیاتها آنرا بسود خود تصاحب می‌نمودند ، نتیجه آن میشد که عملا " مالیات چندانی و یا گاهی اصلا هیچ مالیاتی به دست دولت نمی‌رسید . دولت مرکزی برای چارهٔ این وضع می‌کوشید تا مالیات ارضی دولتی (در اینجا ـ مالیات مرتع) را از بهرهٔ ارضی مالکانه (حق‌المرتع) جدا سازد و اولی را بطور مشخص بخود اختصاص دهد . نتیجهٔ این کوشش عملا " بدانجا رسیدکه کلیهٔ آنچه تا آن روز از دامداران اخذ میشد بصاحبان مراتع (که دیگر به مالکان خصوصی مراتع تبدیل میشدند) تعلق یافت و دولت در هر منطقه ، متناسب با نفوذ خود در آن منطقه برای خود مالیاتهای جدید ارضی (در اینجا ـ مالیات مرتع) وضع می‌نمود . پس از این دامدار می‌بایست هم بهرهٔ ارضی مالکانه (حق المرتع) و هم مالیات ارضی دولتی (مالیات مرتع) بپردازد .
متلاشی‌شدن قالبهای قرون وسطائی یک جریان عینی بود که‌در همه جا مشاهده میشد .)دولت‌ایران بی‌آنکه بداند معنای تاریخی وعلمی اقداماتش چیست ، در راهی‌گام برمیداشت که جبر تاریخ باو دیکته‌میکرد .
در سال ۱۹۱۳ (۱۲۹۲) اقبال السلطنه سردار ماکو بعنوان حق المرتع از هرچادر دامداران کرد ساکن درخان نشین ماکو ۱ لیره عثمانی‌و ۱ سکهٔ "مجیدیه" میگرفت و در حالیکه موظف بود از این درآمد سهم دولت ایران را بپردازد عملا " حتی یکشاهی بدولت نمیداد . در نتیجه دولت خود مالیات مرتع وضع‌وتوسط ماموران از همین دامداران بطور مستقیم سالی قریب ۴۰ هزار تومان مالیات میگرفت و این جز تکامل مالکیت خصوصی ارضی و تجلی بهرهٔ ارضی بلاشریک‌بمثابهٔ تحقق‌اقتصادی آن‌مالکیت ،چیز دیگری نبود .
دامدارانی که درآن‌واحد به‌دو دولت‌مالیات می‌پرداختند در وضع دشوارتری قرار داشتند . رفت وآمد دامداران‌کردستان از شرق (ییلاق) به غرب (قشلاق) و برعکس طی قرون متمادی با مانع سیاسی جدی برخورد نمی‌کرد . ولی پس از آنکه از قرن ۱۹ مرزهای ایران وعثمانی زیر نظارت قطعی‌تر قرار گرفت ، حودبخود حرکت این دامداران نیز با اشکالات جدید مواجه شد . این نیز موجب تشدید استثماردامداران‌گردید .
سرنوشت جافها از این لحاظ قابل توجه است .جافها اصلا " اهل کردستان ایرانند و مسقط‌الراس این عشیرت منطقهٔ‌جوانرود بوده‌است .
درقرن ۱۶ میلادی قریب ۱۵۰ خانوار آنها تحت رهبری شخصی

بنام ظاهر بیگ به کردستان عثمانی مهاجرت کردند. [1] ولی جافهای مهاجر هرگز از ییلاقهای سنتی خود واقع در کردستان ایران بی‌نیاز نشدند. آنها در دوران مهاجرت چند صد ساله در کردستان عثمانی، زاد و ولد کردند و از خود دهها طایفهٔ جدید بوجود آوردند و به یکی از بزرگترین عشایر کردستان مبدل شدند. آنها طی صدها سال، حرکت طبیعی قشلاق – ییلاق – قشلاق را در میان موطن دوم و مسقط الراس خود ادامه میدادند و هرسال دوبار از مرز ایران – عثمانی میگذشتند. ریج در بارهٔ جافها می‌نوشت که عشایر سلیمانیه هرسال برای ییلاق به سواحل رودخانهٔ قزل اوزن میروند [2] و خاک بسیاری از دهات محال خورخوره که در نتیجه تهاجمات عشایر ویران گشته، به ییلاق جافها مبدل شده است. [3]

هرقدر رژیم مرزی دو دولت همجوار ایران وعثمانی جدی‌تر و قطعی‌تر میشد، رژیم مرتع عشیرت جاف هم بیشتر دچار اختلال می‌گشت. دولت ایران هر بار مالیات ییلاق بیشتری از جافها طلب میکرد. حاجی قادر کویی شاعر دمکرات انقلابی کردستان در قرن ۱۹ بدین‌مناسبت می‌گوید:

وارگه‌تان ده به‌سرێ، ئێلاتی جاف و بولباس

گه رمردوون له گه رمین، مه منوعه بچنه کوێستان!

(ای ایلات جاف و بلباس، اینک راهتان بسته میشود اگر در قشلاق بمیرید هم، سفرتان به ییلاق ممنوع گشته است!)

گرچه در سالهای ۱۸۲۳ و ۱۸۴۷ در میان ایران وعثمانی قرار-دادهای معروف ارزنه الروم در مورد رفع اختلافات مرزی امضاء شد، ولی دولتهای آل عثمان و قاجار نتوانستند حرکتی را که نیاز زندگی و علاقات معنوی در کردستان آفریده بود، به کلی قطع کنند. آنها برای قطع حرکت دامداران گاهی بزور اسلحه هم متوسل میشدند. مثلا" در سال ۱۸۵۲ حکومت قاجاریه برای جلوگیری از آمدن جافها و برخی عشایر دیگر کردستان عثمانی به ییلاقهای کردستان ایران دست به تهاجم مسلحانه بکردستان زد. [4] ولی به هدف خود نرسید.

سفر جهت ییلاق به کردستان ایران هرسال برای عشیرت جاف به بهای گران تمام میشد. آنها می‌بایست قبل ازهر چیز، به والی اردلان (حکمران سنندج) مالیاتی بنام "سرعلف" بپردازند [5] مجموع مالیات

---

۱. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق – ص ۱۹۸ – ۱۹۳
۲. رحله ریج – ص ۱۶۱
۳. همانجا – ص ۱۶۵
۴. لسان‌الملک – ناسخ التواریخ – جلد اول – ص ۶۱۸
۵. خورشید افندی – سیاحت نامهٔ حدود – ص ۳۸۹

ییلاق جافها هر سال به ۱۵۰۰۰ عدد سکهٔ طلا و نقره میرسید. علاوه بر این هر سال به والی اردلان هم مقادیر زیادی هدیه و ۴۰۰ تومان پول نقد می‌پرداختند. [1] اینها همه مالیات ییلاق بود. جافها هر سال دوبار در بهار و پائیز به حکومت سلیمانیه هم که در خاک عثمانی قرار داشت، ۳۵۰ هزارقروش (۷۰ هزار تومان به‌پول آنزمان) مالیات قشلاق می‌پرداختند.

این وضع جافها که بربع اول قرن ۱۹مربوط بود تا اوایل قرن۲۰ ادامه داشت. در اوایل قرن اخیرآنها علاوه بر مالیات ییلاق که بدولت ایران می‌پرداختند. به حکومت عثمانی هم مالیات" اغنام" (اغنام و احشام) میدادند. هرسال هنگام حرکت دامداران‌جاف، دولت عثمانی در ده والاسیم واقع در دشت شهر زور و همچنین در ده خرسیان واقع در دشت قزلجه نیروهای مسلح زیادی بر سر راه آنها قرار میداد و از آنها مالیات میگرفت. جافها می‌بایست گروه گروه بصورت هُوگه(اوبه) از جلو ماموران مالیهٔ عثمانی بگذرند تا بدین ترتیب اغنام و احشام آنها شمرده شود. دولت عثمانی بطور متوسط از هر راس دام ۳ فِلس مالیات میگرفت. [2] حتی در دوران جنگ اول جهانی هم حرکت‌دام‌داران کرد از مرزهای ایران و عثمانی قطع نشد. مثلاً" جافها که در این زمان ۲۲ طایعه مرکب از ۱۶۲۶۰ خانوار بوده و دارای ۵/۴۲۰ سوار مسلح و ۹۴۱۰ پیادهٔ مسلح بودند و از سواحل غربی رودخانهٔ سیروان بعنوان قشلاق استفاده می‌نمودند، هر سال برای ییلاق به کوهستانهای ولایت سنندج می‌آمدند. [3]

پس از جنگ جهانی اول و استقرار رژیم جدی‌تر بر مرزها، حرکت اینگونه دامداران بمراتب مشکل‌تر شد. جافها که اینک در خاک دولت جدید التاسیس عراق زندگی میکردند، دیگر نمی‌توانستند در ابعاد سابق برای ییلاق بکردستان ایران بیایند. اکنون فقط جافهای خودایران (طوایف قبادی، اینــاخــی، کلاشی و ولدبیگی) برای ییلاق‌بکوهستان چهل چشمه و برای قشلاق بدشت زهاب میرفتند. [4]

تاریخچهٔ کوتاهی که در بارهٔ سرنوشت جافها نقل شد مختص تنها عشیرت جاف نبود. با قطعی شدن و تحت‌نظارت قرار گرفتن‌مرزهای ایران ــ ترکیه، عشایر دامدار بزرگی از قبیل بلباس، ایلّه گوره، هرکی، جلالی، میلان و دهها عشیرت و طایفهٔ دیگر بهمین سرنوشت دچار

---

۱ رحله ریچ ــ ص ۲۰۰ و ۱۲۹

۲ . واسیلفسکی ــ در بارهٔ مناسبات‌ارضی در کردستان ــ ص ۱۳۰ ــ ۱۲۹

۳ . سنجابی ــ مناسبات ارضی در ایران ــ ص ۱۷۶ ــ ۱۷۵

۴ محمد امین زکی بک ــ خلاصه تاریخ‌الکرد و کردستان ــ ص ۴۴۵.

شدند. ۱ و ۲ آنها نیز تا مدتی بدو دولت مالیات مرتع میدادند وبعد از یکی از دو مرتع محروم شدند.

جافهای عثمانی دیگر قرنها بود که به عشیرت کردستان عثمانی مبدل شده بودند، ولی برای ییلاق به کردستان ایران میآمدند، ولی دهها گروه بزرگ دامدار دیگر که خود ساکن کردستان ایران بودند برای قشلاق به کردستان عثمانی میرفتند. مثلاً" کلیائی‌های ساکن کرمانشاهان که درحدود ۸۰۰ خانوار بودند، حتی تا سالهای ۳۰ قرن ۲۰ هر سال به قشلاقهای بین‌النهرین میرفتند. ۳ طایفهٔ شاهبازی از عشیرت کلهر در اواسط قرن ۱۹ علاوه بر مالیاتی که بدولت ایران می‌پرداخت، هر سال در مقابل استفاده از مراتع قلاشاهین، گواور، کفراور، گیلان ودیره (که در خاک ایران قرار داشتند) می‌بایست به حکومت مندلی (عثمانی) هم مالیات بدهد. دولت ایران از هر گله گوسفند ۱۰ قران مالیات ییلاق و دولت عثمانی یک راس گوسفند مالیات قشلاق میگرفت. ۴ باید گفت که این مالیات که مقدارش چندان زیاد نبود، مختص همین منطقهٔ متنازع فیه بود. هر دو طرف میکوشید باگرفتن مالیات مختصری بطور سمبلیک حق حاکمیت خود را بر این منطقه محرز و تثبیت سازد.

جدا شدن دو منطقهٔ عمده مرتع از هم توسط مرز ایران ـ عثمانی ضربت سختی به اقتصاد دامداری کردستان زد. وضع عشیرت سنجابی نمونه‌ای از این واقعیت بود. سابقاً" قشلاق سنجابیها در باغچه، قطار، آغداغ و قلعه سبزی قرار داشت. طبق قرارداد ۱۹۱۴ ایران و عثمانی قسمت مهمی از این قشلاقها جزو خاک عثمانی شد. ولی در پروتکل الحاقی قرارداد نامبرده گفته میشد: مالکیت خصوصی سنجابیها بر مناطقی که ضمیمهٔ خاک عثمانی شده مورد تائید است و دولت عثمانی متعهد میشود از سنجابی‌ها مالیات خاص طلب نکند و مانع استفاده آنها از مراتع و مناطق مذکور نشود. ۵

ولی باین وعده‌ها عمل نشد. پس از جنگ جهانی اول اتباع عراق بتدریج اراضی نامبرده راتحت تصرف خود در آوردند ومانع از آن شدند که عشیرت سنجابی از ملک خود استفاده کند. در نتیجهٔ محروم گشتن از قشلاق اغنام و احشام عشیرت سنجابی بشدت کاهش یافت. ابوابجمعی

---

۱. خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود ـ ص ۴۰۴ و ۲۲۱.

۲. کورد اوغلو ـ کردها و امپریالیسم ـ مجموعه" بولتن مطبوعاتی خاور میانه" شمارهٔ ۱۴ ـ ۱۳ ـ سال ۱۹۳۲ ـ تاشکند ـ ص ۹۵ (روسی)، (ازاین پس کورداوغلو ـ کردها و امپریالیسم)

۳. سرتیپ علی رزم آرا ـ جغرافیای نظامی ایران ـ کرمانشاهان ـ ۱۳۲۰ تهران ـ ص ۲۳ (از این پس: رزم آرا ـ جغرافیای نظامی ایران ـ کرمانشاهان)

۴. خورشید افندی ـ سیاحت نامهٔ حدود ـ ص ۱۴۶

۵. محمد مکری ـ عشایر کرد ـ ص ۱۲

این عشیرت که سابقا" دارای قریب ۵۰۰ گله مشتمل بر حدود ۳۰۰هزار راس گوسفند بودند، پس از چند سال در رابــطه با حوادث فوق و رویدادهای دیگر در حدود ۴۰۰ ـ ۳۵۰ گله را از دست دادند.[۱]

دشت زهاب‌هم که از جانب دولت ایران بعنوان قشلاق به‌سنجابیها داده شد در جریان کشمکشهای سیاسی بتدریج به‌اشغال‌سران عشیرت‌کلهر درآمد. قسمت دیگر اراضی سنجابیها را رضاخان اشغال و به ملک خود تبدیل کرد. در نتیجه‌دامداران سنجابی با پرداختن بهای گزاف‌مجبوربه اجارهٔ مرتع شدند.

۲. مالیات جنگی

در قرن ۱۹یکی از کانالهای استثمار دهقانان ایران اخذ مالیات جنگی برای دفاع از حکومت پاتریارکال ـ فئودال و وابسته قاجاریه و تحمیل حاکمیت طبقات پاتریارکال ـ فئودال و اشراف بر توده‌های‌زحمت کش‌روستائی و شهری بود. این مالیات گرچه بعنوان اجرای "وظیفه‌شهروندی" و به تداعی "دفاع از خاک وطن" بر گردهٔ دهقانان گذاشته شده بود، ولی بخشی از استثمار آنانرا تشکیل میداد و بطور ارگانیک با ماهیت مالکیت ارضی و استفاده از زمین ارتباط داشت.

طرح کردن مالیات جنگی در داخل موضوع‌مناسبات ارضی ظاهرا" غیرعادی بنظر میرسد. ولــی اگر درنظر گرفته شود که مالیات جنگــی دوران‌موردبحث ادامهٔ سیستم تیول جنگی قرون وسطائی بوده است، این تصور از میان برخواهد خاست. زیرا که سیستم تیول جنگی طی قرون متمادی بطور مستقیم با مسئله استفاده از زمین ارتباط داشته است وگاهی نقطهٔ عزیمت مجموع مناسبات ارضی بوده است. بدون خوف از اشتباه و یا مبالغه میتوان گفت که در دوران رواج اصول تیول جنگی، مالیات جنگی‌درعمل بخشی از بهرهٔ ارضی (هم در کشاورزی و هم دردامداری) با ویژگیهای خود در دوران مشخص تاریخی بوده است و این حالت با درجات شدت و ضعف مختلف تا استقرار مکلفیت جنگی جدید ("نظام وظیفه") ادامه داشته‌است. اگر تاریخ سیستم تیول جنگی‌در ایران را ازنظر بگذرانیم خواهیم دید که این سیستم در یک دوران تاریخی به تدریج‌قوام و شکل گرفته و به یکی از نهادهای عمده نظام پاتریارکـال ـ فئودال مبدل گشته و پس از قرنها دوام بالاخره گام در دوران افول نهاده و مانند همهٔ پدیده‌های تاریخی دیگر به نابودی گرویده است.

---

۱. همانجا ـ ص۱۲

ارتش ایران در دوران قبل از میلاد بطور کلی هنوز بر اساس تجزیهٔ طبقاتی بمقیاس وسیع و عمیق کلمه قرار نداشت و بطور عمده از دهقانان و کوچ نشینان آزاد تشکیل می‌یافت. [1] ولی با وجود این، نیروی ویژه‌ای که "جاویدان" نام داشت، نسبت بدیگر نیروهای مسلح ایـــران از امتیازات فراوان برخوردار بود. بعدها ارتش ایران ازمجموع ۷ نیروی جداگانه که هریک به یکی از ۷ خاندان مقتدر آن زمان تعلق داشت تشکیل میشد. کمی بعد (در دوران حکومت ساسانی) علاوه بر ۷ نیروی مسلح نامبرده، ۴ سپهبد هم در چهار ولایت عمده، نیروهای مسلح جداگانه خود را داشتند. [2]

از قرنهای ۹ — ۸ میلادی به بعد، در ارتباط با رشد فئودالیسم در ایـــران، اصول ایجاد ارتش نیز ویژگیهای تازه‌ای کسب کرد و بـا مناسبات فئودالی پیوند ارگانیک یافت. اصول "اقطاع" از قرن نهم به بعد حـداقل از لحاظ عملی به تیول جـنگی تبدیل شد. [3] قرنهای ۱۴ — ۱۳ را نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر خاورمیانه و نزدیک باید دوران تـکامل سیستم تیول و هرارشی فئودالی نامید. [4] در دوران حکومت صفویه تیول جنگی یکی از جهات عمدهٔ مناسبات ارضی بود. شاه عباس گرچه برای مقابله با دولت عثمانی مقاومت در برابر نیروهای "قزلباش" نیروی جدیدی بنام "شاهسون" ایجاد کرد، ولی این تدبیر مدت درازی مفید واقع نشد و وضع اجتماعی — اقتصادی کشور حکومت ایران را مجبور به ادامهٔ اصول تیول جنگی نمود. بطوریکه ارتش قاجاریه در آغاز تاسیس (اواخر قرن ۱۸) بطور عمده عبارت از نیروی غیرمنظم سوار و پیاده و تعداد کمی توپچی و زنبورکچی بود (زنبورک توپ کوچکی بود که بر شتر سوار و از بالای شتـــر آتش میشد) [5]؛ کـه همـهٔ آنـها (جز توپچی‌ها و زنبورکچی‌ها) از اصول تیول جنگی ناشی شده بودند.

الف — مالیات جنگی در نیمهٔ اول قرن ۱۹ — در آغاز قرن ۱۹ سرجان ملکم چنین نوشته بود: میتوان گفت که دولت ایران یک دولت نظامی است [6] طبق نوشته ژنرال گاردان، نیروهای مسلح ایران در آن روزها مشتمل بر ۶۰ هزار نفر پیاده غیر منظم، ۱۴۴ هزار نفر سوار غیر منظم و ۲۵۰۰ نفر توپچی پیاده بود. از این نیروها فقط قوای توپچی به شیوهٔ ارتش منظم اروپائی تشکیل شده بود، و بقیه نیروهای غیـــر

---

۱. م. داندامایف — ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی — مسکو — ۱۹۶۳ — ص ۱۰۸ (روسی) — (از این پس: داندامایف — ایران در دوران نخستین پادشاهان ...)

۲. ملک‌الشعرای بهار — تاریخ مختصر احزاب سیاسی — جلد اول — تهران — ۱۳۲۳ — ص ۱۳۵ (از این پس: ملک‌الشعرای بهار — تاریخ مختصر احزاب سیاسی — جلد اول).

۳. پطروشفسکی — کشاورزی و مناسبات ارضی — ص ۲۵۹.

۴. همانجا — ص ۲۶۵

۵. سرجان ملکم — تاریخ ایران — ص ۲۵۶

۶. همانجا — ص ۲۴۵

منظمی بودند که بر مبنای مالیات جنگی ایجاد شده بودنــــد. [۱و۲] طبق نوشته دروویل، نیروهای غیرمنظم مرکب از قسمت‌های " قزل باش"، " غلام"، " غلام تفنگچی"، " سوار"، " آذری" و " قاجار" بودند.[۳] اسناد دیگرنشان میدهد که در آغاز حکومت قاجاریه ارتش ایران مرکب از ۱۸۰ هزار نفر نیروی غیر منظم بود. این ارتش غیرمتحد الشکل بدو قسمت تقسیم میشد: ۱) نیروی" پایتختی" ویا" پارکابی" (در حدود ۷۵ – ۷۰ هزار نفر) و ۲) نیروی" ولایتی" (در حدود ۱۱۰ – ۱۰۵ هزار نفر)[۴]. گرچه فتحعلیشاه بمنظور جنگ با روسیه ۱۲ فوج" سرباز" (هر فوج هزار نفر) و ۹ – ۸ هزار نفر نیروی " جانباز" بوجود آورد و کوشید آنها را براساس جدید سازمان دهد[۵] ولی این کار تاثیرمهمی نکرد و ارتش ایران باز همان نیروهای غیرمنظمی بود که بر اساس مالیات جنگی بوجود می‌آمد.

ارتشی که بدین ترتیب ایجاد میشد ویژگیهای زیادی داشت. افراد این ارتش فقط در مواقع جنگ و بروز خطرگرد می‌آمدند. برای اینکار بودجه خاص وجود نداشت و هزینهٔ واحدهای جنگی از طریق "مصادره" جمع‌آوری میشد.[۶] علی اکبر بینا می‌نویسد: در آن ایام دولت‌ایران در مقابل" امتیازات ارضی" و "آزادی مرتع" می‌توانست جمعا" درحدود ۱۲۰ هزار نفر سوار جنگی بسیج نماید. در دوران جنگ بهر نفر سوار مقداری آذوقه و علوفه و برای هر سال ۶ – ۵ تومان نقد بعنوان "جیره" داده میشد. اغلب اوقات سواران دولتی بعلت فقر وتهیدستی این مبلغ را هم به مبلغ کمتری" تسعیر" می‌نمودند، یعنی آنرا قبل از موعد با پول کمتری معاوضه میکردند. علاوه بر این پول، هر سال بهر نفر سوار ۲ بار الاغ گندم داده میشد. جیرهٔ افسران بیشتر از جیرهٔ افراد عادی بود. یک افسر سالی ۲۰ – ۱۵ تومان پول و۵ – ۴ بار الاغ گندم دریافت میکرد.[۷]

منبع گذران نیروهای دولتی در دوران ماموریت، مالیاتی بود که‌خود آنها بزور از مردم میگرفتند. اگر امید غارتی نمی‌بود آنها به خدمت دل خوش نمی‌کردند. سپاهیان دولتی که بر اساس جور و ستم از کارو

---

۱. همانجا – ص ۲۵۴
۲. آلفرد دوگارداں – ماموریت ژنرال گارداں در ایران – پاریس – ۱۸۶۵– ص ۱۲۱ – (فرانسه)، (از این پس. گارداں – ماموریت گارداں در ایران).
۳. دروویل – سفر ایران – جلد ۲ – ص ۱۱۸
۴. جهانگیر قائم مقامی – تحولات سیاسی نظام ایران – تهران ۱۳۲۶ ص ۱۵ (از این پس. قائم مقامی – تحولات سیاسی نظام ایران)
۵. سرجان ملکم – تاریخ ایران – ص ۲۵۶
۶. علی اکبر بینا – تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران – ص ۷۴
۷. همانجا – ص ۷۶

زندگی جدا شده بودند، خود به بلائی برای جان مردم مبدل میشدند. فلاندن می‌نوشت که ارتش ایران با مردم ایران به مثابهٔ ملت مغلوب رفتار میکند.[1]

یک بخش‌نیروی دولتی" داوطلب" نام داشت، ولی بخش دیگر که" بنیچه" نامیده میشد و بر اساس مالیات جنگی بوجود می‌آمد، خصلت اجباری داشت. در میان این‌دوبخش ارتش فرق جدی وجود داشت. افراد نیروی" بنیچه" را " پادار" می‌گفتند و معنای آن این بود که منبع گذران خانواده‌های آنها معین است. ولی نیروی"داوطلب" را "بی‌پا"می‌نامیدند. اولی نمی‌توانست از خدمت سربازی فرار کند، زیرا که صاحب بنیچه ضامن وی بود. ولی دومی حقوق میگرفت و خدمت میکرد و هر وقت میخواست از خدمت استعفا میداد.[2]

بزرگترین بخش ارتش سوار نیروی ایلات و عشایر بود که درمقابل استفاده از زمین و مرتع، برای دولت خدمت سربازی انجام میدادند. هر رئیس عشیره‌ای موظف بود به تناسب افراد قلمرو خود بدولت‌تعداد معین سوار مسلح بدهد به‌گفتهٔ سرجان ملکم، حتی ازشخصی که یک آسیاب داشت یک‌سوار طلب میشد.[3] لباس و اسلحهٔ سواران بحساب مردم محل‌تامین میشد و آنها بصورت آماده در خدمت‌دولت قرار میگرفتند. دولت‌براین نیروها فقط توپخانه اضافه میکرد و مقر دائمی توپخانه تهران و تبریز بود.[4] چهار واحد ۱۰ هزار نفری بامرکزیت تهران و مشهد و شیراز و کرمانشاه واحدهای عمدهٔ ارتش ایران را تشکیل میداد.[5]

در آغاز قرن ۱۹ تشکیل ارتش جدید به‌مسئله‌ای‌هرچه مبرم‌تر و جدی‌تر تبدیل میشد. برخلاف ارتش سنتی که بر پایهٔ تیول جنگی ایجاد میشد، ارتش جدید می‌بایست دست کم سه ویژگی زیر را داشته باشد: ۱) می‌بایست حتی‌المقدور از زیر سلطهٔ هرارشی‌پاتریارکال- فئودال بدر آید و زیر فرماندهی واحد و متمرکز حکومت مرکزی قرار گیرد، ۲) می‌بایست دارای منبع انسانی، مالی و تجهیزاتی قابل‌اطمینان‌تر و باثبات‌تری باشد و ۳) می‌بایست از لحاظ ترکیب، سازمان، ساختار، نوع سلاح و تعلیمات جنگی حتی‌المقدور مشابه ارتشهای آنروزی اروپا باشد. مبتکران اصلی ایجاد چنین ارتشی در آندوران عباس میرزای

---

۱. فلاندن - سفر ایران - ص ۳۱۹
۲. مستوفی - تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه - قسمت دوم از جلد سوم - ص ۴۹۶.
۳. سرجان ملکم - تاریخ ایران - ص ۲۵۴
۴. مدودف - ایران - ص ۷۷ - ۷۶
۵. مستوفی - شرح زندگانی من - جلد اول - ص ۲۹۴ - ۲۹۳

نایب‌السلطنه و میرزا بزرگ قائم مقام بودند.[1]
ابتکار جدید مقامات ایران نظر استعمارگران انگلیس و فرانسه را که در خاورمیانه و نزدیک برقابت شدید علیه یکدیگر برخاسته بودند جلب کرد. طبق قرارداد معروف فینکنشتاین (۱۸۰۷) منعقده میان فرانسه و ایران، دولت فرانسه تامین کارشناس و اسلحهٔ لازم جهت بازسازی ارتش ایران را به عهده گرفت. طبق این قرارداد یک هیئت ۷۰ نفری نظامی بریاست ژنرال گاردان از فرانسه بایران آمد و درنقاط مختلف کشور دست بکار شد. از آن جمله برای تجدید سازمان‌نیروهای مسلح دولتی در کردستان (که تحت فرماندهی محمدعلی میرزای دولت شاه قرار داشت) گروهی از کارشناسان نظامی فرانسوی به سنندج و کرمانشاه اعزام شدند.[2]
انگلیس‌ها که از موفقیت فرانسویها سخت به تشویش افتاده‌بودند با خرج پولهای گزاف توسط دیپلماتهای خود بالاخره فرانسویهارااز‌ایران راندند و خود در سال ۱۸۰۹ با ایران قراردادی امضاءنمودند که طبق آن یکسال بعد هیئت نظامی انگلیس بریاست سرجان ملکم وارد ایران شد. در عین حال انگلیس‌ها ۶۰۰ هزار تومان پول طلا، ۳۰ هزار قبضه تفنگ، ۲۰ عراده توپ و ۳۰ نفر مهندس نظامی نیز برای دولت ایران فرستادند.[3] انگلیس‌ها بویژه می‌کوشیدند ارتش ایران راعلیه حکومت رقیب خود، روسیه تقویت کنند. نتیجهٔ فعالیت آنها این‌شد که، همانگونه‌که در بالا نیز گفته شد، ۱۲ فوج "سرباز" و ۹ – ۸فوج "جانباز" تشکیل گردید. مجموع جریانهای فوق‌الذکر گرچه هنوز بمعنای الغای سیستم تیول جنگی در ایران نبود، ولی‌سرآغاز خط جدیدی‌بود که بالاخره‌ می‌بایست به الغای سیستم نامبرده منتهی شود.
ولی شکست نظامی حکومت قاجاریه در جنگهای‌اول ایران و روس، پوچ بودن " اصلاحات نظامی " انگلیس‌ها را اثبات کرد. دولت‌ایران فعلا" از فکراستفاده از کارشناسان نظامی خارجی منصرف شد و تصمیم گرفت ابتداکارشناسان نظامی خود را بوجود بیاورد و سپس بوسیلهٔ‌آنها نیروهای مسلح کشور را بازسازی کند. بدین منظور در سال ۱۸۱۵ نخستین گروه‌جوانان ایرانی مرکب از ۵ نفر برای تحصیل در رشتهٔ نظامی به انگلستان اعزام شدند.
اما ایران آن روز که زیر بار خرابیها و ویرانیهای موروث قرون گذشته می‌نالید و تحت حاکمیت نیروهای مرتجع و خائن و فاسد دست و پا میزد و در گرداب عقب ماندگی و جهالت‌تا بینی غرق بود این

---

۱. اقبال آشتیانی – میرزاتقی خان امیرکبیر – ص ۱۹۸ – ۱۹۷
۲. همانجا – ص ۲۰۱ – ۱۹۹
۳. تاریخ ایران – ص ۶۴۲ – ۶۴۱

چنین ایرانی در جهان آنروز که زیر حاکمیت انحصاری استعمار قرار داشت ـ از امکان دفاع از خود در برابر استعمارگران خونخواروحیله‌گر محروم بود. دولت ایران‌گرچه از انگلیس مایوس و برای تحصیل نظامی دانشجو به خارج فرستاده بود، ولی از سوی دیگر باز هم به‌فرانسه متمایل گشت و کارشناسان آنها را با یران دعوت و بواحدهای ارتش گسیل داشت. از آن جمله گروهی از این کارشناسان (کور، دوو، دروویل و غیره)را بکردستان پیش دولت شاه فرستادند تا تحت رهبری آنها نیروهای دولتی در کردستان تجدید سازمان شود.[1]

شکست نظامی در جنگهای دوم ایران و روس(۱۸۲۸) پوچ بودن این کوششها و غلط‌بودن این راهها را هم اثبات کرد و در حقیقت تا مدتی ایران را در یک بن‌بست بهت‌آمیز قرار داد. حکومت قاجاریه که با توده‌های مردم پیوندی نداشت ،جز دست زدن بدامن استعمار راه دیگری انتخاب نمیکرد. پس از مدتی، در سال ۱۸۳۴ هیئت نظامی جدید انگلیس با مقادیر زیادی سلاح و تجهیزات وارد ایران شد. هنری راولینسون رئیس هیئت در وهلهٔ اول خود بکردستان رفت تا نیروهای مسلح عشایر کلهر و گوران را برپایهٔ جدید سازمان دهد[2] ولی به علت بالا گرفتن مناقشات انگلیس و ایران بر سرافغانستان ،هیئت مذکور ایران را ترک کرد. هیئت جدید فرانسوی که بریاست کنت دوسرسی به ایران آمد نیز موفقیتی کسب ننمود و بزودی به‌فرانسه بازگشت.[3]

روشن است که کوشش برای پوشاندن قبای" تجدد"بر تن ارتشی که تمام وجود و محتوا و تاروپودش بامناسبات پاتریارکال ـ فئودال سرشته بود، جز ناکامی به نتیجهٔ دیگری نمی‌رسید. نیازهای سیاسی ایران خواهان آن بود که سیستم مالیات جنگی آرکائیک ملغی وارتش بکلی تازه بر مبنای جدید بنا شود.ولی سازمان اجتماعی ـ اقتصادی کشوربه‌همراه‌عوامل خارجی، جدی‌ترین موانع را در سر راه این هدف‌به وجود می‌آوردند. وضع اجتماعی ـ اقتصادی کشور هر پدیده و گرایش تاریخا مترقی را در نظفه نیست و نابود میساخت. حتی برخی‌واحدهای جنگی جدید که با فداکاری و زحمات افراد میهن دوست ایجاد شده بودند، بهمین علت ـ علت برخورد با وضع اجتماعی ـ اقتصادی کشور از لحاظ کارآئی در سطحی به مراتب پائین‌تر از نیروهای سنتی قرار میگرفتند حتی برخیها با استناد به نظرات ژنرال یرمولوف، سرجان ملکم، و هنری راولینسون، معتقد بودند که ایران از روزی که بخیال ایجاد

---

۱. اقبال آشتیانی ـ میرزاتقی خان امیرکبیر ـ ص ۲۱۹
۲. همانجا ـ ص ۲۲۲ ـ ۲۲۱
۳. آدمیت ـ امیرکبیر و ایران ـ ص ۱۴۶

ارتش جدید افتاد در همه جنگها بازنده شد.[1] ولی روشن است که علت مغلوبیت ایران نه اندیشه ایجاد ارتش جدید، بلکه وضع اجتماعی ـ اقتصادی آنروز ایران از سوئی و سیاست تجاوزگرانه دولتهای استعماری از سوی دیگر بوده است.

سیستم جنگی قرون وسطائی و مالیات جنگی ناشی از آن که با این همه جان سختی در برابر نیازها و پدیده‌های جدید مقاومت میکرد، چون بار طاقت فرسائی بر گرده‌ٔ مردم زحمتکش و از آن جمله و بیش از همهٔ کشاورزان و دامداران سنگینی می‌نمود. تحمیل این بار بر این مردم، از همان لحظه سربازگیری آغاز میشد. در سربازگیری از هیچ تبعیضی فروگذار نمی‌کردند. ارادهٔ حکمران محل خانواده‌ها را مجبور میساخت که یک و حتی چند نفر از اعضای خود را بنام سرباز تحویل ماموران دهند. همهٔ محالها اصولا" موظف به تدارک سهم سربازبودند. ولی روسای غیرنظامی طبق میل خود افراد و گروههائی را از خدمت سربازی معاف میکردند. آنهائی که معاف میشدند خود از طبقات ممتازه و یا نزدیکان و اطرافیان و عمال آنها بودند. بقیهٔ مردم که محرومان جامعه بودند در صورت پرداخت رشوه معافیت کسب میکردند والامی بایست خدمت سربازی انجام دهند.[2] کنت دوگوبینو پس از مسافرت با یران در سال‌های ۱۸۵۸ ـ ۱۸۵۵ می‌نوشت: خانواده‌ای که نمی‌توانست خود را از قید سربازگیری نجات دهد، به‌طور قطع می‌دانست که بالاخره به‌دادن یک ویا چند سرباز مجبودخواهد شد. لذا کسی را که می‌بایست بسربازی برود از دوران کودکی که هنوز در گاهواره بود معین میکردند.[3] قاعده چنین بود که سربازمی‌بایست تا پایان عمر خدمت کند و بهمین علت در میان سربازان از پیرمرد ۶۰ ساله تا نوجوان ۱۵ ساله ـ از همهٔ سنین مشاهده میشد.[4]

ب ـ انتقال مالیات جنگی به مبنای "بنیچه" واصلاح آن. اصلاحاتی که درنیروهای مسلح ایران بهرحال آغاز شده بود، در دوران محمدشاه متوقف گشت. حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وی با بینش محافظه‌کارانهٔ خود با تمام نیرو می‌کوشید تا قواعد فرتوت سنتی اجتماعی را حفظ کند و آنها را ادامه دهد. میرزا تقی خان چون به مقام صدارت رسید ضمن برنامه‌های اصلاحاتی خود اجرای برخی تبدلات در زمینهٔ مالیات جنگی را نیز در نظر داشت. او خیال الغای بنیادی مالیات جنگی را نداشت و همچنین خیال آنرا هم نداشت که فقط لباس دوران نوبر

---

۱. قائم مقامی ـ تحولات سیاسی نظام ایران ـ ص ۲۲
۲. علی اکبر بینا ـ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران ـ ص ۷۹
۳. همانجا ـ ص ۸۰
۴. همانجا ـ ص ۸۰

تن این اصول سنتی کند و آنرا همانطور که هست با رنگ وروغن‌جدید ادامه دهد. هدف وی این بود که‌خود سیستم مالیات جنگی را بطور جدی اصلاح نماید. بدین منظور سیستم نظامی نیم‌بندساخته شده توسط کارشناسان انگلیسی و فرانسوی را ملغی ساخت و کوشید تا سیستم "بنیچه" را که از قدیم موجود بود، با شرایط دوران نو منطبق سازد.

"بنیچه" از قدیم یک واژهٔ اداری در رشتهٔ مالی بود و به‌سیاههٔ مالیات تک تک دهات گفته میشد. جمع مالیات هر ده را دولت‌معین میکرد. این مالیات را در میان تعداد جریب‌های خاک و ساعات آب آن ده تقسیم میکردند و بدین ترتیب مقدار مالیات یک جریب‌زمین‌و یک ساعت آب در آن ده بدست میآمد. بعد آنرا در تعداد جزیب‌ها و تعداد ساعات سهم آب هر نسق و یا قطعه زمین ضرب میکردند و مالیات آن نسق و یا قطعه‌زمین بدست میآمد. مالیاتهای جداگانهٔ‌تمام نسقها و قطعات و باغات و غیره یک ده را در یک سیاهه (لیست‌مالیاتی) می‌نوشتند که به آن" بنیچه" نیز میگفتند (اسم دیگر لیست مالیاتی "جزو جمع " بود).

طبق دستور میرزاتقی‌خان قرار بر این شد که از آن تاریخ ببعد سربازگیری هم براساس‌بنیچه اجرا شود۱ تعداد سربازانی که دولت میخواست در سرتاسر کشور بگیرد از جانب خود دولت معین میشد و مقدار مالیات سرتاسر ایران هم اصولا" معلوم بود. آن مالیات‌را بر تعداد سربازان تقسیم میکردند و معلوم میشد به چه مقدار مالیات‌یک سرباز تعلق می‌گیرد. مالیات هر ده هم معلوم بود و در نتیجه تعداد سرباز هر ده‌روشن میشد. و اما شخص سرباز را در ده می‌بایست بطور داوطلبانه معین کند. اکثرا" سربازان را از میان خوش نشینان ده انتخاب میکردند و معمولا" مانع از آن میشدند که کشاورزان و صنعت ـ گران‌بسربازی بروند. طبق اصول جدید می‌بایست در حدود ۱۰۰ هزار سرباز پیاده بخدمت برده شود.۲

سربازی که بدین ترتیب از جانب ده انتخاب و بدولت معرفی میشد با تمام هزینه‌هایش بر عهدهٔ‌ده قرار داشت. تامین هزینه‌سفر سرباز ازخانه تا مقر ارتش، ارسال" کمک خرج" در تمام دوران‌خدمت برای شخص او و پرداخت" پادارانه" به خانواده وی در محل ـ همهٔ اینها به عهدهٔ ده مربوطه بود. این سرباز هرسال ۶ ماه خدمت‌میکرد و ۶ ماه در مرخصی بسر میبرد. در دوران ششماههٔ خدمت" جیره" جنسی و " مواجب" نقدی وی بطور کامل ازجانب دولت پرداخت‌میشد، ولی در دوران ششماههٔ مرخصی خانه این جیره و مواجب به نصف

---

۱ . مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلد اول ـ ص ۹۱
۲ حسن اعظام قدسی ـ کتاب خاطرات من ـ جلد اول ـ ص ۷۱

تقلیل می‌یافت. ۱ " جیره" و" مواجب" دوران مرخصی بنـــــام " حقوق ششـماههٔ مـرخصی خـانه" در بودجهٔ هزینه‌های هر ولایتی تحت نام " شش‌ماههٔ‌محلی" منظور و در محـل بسرباز پرداخته میشد. همه دهقانان در پرداختن هزینه‌های سربازان ده خود شرکت‌میکردند.
و اما مالیات جنگی که از گروههای دامـدار کوچ نشین و نیمـــه ـ کوچ‌نشین گرفته میشد گرچه در ماهیت با آنچه در بالا در بارهٔ دهـات شرح داده شد فرقی‌نداشت، ولـی از ویژگیهائی برخوردار بود، معیار و ضابطهٔ اخذ مالیات‌جنگی (پـیادهٔ مسـلح) از اهالی دهات. اصل "بنیچه" بود که پایه‌آنرا مقدار خاک و آب هر دهی تشکیل میداد. ولی معیار اخذ مالیات‌جنگی (سـوار مسلح) از گروههای دامدار (ایلات و عشایر دامدار) تعداد اغنام و احشام‌آنها بود. لکن باین سواران "شش ماهه" محلی پرداخت نمی‌شد و آنـهـا فقط در شش ماه دوران خدمت مواجب و جیره و علیق دریافت می‌نمودند. ۲
میرزا تقـی خان علاوه بر برقرار کردن قواعد جدید در مسئلـه مالیات جنگی و اصول‌آن، میکوشید تا به افسران وفرماندهان نیروهای مسلح هرچه بیشتر استقلال مالی بدهد و بدین وسیله آنها را ازصاحب زمینان بزرگ‌محلی و دستگاه" خودمختار" آنـهـا منفک سازد و از زیر سلطهٔ آنها بیرون آورده تحت فرمان بلاشریک دولت مرکزی قراردهد. تعیین جیره و مواجب بیشتر برای سربازان و افسران، ایجاد قورخانه (کـارخانه اسلحه‌سازی) تهیه لباس متحدالشکل از پارچهٔ وطنی برای نیروهای مسلح، توجه فراوان به تربیت معنوی افراد ارتش، تقسیم‌بندی ارتش بـرسته‌های مشخص تخصصی، ایجاد انتشارات نظامی و غیره از جمله تدابیری‌بود کـه میرزاتقی خان بمنظور ایجاد ارتش جدید ایران آغاز کرده بود۳
برای درک اهمیت تدابیر فوق کافی است بدو فاکت‌تاریخی توجه نمائیم. در یکی از فرامین محمدشاه در باره سنگینی‌هزینهٔ لباس ارتش آنروز ایران که بفرم قدیم دوخته میشد آمده بود: دولت ایران در مقابل پارچهٔ شال که‌برای ارتش از کشمیر و هندوستان خریداری‌میکند هر سال‌یک میلیون تومان پول می‌پردازد. دولت هرسال باید سه هزار طاقه شال برای ارتش وارد کند. علاوه بر دولت، افراد هم هرسال در مقابل جبه و کمر و آرخالیق وکلجه برای تکمیل‌لباس جنگی مبالـغ هنگفتی خرج می‌کنند. ۴ فاکت دیگر در مورد معنویات ارتش آن روز

---

۱. مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلد اول ـ ص ۹۱
۲. همانجا ـ ص ۹۲
۳. شمیم ـ ایران در دورهٔ‌سلطنت قاجار ـ ص ۱۱۷
۴. لسان الملک ـ ناسخ التواریخ ـ جلد اول ـ ص ۳۷۶

ایرانست. پس از آنکه ارتش روس تبریز را ترک کرد، عباس میرزا در نطقی که برای ارتش خود ایراد نمود از جمله چنین گفت: بلائی که خدا بر ما نازل کرد، باید برای ما درس عبرتی باشد. به این قصر نگاه کنید. در اینجا یک فوج قزاق روس مستقر بوده است. ولی به‌بینید قصر در چه وضعی است. حتی به‌یک شاخه درخت هم کسی دست‌نزده و آسیبی نرسیده،گوئی من این قصر را به‌بهترین نوکرانم سپرده‌بودم. ولی شما افراد ناباب را من با خودم بهرجا می‌برم می‌چاپید و آتش میزنید و می‌کشید. شما را مردم با لعنت‌استقبال و با نفرین بدرقه می‌کنند.[1]

میرزاتقی خان بر مبنای اصول "بنیچه" که در آن تجدید نظر کلی کرده بود به‌جمع‌آوری سرباز پرداخت و از آنها ۵۰ فوج پیاده و ۱۲فوج سوار و ۲۰۰۰ توپچی و چند فوج جمازه سوار و مرزبانی تشکیل داد و برای تربیت آنها از ایتالیا و اطریش معلم نظامی استخدام کرد.[2] و[3] بعدها تقسیمات داخلی این نیرو توسعه یافت و بصورت ۱۰ " تومان" درآمد که هریک مرکب از ۵ ـ ۴ فوج بود. میرزا تقی خان بمنظور تهیه کادر نظامی در خود ایران، دانشگاه تهران را تاسیس نمود که در آغاز یک مدرسه نظامی‌بود.

میرزا آقاخان نوری که پس از میرزاتقی خان زمام امور را بدست گرفت، اصلاحات نظامی او را نیمه‌کاره متوقف ساخت. اجرای اصول جدید بنیچه هم در مرکز وهم در ایالات وولایات با مقاومت نیروهای مرتجع مواجه و بشدت نقض و مختل میشد. " نایب‌ها" ، "سلطانها" " یاورها" و دیگر صاحب منصبان آنروزی" ششماهه‌ٔ محلی" را که جزو بودجه محلی بود بکلی بجیب میزدند. " نایب‌هائی" که بروستاها اعزام میشدند " کمک خرج" سربازان را برای خود برمیداشتند و " پادارانه"ای را که بعنوان خانواده‌های سرباز از مردم میگرفتند به این خانواده‌ها نمی‌دادند[4] بدین جهت سربازان شبها در ارک شهر کشیک میدادند و روزها ببازار شهر آمده،یکی قصابی،دیگر پینه‌دوزی، برخیها صرافی و بعضی‌ها میوه فروشی میکردند.[5]

بار دیگردرسال۱۲۴۹(۱۸۷۰) مسئله تجدید نظر واصلاح دراصول بنیچه مطرح گردید و قرار بر این گذاشته شد که هر روستا برای هر۲۰ تومان مالیاتی که بدولت می‌پردازد علاوه بر این پول یک نفر سرباز

---

۱ . مدودف ـ ایران ـ ص ۸۰
۲ . آدمیت ـ امیرکبیر و ایران ـ ص ۱۵۰ و ۱۵۵
۳ . ایران از نظر خاورشاسان ـ ص ۶۹ ـ ۶۸
۴ . مستوفی ـ شرح زندگانی من ـ جلد اول ـ ص ۱۴۰
۵ . حاجی‌زین العابدین مراغه‌ای ـ سیاحت نامه ابراهیم بیگ یا بلای‌تعصب او ـ ص ۳۴ (از این پس: سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ)

هم بدولت بدهد. همچنین مردم روستا می‌بایست برای هر سربازی که در اختیار دولت میگذارند سالی مبلغی پول (معادل ۱۵ روبل روسی به قیمت آنزمان)، یک چوخا و یک آرخالق پشم، شلوار، پیراهن، لباس زیر، کلاه، ۱۰۰ من گندم و یک الاغ نیز بدولت بدهند. این سرباز که باین ترتیب در اختیار دولت گذاشته میشد، می‌بایست ۲۰ سال خدمت بکند. اگر قبل از اتمام این مدت سرباز میمرد و یا معلول می‌گشت، اهالی همان روستا موظف بودند شخص دیگری را بعوض او در اختیار دولت گذارند. خود سرباز از طریق قرعه‌کشی معین میشد.[۱]

کوشش برای تجدید سازمان نظامی در ایران بعدها نیز ادامه‌یافت. در " کتاب تنظیمات حسنه " که خواننده باآن آشنائی دارد، باین موضوع توجه ویژه شده بود. در مادهٔ ۱۶ این کتاب گفته میشد که تعداد سربازان هر روستا باید طبق بنیچه معین شوند و خود سربازها از طریق قرعه‌کشی انتخاب گردند. معلولان و ملاها و سادات و پیشنمازها از خدمت سربازی معاف بودند و بقیه مردم روستا که سنشان از ۱۶ تا ۲۵ سال بود می‌بایست در قرعه‌کشی شرکت کنند و کسانی که قرعه بنام آنها در می‌آمد ازجانب مردم همان روستا بسربازی دولت میرفتند. کسی که نامش در قرعه‌کشی در میآمد با موافقت مباشر نظامی میتوانست شخص دیگری را بجای خود معرفی نماید[۲] در مواد ۱۸ و ۱۹ " تنظیمات " گفته میشد که مدت سربازی (زیر پرچم) ۱۰ سال است و ۱۰ سال دوم " ردیف ". (احتیاط) نام دارد. در ده سال دوم سرباز می‌بایست هر دو سال یکبار به مدت ۲۰ روز برای " مشق کردن " بخدمت بیاید و بقیه اوقات آزاد باشد. برای سربازها هنگام ماموریت ماهی ۵ تومان و در سایر اوقات ماهی ۲۵ قران حقوق معین شده بود[۳] در مادهٔ ۲۹ مسائل سازمانی اخذ مالیات جنگی شرح داده شده بود. طبق این ماده در هر ولایت، سازمانی بنام " مجلس تنظیمات " مرکب از ۶ نفر ایجاد میشد که اختیارات وسیعی داشت، از قبیل: رسیدگی به مسائل سربازگیری، مالیات، مستمری، حقوق، اوقاف، دادگاه، بازرگانی و غیره. بطوریکه ملاحظه میشود، این گام نیز در سمت خارج کردن نیروهای مسلح کشور از وابستگی و سلطهٔ صاحب زمینان محلی قرار داشت صرف نظر از اینکه ناصرالدین‌شاه که دستور نوشتن " تنظیمات " را داده‌بود، این مطالب را باین صورت فهمیده باشد و یا نفهمیده باشد. این‌نیز موجب تضعیف حاکمیت‌های محلی میشد که نتیجهٔ آن نیز جز تفکیک

---

۱. ای. اگرانویچ ــ ولایات اردبیل و سراب ــ تفلیس ــ ۱۸۷۶ ــ ص ۵۲ ــ ۵۰
(از این پس: اگرانویچ ــ ولایات اردبیل و سراب).

۲. تنظیمات حسنه ــ ص ۷ ــ ۶

۳. همانجا ــ ص ۸ ــ ۷

حاکمیت محلی ازمالکیت ارضی چیز دیگری نبود.

بارمالیاتهای جنگی بر گردهٔ زحمتکشان (کشاورزان و دامداران) هرچه سنگیتر میشد و تشکیل ارتش بر اساس بنیچه بصورت غیر قابل تحمل درمیآمد. بدیهی است که در اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی آنزمان سیستم بینچه هرقدر هم اصلاح میشد، نمی‌توانست خود رابطور کامل از غلاف مناسبات پاتریارکال ـ فئودال و سنن و آداب تیول جنگی و اسارت سیستم هرارشیک قرون وسطائی نجات دهد. لذا بتدریج این مسئله مطرح میشد که در ایران نیروی مسلحی ایجاد شود که با اصول بنیچه هیچگونه ارتباطی نداشته باشد و پس از رقابتها و کشمکشهای فراوان در میان جناحها و عوامل داخلی و خارجی بالاخره در سال ۱۸۷۹ (۱۲۵۸) برهبری سرهنگ‌دوم روس بنام آ. ای. دومانتوویچ نخستین واحدهای نیروی "قزاق" ایران‌تشکیل گردید. نخستین واحد قزاق‌جمعا" بتعداد ۴۰۰ نفر که ایجاد آن هیچگونه ارتباطی با بنیچه و دیگراصول قرون وسطائی نداشت واز" مهاجران" (کسانی که از قفقاز بایران‌مهاجرت کرده بودند) تشکیل میشد، در داودیه مستقر گردید. ۱و۲ در این دوران که‌استقلال و آزادی‌ایران هرسال بدتر از سال قبل بنابودی میگروید، خواه نیروهای مسلح قدیمی و خواه قوای جدید التاسیس‌قزاق بشدت زیر تاثیر سیاست دولتهای استعماری قرارداشتند. چند سال‌بعد نیروهای مسلح ایران بتدریج تحت رهبری" مستشاران" و " معلمان" و " مشاقان" اطریشی و روسی و فرانسوی و ایتالیائی و غیره قرار گرفت و عملا" دیگرارتشی بنام ارتش مستقل ایران وجود نداشت.

با وجود کوششهائی که برای برقراری نظام جدید ارتشی بعمل‌ میآمد، ولی اصول بنیچه هنوز هم اصول عمده در ایجاد نیروهای مسلح ایران بود. در پایان قرن ۱۹ نیروهای مسلح ایران علاوه برنیروی قزاق عبارت از دو بخش بود: ۱) ارتش منظم ـ " نظام" و۲) ارتش نامنظم ـ " غیرنظام".

افراد **ارتش نظام** را از طریق بنیچه جمع‌آوری میکردند ۳ یعنی مردم هر محل می‌بایست متناسب با مالیات نقدی که بدولت‌می‌پرداختند تعداد معینی‌سرباز در اختیار دولت قرار دهند. بطور کلی هر روستا و یا گروه خانوارها می‌بایست برای هر ۱۱ تومان و ۲ قران مالیات یک سرباز هم بدهد و این سربازان در میان مردم روستا و یا گروه‌خانوارها

---

۱. ژنرال کاساگوفسکی ـ مقاله‌ای در بارهٔ تکامل بریگاد قزاق ایران مجله" خاورنو" ـ شماره ۴ ـ سال ۱۹۲۳ (روسی)، (از این پس: کاساگوفسکی در بارهٔ بریگاد قزاق ایران)

۲. مدودف ـ ایران ـ ص ۴۳۶ ـ ۴۳۵

۳. همانجا ـ ص ۵۲۲ ـ ۵۲۱

سرشکن میشدند. ولی نه تعداد سکنهٔ محلها و نه مبلغ مالیات آنها ثابت بود.

مردم همیشه می‌کوشیدند این تعداد و مبلغ را پائین بیاورند و لذا همیشه تعداد سربازان روبکاهش میرفت. افراد بانفوذ و تیولداران مقتدر، اصلا سرباز بدولت نمیدادند. لذا بار اصلی بنیچه باز هم بگردن کشاورزان و دامداران بود.[1]

درارتباطبا رشد کشاورزی تجارتی و توسعهٔ احتیاج به نیروی‌کار در مسئلهٔ سربازگیری نیز پدیده‌های جدید بوجود میآمد. مثلاً" در این دوران که مهاجرت مردم از سنندج بسوی کرمانشاهان و گروس‌شدت گرفته بود، فئودالهای کرمانشاهان و گروس از این وضع استفاده‌میکردند. مهاجرین سنندجی را بسربازی می‌فرستادند و رعایای محلی را بکار کشاورزی و دامداری میگرفتند.[2]

روستا و گروه خانوارهائی که سرباز بدولت میدادند از سوئی موظف به نگاهداری‌خانواده‌های سربازها بودند و از سوی دیگرمیبایست برای نگاهداری‌خود سرباز هم "انعام" و "تدارک" و "خانواری" بپردازند. مقدار این سه مالیات در سیستم بنیچه‌معین نشده بود و خود مردم روستا و یا گروه خانوارمی‌بایست خودآنرا معین کنند. "انعام" هدیه‌ای بود که ازجانب روستاها و یاگروه خانوارها فقط یک بار و معادل ۲۰ – ۱۵ تومان برای هر سرباز پرداخته میشد. "تدارک" مالیاتی بود که سالی یکبار و درحدود ۲۰ – ۱۰ تومان پول نقد برای هر سرباز اخذ میگردید. "خانواری" عبارت از ۴ من خواربار برای هر سرباز و ۴من خواربار برای‌خانوادهٔ او بود که ماهی یکبار بهمان‌ترتیب، یعنی از جانب مردم روستا و یاگروه خانوارها بآنها تحویل داده میشد[3و4].

ارتش" غیرنظام" از ایلات جمع‌آوری میشد. آنها طبق اصول‌بنیچه از خدمت دائمی در ارتش معاف بودند، ولی هر وقت دولت طلب می‌نمودموظف بودند با سلاح و تجهیزات و لباس و اسب خود نیروی معینی رامهیا و برای مدت معینی در اختیار دولت قرار دهند. تعداد این نیرو به تعداداغنام و احشام هر ایل بستگی داشت و در میان طوایف و تیره‌های همان ایل سرشکن میشد. این اصول و همچنین‌مقیاسی که در آن بکار برده میشد" شترجمع" نام داشت. مثلاً" دولت معین میکرد که فلان ایل صد" شتر جمع" است و برای‌هر" شترجمع" باید‌مثلاً"

---

۱. همانجا – ص ۵۲۳ – ۵۲۲
۲. منشآت شاهزاده فرهاد میرزا – ص ۱۲۹ – ۱۲۸
۳. م. پاولوبچ – بریگاد قزاق ایران – مجله"خاورنو" شماره ۹ – ۸ – سال ۱۹۲۵ (روسی)، (از این پس: پاولوبچ – بریگاد قزاق ایران)
۴. مدودف – ایران – ص ۵۲۵ – ۵۲۴

۵۰ ـ ۴۰ تومان پول و ۱/۵ نفر سرباز تحویل دولت بدهد.[۱] هرسال موسم پائیز با حضور نماینده‌ٔ مخصوص دولت، اغنام و احشام ایل را می‌شمردند که بآن" شاخ شماری" میگفتند و بدین ترتیب تعداد "شتر جمع" هر ایل را معین میکردند.[۲] افراد ایل برای هر سواری که‌در اختیار دولت قرار میدادند می‌بایست" تدارک" و" جنس" (" خانواری") بپردازند. ولی اسلحه‌و اسب سوارها را اکثرا رئیس ایل تامین‌میکرد. این روسا اکثرا فرماندهان و افسران واحدهای ایل خود نیز بودند و دولت از مالیاتی که از ایل میگرفت بفرماندهان و افسران واحدهای همان ایل حقوق میداد[۳].

درآغازقرن ۲۰ ایلات ایران معمولا" در حدود ۱۴۲ واحد سوار مسلح دراختیار دولت میگذاشتند که جمعا" مرکب از ۲۱۹۸ افسر و ۱۸۲۵۳ نفر سوار بود[۴]. بهترین بخش ارتش ایران همین‌واحدهای سوار بود که در میان آنها واحدهای آذربایجان، عراق، خمسه، تهران، کرمانشاه، سنندج، فارس، خراسان، استرآباد، یمود، شاهرود، گیلان و مازندران از کیفیت بهتری برخوردار بودند. اگر جنگی پیش میآمد که توجه ایلات را بخود جلب می‌نمود تعداداینگونه سواران از ۲۰۰ـ ۱۵۰ هزار نفر هم تجاوز میکرد.

ج ـ مقام کردستان در سیستم جنگی دولت ایران در قرن ۱۹.

در بالامالیات جنگی بمثابه یکی از جهات مهم مناسبات‌ارضی‌پاتریارکال‌ـ فئودال‌ایران مورد بررسی قرار گرفت. باید توجه کرد که تفاوتهائی که درنامگذاری سیستم‌ها و مالیاتها و بدهیهای جنگی وجود داشت‌ناشی از هرج و مرج سازمان دولتی‌بود و اصل مطلب تحت همه‌ٔ نامها و عنوانها لایتغیر بود ـ مالیات جنگی جزو مناسبات ارضی و احداقل‌در پیوند نزدیک با این مناسبات قرار داشت و سنگینی بار آن از طریق تنظیم این مناسبات بر دوش مردم زحمتکش روستا بود.

حال باید دید که در سیستم جنگی ایران، کردستان چه مقامی داشته است و بدین ترتیب نقش دولت آن روزی را در استثمارکشاورزان و دامداران کردستان در حدود امکان روشن نمود و در باره‌ٔ آن تصوری ولو کلی ایجاد کرد.

اسناد موجود نشان میدهد که نیروهای مسلح کردستان نیز، در ارتش ایران در جنگهای ایران و روس‌تا اواخر سال‌های ۲۰قرن ۱۹ شرکت داشته‌اند. حتی برخی ازاسناد مدعی هستند که در این جنگها یک

---

۱. همانجا ـ ص ۵۳۰
۲. همانجا ـ ص ۵۳۰
۳. همانجا ـ ص ۵۳۱
۴. همانجا ـ ص ۵۳۰

ثلث[1] و حتی دو ثلث[2] ارتش ایران کرد بوده است. گرچه نمیتوان صحت این ارقام را تائید کرد، ولی روشن است که نیروهای مسلح کردستان در ارتش ایران آنروزی مقام و نقش قابل توجهی داشته‌اند. مثلاً" سال ۱۲۳۵ (۱۸۵۶) هنگام تجاوز انگلیس بمرزهای جنوبی ایران، در صفوف ارتش ایران که برای مقابله با آن تجاوز در چند نقطهٔ استراتژیک متمرکز شده بود واحدهای کرد بطور برجسته جلب نظر میکردند. تنها از ایلات کرد ولایت کرمانشاهان ۳۰۰ نفر توپچی و قورخانه‌چی، فوج ایل گوران بفرماندهی اسدالله خان سرتیپ، فوج کلیایی بفرماندهی علیقلی میرزای سرتیپ، فوج کرند بفرماندهی ملک نیازخان سرهنگ، فوج زنگنه بفرماندهی محمدرضاخان سرتیپ، سواران منظم مهاجر، سواران کلیایی، سواران سنجابی و سواران نان‌کلی- جمعاً" ۴۷۰۰ نفر در این نیروها شرکت داشتند. امامقلی میرزای عماد- الدوله نیز از مردم ولایت کرمانشاهان قریب ۹ هزار پیاده با خود آورده بود.[3] علاوه بر این در همین بسیج نیرو، فوج شکاک، فوج چاردوس، فوج مکری، فوجهای کزازی و فیلی و باجلان نیز شرکت داشتند.[4]

ارزش علمی اطلاعات مذکور در فوق مبرهن است. این اطلاعات نشان میدهد که: اولاً) در اواسط قرن ۱۹ اصول مالیات جنگی در کردستان نیز وسیعاً تطبیق میشده و یکی از خطوط عمدهٔ تحقق حاکمیت دولت ایران برکردستان ایران اخذ همین مالیات جنگی بوده است. در عین حال این مالیات جنگی با مالکیت ارضی و بهرهٔ ارضی که تحقق اقتصادی مالکیت ارضی است، پیوند بسیار نزدیک و گاهی عینیت داشته است. ثانیاً) نیروهای مسلح مذکور در فوق برحسب ایلات و عشایر مربوطه تقسیم و تشکیل میشدند، هر واحد بنام ایل و عشیرت خود نامیده میشد و تحت فرماندهی رئیس ایل و عشیرت خود قرار داشت. ثالثاً) برخی از ایلات و عشایر در آن واحد بدولت دو نوع نیروی مسلح میدادند بنام " فوج " و " سواران " که البته نیازمند تحقیق است. رابعاً) نیروهای مسلح ایلات و عشایر اکثراً "در خاک خودمستقر بودندو فقط هنگام لزوم به نقاط دیگر گسیل میشدند وغیره. همه این واقعیتها بر آن گواهی میدهد که با وجود کوشش جهت جداسازی حاکمیت محلی از مالکیت ارضی، ولی در اواسط قرن ۱۹ هنوز این کار عمق چندانی پیدا نکرده بود.

---

۱. شمیم - ایران در دورهٔ سلطنت قاجار - ص ۶۳
۲. کورد اوغلو - کردها و امپریالیسم - ص ۹۴
۳. لسان الملک - ناسخ التواریخ - جلد اول - ص ۷۳۸
۴. همانجا - ص ۷۳۸ - ۷۳۷

در دوران حکومت ناصرالدین شاه که تقریبا همه نیمهٔ دوم قرن ۱۹ را در بر می‌گیرد، " تومان " هشتم نیروهای مسلح ایران (که جمعا ۱۰ " تومان "بود) از افراد سربازگیری شده از کردستان بوجود می‌آمد. این " تومان " مرکب از ۵ فوج زیر بود: ۱) فوج گوران بهادران قلعه زنجیری، ۲) فوج اول کرند، ۳) فوج سوم کلهر، ۴) فوج چهارم زنگنه و ۵) فوج مخبران کردستان در " تومان " هشتم علاوه بر واحدهای مذکور واحدهای دیگری نیز که افراد آنها از ایلات و عشایر کرد منطقه ارومیه گروس و غیره جمع آوری شده بودند، وجود داشتند[۱] علاوه بر همه اینها در میان نیروهائی که "سواره" و "جماعت" نامیده میشدند، واحدهائی با اسامی صائین قلعه، مکری، پشتکوه، اردلان، باجلان، کلیایی، کرمانشاه، سنجابی، فیلی نیز دیده میشدند.[۲]

هریک از نیروهائی که بدین‌ترتیب با نام ایلات و عشایر خودبه وجود می‌آمدند، در داخل طبق تقسیمات داخلی و هرارشی موجود در ایل و عشیرت مربوطه بواحدهای کوچکتری تقسیم میشوند. مثلا "عشیرت سنجابی طبق بنیچهٔ قدیم مکلف بود نیروئی مرکب از چهار واحد در اختیار دولت بگذارد. این واحدها طبق اسامی طوایف عمدهٔ عشیرت سنجابی با نامهای چالاوی (چلبی) ، الاهی‌خانی، عباسوند و حق نظر-خانی نامیده میشدند در راس هریک ازاین چهار واحد یک " سلطان " قرار داشت و هر چهار واحد مشترکا " یک یاور و یک سرهنگ و یک سرتیپ داشتند که اکثرا " از طوایف چالاوی و الاهی خانی انتخاب میشدند.[۳] بدین‌ترتیب، عالی‌ترین مناصب در نیروهای جنگی که طبق مالیات جنگی از جانب ایلات و عشایر در اختیار دولت گذاشته میشد نیز، درانحصار نیرومندترین و بانفوذترین طوایف ایل و عشیرت مربوطه قرار داشت. عشیرت گوران هم که مرکب از ۸ طایفه بود، نیروی مسلح خود را بر مبنای همین اصول ایجاد میکرد.[۴] این یک قاعدهٔ عمومی بود.

این وضع با تغییرات معینی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ ادامه داشت. مدودف در سال ۱۹۰۹ می‌نوشت که نصف کردها اصلا دولت ایران را قبول ندارند و نصف دیگر هم جز دادن سرباز بدولت پیوند تابعیت دیگری نسبت بدولت ندارند. اکرادولایتهای سنندج و کرمانشاهان ۴ واحد نیروی مسلح مرکب از ۳۲۰۰ نفر در اختیار دولت

---

۱. محمد حسن خان صنیع الدوله - منتظم ناصری - جلد دوم - تهران - ۱۲۹۹ هـ.ق. ص ۱۳ - ۱۰ (ازاین پس: صنیع الدوله - منتظم ناصری - جلددوم)

۲. همانجا - ص ۱۷ - ۱۴

۳. محمد مکری - عشایر کرد - ص ۱۱۳

۴. رزم آرا - جغرافیای نظامی ایران - کرمانشاهان - ص ۲۲

قرار میدهند . تعداد این افراد حتی میتواند به ۷ ـ ۶ هزار نفر هم برسد. طبق معمول از هر ۵ خانوار یک سرباز میگیرند. [1] ولی‌قسمت اعظم مردم از دادن سرباز بدولت شانه خالی میکردند.

در اوایل سال ۱۹۰۵ شاهزاده فرمانفرما برای سرکوب برخی‌طوایف لر که‌بعنوان اعتراض علیه مالیاتهای دولتی قیام کرده بودند، نیروهایی را به بروجرد اعزام نمود که در ترکیب آنها واحدهای زیــر نیز وجود داشتند: ۱) فوج پیادهٔ کرند مرکب از ۷۰۰ نفر، ۲) نصف فوج پیاده زنگنه ـ ۴۰۰ نفر، ۳) فوج‌پیادهٔ خمسه ـ ۴۰۰ نفر، ۴) سواران‌طوایف پیروند و صفی‌وند ـ ۲۰۰ نفر، ۵) سواران کلهر ـ ۲۰۰ نفر.

* * *

بررسی مالیاتهای ارضی دولتی در قرن ۱۹ نشان دادکه در این دوران در بعضی حالات مالیات ارضی دولتی و بهرهٔ ارضی مالکانــه بطور ارگانیک درهم تلفیق و ادغام گشته بود و در عمل یک چیزواحد بود و در بعضی حالات دیگر به مثابهٔ ادامه یک سنت‌قدیمی، هم این و هم آن توسط‌شخصی واحد (صاحب زمین و یاتیولدار) جمع‌آوری می‌شد. مالیات جنگی هم اگر از سوئی مالیاتی بود که بدولت پرداخته میشد، ولی از ســوی دیگر یکی از محمل‌های تشکیل نیروهای مسلح محلی در کردستان بود. این نیروی‌مسلح محلی در دست طبقهٔ فئودال ازسوئی کــاراترین وسیلهٔ اعمال قدرت بر کشاورزان و دامداران زحمتکش و از سوی دیگر تکیه‌گاهی برای مقاومت درقبال دولت مرکزی درمواقع لزوم بــود.

بدین‌جهت به‌هراندازه‌که‌رشدمناسبات سرمایه‌داری در ایران‌سرعت میگرفت، دولت ایران خواه‌آگاهانه و خواه ناآگاهانه میکوشید تا ازسوئی مالیات ارضی دولتی را از بهرهٔ ارضــی مالکانه جداکند و صلاحیت و اختیار اخذ مالیات ارضی را در محل از دست صاحب زمینان بدرآورد و از سوی دیگر مالیات جنگی را از زیروابستگی هرارشی جنگی‌پاتریارکال ـ فئودال و از صورت هرارشیک خارج سازد. گامهائی که در ایران آن‌روز و بعدها برای ایجاد ارتش‌جدید و دستگاه‌جدید دولت ایران بامحتوای سرمایه‌داری (البته وابسته) برداشته شد، این هدف را نیز تعقیب میکرد.

---

۱. مدودف ـ ایران ـ ص ۴۱۰

فصل ششم

استثمار دهقانان و وضع آن‌ها در نیمه اول قرن ۲۰

در نیمهٔ اول قرن ۲۰ بعلت تکامل مالکیت خصوصی بر زمین و رشد استفاده از زمین، در استثمار دهقانان نیز تغییراتی رخ داد. هر نوع بقایا و آثار "اشتراک" آرکائیک در مالکیت ارضی بطور کلی از میان برخاست و لذا استثمار دهقانان و مجموع روابط اجتماعی خطوط مشخص‌تر و متمایزتری بخود گرفت. بعلت از میان رفتن مالکیت عالی حکومت بر زمین، مالیات ارضی دولتی و بهرهٔ ارضی مالکانه نیز به شکل باصطلاح "مستقل" و "خالص" خود درآمدند. بهمین دلیل نیز برای درک مسئله استثمار دهقانان در این دوره، باید مسئله از هم جدا شدن و از هم "پاکسازی شدن" مالیات ارضی و بهرهٔ ارضی را به‌روشنی درک نمود. این کار نیازمند بررسی مسائل چندی است.

۱. الغای مالیات جنگی پاتریارکال ـ فئودال

در قرن ۱۹ گرچه اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی ایران مانع از آن میشد که بقایای تیول جنگی بکلی ملغی شود، ولی نیازهای سیاسی مملکت این امر را با قاطعیت هرچه بیشتر طلب می‌نمود. در ربع اول قرن ۲۰ با پیدایش امکانات جدید برای رشد سرمایه‌داری در ایران این خواست تاریخی با شدت بیشتری مطرح گردید. ولی بعلت برخورد با سیاستهای استعماری خارجی و شدت محافظه‌کاری در هیئت حاکمه ایران، این کار بسیار لنگ و ناقص و معیوب پیش میرفت.

در سال ۱۹۰۰ به ابتکار انگلیسها و بدست کارشناسان سوئدی و به‌مثابه‌نیروی‌رقیب در برابر نیروی قزاق، نخستین سازمان ژاندارمری ایران تاسیس شد. [۱] بعدها این سازمان زیر نظر شوستر آمریکائی و یالمارسون سوئدی وسعت بیشتری یافت.

بدین ترتیب فعلا" نیروهای قزاق و ژاندارمری برحسب ظاهر هم شده ـ دو بخش نیروهای جدید ایران بودند. گرچه قانون اساسی مشروطه و متمم آن هنوز سیستم مالیات جنگی قدیمی را ملغی نساخته بودند، ولی با الغای اصول تیول توسط مجلس شورای ملی در سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) قاعدهٔ واگذاری زمین و درآمد آن باشخاص در مقابل خدمتی که برای دولت انجام میدادند (و از آن جمله خدمت جنگی) از میان برچیده شد. این گام ضربهٔ غیرمستقیم به سیستم مالیات جنگی قدیمی بود. ولی با وجود این، سربازگیری و تشکیل ارتش بر پایهٔ بنیچه همچنان رسما" ادامه داشت. قانون" سربازگیری "هم که در پائیز سال ۱۲۹۴ بتصویب مجلس رسید، با وجود ایجاد برخی تغییرات جزئی، خود بر پایهٔ همان سیستم قدیمی قرار داشت. [۲] در سال ۱۹۱۶ (۱۲۹۵) انگلیسها بمنظور حفظ منافع استعماری خویش و تامین امنیت درراههای بازرگانی جنوب، سپاه تفنگداران جنوب را بوجود آوردند. این نیرو گرچه ظاهرا" مانند نیروهای قزاق و ژاندارم بخشی از نیروهای مسلح جدید ایران محسوب میشد، [۳] ولی در واقع جز آلتی برای اجرای سیاست استعماری انگلیس چیز دیگری نبود.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر که برهبری لنین بزرگ و به نیروی پرولتاریای قهرمان روس پیروز شد، مردم ایران را از شر یکی ازغدارترین دشمنانش که تزاریسم بود نجات داد. دیگر دشمن غدار استقلال و آزادی ایران یعنی دولت امپریالیستی انگلیس هم در محیط جهان آن روز که با تولد نخستین حکومت سوسیالیستی جهان از ریشه دگرگون گشته بود ، به مقتضای استراتژی سیاسی ـ نظامی خود، خواهان آن بود درایران چنان حکومت متمرکزی بوجود بیاید که اولا") قادر بسرکوب جنبش انقلابی و دمکراتیک در ایران باشد و ثانیا") ایران را درچارچوب منافع امپریالیسم جهانی بسرکردگی انگلیس اداره نماید و از تامین منافع انگلیس سرپیچی نکند. یکی از مهمترین مسائل ایجاد یک چنین حکومت متمرکزی ایجاد دستگاه جبر دولتی آن و قبل از همه نیروهای مسلح آن بود. استعمارگران انگلیس بمنظور تامین نظارت خود بر نیروهای

---

۱. مدودف ـ ایران ـ ص ۵۵۰

۲. مجموعه مصوبات ادوار سوم و چهارم قانونگذاری مجلس شورای ملی تهران ـ ۱۳۱۹ ـ ص ۴۳ ـ ۴۲ (از این پس: مصوبات ادوار سوم و چهارم مجلس)

۳. کورسون ـ ایران ـ ص ۸۲

مسلح ایران، در سال ۱۹۱۹ با حکومت وثوق‌الدوله قرارداد ننگینی را امضاء نمودند. انگلیسها نیروی مسلح منظم ایران را که عبارت از تفنگ داران جنوب (۴۵۰۰ نفر) به نیروی قزاق (۷۸۵۶ نفر)، نیروی ژاندارم (۸/۴۰۰ نفر)، بریگاد مرکزی، نظامی ولایتی، امنیه، نظمیه‌و غیره بود، تجدید سازمان نموده زیر فرماندهی ژنرال دیکسون قراردادند و برای آن ۱۵ میلیون تومان بودجه تعیین نمودند وبدین‌ترتیب به اجرای نقشهٔ خود پرداختند. ولی‌قرارداد ننگین ۱۹۱۹ زیر ضربات مبارزه رهائی بخش خلقهای ایران و همچنین تحت تاثیر حیات‌بخش انقلاب اکتبر در نطفه عقیم ماند و نقشه انگلیسها فعلا" بموفقیت نرسید. با وجود این شکست، انگلیسها از برنامه استراتژیک خود در ایران دست برنداشتند. تغییری که پیدا شد این بود که آنها اگر اول‌میخواستند خود مستقیما" بر اجرای نقشه‌های خود در ایران رهبری و نظارت‌کنند این بارتصمیم گرفتند این کار را" پوشیده‌تر" و بصورت غیرمستقیم — توسط عمال و ایادی خود اجرا نمایند.

محافل و افرادی که پس از کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین — رضاخان حکومت ایران را بدست گرفتند، در سمت اجرای نقشهٔ استراتژیک سیاسی — نظامی — امپریالیسم جهانی بسرکردگی انگلیس‌گام برداشتند و یکی از مهمترین این گامها در سمت ایجاد ارتش جدید ایران با روح استراتژی استعماری فوق بود. بدستور حکومت ایران در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) از صاحب منصبان عالیترتبهٔ آنروز کمیسیون ویژه‌ای بمنظور بررسی و تصمیم‌گیری در بارهٔ سربازگیری ایجاد شد. طبق تصمیم این کمیسیون نیروی" قره سوران "که نوعی نیروی مسلح و دستگاه گمرگ‌محلی خوانین وفئودالهابود ملغی و بجای‌آن بعنوان " تامین امنیت راهها" درتشکیلات " امنیه" تجدید سازمان بعمل‌آمدو این تشکیلات تقویت‌گردید. سازمان ژاندارمری ازوزارت داخله مجزا و در اختیار وزارت جنگ قرار داده شد. در همین سال‌استعمال اصطلاحات" قزاق" و"ژاندارم" قدغن و بجای آنها اصطلاحات "نظام ایران" و" نظامی"و بعدها" ارتش" معمول گردید. در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) به سنت قدیمی جلب سواران محلی به خدمت جنگی خاتمه داده شد. در همین سال" مدرسه نیابت" ایجاد گردید که بعدها" مدرسه صاحب منصبان "و "دانشکده افسری "نامیده شد. سپس مجلس طی قانونی همه درجات و القاب نظامی سابق راملغی ساخت.[۱] در خرداد ۱۳۰۴ (ژوئن ۱۹۲۵) قانون "نظام اجباری" از تصویب مجلس گذاشت.[۲] بدین‌ترتیب مالیات‌جنگی پاتریارکال—فئودال

---

۱. مستوفی — تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه —قسمت دوم از جلد سوم — ص ۴۹۲

۲. تاریخ ایران — ص ۷۸۷

سابق در سمت تحول بسوی مکلفیت جنگی بورژوائی و خدمت بسازمان اجتماعی ـ اقتصادی وابستهٔ جدید که در حال شکل گرفتن بود، تعییر یافت.

تاکنون در اکثر آثاری که حتی در بارهٔ تاریخ جدید ایران نوشته شده، به این مسئله توجه لازم نشده است. در این بحث فرصت پرداختن به تشریح افکار و روحیات کسانی که اکثرا" با روحیهٔ سرشار از حس میهن دوستی و تجدد خواهی، ولی بعلت عدم آگاهی، شیفتهٔ اقدامات رضاشاه در ایجاد دستگاه جدید دولتی و بویژه ارتش جدید ایران شده بودند نداریم و اصولا" اینجا جای این مطلب نیست. همچنین در این بحث امکان شکافتن این فاجعهٔ تاریخی را هم نداریم توضیح دهیم که مدعای رضاشاه در باره" استقلال" و بویژه ایجاد" ارتش مستقل ایران" از آنجاکه بر مبنای استراتژی سیاسی ـ نظامی امپریالیسم جهانی قرار داشت، عاقبتش به تکوین ارتش محمدرضاشاهی رسید که کادر وتسلیحات و تعلیمات و سیاست و ایدئولوژی و نظارت فرماندهی آن بطور دربست در اختیار مستشاران وگماشتگان آمریکا قرار داشت. و بمراتب اولی امکان این راهم نداریم توضیح دهیم که چگونه در دوران حکومت پهلوی افکار دهها هزار افسر و درجه‌دار میهن‌دوست را با ایدیولوژیها و تصورات واهی از راه منحرف و دچار خرافه‌هائی کردند که برای زدودن آنها از ارواح معصوم ومغزهای بیگناه آنها باید با هشیاری و صبر و حوصله سالها تجدید تربیب و بازسازی خلاق انجام گیرد. در اینجا فقط میخواهیم جنبهٔ صرفا" علمی مسئله را مورد بررسی قراردهیم و بربی توجهی که نسبت به یکی از مسائل مهم تاریخ میهن‌ما شده بقدرامکان انگشت بگذاریم.

اگر بظاهر قضیه نگاه کنیم شاید به چنین نتیجه‌ای‌برسیم که تغییرات مذکور در فوق فقط تغییراتی در سطح بوده است: یک سیستم مالیات جنگی ملغی و یک سیستم دیگر جای آنرا گرفته است. ولی بنظر ما این تغییرات باید نه تنها بعنوان پدیده‌ای در تاریخ نظامی ایران و گذار صوری از نوعی مالیات جنگی به نوعی دیگر بلکه باید همچنین‌به عنوان یکی از عناصر مهم انتقال جامعه ایران از قرون وسطی بدوران سرمایه‌داری ارزیابی شود. در اینجا به‌لحاظ موضوع مورد بحث، تنهابه یکی ازجهات عمدهٔ این تغییرات که با مناسبات ارضی پیوند مستقیم داشت اشاره می‌کنیم.

انتقال از مالیات جنگی سابق به مکلفیت جنگی جدید (" نظام‌وظیفه") در واقع به معنای جدا شدن قطعی و نهائی مالیات ارضی دولتی ازبهره ارضی مالکانه بود. همانطور که قبلا" شرح داده شد، نیروی مسلحی‌که طبق اصول بنیچه ایجاد می‌گردید و مالیاتهای جنگی دیگر، مستقیمابه مثابهٔ مالیات ارضی دولتی (برحسب مقدار جریب‌زمین و ساعات آب و غیره) و توسط‌صاحبان اراضی جمع‌آوری میشد و این نیرو اکثرا" درعمل

بصورت نیروی مسلح همین صاحبان اراضی در میآمد. ولی مکلفیت جنگی جدید نه با استفاده از زمین و آب و نه با مالیات ارضی دولتی و نه با مناسبات ارضی بطور کلی هیچگونه ارتباط مستقیم نداشت. شخص صاحب زمین دیگر در تشکیل این نیروها (تشکیل ارتش بر اساس "نظام وظیفه") و فرماندهی بر آنها نقش مستقیم نداشت و نمی‌توانست آنها را به نیروی مسلح شخص خودش تبدیل کند. اکنون خود صاحب زمین نیز اصولاً "موظف بود طبق قانون و به مثابهٔ یک شهروند خدمت" نظام وظیفه" انجام دهد.

ارتش جدید ایران که براساس مکلفیت جنگی جدید ایجاد شد، به نیرومندترین دستگاه جبر و سرکوب در دست حکومت ائتلاف فئودالها و بورژوازی کمپرادور ایران که با استقرار حکومت پهلوی بر کشور تسلط یافت، مبدل گردید. این دستگاه جبر موظف بود جنبشهای انقلابی و دمکراتیک توده‌های زحمتکش ایران را سرکوب نماید، هر نوع مفکوره و جریان مترقی را در کشور خفه سازد و توده‌های زحمتکش و خلقهای ستمدیده مملکت را در مقابل استثمار و سلطهٔ ائتلاف فئودال ـ کمپرادور دست نشاندهٔ ایران بزانو در آورد. بهمانگونه که دیکتاتوری کمپرادور ـ فئودال پهلوی دست نشانده و متفق استعمار و امپریالیسم جهانی بود، نیروهای مسلح آن نیز برخلاف نیت و ارادهٔ اکثریت عظیم سربازان و درجه‌داران و افسران آن طبعاً" چیزی جز نیروی ذخیرهٔ امپریالیسم جهانی در منطقه و ایران نبود. حوادث تاریخی در سرتاسر دوران حاکمیت پهلوی این واقعیت را به بهترین وجهی اثبات نمود. بدین ترتیب، تمرکز ایران در دوران مورد بحث گرچه از لحاظ کلی و ازجهت عینی رویدادی در سمت حرکت تاریخ بود، ولی این تمرکز دردست دیکتاتوری فئودال ـ کمپرادور با محتوای ضد ملی و ضد دمکراتیک انباشته گردید و به یکی از عمده‌ترین خطوط سرکوب مردم ایران تبدیل شد.

۲. پایان مالیاتهای ارضی سنتی

این مالیاتها در اوایل قرن ۲۰ از لحاظ ماهیت و ترکیب خودبا مالیاتهای اواسط قرن ۱۹ فرق مهمی نداشتند. تیگرانوف در سال ۱۹۰۵ نوشته بود که در این ایام دولت ایران، مالیاتهای ارضی زیر را از مردم میگرفت: ۱) **مالیات جنسی** ـ این مالیات که ۱۰ درصد محصول راتشکیل میداد تحت عنوان "عشر و حق دیوان" توسط ملاکان از روستائیان دریافت و بدولت داده میشد. موقوفه‌ها از پرداخت این مالیات معاف بودند. ۲) **مالیات نقدی** ـ اساس این مالیات همان" سرانه" بود که روستائیان آنرا به ترتیب زیر می‌پرداختند: از هر مرد متاهل ۱/۵ ـ ۱

تومان و از هر مرد محرد (بالاتر از ۱۲ ساله) ۱–۰/۵ تومان در سال ۱

بخش مهمی از مالیات نقدی دولتی را **مالیات اغنام و احشام** تشکیل میداد که سالانه به ترتیب زیر وصول میشد: برای هر گوسفند و بز ۱ – ۰/۵ قران، برای هر الاغ ۵ – ۱ قران، برای هر گاو و یا ماده گاو ۷ – ۱ قران، برای هر اسب و یا قاطر ۱۰ – ۱/۵ قران، برای هر گاومیش ۱۵ – ۲ قران، برای هر شتر ۵۰ – ۵ قران. ۲ همچنین مالیاتی نیز وجود داشت بنام **مالیات اضافی** که برای ماموران دولتی و یا نمایندگان تیولداران (بصورت جنس و در حدود ۱۰ درصد محصول)، برای ماموران دولتی (بصورت نقد و معادل قیمت ۱۰ درصد محصول) و برای مباشرها (بصورت جنس و در حدود ۲/۵ درصد محصول) از روستائیان گرفته میشد. ۳

ایرانشناس دیگری در سال ۱۹۰۹ اطلاعات دیگری در این مورد داده است، ولی ترکیب عمومی مالیاتها با آنچه در بالا گفته شد فرقی ندارد – گرچه نامها و نسبتها و طرح مطلب از جانب نویسنده بطرز دیگری است. این ایرانشناس مینوشت که درآمدهای دولتی ایران مرکب از دو بخش است: ۱) "**مالیات**" و یا درآمد دائمی و ۲) "**سورسات**" و یا درآمدهای تصادفی و غیرمعین. "مالیات" عبارت بود از مالیاتهای دائمی، درآمدهای اراضی خالصه، عوارض، حق‌الاجاره‌ها و مرابحه‌ها. ولی "سورسات" عبارت بود از "صادر"، "پیشکش" و دیگر درآمدهای تصادفی (از قبیل جرایم، رشوه‌ها، مصادره‌ها و غیره). سپس نویسنده مالیاتها را شرح داده و نوشته است که یکی از مهمترین بخش‌های مالیات‌ها مالیات ارضی است که به استثنای اراضی "واسال" و "روحانی" (شاید منظور او تیول و موقوفه است) از همه اراضی ایران دریافت میشود و مقدار آن معادل خمس محصول است که گاهی به ۳۰ درصد محصول نیز میرسد. ۴ بخش دیگر مالیاتهای دائمی مالیات اغنام و احشام بود که بر یکی از این دو پایه و ضابطه اخذ میشد: ۱) براساس مشابه اصول اخذ مالیات ارضی، یعنی از هر گوسفند و بز ۱ – $\frac{1}{3}$ قران، از هر گاو ۱۰ – ۲/۵ قران و از هر الاغ ۱۰ قران. ۲) براساس اصول اخذ مالیات از کوچ‌نشینانی که به کشاورزی مشغول نبودند و آنهم بدین صورت بود که مقدار مالیات قبلاً معین بود و در میان دامداران سرشکن میشد. برخی دامداران بعلت اشتغال بخدمت جنگی از پرداخت مالیات معاف بودند.

---

۱. تیگرانوف – نظری به مناسبات اجتماعی – اقتصادی در ایران – ص ۳۸
۲. همانجا – ص ۳۹
۳. همانجا – ص ۴۳ – ۴۲
۴. مدودف – ایران – ص ۵۱۶ – ۵۱۴

هم اطلاعاتی که دو ایرانشناس فوق ذکر نموده‌اند و هم منابع دیگر بروشنی نشان میدهند که در آغاز قرن ۲۰ مالیات جنسی هنوز مقام مهمی را در میان درآمدهای دولتی ایران داشته است. بطوریکه درآمدهای دولتی ایران در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲) عبارت بود از ۵۰ - ۲۵ ملیون تومان مالیات اراضی اربابی و خالصه که بخش مهم آن جنسی بود، باضافهٔ ۵۷ میلیون تومان درآمدهای دیگر.[۱] درسال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) درآمدهای دولتی عبارت بود از مالیاتهای مستقیم (که قسمتی بصورت جنس و بخشی بصورت نقد دریافت شده بود) معادل ۵۳۳۳ هزار تومان، "خانواری" (نقد) ۱۳۳ هزار تومان، "خانواری" (گندم) ۸۶۵۱ خروار، "خانواری - (جو) ۲۰۰ خروار و "خانواری" (شلتوک) ۱۰۰ خروار.[۲]

مثالهای فوق به روشنی نشان میدهد که از سوئی وضع عینی اجتماعی- اقتصادی کشور واز سوی دیگر نیروی روتین و محافظه کاری موروث قرنهای گذشته بشدت مقاومت میکردند و به ایران امکان نمیدادند که از کوره راه قرون وسطائی به آسانی خارج شود. گرچه برخی از درآمدهای دولتی با ماهیتی کم یا بیش جدید توسعه می‌یافتند، ولی اشکال سنتی بهرهٔ اراضی هنوز پابرجا بود. چهار نوع "خانواری" که در مثال فوق مشاهده میشود خود بیانگر آنست که بدهیهای مربوط به مالیات جنگی سنتی (از جمله "خانواری") در حفظ مناسبات و مدلها و قالبهای آرکائیک چه نقشی مهمی بازی میکردند. حتی نیروهای اشغالگر خارجی که داخل خاک ایران میشدند بسود خود از این مناسبات و قالبها استفاده می‌کردند. مثلا نیروهای عثمانی که در این دوران بخشی از خاک ایران رااشغال نموده بودند، در اکثر نقاط (مثلا" در باراندوز - حوالی ارومیه) مالیات دهات را اجاره میدادند و بعنوان حق الاجاره برای هر خانوار ۷/۵ قران، برای هر مرد ۵ قران، برای هر صدباغه علوفه ۲ قران و علاوه بر همه اینها خمس محصول سبزه و غلات را از مستاجر طلب می‌نمودند. در محل دیگر (سلدوز) سالانه ۸ درصد محصول گندم و جو و برنج، از هر گوسفند ۲ قران، ازهر گاو و گاومیش ۴ قران واز هر خانوار ۹ قران اخذ میکردند.

رشد مناسبات کالایی-پولی اجباراً درسیستم مالیاتی و بهره ارضی تغییراتی بوجود آورد که بطور عمده تغییر در شکل و تا حدودی تحول در محتوی بود. انقلاب مشروطه و قانون اساسی برای این تحول راه باز کرد و تا حدودی مبنای حقوقی ایجاد نمود. مجلس اول سیستم "تیول"

---

۱. کتاب آبی - ص ۴۲۲

۲. ملک الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی - جلد اول - ص ۲۶۵.

و بدعتهای " تفاوت عمل " و " تسعیر " را ملغی ساخت. حکومت مشیرالدوله قاعدهٔ اجاره دادن مالیاتهای دولتی را در بسیاری از ولایات، ازآن جمله در کاشان، همدان، کردستان، گلپایگان، خوانسار، کمره، شاهرود، سمنان و دامغان لغو نمود.[1] در نتیجهٔ همهٔ این تدابیر برای تحول بورژوایی در اصول جمع‌آوری مالیات‌های ارضی دولتی و طرز استفاده از آنها و ایجاد تحول در سیستم مالی ایران شرایط معین بوجود آمد. مجلس دوم در تاریخ ۲۳ جوزای ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) با تصویب " قانون تشکیل ترتیبات مالیاتی مملکت ایران " گام دیگری در سمت ایجاد سیستم مالی جدید در ایران برداشت.[2] مجلس پنجم در تاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) قانون ویژه‌ای در بارهٔ مالیات ارضی اربابی و اغنام و احشام تصویب نمود. طبق این قانون مقرر شد، مالیاتهای ارضی‌که سابقاً " در حدود ۳۵ـ ۱۰ درصد محصول بود از این پس ۳ درصد محصول بصورت جنس وبقیه بصورت نقد دریافت شود. این قانون مالیاتهای مستقیم را که تا این زمان از زمین آب و اغنام و احشام دریافت میشد و همچنین " سرانه " " خانواری "، " پادارانه "، حق المرتع از مراتع عمومی، " عوارض " " خدمتانه ". " تحصیلداری " و مالیاتها و بدعتهای دیگر از این قبیل را ملغی ساخت. بطوریکه مشاهده میشود در میان این مالیاتهاوبدعتها برخی عناصر مربوط به مالیات جنگی ستی نیز وجود داشت. مجلس ششم در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) قانون تازه‌ای تصویب وطبق آن مالیات مرتع را اصولاً " ملغی کرد و مقرر نمود که از این پس مالیات مرتع فقط از گروههائی گرفته شود که هنوز " تخته قاپو " نشده‌اند (یعنی بحالت اسکان در نیامده و از کوچ نشینی و نیمه کوچ نشینی دست بر نداشته‌اند).[3] مجلس هفتم در ۱۲ آبان ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) با تصویب قانونی اخذ مالیات جنسی ارضی را (با برخی استثنائات) بکلی قدغن نمود و بجای آن مالیات نقد وضع کرد.[4] وبالاخره مجلس نهم در ۲۲ آذر سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) با وضع یک قانون جدید همهٔ مالیتهای قدیمی ارضی و اغنام و احشام را ملغی ساخت و مقرر نمود که از این پس فقط از محصولات کشاورزی و دامداری که برای فروش به شهرها وقصبات

---

۱. و. استروف ـ ایران ـ مجموعه " اخبار کمیساریای خلق امور خارجه " شماره ۴ ـ ۳ـ سال ۱۹۲۱ ـ ص ۱۲۱ (روسی). (از این پس: استروف ـ ایران)

۲. دکتر شمس‌الدین جزایری ـ قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعهٔ بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال ـ تهران ـ ۱۳۴۲ ـ ص ۸۰ (از این پس: جزایری ـ قوانین مالیه...)

۳. وهمـر ـ مجموعه قوانین... ص ۱۵

۴. جزایری ـ قوانین مالیه... ص ۱۲۲

آورده میشود ویا از کشور صادر میگردند معادل ۳ درصد قیمت آنها عوارض نقدی دریافت شود.[۱]

تصویر کلی جریان قانونگذاری ارضی در زمینه مورد بحث که در بالا ترسیم شد بهروشنی نشان میدهد که در کشور ما در دوران مورد بحث مالیاتهای جنسی ارضی بتدریج بسوی نابودی رفته وبالاخره به کلی ملغی گشته است، این مالیاتها بتدریج وهرچه بیشتر صورت نقد به خود گرفته و با فروش محصولات اقتصاد روستائی پیوند ارگانیک یافته است. در ضمن این تحولات، همه آنچه که با مالیات جنگی سنتی ارتباط داشت بتدریج و به کلی از میان رفته است. مجموع جریان سبب گشته است که از سالهای ۳۰ – ۲۰ قرن ۲۰ بهرهٔ ارضی مالکانه هرچه "خالص‌تر" شود و از مالیات ارضی دولتی که طی قرون متمادی باهم دوقلووار تولد یافته و با هم زیسته و گاهی عین هم بوده‌اند، برای همیشه و بطور قطعی و از کلیه جهات جدا گردد.

درست است که بویژه پس از جنگ جهانی دوم دوبار دولت ایران تصمیم گرفت که مالیات ارضی جنسی را تا حدودی احیا کند، ولی این امر اولاً) با اشکالات خواربار در کشور مربوط بود و با سازمان اجتماعی – اقتصادی موجود پیوند نداشت و ثانیاً) به همین دلیل نیز پس از مدت کوتاهی خودبخود متوقف گردید. همچنین در برخی نقاط تا سالیان دراز طبق سنن دوران "ممیزی" و "بنیچه" مالیاتهائی از روستائیان اخذ میشد که دیگر جزو بدعتهای اربابان بود و از این بابت چیزی عاید دولت نمی‌گشت. این بدان معنی بود که گرچه مجموع جامعه در سمت الغای مالیاتهای ارضی سنتی دولتی جلو میرفت، ولی ملاکان میکوشیدند برخی از این مالیاتها را بسود خود و برخلاف قانون همچنان اخذ نمایند.

بدین ترتیب دهقانان گرچه از مالیاتهای ارضی سنتی خلاص شدند، ولی صدی ۳ (عوارض شهرداری) و ادامهٔ اخذ بسیاری از مالیاتهای قدیمی بصورت بدعت از جانب ملاکان، بار جدیدی بر گردهٔ آنها بود. مالیات جنگی سنتی ملغی گردید و اصول "نظام وظیفه" مستقر شد، ولی این بار به خانواده‌های جوانانی که بسربازی برده میشدند کمکی نمی‌شد. طبق اصول قدیم بر اساس بنیچه و از طرق قرعه‌کشی فقط عدهٔ محدودی از مردم بخدمت سربازی میرفتند، ولی در شرایط جدید همهٔ مردانی که بسن قانونی رسیده بودند اصولاً "موظف باجرای خدمت سربازی بودند. و همه این "اصول جدید" نیز برای خدمت به طبقات استثمارگر ایرانی واستعمار و امپریالیسم جهانی بود. کشور ما که ازیک محیط پاتریارکال – فئودال قرون وسطائی بیرون میآمد، بتدریج درتار عنکبوت قید و بندهای اصول سرمایه‌داری وابسته گرفتار میشد. هر گاه

---

۱ وهمن – مجموعه قوانین ... ص ۶۰

بهرهٔ ارضی (بهره مالکانه) و دیگر مکلفیت‌های دهقانی دوران پهلوی را نیز از نظر بگذرانیم، منظرهٔ این تار عنکبوت آشکارتر خواهد شد.

۳. بهرهٔ ارضی و مکلفیت‌های دهقانی

در نیمهٔ اول قرن ۲۰ نیز مانند همیشه، سرشت مناسبات ارضی از فرم مالکیت بر روی زمین ناشی میشد. ظاهرا" چنین وانمود میشد که نسبت تقسیم محصول میان مالک و دهقان بدرجهٔ شرکت هریک از آنها در امر تولید بستگی دارد ـ یعنی به این بستگی دارد که هریک از دو طرف فوق‌الذکر از پنج عامل اصلی کشاورزی (زمین و آب و بذر و گاو نیروی کار) چند عامل را در تولید می‌گذارند. ولی این فقط منظرهٔ ظاهری بود.

ایجاد کننده ارزش ـ نیروی کار انسان است. ولی در اینجا نقطهٔ عزیمت مناسبات ارضی را نه دهقان صاحب نیروی کار بلکه مالکیت بر روی زمین تشکیل میداد. دهقان فاقد زمین در آن محیط در بهترین حالت می‌توانست از مالک نسق دریافت و زیر سلطه اجتماعی وی قرار گیرد و به وی انواع بهره و بدهیها بپردازد. نه دارا بودن نیروی کار نه گاو و نه بذر دهقان بی‌زمین را از افتادن در دام استثمار و بردگی نجات نمیداد.

تاکنون اطلاعات مختلفی در بارهٔ بهرهٔ مالکانه و بدعتهای اربابی در کردستان منتشر شده است. مثلا" پاولویچ (ولوستر) در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) می‌نوشت: اگر آلات کار و بذر از آن دهقان باشد ۳۳ درصد محصول و اگر این دو عامل نیز از طرف مالک در تولید گذاشته شود ۸۵ درصد محصول به مالک میرسد. ۱ روستوپچین (۱۹۳۲) معتقد بود که در کردستان ایران دهقانی که دارای بذر و گاو و آلات شخم خودش باشد یکربع محصول را به مالک داده بقیه را برای خودش برمیدارد. در ارتباط با درجهٔ حاصل خیزی زمین و عوامل دیگر، این نسبت میتوانست تغییر پیدا کند. مثلا" در زمین آبی ثلث محصول و در زمین دیمی عشر محصول بارباب میرسید. ۲ عرب شاملوف (۱۹۳۴) مینوشت: در ۸۷ روستای متعلق به شیخ عبدالقادر روستائیان با گاو و وسایل خود، زمین را شخم میکنند و در مقابل این کار خمس محصول را برای خودشان برمیدارند که "پاره پنج" نامیده میشود. همین دانشمند سراسر کردستان

---

۱. م. پاولویچ (ولوستر) ـ رشد اقتصادی و مسئله ارضی در ایران در قرن ۲۰ ـ ۱۹۲۱ ـ ص ۳۲ (از این پس: پاولویچ ـ رشد اقتصادی و مسئله ارضی در ایران).

۲. روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ـ ص ۹۲

را در مد نظر قرار داده می‌نوشت: درکردستان دهقانی که گاو و بذر و وسایل کار داشته باشد ثلث محصول را به مالک داده بقیه را برای فروش برمیدارد.[1] و اما فاریزوف اطلاع میدهد که در اواخر جنگ دوم جهانی در کردستان در زمین دیم ۱/۱۰ و در زمین آبی ۲/۱۰ محصول غله و از محصول پنبه و برنج و توتون ۱/۲ به مالک میرسید.[2] در این زمینه اطلاعات مختلف وجود دارد که گرچه باهم تا حدودی متفاوتند ولی این تفاوت در محتوای واحد آنها تاثیری نمی‌کند.

آنچه در بحثهای گذشته هنگام شرح مسئله استفاده از زمین و تشکیلِ تولید کشاورزی گفته شد، فقط مربوط به تقسیم محصول میان مالک زمین، صاحب اقتصاد و مولد مستقیم در سرخرمن بود که به اصطلاح "تقسیم سرخرمن" نامیده میشد. ولی باید دانست که استثمار مولد مستقیم با تقسیم محصول در سرخرمن خاتمه نمی‌یافت. این مولد می‌بایست در همان سرخرمن و طی سرتاسر سال بدهیهای دیگری نیز بـه مالک زمین بپردازد. سنجابی در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) اطلاعات جالبی در بارهٔ استثمار دهقانان منطقهٔ کرمانشاهان منتشر کرده است: طبق این اطلاعات در این منطقه دهقان صاحب نسق می‌بایست هرسال در مقـابل استفاده ازاین نسق و آب و مرتع بهره و بدهیهای زیر را به مالک بپردازد:[3]

۱ – "سه کوت" (ثلث محصول).

۲ – "سرجفت" – هرسال ۱ تومان پول نقد، ۱ من (۲/۸ کیلو) روغن، ۳ بار زغال، ۱ بار برف و یا یخ، ۱ بار گیاه تر و یا خشک و ۳ بار کاه.

۳ – "دانانه" (برای اسب) برای اسبهای مالک در حدود ۲۵ من جو.

۴ – "نانانه" – ۵ من گندم برای هزینهٔ مباشر مالک.

۵ – "ضابطانه" (حق کدخدا و "گزیر" پادوکدخدا) – ۵ من گندم.

۶ – "ملوچکانه" (حق گنجشک) – تادیه "خسارتی" که درنتیجه خورده شدن گندمها در مزرعه (قبـل از تقسیم میان مالک و دهقان) توسط گنجشکان به مالک وارد میشد – یک من،

۷ – "بزنی دوغه" (بز برای دوغ) – ۱ راس بز و یا جبش

---

۱. شاملوف – در بارهٔ مسئله فئودالیسم در سرزمین کردها – ص ۱۲۳ و ۱۳۱.

۲. ای. فاریزوف – جنبش ملی کردها در ایران (۱۹۴۵ – ۱۹۴۱) مجموعه "آثار انستیتوی خاورشناسی مسکو" شمارهٔ ۷ – سال ۱۹۵۳ – ص ۱۱۷ (روسی)، (از این پس: فاریزوف – جنبش ملی کردها در ایران)

۳. سنجابی – در بارهٔ وضع دهقانان ایران – ص ۱۵۸ – ۱۵۷

۸ – " کرکانه" (بدهی کرک) – همه کرک بزها.
۹ – " پشمانه" (بدهی پشم) – عشر همه پشم و موی گوسفندها و بزها.
۱۰ – " کشکانه" (بدهی کشک)– عشر محصول کشک.
۱۱ – یکراس گوسفند در بهار.
۱۲ – کار بیگاری.
۱۳ – " شکاری" (بدهی شکار)– دهقان می‌بایست با اسب و تفنگ خود در مراسم شکار مالک شرکت کند.
۱۴ –" سورانه" (هدیهٔ عروسی و غیره)–هنگام عروسی درخانواده مالک دهقانان می‌بایست در حدود ۳۰ – ۵ تومان برای وی هدیه ببرند.

در ولایت سنندج نیز وضع مشابه وجود داشت. شخصی بنام تربتی که در تابستان سال ۱۳۳۱ بــه منطقه سنندج سفر کرده بود، پس از بازگشت چنین گزارش میداد: در شــهرستان سنندج مالک از دهقانی که یک جفت گاو دارد (یعنی از یک نسق زمین استفاده میکند)، در یک سال بهره و بدهیهای زیر را می‌گیرد:[۱]

۱ – پول نقد ، ۲۰۰ – ۱۰۰ ریال،
۲ – روغن – ۳ – ۲ من.
۳ – پنیر – ۲ – ۱ من.
۴ – جوجه – ۶ عدد.
۵ – کار بیگاری – ۱۵ – ۱۰ نفر (روز نفر).
۶ – پول الاغ – ۴۰۰ – ۲۰۰ ریال.
۷ – " عیدانه" – مثلا" از دهی که جمعا" ۵۰ جفت گاو داشت، بنام " عیدانه " ۱۰ راس گوسفند گرفته میشد.
۸ – تپاله – ۱۲۰ – ۱۰۰ عدد.
۹ – تخم مرغ – ۱۰ – ۶ عدد.
۱۰ – " کله جوت" بهار و پائیز (شخم دستجمعی و مجانی دهقانان برای ارباب) – ۵ – ۳ روز.
۱۱ – ۲۰ درصد محصول کاه.
۱۲ – ۲/۵ درصد محصول گندم جهت پرداختن مالیات دولتی.
۱۳ – علهٔ اضافی – ۲ پیت (۲۰ من)

در برخی اوقات بجای استفاده مجانی از الاغ دهقانان، مالک از آنها پول میگرفت و با آن ماشین کرایه میکرد. یعنی یک ارثیه قرون وسطائی (بیگار) با ماشین " مونتاژ" گشته بود. علاوه بر همهٔ آن ۱۳ رقمی که در بالا گفته شد از دهقان " تفلیسانه" و "مهرآنانه" و "هیچانه" و غیره نیز گرفته میشد. یعنی اگر حد بزرگ مالک صد سال پیش به

---

۱. " اطلاعات" – شماره ۸ شهریور سال ۱۳۳۱

تفلیس سفر کرده بود و در آن زمان پول این سفر را از دهقانان جمع کرده بودند، دیگر از آنسال به یک بدعت و بدهی دائمی تبدیل‌گشته و هر سال از مردم آن ده" تفلیسانه" میگرفتند.

در بدهیهای سیزده‌گانه فوق که فقط بدهی نقد و دیگر بدهیهای اربابی شرح داده شده، تقسیم محصول در سرخرمن از قلم افتاده است و یا شاید نویسنده آنرا" قانونی" حساب‌میکرده و لذا آنرا ذکرننموده است. در صورتیکه دهقان علاوه بر همهٔ اینها و امثال اینها، می‌بایست خودمحصول را هم در سرخرمن با مالک تقسیم کند و این، عمده‌ترین مرحلهٔ استثمار شدن وی‌را تشکیل میداد. اسنادی‌دیگر نشان میدهد که در منطقهٔ سنندج درهمان‌سالها دست‌کم ۲۵ درصد محصول هنگام تقسیم در سرخرمن بصورت بهرهٔ جنسی به ارباب میرسید. ۱

ظاهرا" اعتراض تربتی هم مانند همهٔ لیبرالها و بویژه ملاکان لیبرال، نه به بهرهٔ مالکانه‌که بازتاب اقتصادی مالکیت خصوصی،روح الارواح بورژوازی‌است،بلکه به" بدعتها" بود که اکثرا" از جبر" غیر اقتصادی" ناشی میشد.

با بررسی بهرهٔ مالکانه و بدعتها و مکلفیت‌های دهقانی در منطقه مهاباد با مسئله مطروحه در یکی دیگر از کانونهای قدیمی‌فئودالیسم کردستان آشنائی پیدا خواهیم کرد. آنچه که ذیلا" می‌آید از خاطرات نویسنده این سطور از دوران قبل از جنگ دوم جهانی است. در آن دوران درمنطقهٔ مهاباد یک دهقان" جوت بنده" موظف بود در مقابل استفاده از نسق (" جێگاجوت") بهره و بدهیهای زیر را به مالک بپردازد:

۱ـ " ده ـ دو" ـخمس‌محصول. این‌عبارت از بهره جنسی بود و در سرخرمن از طریق تقسیم محصول میان دهقان و مالک معین و اخذ میشد.

۲ ـ دهقان می‌بایست هرسال بهار ۵ ـ ۳ روز با نیروی کار ووسایل و گاوهای خود بطور مجانی" زمین‌آقایی" را شخم نماید و در فصل‌پاییز همین‌زمین را باز بهمان ترتیب و با بذر ارباب‌برای ارباب غله بکارد. دهقانان معمولا" این کار را بطور دستجمعی انجام میدادند و آنرا"گله جوت" (شخم جمعی) می‌نامیدند،

۳ ـ دهقان می‌بایست هر سال ۱۰ ـ ۶ روز بطور مجانی و باداس و وسایل خودش در اقتصاد شخصی مالک برای وی غله و یا علوفه درو کند. این کار نیز اکثرا" بصورت جمعی اجرا میشد و" گله دروێنه" و " گله گیا" (دروجمعی غله، دروجمعی گیاه) نام داشت.

۴ ـ دهقان می‌بایست هرسال‌با احشام خود یک خرمن مالک را به طور مجانی بکوبد. این کار هم که گاهی به صورت جمعی انجام میگردید

---

۲. " سندج" شماره ۱۰ مهرماه سال ۱۳۳۱

" گله‌گیرهٔ " (خرمن کوبی جمعی) نامیده میشد .
بطوریکه مشاهده میشود ، " گله‌جوت " ، " گله درووینه " ، "گله گیا " و "گله‌گیره" انواع مختلف **بهره کار** (یعنی پرداخت بهره زمین بوسیله کار کردن مجانی) بودند که در شرایطویژهٔ محلی وسیعا " رواج داشتند . در بارهٔ نسبت میان بهره جنسی و بهرهٔ کار میتوانیم بگوئیم که از لحاظ کمیت ارزشی که در محتوای خود داشتند ، بهره جنسی مقام اول را داشت .

۵ ــ دهقان موظف بود در کارهای ساختمانی مالک بطور مجانی شرکت کند ، در فصل زمستان برف بام خانه و انبار و طویله‌های مالک را بروبد ، در صورت لزوم برای مالک قاصدی کند (پیک ، نامه‌رسانی و غیره) و امور دیگر از این قبیل را مجانی انجام دهد . اینها نیزانواع مختلف **بیگار** بودند .

۶ ــ " بیگارانه " (حق بیگار) . مقدار ثابت غله بود که از جانب مالک از هر " جیگاجوت " معمولا " در سرخرمن گرفته میشد . دهقانی که حق بیگار را (" بیگارانه ") بصورت غله پرداخته بود قاعدتا " دیگر نمی‌بایست کار بیگاری انجام دهد . ولی بطوریکه در عمل دیده‌میشد ، دهقان هم برای‌مالک کار بیگاری انجام میداد و هم " بیگارانه "میپرداخت .

۷ ــ " خرج " یا " مالیات " . دهقان موظف بود هر سال ۲۰۰ ــ ۵۰ ریال نقد به مالک بپردازد . ظاهرا " این بدهی به کرایهٔ خانه‌دهقان شباهت داشت . ولی در عمل مبلغ آن نه بخانهٔ مسکونی ، بلکه به "جیگاجوتی " که در دست دهقان بود بستگی داشت . بطوریکه‌دهقان اگر منزلش را هم عوض میکرد اگر جیگاجوتش عوض نمی‌شد در وضع " مالیات " و " خرجش " هم‌تغییری بوجود نمی‌آمد . میتوان گمان‌کرد که‌این بدهی از بقایای مالیات ارضی دولتی سابق‌بود که توسط مالکان برای دولت جمع‌آوری میشده و حالا پس از الغای رسمی‌خود آن مالیات مالکان بمثابه یک " بدعت " اخذ آنرا بسود خود ادامه میدادند .

۸ ــ دهقان می‌بایست هرسال مقداری سوخت (" تپالانه ") ، جوجه (" مریشکانه ") ، کاه (" کایانه ") ، روغن (" رِوّنانه ") تخم مرغ (" هیلکانه ") چپش (" گیسکانه ") و یا بره (" کاورانه ") نیز بمالک بدهد .

۹ ــ دهقان علاوه بر دادن کاه به مالک ، موظف بود که در فصل زمستان (مخصوصا " در سالهای کمبود علوفه) یک و یا چند راس‌اغنام و احشام مالک را نیز در طویلهٔ خود با علوفهٔ خودبطورمجانی‌نگاهداری کند . گاهی دهقان می‌بایست زنده ماندن این حیوانات را تا بهار تضمین نماید . بطوریکه اگر یکی از این حیوانها نزد دهقان می‌مرد ، او گاهی موظف بود عوض آنرا به مالک بدهد .

۱۰ ــ در صورت آمدن مهمان کثیر برای مالک (بطوریکه مهمانسرای مالک گنجایش پذیرائی از آنها را نمی‌داشت) ، دهقان موظف بود بقدر توانائی خود عده‌ای از این مهمانان را در خانهٔ خود جا دهد وعلوفهٔ

اسبان آنها را نیز تامین نماید. ولی خوراک و دیگر هزینه‌های خود مهمانان بعهدهٔ مالک بود.

۱۱ - دهقان موظف بود همهٔ بهره جنسی گندم "بیگارانه" و کاه و غیره را با الاغ و وسایل خود بطور مجانی از خرمنگاه به هر جا مالک میگفت حمل نماید.

۱۲ - تمام مدت سال می‌بایست یک الاغ دهقان با پالان وریسمان و همهٔ وسایل آمادهٔ خدمت مجانی به مالک باشد. این حیوانات که در میان مردم به "خربیگار" معروف بودند، بعلت کارطاقت فرسا بیش از نیم عمر عادی الاغ زندگی نمی‌کردند.

۱۳ - مالک هر وقت میخواست حق داشت از اسب سواری دهقان (اگر اسب داشت) بطور مجانی استفاده نماید.

۱۴ - در اعیاد و هنگام عروسی و یا عزا در خانوادهٔ مالک، معمولا" دهقان موظف بود برای او هدیه و خرج ببرد، به نوکر، کدخدا گزیر و مهترمالک پیشکش سهم و هدیه بدهد. دهقان هنگام عروسی برای خود و یا پسرو یا یکی از نزدیکانش می‌بایست به مالک دهی که عروس اهل آنجاست، "پیشکش" بدهد و از او اجازه ازدواج با "رعیت‌زاده‌اش" را بگیرد. مقدار اینگونه بدعتها به طمع ارباب، اقتدار دهقان و جیگاجوت زیر اختیارش بستگی داشت.

مثالهائی که از سه منطقه کردستان ایران در بالا آورده شد نشان میدهد که در دوران مورد بحث بهره ارضی وبدعت ها و بدهی‌ها و مکلفیت‌هائی که دهقانان در این سه منطقه به ملاکان میدادند چه از لحاظ فرم و چه از جهت محتوا اساسا" بهم شبیه بودند. در هرسه‌منطقه بخش عمدهٔ بهرهٔ ارضی را بهرهٔ جنسی تشکیل میداد. بموازات آن، در هر سه منطقه بهرهٔ کار (پرداخت بهره زمین بوسیله کارکردن‌مجانی) و یا بقایای جدی آن نیز بچشم میخورد. در حالیکه این دو فرم بهره ارضی بطور آشکار وبی‌پرده وجود داشت. ولی فرم بهرهٔ پولی بعلل مختلف هنوز شکل کامل بخود نگرفته بود و انسجام کامل‌نیافته بود.

مهمترین این علتها عبارت از این بود که تقسیم اجتماعی کار در کردستان هنوز عمق لازم را نیافته بود، بازار داخلی ضعیف بود و در میان روستاها و بازارها راه و سایل نقلیه جدید و کافی وجودنداشت. مثلا" اگر دهقانی که ۴ - ۳ راس الاغ داشت، می‌خواست بهره جنسی خود را (مثلا" ۱۲۵ پوط گندم) بشهر برده و بفروشد و پول آنرا به صورت بهرهٔ نقد (پول) به مالک بدهد، می‌بایست حداقل ۵ بار این الاغها را بار کرده و بشهر ببرد و هربار علاوه بر هزینه‌های دیگر، ۴ - ۲ روز وقت تلف کند. تحمل چنین هزینه‌ها و اتلاف وقتهائی ازقدرت دهقان خارج بود. علت دیگر رشد نکردن بهرهٔ پولی سقوط متمادی و مدام ارزش پول ایران بود. مثلا" اگر دهقان با مالک قرار میگذاشت که هرسال از وی صد تومان بهرهٔ نقد بگیرد، اگر این بهرهٔ در سال

اول معادل بود مثلا" با صد پوط گندم ، پس از ۵ سال در نتیجهٔ سقوط ارزش پول و بالا رفتن ارزش گندم ، با مقدار کمتری گندم معادل میبود و لذا ملاکان میکوشیدند فرم بهرهٔ جنسی را حفظ کنند که از چنین خطری بدور بمانند.

در عداد علل کوشش ملاکان برای حفظ فرم بهرهٔ جنسی باید این را نیز ذکر نمود که از بین رفتن بهرهٔ جنسی و استقرار بهرهٔ پولی میتوانست ملاکان را از بسیاری از بدعتهای سنتی فئودالی محروم سازد. بهره کار و بهره جنسی به مقتضای سرشت خود با جبر" غیراقتصادی" و وابستگی شخصی دهقان به مالک توام بودند و لذا امکانات نامحدودی را بصورت" حق" اخذ بدهیهای سنتی و بدعتهای خود در آوردی ملاکان (علاوه بر بهرهٔ مالکانه) ، بوجود میآوردند. ولی الغای این دو فرم بهره و استقرار بهرهٔ پولی ، خودبخود مناسبات مالک و دهقان را در چارچوب" مبلغ معین شده از قبل طبق قرارداد" محدود میساخت و این" ضرری" بود برای مالک. روشن است ، ملاکان تا راهی برای پیشگیری از این " ضرر" پیدا نمیکردند دست از آن دوفرم بهره ارضی بر نمیداشتند. و بالاخره روحیهٔ محافظه کاری و روتین حاکم بر عالم روستائی آن روز را نیز باید جزو علل عدم رشد بهرهٔ پولی حساب نمود.

ولی با وجود اینها در هر سه منطقه عمده کردستان دهقانان بنام " سرجفت " ، " سورانه" ، عیدی ، پول الاغ ، " خرج" و غیره مبلغی پول نقد هم بمالکان میدادند. قسمتی از این پولها را (مثلا "سرجفت" "خرج" ، پول الاغ و غیره) بطور مشروط میتوان بهره ارضی نامید. ولی این بهره نقدی مشروط قسمت اصلی بهرهٔ ارضی نبود ودر مقابل بهره کار و جنسی که از دهقانان دریافت میشد اهمیت چندانی نداشت.

بهرهٔ پولی اساسا" در رشته تولید نباتات صنعتی (چغندرقند ، توتون ، تریاک ، کتیرا و غیره) توسعه مییافت. علت این امر نیز آن بود که خریدن و بکار بردن این محصولات بمثابه ماده خام و فروش محصولات حاصله از آنها عملا بطور انحصاری در اختیار دولت قرار داشت و این انحصار دربرخی موارد عمده ، جنبه رسمی نیز داشت. مثلا قبل از اینکه آخرین قانون انحصار دخانیات (۱۳۰۷ - ۱۹۲۸) به تصویب برسد ، دهقانان از محصول توتون نیز به مالک بهره جنسی میدادند و اگر این انحصار ایجاد نمیگردید این وضع هنوز ادامه مییافت. ولی پس از استقرار انحصار دخانیات همهٔ محصول توتون میبایست بدولت فروخته شود و آنگاه پول آن میان مالک و مولد تقسیم میشد. این نیز هنوز بمعنای استقرار بهره پولی بمعنای کامل خود نبود. زیرا مثلا مقدار آن قبلا و طبق قرار داد و بصورت مبلغ قطعی معین نمیشد بلکه بمقدار محصول و نسبت تقسیم آن میان مالک و مولد و قیمت توتون بستگی داشت. پول توتون به نسبت معمول در تقسیم دیگر محصولات ، میان مالک و دهقان تقسیم میشد و این جز تلفیق و در هم آمیختن عناصر مختلف

دو نوع بهره ارضی (بهره جنسی و بهره پولی) چیز دیگری نبود و در واقع نوعی از استثنا گذار از بهرهٔ جنسی به بهره پولی را در خود مجسم میساخت. این نیز محصول طبیعی عقب ماندگی رشد اجتماعی ـ اقتصادی محیط و نشانهٔ عمق و پایداری و جان سختی مناسبات فئودالی بود.

ولی برخلاف بهرهٔ پولی ، وضع بهرهٔ کار و بهرهٔ جنسی صورت صریح و روشن داشت. بهره جنسی بحساب کاهش دایرهٔ عمل بهره کار، متمادیا گسترش می‌یافت. در اواسط قرن ۲۰ ما شاهد منظرهٔ جالبی بودیم که گرچه در همهٔ اجرای خود دقیقا یکسان نبود، ولی بطورکلی منظرهٔ یکواقعیت تاریخی بود. در همین سالها (در اقتصاد "جوت بنده" کردستان) در مناطق جنوبی (کرمانشاهان) ۸/۲۰ محصول [1] ، در مناطق مرکزی (سنندج) ۵/۲۰ محصول [2] و در مناطق شمالی (مهاباد) ۲/۲۰ محصول در سرخرمن به مالک داده میشد. بطوریکه مشاهده میشود، هرقدر بشمال بیشتر جلو میرفت، مقدار بهره جنسی کمتر میشد و عموما" مقام این نوع بهره ارضی تنزل می‌یافت. بنظر چنین میرسدکه علت کلی این امر، فرق موجود میان این سه منطقه از لحاظ درجهٔ رشد و نفوذ مناسبات سرمایه‌داری بود. ولی این عامل اصلی نه بطور مستقیم بلکه بصورت غیرمستقیم تاثیر خود را بر پروسهٔ رشد بهره ارضی اعمال میکرد. توضیح اینکه در منطقهٔ جنوب بعلت رشد بیشتر مناسبات سرمایه‌داری اکثر ملاکان بزرگ از ده به شهرها و مراکز بخشها منتقل شده بودند و لذا نه امکان نظارت شخصی بر املاک را داشتند و نه میتوانستند از بسیاری از بدهیها و بدعتهائی که هنگام سکونت در ده از آنها استفاده میکردند، دیگر استفاده کنند. بعلاوه، این ملاکان شهرنشین بتدریج بامور شهری روی می‌آوردند و در دهات خود در ابعاد سابق "زمین‌آقایی" و اقتصاد شخصی دایر نمی‌کردند و لذا نیاز چندانی به اخذ بهرهٔ کار و بیگاری از دهقانان نداشتند. بدلایل فوق، آنها میکوشیدند تلافی همهٔ این "ضررها" و "محرومیت‌ها" را از طریق بالا بردن سطح بهره جنسی از دهقانان در بیاورند. البته، این فقط احتمال است و مسئله به تدقیق مشخص نیاز دارد گرچه دلایل زیادی دال بر صحت این احتمال وجود دارد.

برای جمع بندی مسائلی که در بارهٔ تحول بهره ارضی در نیمه اول قرن ۲۰ ذکر شد باید به عبارت "خالص شدن" بهرهٔ ارضی که در آغاز همین فصل مورد استعمال قرار گرفته، برگردیم. بطوریکه مشاهده شد، جریان "خالص شدن "بهره ارضی از طریق الغای مالیات ارضی سنتی دولتی و با برچیده شدن مکلفیت‌های ارضی گوناگون که با مالیات جنگی پاتریارکال ـ فئودال پیوند داشت، به پایان رسید. اطلاعات مشخصی که در بالا درمورد ترکیب

---

۱ . "طوفان غرب" شمارهٔ ۲۵ شهریور سال ۱۳۳۱
۲ . "سندج" شمارهٔ ۱۵ شهریور سال ۱۳۳۱

بهره و بدعتها وبدهیهای ارضی در سه منطقه عمدهٔ کردستان آورده شد، بر درستی این‌مدعاگواهی میدهد. درترکیب این بهره و بدعتها وبدهیهای اربابی، هیچ یک ازمالیاتهای‌ارضی‌دولتی سنتی و از آن جمله مالیات‌جنگی که در قرن ۱۹ و اوایل ربع اول قرن ۲۰ توسط‌خود دولت از کشاورزان و دامداران‌اخذ میشد و یا بوسیله‌صاحب‌زمینان و در جزو بهرهٔ ارضی‌عمومی ازآنان دریافت می‌گشت، مشاهده نمی‌شود. در این‌اطلاعات فقط‌بدو حال تصادف میشود که‌احتمالا برخی جوانب پدیدهٔ قدیمی بهره ـ مالیات را بیادمی‌آوردیکی ازآنها "خرج" بود که در منطقه مهاباد از دهقانان‌گرفته میشدو دیگری ۲/۵ درصدمحصول بود که در منطقه سنندج بعنوان مالیات دولتی توسط‌مالک از دهقانان و در جزو بهرهٔ ارضی وصول میگشت. اولی همانطور که در جای خود گفته شد، خصلتی‌شرطی‌داشت و دومی با اشکالات کلی خواربار در ایران پس‌از جنگ جهانی دوم مربوط بود که‌آن هم پس از مدتی ملغی‌گردید.

۴. وضعیت دهقانان

در نیمهٔ اول قرن ۲۰ گرچه دهقانان ایران در سمت خروج از محیط سنتی پاتریارکال ـ فئودال گامهای موثری برداشتند، ولی دچار سازمان اجتماعی ـ اقتصادی فئودال ـ بورژوائی‌وابسته شدند که با تمام نیروی خود میکوشید بسیاری از اصول‌فئودالیسم را با رنگ و روغن "زمانه پسند" حفظ نماید. در شرایط رشد مناسبات سرمایه‌داری علاوه برملاکان‌جدید، بورژوازی تجارتی و سلفخرهای محلی، بورژوازی‌مرکزی ایران و دولت ایران، سرمایه‌های امپریالیستی خارجی و اقشار و محافل داخلی مربوط با آنان نیز در استثمار هرچه شدیدتر دهقانان شرکت می‌نمودند.

بدون مبالغه‌میتوان گفت که در ربع دوم قرن ۲۰ دهقانان‌کردستان ایران بیش‌از نصف محصول‌کالائی خود را به سلفخرها، بازرگانان دوره‌گرد و دلالان‌میفروختند. سلفخرهاقیمت کالاهارا قبلا (اکثرا در فصل‌زمستان و یا بهار که دهقان دچار تنگنای‌اقتصادی میشد) می‌پرداختند، ولی کالارا پس از چند ماه هنگام برداشت محصول (تابستان و یا پائیز) دریافت میکردندو با استفاده‌از این بهانه، کالا را به ثمن بخس از دست دهقانان درمی‌آوردند. بازرگانان‌دوره‌گرداکثرا ازعدم توانائی دهقانان برای‌بردن کالاهایشان ببازار سوء استفاده می‌نمودند و در محل به قیمتی بمراتب نازلتر از قیمت بازار، کالا را ازآنها می‌خریدند. دلال نیز گاه بصورت نماینده‌یک بازرگان و یا شرکت ویا "آدم خبره" و گاه عملا" به مثابه یک سلفخر، محصول دهقانان را به قیمت ارزان خریداری میکرد.

هرسه‌این‌طفیلیها نمایندگان بورژواری خود کردستان و یا بورژوازی مرکزی ایران و یاسرمایه‌های امپریالیستی خارجی بودندودر غارت بخش

دیگری از محصول‌ضروری دهقانان کردستان‌بطور همدست شرکت می‌نمودند (زیرا که محصول اضافی و بخشی از محصول ضروری، آنها را مالک تصاحب کرده‌بود) . نیازمندیهای‌زندگی روزمره وگاهی احتیاجات تولیدی ،قسمتی از دهقانان را خواه ناخواه در دام این طفیلیها گرفتارمیساخت . گاهی خودمالک نقش سلفخر و بازرگان و رباخوار و دلال بازی میکرد . درنتیجه این وضع ، بخش مهمی از دهقانان قسمتی از محصول کالائی خود و گاهی همهٔ‌این محصول را به قیمت ۵۰ ــ ۲۵ درصد نازلتر از قیمت عادی بازار میفروختند .

جلب کردستان ببازار جهانی و نفوذ بورژوازی کمپرادور ایران در اقتصاد روستائی این منطقه ، در مراحل اولیهٔ خود بعلت شکستن محیط راکد و مسدودو دربسته‌اقتصاد طبیعی و قرون وسطائی ، بطور عینی‌نقش معینی بازی کرده است .ولی سلطه‌امپریالیسم که نتیجهٔ طبیعی ادامهٔ‌این جلب‌ونفوذ بود به بزرگترین مانع در سر راه رشدمستقل و سالم اقتصاد منطقه‌و سرتاسرایران تبدیل شد . سلطهٔ امپریالیسم رشد سالم نیروهای مولده‌را مختل ساخت‌و موجب‌شد که بازده کار بویژه دراقتصاد روستائی در سطح فوق‌العاده نازل باقی بماند . در نتیجه ، فرآورده‌های روستائی کشور هنگام رویاروئی و مبادله با مصنوعات صنایع پیشرفتهٔ کشورهای امپریالیستی به معنای واقعی کلمه بزانو در می‌آمدند . نتیجهٔ این میشد که آنچه‌پس از پرداخت بهرهٔ‌مالکانه‌و بدعتهاو بدهیهای مالک ودستبرد انواع انگلهای‌اجتماعی برای کشاورزان‌و دامداران باقی می‌ماند ، از راه مبادله " قانونی " با فرآورده‌های جهان سرمایه‌داری ، در معرض تاراج‌مجدد قرار میگرفت . دولت ایران با اجرای‌سیاست‌تبعیض آمیز نسبت‌بکردستان بیشتر مانع رشد نیروهای مولده در سرتاسر این منطقه وبالا رفتن سطح بازده کار میشد و این یکی از علل عمده مبادله به مراتب کمرشکن‌تر فرآورده‌های روستائی این منطقه با فرآورده‌های صنایع پیشرفتهٔ‌سرمایه داری بود . هرگاه مالیاتهای غیرمستقیم دولت و سودهای کلانی که بورژوازی تجارتی ایران برکالاهای صنعتی می‌بست بر قیمت این کالاها اضافه شود ، آنگاه وضع طاقت فرسای مردم زحمتکش روستای کردستان روشن‌تر خواهد شد .

در این‌دوران برخی‌انحصارات‌دولتی از قبیل انحصار روده ،انحصار توتون و تریاک ، انحصار پشم و پوست ، انحصار پنبه و غیره ایجادگردید . این انحصارها اگر از سوئی با متمرکز کردن خرید و فروش محصولات نام برده در دست دولت بطور عینی عمل مثبت انجام میدادند ، ولی ازسوی دیگر اولا) این تمرکز را درخدمت نظام اجتماعی ــ سیاسی وابسته می‌گماشتندو ثانیا ")خود بوسیله‌ای جهت تشدید استثمار وغارت‌زحمت‌ــ کشان روستابسود همین نظام تبدیل میشدند . این انحصارها خودشرکت مستقیم در تولید محصولات نامبرده نداشتند ، ولی خرید و فروش و تبدیل آنها به کالای مصرفی را در انحصار خود قرار میدادند و این

اهرم انحصار قبل از هر چیز بر کمر مولدین مستقیم و مصرف کنندگان سنگینی میکرد. مثلا" انحصار دخانیات ایران یک غارتگر بتمام معنی بود. توتونکارانی که‌طبق قانون انحصار دخانیات موظف بودند محصول خود را با الاغ و وسایل خود بشهر ببرند و تحویل انبار دخانیات بدهند گاهی در مقابل این محصول زحمت یکساله " قیمتی " دریافت میکردند که حتی کفاف مخارج چند روز ماندن در شهر و پرداخت حق کاروانسرا و علوفهٔ الاغها و حق قپان و رشوهٔ خبره (قیمت گذار) و باج سبیل قپاندار و انباردار و محاسب وصندوقدار را هم نمیداد و اتفاق افتاده است که دهقان توتونکار مثلا شخصی بنام میرزا محمود بهلولی از شهر با دست خالی به ده بازگشته است. در اواسط قرن ۲۰ انحصار دخانیات ایران یک کیلوگرم توتون را به‌قیمت ۳ الی ۳۲ ریال خریداری میکرد ۱ ، ولی پس از تبدیل به سیگار از هر کیلوگرم آن در حدود ۲۰۰ ریال سود خالص می‌برد. در نتیجه در همین دوران اداره دخانیات ایران هر سال قریب ۲ میلیارد ریال سود خالص داشت. ۲

تولید کنندگان چغندرقند نیز بوضع مشابهی مبتلا بودند. مثلا در کارخانه قندمیاندوآب از هر تن چغندر در حدود ۱۵۰ کیلوگرم قند بدست میآمد. از پول این قند که به قیمت دولتی آنزمان ۳ هزارریال بود، ۵۱۵ ریال به مالک، ۱۷۵ ریال به دهقان مولد چغندر و ۱۷۰۰ ریال به کارخانه (دولت) میرسید و بقیه آن برای برخی امور تولیدی چغندر و در مزرعه و یا تولید قند درکارخانه مصرف میشد (این اطلاعات از شادروان آرام زاتکیان که سالیان متمادی با امورکارخانه قند میاندوآب سر وکار داشته دریافت شده).

قیمت‌های خرید انحصاری این محصولات بطور اسمی توسط دولت بالا برده میشد، ولی از آنجا که این ترقی قیمت با بالا رفتن هزینه زندگی متناسب نبود، درآمد حقیقی دهقانان و سطح زندگی آنان بطور مداوم نزل میکرد. مثلا در سال ۱۳۲۲ نسبت بسال ۱۳۱۵ هزینهٔ زندگی ۱۰/۳ بار، ولی قیمت خرید انحصاری توتون ۶/۶ بار بالا رفته بود ۳ و ۴ البته، اشکالات عمومی دوران جنگ جهانی دوم یکی از موجدین این سکاف عمیق بود. ولی علت اصلی همانا سیاست طبقاتی ضد زحمتکش رژیم پهلوی بود.

در نتیجهٔ تاثیر همه علل و عوامل مذکور در فوق در سالهای ۳۰ و ۲۰ قرن ۲۰ (حتی در سالهای آستانه جنگ جهانی دوم که‌هنوز

---

۱. "سنندج" ــ شماره ۲۲ شهریور سال ۱۳۳۱
۲. " رنگین کمان " ــ شماره ۲۰ خرداد سال ۱۳۳۲
۳. " کیهان " ــ شمارهٔ ۳ شهریور سال ۱۳۲۹
۴. " سوی آینده " ــ شمارهٔ ۲۷ آذرسال ۱۳۳۱

آثار مخرب جنگ وجود نداشت) **بودجه روستائی کردستان** (درآمد و در رفت خانوار روستائی) در وضع رقت باری قرار داشت . مثلاً " درهمین دوران یک دهقان جوت بنده دارای دو جفت گاو (و قاعدتا دو جیگاجوت) در شهرستان مهاباد در سالی که از لحاظ باران و وضع اقلیم برای کشاورزی مساعد بود ، از انواع محصولات کشاورزی درآمدی بدست می آورد که جمع ارزش آن با قیمت های رایج آن زمان در بهترین حالت معادل بود با ارزش ۹۵۰ پوط گندم . در مقابل این درآمد ، این دهقان معادل ارزش ۵۳۴ پوط گندم ، بصورت بهره و بدعت وبدهی های بیگاری و جنسی و غیره و غیره که ۱۴ رقم عمدهٔ آن در بالاذکر شد ، به مالک و کدخدا و گزیر و نوکر و دیگر طفیلی های اجتماعی میداد . در حدود معادل ۱۰۰ پوط آنرا هم برای بذر و معادل ارزش ۷۰ پوط دیگر آنرا بصورت مصرف شدن نیروی کشش (بطور مشخص گاوها) و هزینه تعمیر آلات و ابزار کشاورزی از دست میداد . در حدود ۱۰۰ پوط غله نیز برای خوراک یکسالهٔ خانوادهٔ همین دهقان مصرف میشد . آنچه باقی می ماند (از مجموع انواع محصولات و معادل ارزش ۱۴۶ پوط غله) می بایست کفاف دیگر مصارف یکسالهٔ خانواده دهقان را بدهد . باید بگوئیم که از این باقیمانده ، ۸۰ پوط عبارت از معادل ارزش کاه و یونجه و دیگر علوفات و ۴۰ پوط معادل ارزش سهمی بود که ازانواع محصولات صیفی باین دهقان رسیده بود .

نه تنها دهقان جوت بنده ، بلکه دهقانان " رشایی " نیز که از نسق ارباب استفاده نمیکرد و اقتصاد شخصی نداشت از دایره عمل این مناسبات خارج نبود . آنها نیز معمولا در حدود ۳۰ درصد درآمد خود را به عناوین مختلف به مالک میدادند . ۱

بدین ترتیب فاکتهای موجود نشان میدهد که دهقان کردستان در دوران مورد بحث در نتیجهٔ استثمار ملاکان ، سلفخران ، دلالان ، ربا خواران ، سرمایه خارجی و بورژوازی کمپرادور ایران – عامل این سرمایهٔ خارجی و انحصارات دولتی ایران ، حتی بخش مهمی از محصول ضروری خود را نیز از دست میداد و سهمی که پس از تاراج این اردوی استثمار گران از محصول کشاورزی سالانه در دست دهقان باقی می ماند فقط کفاف چند ماه زندگی او و خانواده اش را میداد . علت عمدهٔ اینکه اکثریت دهقانان کردستان که زیر چنین فشاری قرار داشتند با وجود این استثمار طاقت فرسا از گرسنگی تلف نمی شدند ، وجود دامداری کمکی آنها در جنب کشاورزی بود . این دامداری قسمت قابل توجهی از نیازهای خانوادگی آنها را رفع میکرد و از آن جمله اکثرا آنها را از خریدن گاو بی نیاز می ساخت و در نتیجه قسمت مهمی از در رفت بودجهٔ خانواده

---

۱. " طوفان غرب " – شمارهٔ ۲ شهریور سال ۱۳۳۱

روستائی را تامین می‌نمود.

استثمار فئودالها و فشار سلفخرها و دولت وابستهٔ پهلوی وسرمایهٔ خارجی و بورژوازی کمپرادور ایران، اپیدمی‌های انسانی و دامی، قحطی و گرسنگی، جنگها و یورشها و قتل‌عامها و نهب و غارتها باضافه‌تبعیض و ستم ملی و انواع علل دیگر موجب آن میشد که توده‌های عظیم دهقانی بامید زندگی بهترهمیشه در میان خود دهات و درمیان دهات وشهرها و حتی گاهی بدیگر ولایات دوردست ایران و کشورهای خارجی‌نیزمهاجرت نمایند. مثلاً در سال۱۳۰۷ (۱۹۲۸) در حدود ۹۰ درصد از ۴۸۰۰ نفری که در نفت‌خانه و بان‌میل کار میکردند کردهای مهاجربودند که از قصر شیرین آمده بودند. ۱ در سالهای بعد و بویژه بعد ازجنگ جهانی دوم مهاجرین‌کرد ایرانی بسوی عراق، ترکیه، کویت، جمهوری فدرال‌آلمان و حتی کانادا سرازیر شدند. اکثر کردهائی که بویژه بعراق و کویت و ترکیه مهاجرت میکردند دهقانانی بودند که بعلل مشروحه در فوق مجبور به جلای وطن شده بودند.

۵. دربارهٔ مسألهٔ سرواژ (بسته بودن دهقان به زمین)

برای داشتن تصوری حتی‌المقدور کاملتر در بارهٔ وضع دهقانان باید مسئله آزادی شخصی آنان را نیز مورد بررسی قرار داد. تحقیق این موضوع که آیا بطور کلی در تاریخ کردستان سرواژ وجود داشته یا نه، وظیفه علمی مهمی است ونیازمند پژوهش‌ویژه ایست. برخی ازمحققین مناسبات موجود میان‌عشایر غالب و عشایر مغلوب را که در گذشته‌بطور مداوم و در مقیاسی وسیع در کردستان مشاهده میشده، به معنای‌علامتی از وجود سرواژ و یا تقریبا خود سرواژ ارزیابی کرده‌اند که البته‌نمیتوان با آن موافقت کرد. تا آنجا که‌پژوهشهای علمی اجازه میدهد، نمیتوان ادعا کرد که گویا درکردستان در دوران قرون وسطی، جدید و جدیدترین تاریخ، اصول سرواژ حکمفرما بوده است. سرجان ملکم در سال ۱۸۱۰ نوشته است که در هیچ کشوری‌مردم از لحاظ حق انتخاب محل سکونت باندازه مردم ایران آزاد نیستند و جز کسانی که در خدمت دولت هستند و تعداد بسیار قلیلی از افراد "زرخرید" بقیهٔ مردم ایران‌بهر طرف بخواهند می‌توانند سفر کنند. ۲ در شرایط حاکمیت اقتصاد

---

۱. مقتدر سنحابی ـ کمپانی نفت جنوب درحال‌حاضر ـ مجله "خاورنو" ـ شماره ۲۱ ـ ۲۰ ـ سال ۱۹۲۸ ـ ص ۳۸۵ ـ (روسی)، (از این پس: سنحابی ـ کمپانی نفت جنوب)

۲. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۵۱ ـ ۲۵۰

طبیعی و مناسبات پاتریارکال اصولا "نیاز چندانی بآن نبود که دهقان به مثابهٔ نیروی کار از محلی به محل دیگر نقل‌مکان کند ـ صرف نظر از اینکه او حق چنین نقل مکانی را داشته باشد و یا نداشته باشد.
در کردستان اصولا جلوی نقل مکان دهقانان گرفته نمیشد وتا فشار سیاسی و اجتماعی و یا سوانح طبیعی افراد را مجبور نمی‌کرد، آنها مسکن مالوف خود را ترک نمی‌نمودند. فرهاد میرزای معتمدالدوله حکمران کردستان در سال ۱۲۴۸ (۱۸۶۹) بدرستی می‌نوشت: رعیتی که صد سال در محلی زندگی نموده و در آنجا خانه و کاشانه‌ای برای خود ایجاد کرده است، وقتیکه موطن خود را رها کرده و رو در دیار غربت می‌گذارد معلوم میشود که یک ظلم خارج از طاقت، او را به‌این کار واداشته و یا مکان‌سابق باو تنگی‌می‌کرده است.۱
در منابع و اطلاعاتی که تاکنون‌بدست ما رسیده است در هیچ جا حتی اشاره‌ای‌هم وجود ندارد که بر مبنای آن بتوان ادعا نمودکه گویا در قرن ۱۹ در ایران و یا در کردستان ایران‌رسما اصول سرواژ وجود داشته است. فقط در کتاب "گنج شایگان" مطلبی درج شده که می‌گوید: در ولایت‌کردستان وگروس رسم بر این بود که رعایا هنگام تغییر مکان و انتقال از ملکی به ملکی دیگر می‌بایست مبلغ ۸۰ ـ ۳۴ قران بعنوان حق "مطلق العنانی و آزاد بودن" به حکومت و یا رئیس مالیهٔ محل بپردازند و اجازه نامه‌ای بنام "تعلیقه" دریافت نمایند. بدون داشتن چنین "تعلیقه‌ای" هیچ رعیتی حق تغییر دادن محل سکونت خود را نداشت. این مالیات از آنجا که مغایر با "آزادی‌شخصی" بود، در آغاز مشروطه با اجازهٔ مجلس توسط‌وزارت مالیه ملغی‌گردید. ۲
روشن است که این یگانه سند تاریخی را نمی‌توان دلیل بر وجودسرواژ در کشور محسوب نمود، لااقل باین دلیل که: حق "مطلق العنانی و آزاد بودن" نه به‌مالک بلکه بدولت داده میشد و منظور دولت ازوضع این مالیات بسته نمودن دهقانان به محل سکونتشان نبوده است، بلکه این بوده است که باین وسیله از نقل و انتقالات خودسرانه که موجب "گم شدن رعایا" و غیرممکن الوصول گشتن مالیات میشد جلوگیری نماید. اگر فرضا در این امر چیزی شبیه باین و یا آن جنبه اصول سرواژ بنظر آید، هدف آن نه حفظ منافع مستقیم ملاکان، بلکه منافع دولت بوده است. یعنی منظور از وضع عوارض "مطلق العنانی‌و آزاد بودن" این نبوده است که رعیت را مثل مولد مستقیم به ملک ارباب بسته سازد، بلکه این بوده است که رعیت را مثل تبعهٔ پادشاه درزیر نظارت و سلطهٔ حاکمیت دولت نگاه دارد. این‌حال میتواند بمثابهٔ

---

۱. منشات فرهاد میرزا ـ ص ۱۳۰ ـ ۱۲۹
۲. جمال زاده ـ گنج شایگان ـ ص ۱۲۱

یکی از مظاهر مالکیت عالی حکومت بر اراضی‌کشور ارزیابی شود و نـه دلیل بر وجود سرواژ. در واقع نیز کوشش دولت (و نه مالک) بـرای نگاهداشتن دهقان در محل معین بیشتر به تداعی این معنی‌تمایل‌دارد. ولی همانطور که گفته شد این یگانه فاکت تاریخی نمی‌تواند دلیل بر وجود سرواژ در دوران مربوطه باشد. واقعیت این بود که تغییر مکان رعایا از ملک یک شخصی به ملک شخص دیگر بـا هیچ قانونی قدغن نشده بود و رعیت حتی در کـردستان و گروس هم پس از پرداختـن مبلغ فوق‌الذکر و دریافت" تعلیقه" ، از محل سابق به محل جدیدنقل مکان میکرد.

ولی مطالب فوق در نفی سرواژ باین معنی نیست که گویادهقانان هیچگونه وابستگی به فئودالها و ملاکان نداشتند . اسنادنشان میدهد که دهقانان بحکم ضرورت‌های اقتصادی ــ تولیدی وپیوندهای‌پاتریارکال ــ قـومی و مناسبات دینی و عوامل دیگر از این قبیل، خواه ناخواه از لحاظ شخصی بصاحب زمینان وابسته بودند. یعنی دهقان بزمین بسته نبود، بلکه نسبت به‌صاحب زمین وابستگی‌شخصی داشت و این‌وابستگی نه رسما و نه عملا هرگز بسطح‌سرواژ کلاسیک ارتقاءنیافته است.

از اواسط قرن ۱۹ که‌کشاورزی با سرعت هرچه بیشتر به‌منبع درآمد نقدی مبدل میشد. صاحب زمینان کودستان نیز میکوشیدند تا زمیـن بیشتری را زیر کشت قرار دهند و کشت نباتات پر درآمد جدیدی را در کردستان معمول سازند. ازآنجاکه در آلات و فنون و اصول‌کشاورزی هیچگونه تغییر کیفی ایجاد نشده بود، صاحب زمینان میکوشیدند تـا از طریق متمرکز کردن مقدار بیشتری نیروی کار و مهمتر از همه باتضمین بقای این‌نیروی‌کار در اختیارخود، به هدف فوق، یعنی توسعهٔ‌تولیدات کالائی نایل شوند. لذا در میان مالکان مبارزه در راه در اختیارداشتن نیروی کار بیشتر بتدریج شدت می‌یافت و در متن این مبارزه سنتهایی شکل میگرفت.

برخی از محققین و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی بر این توافق داشتند که در روستای ایران شدیدترین اشکال وابستگی شخصی‌رعیـت به‌ارباب وجودداشته است. مثلا" سلطانزاده در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) می‌نوشت: اگر چه دهقانان ایران بصورت سرواژ بزمین بسته نیستند، ولی در این کشور" نوعی برده‌داری حکمفرماست که حتی اروپا هم هرگز همـانـند آنرا بخود ندیده است" ۱ واسیـلفسکی در سـال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) مـی‌نوشت: گـرچه دهقان کـرد از لحاظ نظری به مشـابهٔ یک مسلمان‌آزاد است، ولی در حقیقت نسبت به مالک در حال‌وابستگی

---

۱. سلطانزاده ــ مسئله ارضی درایران کنونی ــ ص ۱۳۵

سرواژ قرار دارد.[1] بنظر ما سخنان این دانشمند مطلع و معتبر را نه به مثابهٔ دلیل وجود سرواژ در کردستان، بلکه فقط به معنای وجود وابستگی شخصی شدید رعیت نسبت به ارباب باید تفسیر نمود. در واقع نیز در نیمه دوم قرن ۱۹ و بویژه پس از جنگ جهانی اول که بعلل مشروح در فوق رقابت بر سر بدست آوردن نیروی کار بیشتر در میان ملاکان شدت گرفت، نوعی تمایل جهت بستن دهقانان بزمین نیز در حال شکل گرفتن و بحال سنت درآمدن بود. این گرایش گرچه از سوئی با نیازهای رشد سرمایه‌داری در ایران اصولا" مغایر بود، ولی از سوی دیگر، با منافع بورژوازی ایران که‌قسمت مهمی از سرمایهٔ خود را در خریدن ده بکار انداخته بود و میکوشید بر اساس شیوهٔ فئودالی و نیمه فئودالی این دهات را آباد و دایر نگاه دارد و درآمد تضمین شده هرچه بیشتر از آنها بدست بیاورد، مطابقت داشت وحتی حالت ضرورت بخود میگرفت.

در دوران حاکمیت رضاشاه در ارتباط با این مسائل نیزقوانینی تصویب شد. این قوانین گاهی برحسب منظرهٔ ظاهر بنام " دفاع از دهقانان" در قبال اربابان وضع میشد. ولی منظور دستگاه رضاشاه از تصویب این قوانین این بود که طبق نیازهای تمرکز ایران بسود حکومت دست نشانده و وابسته ائتلاف کمپرادور ـ فئودال، دهها و صدها خان و " نیمچه پادشاه" موجود در ایران آن روز را از حاکمیت محلی محروم و به زیر اطاعت حکومت مرکزی درآورد. گرفتن حاکمیت محلی سنتی ازدست خانها و فئودالها اصولا" موجب تضعیف سلطهٔ بی‌انتهای آنها درمحل میشد. ولی این فقط ظاهرامر بود. رضاشاه حکومت محلی رااز دست خانها و فئودالها رسما" گرفت، ولی‌در عوض، استبداد سلطنتی خود را که دیکتاتوری متمرکز همین خانها و فئودالهانیز بود، بانیروی دهها و صدها بار سرکوبگرتر بوجود آورد. در محل نیز اهرم اصلی قدرت که مالکیت ارضی بود، همچنان در دست خانها و فئودالها و اربابان قرار داشت. صاحب زمین با استفاده از این اهرم میتوانست بآسانی خود را از قرون وسطی بدوران" جدید" منتقل سازد و بجای اصول و شیوه‌های صرفا قرون وسطائی، این بار اصول و شیوه‌های"جدید" را برای استثمار دهقانان وسیعا بکار بیندازد.

ملاکان "جدید" در دستگاه" جدید "حکومت ایران یکی‌ازمهمترین رکنها را اشغال نمودند. در نخستین دورهٔ مجلس، نمایندگان ملاک ۲۴ درصد مجموع نمایندگان را تشکیل میدادند. ولی در دوازدهٔ دوره بعدی که در نتیجه لیبرالیسم و خیانت و وطن‌فروشی، نهادهای مولود مشروطیت قلب ماهیت کردند، نسبت ملاکان در مجلس بتدریج بالاو

---

۱. واسیلفسکی ـ در بارهٔ مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۵۹

بالاتر رفت و به ترتیب ۴۵،۴۹،۳۰، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۸،۵۳، ۵۸ و ۵۹ درصد مجموع نمایندگان مجلس راتشکیل میداد. ۱ واگردقیق تر تحقیق شود شاید این ارقام بالاتر خواهد رفت.

ملاکان در دوران پهلوی با اتکاء به دستگاه جبر حکومتی که واقعیت‌های مذکور در فوق بیانگر سرشت طبقاتی آن بود، عمده‌ترین حقوق دهقانان را که زمین است کماکان غصب و آزادی آنها را پامال می‌نمودند. یکی از تجاوزات به حقوق دهقانان که در دوران رضاشاه شدت گرفت، کوشش ملاکان برای ایجاد محدودیت در آزادی محل سکونت آنها بود. در مناطق کرمانشاهان و سنندج دهقانان پس از جمع‌آوری محصول وپرداخت همهٔ بهره و بدهیهای ارباب میتوانست به ملک ارباب دیگر نقل‌مکان کند. ولی این " اصل " هم بندرت اجرا میشد و بطور کلی تا مالک زورش میرسید از انتقال رعیت از ملک خود به ملک شخص دیگر جلوگیری می‌نمود. اگر رعیت بدون اجازه‌مالک از ملک او میرفت، ماموران مالک او را گرفته و بزور برگردانده و حتی به زنجیر می‌بستند. ۲ در منطقه مهاباد گاهی وضع از این هم بدتر بود. طبعاً" دهقانی که خیال‌نقل مکان داشت، پس از مصرف‌نمودن علوفه و سوخت و تدارکات دیگری‌که برای فصل زمستان تهیه دیده بود، یعنی درفصل بهار این انتقال را انجام میداد. ولی‌بسیاری ازملاکان منطقه مهاباد معمولاً به چنین نقل مکانی اجازه نمیدادند و بیشتر مایل بودند که دهقان در فصل‌پائیز نقل مکان کند و علوفه و سوخت و غیره را بجا بگذارد تا با استفاده ازآنها دهقان دیگری بجای او جلب شود. در اکثر اوقات دهقانی که میخواست از ملک ارباب به جای دیگری نقل مکان کند، می‌بایست ارباب نیرومندتری را پیدا کند و به کمک او که گاهی نوکران مسلح نیز در آن شرکت داشتند، از ملک ارباب‌سابق به ملک ارباب جدید نقل مکان نماید و در واقع فرار کند. گاهی در جریان‌این فرار میان‌نوکران ارباب سابق و ارباب جدید درگیری خونین رخ میداد. در صورت‌پیروزی ماموران ارباب‌سابق رعیت " فراری" و خانواده اش را به زور به‌ده‌سابق برمیگرداندند، او را مجازات و حتی گاهی غارت‌می‌نمودند که به‌آن " تالان" میگفتند. کوشش برای جلوگیری از انتقال آزاد دهقانان بویژه در مناطقی که کشاورزی تجارتی بیشتر رواج‌داشت و ملاکان نیز سطوت و قدرت کافی داشتند بیشتر با موفقیت توام بود.

آنچه درمورد محدودیتهای عملی در آزادی تغییر محل سکونت دهقانان گفته شد به معنای آن نیست که گویا در ایران نیز مانندمثلاً " روسیه تزاری قبل از اصلاحات سال ۱۸۶۱، اصول سرواژ وجود داشته

---

۱. زهرا شجیعی – نمایندگان مجلس ... ص ۱۷۶
۲. سحابی – در باره‌ٔ وضع دهقانان ایران – ص ۱۵۷

است. آنچه در روسیه آن روزی وجود داشت و رسما "حقوق سرواژ" نامیده میشد، اولا) رسمیت داشت و ثانیا) بمراتب وسیع‌تر وعمیقتر از محدودیتهائی بود که در بالا بآنها اشاره شد. در روسیه دوران سرواژ زمین تحت مالکیت مالک و دهقان تحت مالکیت باکامل وی قرار داشت. مالک رسما حق کشتن دهقان را نداشت، ولی رسما حق فروختن و بخشیدن او را داشت. دهقانان روسیه بسته بزمین معین بود و حق رفتن از آنجا را نداشت. ولی در ایران با وجود تمام محدودیتهای فوق‌الذکر بالاخره رعیت عملا میتوانست و حق داشت از مکانی به مکان دیگر نقل مکان کند.

تمایلی‌که در ایران در زمینهٔ محدود ساختن آزادی سکونت واستقال دهقانان وجود داشت در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) بصورت قانون و بخش نامهٔ رسمی درآمد و به تصویب مجلس رسید. در این اسناد گفته میشد که اگر دهقان با توافق مالک از ده برود، مالک موظف خواهد بود طبق نظر اهل خبره، قیمت اعیانی ویرا بپردازد. لکن اگر دهقان بدون موافقت مالک از ده برود، در آنصورت حق نخواهد داشت در مقابل شخمی که کرده است مزدی بطلبد، ولی از محصولی که بجای‌میگذارد حق گرفتن سهم خواهد داشت. ۱ بطوریکه مشاهده میشود، مقررات مذکور کوششی‌بود برای‌جلوگیری از انتقال آزاد دهقانان. ولی این اصلا سرواژ نبود.

مالک نه تنها از طریق اعمال جبر خشن و یا استفاده از طرق "قانونی" بلکه ازراه فشار اقتصادی‌نیزمیکوشید تا از نقل‌مکان‌دهقانان جلوگیری کند. یکی از عمده‌ترین اشکال این شیوه آن بود که مالک بطور مداوم به دهقانان نیازمند، گندم و پول و گاو و غیره میداد وبا این وامها آنها را طوری بخود وابسته میکرد که عملا قدرت کوچیدن به ملک ارباب دیگری را از آنهاسلب می‌نمود.

در محیط جهالت و عقب ماندگی مسلط بر عالم روستا، حقوق دهقانان به‌مثابهٔ شهروند کشور نیز از جانب ملاکان غصب میشد. مثلا هنگام انتخابات مجلس، اکثر ملاکان‌شناسنامه‌های دهقانان املاک خود راجمع‌آوری و بنام آنها به کاندیدای مورد نظر خود و یا کاندیدای دستور داده شده از بالا رای غیرقانونی میدادند. گروهی از ملاکان کردستان در سال ۱۳۳۰ طی نامه‌ای بدولت نوشته بودند:

"دو ثلث آراء کردستان در اختیار ماست و مال ماست". ۲

سهم دهقانان از کالاهای کمیاب و جیره بندی شده، توسط ملاکان مربوطه از دولت تحویل گرفته‌میشد و در بازار سیاه بفروش‌میرسید.

---

۱. احمد هومن ـ اقتصاد کشاورزی ـ ص ۳۳۱
۲. "سدح" ـ شمارهٔ ۸ اسفند سال ۱۳۳۰

این تجاوز به حقوق دهقانان بویژه در سالهای جنگ دوم جهانی و چند سال بعد از آن در سرتاسر عالم روستا وسیعا ادامه داشت روزنامه " طوفان غرب " منتشره در کرمانشاه می‌نوشت که یک مالک بنام ابوفداره سالهاست که علاوه بر رعایای خودش، شناسنامه دو هزار نفر داجیه‌وند را هم جمع‌آوری کرده و سهمیهٔ قند و شکر آنها را از دولت می‌گیرد و در بازارسیاه به بهای گزاف بخود همین مردم بفروش میرساند.۱

در بسیاری از ولایات حقوق خانوادگی دهقانان نیز توسط مالک نقض میشد. مثلا" وقتی دهقانی میخواست دخترش‌را شوهر بدهد، طرف داماد می‌بایست به مالک دهی‌که عروس در آن ساکن است پیشکش‌بدهد و از او اجازهٔ ازدواج کسب نماید.

بدین ترتیب در نیمهٔ اول قرن ۲۰ و بویژه در ربع دوم آن وضع زندگی دهقانان سنگین بود و وابستگی شخصی آنها به‌مالکان شدت بیشتر یافت.

---

۱. " طوفان غرب " ــ شماره ۲۸ فروردین سال ۱۳۳۱

فصل هفتم

ترکیب اجتماعی روستانشینان کردستان

۱. اقشار اجتماعی در محیط عشیره‌ای

اقشار اجتماعی در محیط عشیره‌ای بدو گروه عمده تقسیم میشوند. ۱) استثمارکنندگان (عشیرت) و ۲) استثمارشوندگان (توده‌های کشاورز و دامدار زیر سلطهٔ عشیرت). بررسی را از گروه نخست آغاز می‌کنیم.

الف ــ هرارشی داخلی عشیرت. مارکس و انگلس گفته‌اند: هرارشی که " فرم ایده‌آل فئودالیسم "بود[1]، ربطی بتوده‌های وسیع خلق نداشت، بلکه مختص فئودالها و یا ایدئولوگهای آنها بود (که در داخل چارچوب فئودالیسم علیه فئودالها مبارزه میکردند). برای توده‌های وسیع خلق نه هرارشی، بلکه فئودالیسم وجود داشت و مطرح بود.[2]

" ایده‌آل بودن " هرارشی در فئودالیسم ایران در این بود که این هرارشی نه تنها مالکیت زمین، بلکه بهمراه آن حاکمیت نسبی محلی را هم به نسبتهای مختلف در میان پله‌های مختلف هرارشی فئودالی تقسیم می‌نمود. برخی از عمده‌ترین ویژگیهای این هرارشی بوجود آمدن پدیده‌ها، میگورها و مفاهیم ذوجانبتین اقتصادی ــ اجتماعی سیاسی و حقوقی بود، از قبیل: بهره ــ مالیات، مالک ــ حاکم، رعیت (دهقان ــ تبعه). برخی از محققین ایرانی بوجود هرارشی در داخل عشیرت پی‌برده‌اند، ولی در تصویر و توضیح آن بنظر ما همیشه موفق نبوده‌اند. مثلا" بهمن بیگی هنگام بحث در بارهٔ ایلات و عشایر

---

۱. مارکس وانگلس ــ ایدئولوژی آلمانی ــ ص ۱۵۹
۲. همانجا ــ ص ۱۵۹

فارس می‌نویسند که آنها به چهار طبقه تقسیم میشدند. ۱) کلانترها، ۲) کدخداها، ۳) رعایا و ۴) طبقه پست و پائین.[1] روشن است که "طبقات" اول و دوم استثمارکنندگان و "طبقات" سوم و چهارم استثمارشوندگان بودند و قرار دادن آنها در یک سیستم بدون اشاره به تضاد اجتماعی آنها جایز نیست.

کردستان در ادوار معین تاریخ در سیستم این فرم ایده‌آل" فئودالیسم ایران قرار میگرفت. در این ادوار، سلسله‌هرارشی فئودالی از شاه گرفته (که مالک - حاکم عالی در سطح سراسر کشور بود) تا خانواده عشیره‌ای (که در پائین‌ترین انتهای هرارشی و رو در روی‌مولدین مستقیم قرار داشت) دارای مسطره‌ای روشن، حلقات معین و پله‌های مشخص بود. ولی ادواری نیز بود که سلسلهٔ هرارشی در برخی نقاط و پله‌ها گسسته می‌شد، بدیگر سخن تشخیص همهٔ حلقات و پله‌های‌آن ممکن نبود. ادوار دیگری در تاریخ وجود داشت که‌در کردستان یک مرکز ثقل سیاسی - نظامی مقتدر محلی بوجود میآمد وجود نظورمستقل و با تقریبا مستقل در راس هرارشی فئودالی قرار میگرفت‌ونقش‌مالک - حاکم عالی را درکردستان بازی میکرد و گاهی از این نیز فراترمیرفت. بهرحال، وضع و ترکیب و گسترش و درجه فعالیت هرارشی‌به عوامل فراوان بستگی داشت.

یکی از جهات قابل توجه هرارشی پاتریارکال - فئودال ایران‌این بود که هرقدر پله‌های هرارشی بالاتر میرفت جنبه حاکمیت‌آن بیشتر جلب نظر میکرد وهرچه پائین‌تر میآمد جنبهٔ عملی مالکیت برجسته‌تر میشد. بطوریکه شاه‌که در قلهٔ هرارشی قرار داشت، اصولا" بصورت‌یک حکمران جلوه‌گر میشد و شخصی که‌درپائین‌ترین‌پلهٔ‌هرارشی قرار داشت (فرد عشیره‌ای رئیس خانواده) قبل‌از هر چیز یک مالک را در وجود خود مجسم می‌نمود. این خود نشان میدادکه مالکیت و حاکمیت که‌در هم تلفیق گشته بودند، می‌توانند از هم دور و حتی جدا شوند و لذا شخص واحد حامل هر دوی آنها میتواند و باید به دو شخص، مجزا و تفکیک گردد. این یکی از نطفه‌های فروپاشی هرارشی مورد بحث واصولا یکی‌از مظاهر تناقض داخلی هرارشی پاتریارکال - فئودال بود.

ولی هرارشی داخلی عشیرت که بخشی از هرارشی سرتاسری‌کشور بود ازوضع نسبتا ثابت و منظم و مشخص‌تری برخوردار بود. این هرارشی معمولا" ازحلقات زیر تشکیل میشد: رئیس عشیرت، روسای طایفه‌های عشیرت، روسای‌تیره های طوایف عشیرت و افراد عشیره‌ای (روسای خانواده‌های عشیره‌ای). در عشایر کوچک و بویژه در جائی که مقدار زمین چندان زیاد نبود، سلسلهٔ هرارشی در رئیس تیره

---

۱. بهمن بیگی - عرف و عادت در عشایر فارس - ص ۱۱ - ۱۰

موقف میشد و دیگر به‌افراد عشیره‌ای نمیرسید. شایان‌توجه است که برخی اوقات در پائین‌ترین پله‌های هرارشی، فقط مالکیت زمین مورد تقسیم قرار می‌گرفت، ولی تقسیم حاکمیت محلی در پله معین متوقف می‌گشت و از آن پائین‌تر نمی‌رفت. مثلا" اگر یک ده ویا قصبه به یک تیره تعلق میگرفت، اراضی ده و یا قصبه را در میان اعضای تیره‌تقسیم میکردند، ولی حاکمیت ده و یا قصبه را در میان‌آنها تقسیم‌نمیکردند، بلکه این حاکمیت بصورت تام و متمرکز در دست رئیس‌تیره قرارمیگرفت. این حال با اصل وحدت مالکیت ارضی و حاکمیت محلی در عالم عشیره‌ای مطابقت نداشت و بیانگر دیگری ازوجود نطفهٔ تلاشی درداخل این وحدت بود.

کسانی که در پله‌های گوناگون هرارشی داخل عشیرت قرارمیگرفتند اسامی مختلف داشتند. مثلا رئیس عشیرت را مزن، سروک، سروکمار، سروک عشیرت، میر (امیر)، پاشا، شاه (سلطان)، خان و غیره و رئیس طائفه را ریش‌سپی، بیگ و سایره و رئیس تیره را سرگوره، گوره، سرهوز، کویخا (کیخدا)، آقا و غیره می‌نامیدند. ۱و۲و۳

روحانیون همانطور که در تکوین فئودالیسم کردستان نقش معین بازی کرده‌اند در ایجاد هرارشی فئودالی نیز مقام ویژه‌ای داشتند. گاهی هرارشی فئودالی با هرارشی‌مذهبی و طریقتی بطور ارگانیک با هم تلفیق گشته منظره و مناسبات بغرنجی‌را بوجود می‌آوردند. نیکیتین در بارهٔ هرارشی در هم ادغام گشته فئودال ـ روحانی مطالب جالبی نقل کرده است. او می‌نویسد: اشراف کردستان به ۵ نوع تقسیم میشوند: ۱) "ملازادگان"، ۲) "شیخ‌زادگان"، ۳) "بیگ‌زادگان" (منسوبان به خاندانهای مقتدر اشراف از قبیل خاندان میرنوبان و سردار مکری)، ۴) "آقازادگان" (روسای قبایل کوچک) و۵) "ریوه‌دار" (منسوبین به خاندانهای مقدس) ۴. در این زمینه می‌توان از خاندان سادات نهری (شمزین) و شیوخ طویله و بیاره و دیگر خاندانهای‌بزرگ‌فئودال‌ـ روحانی نام برد که هم در تکوین فئودالیسم درکردستان و هم در استثمار طریقت‌های‌گوناگون نقش مهمی بازی کرده‌اند.

هرارشی داخل عشیرت دارای محتوای اجتماعی ـ اقتصادی‌بود. ولی این محتوا با هاله‌ای از انواع مطالب و مقولات درجه دوم ازقبیل "وحدت اتنیک" "لزوم" دفاع مشترک و "دست جمعی" و غیره احاطه میشد. هرارشی فئودالی ـ روحانی علاوه بر اینها یک هاله" دینی"

---

۱. شاملوف ـ دربارهٔ مسئله فئودالیسم درسرزمین کردها ـ ص ۱۱۶ و ۱۲۱.
۲. سنجابی ـ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ـ ص ۱۵۷
۳. دکتر فریتز ـ کرد ترک تاریخی ـ ص ۸۱
۴. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۲۵۴

هم داشت از این قبیل که گویا" اشاعهٔ طریقت" و "تحکیم شریعت" مستلزم این بوده است که" رهبران دینی" به فئودال مبدل شوند و ثروتمند باشند. بدین وسیله بر اطراف املاک وثروت عظیم واقتدار فئودال" روحانی" یک حصار استحفاظی" مقدس" و غیرقابل عبوربه وجود میآوردند. در واقع این وسیله‌ای برای حفظ اقتدار طبقاتی شخص مربوطه بود وربطی به‌دین و مذهب نداشت. وظیفهٔ علم و خردانسانی عبارت است از شکستن هاله‌ها و غلافهای کاذبی که بر اطراف سیستم های ستم طبقاتی و انواع ستمهای دیگر ایجاد میشود. آیا پس از شکستن اینگونه هاله‌ها و غلافها از زیر آن چه چیزی نمایان میشود؟ برای دادن پاسخ باین سئوال میتوان مثلا هرارشی فئودال ـ مذهبی پیروان مذهب یزیدی(ساکن ایران و عراق و ترکیه) را شکافت و ساختمان طبقاتی آنرا مشاهده نمود. حلقات و پله‌های هرارشی فئودال ـ مذهبی یزیدیها برحسب مقام اجتماعی و درجهٔ اقتدار، از بالا به پائین به ترتیب زیر بود: [1]

۱ ـ " امیر" ویا" امیر شیخان" این شخص در گردهمائی سران یزیدی‌یکبار برای همیشه انتخاب میشد وتا پایان عمر به مثابهٔ یک مقام مصون و غیر مسئول حکمران مطلق وصاحب اختیار بی‌چون وچرای یزیدیها بود. او در عین حال متولی مطلق و منحصر بفرد موقوفات شیخ عدی بن المسافر بود(که بنیان‌گذار مذهب یزیدی‌محسوب میشود) و طبق نظر خود با این املاک و درآمد آنها رفتار می‌نمود و در این باره به‌کسی حساب و گزارش پس نمیداد.

۲ ـ " بابا شیخ" وظیفه این شخص عبارت بود از رسیدگی به مسائل مذهب، سرپرستی مسائل عمرانی بنای‌شیخ عدی و نگاهداری جانماز ویژه شیخ عدی. اودستورات لازمه‌دربارهٔ نماز و روزه وزکوه را صادر می‌نمود و احکام شرع یزیدی را تفسیر وتشریح میکرد. همهٔ شیوخ یزیدی تحت تابعیت " بابا شیخ" قرار داشتند. در صورت مرگ و یا برکناری وی سران یزیدی" باباشیخ" جدید انتخاب می‌نمودند گرچه برکناری وی بندرت اتفاق می‌افتاد.

۳ ـ " شیخ"ها ـ دو فیگور نخستین، هریک فقط یک نفر بود. ولی" شیخها" چندین نفربودند و به چند نوع تقسیم میشدند:الف) شیوخ" آلانی" که کارشان منحصربه‌خواندن و نوشتن بود،ب) شیوخ " شمسانی" که یکی ازامتیازاتشان این بود که" باباشیخ" میتوانست فقط از میان آنها انتخاب شود،ج) شیوخ" قاتانی" که از آنها میتوانست فقط شیوخ عادی انتخاب گردد. هر خانوادهٔ یزیدی یکی از شیوخ را

---

۱. عبدالرزاق الحسنی ـ الیزیدیون فی‌حاضرهم و ماضیهم ـ صیدا ـ ۱۹۵۳ ـ ص ۵۲ ـ ۴۷(ار اس سی: الحسنی ـ الیزیدیون...)

بعنوان" حامی" و"دستگیر" خود انتخاب میکرد.

۴ ـ " پیر"ها ـ معاون شیخها بودند و از میان خانوادههای مشخص انتخاب میشدند، در دهات و شهرهای یزیدی نشین‌سفر کرده مریدان خود را باجرای فرایض مذهب یزیدی هدایت می‌نمودند.

۵ ـ " فقیر"ها ـ افرادی بودند که می‌گفتند ما بامید آخرت از لذاید دنیا دست شسته‌ایم و فقط عبادت می‌کنیم و از برخی‌جهات به" فقیرهای" هندی شباهت داشتند.

۶ ـ " قوال" اکثرا شعرای بدیهه‌گوی ماهری بوده در مراسم مذهبی یزیدیان آواز میخواندند، در مناطق یزیدی نشین سفر کرده صدقه و نذر و خیرات دیگر جمع میکردند.

گرچه اقشار و زمره‌ها و فیگورهای دیگری هم در جوامع یزیدی وجود داشتند، ولی هرارشی اقشار استثمارگر عبارت از شش قشر مذکور در فوق بود. حتی ازنظری" فقیر"و " قوال" را هم نبایدجزو هرارشی اقشار استثمارگر یزیدی حساب کرد. پائین‌تر از "قوال" گروه‌دیگری به نام" کوچک" وجود داشت که کار افراد آن غسالی وفالگیری بود.

بطوریکه مشاهده میشود این هرارشی در عین حال یک سیستم اداری نیزبود. درنقطهٔ مقابل این هرارشی از لحاظ اجتماعی، توده‌های وسیع" مرید"ها قرار داشتند ودر واقع سیستم مذهبی ـ اداری هرارشیک مشروح در فوق وسیلهٔ حاکمیت امیر و باباشیخ و شیخها و پیرها و بستگان آنها بر تودهٔ مریدان زحمتکش بود. عبدالرزاق الحسن‌میگوید: مریدان " گاو شیرده" هرارشی روحانی ـ فئودال یزیدی بودند. زیرا اولا") از خود اراده‌ای نداشته تحت اختیار مطلق این هرارشی قرار داشتند و ثانیا") همگی موظف بودند قسمت معین محصول دسترنج خود را به افراد این‌هرارشی تقدیم نمایند. بطور مشخص هر"مرید" یزیدی موظف بود ۱۰ درصد محصول خود را به"شیخ" ، ۵ درصدآن را به" پیر" ، ۲/۵ درصد آنرا به" مربی" ، ۱/۲۵ درصد آنرا به"فقیر" و ۰/۶۲۵ درصد آنرا به" قوال" بدهد. ۱ دایرهٔ اختیارات و قدرت و ثروت" امیر" و"باباشیخ" قبلا" شرح داده شد.

این مناسبات تا ربع سوم قرن ۱۹ ادامه داشت. در سال ۱۸۷۵ (۱۲۵۴) به‌ابتکار حکومت عثمانی سعی شد در مناسبات داخلی‌یزیدیها دگرگونی ایجاد گردد و بدین منظور رسما" قواعدی مقرر شد. ولی وضع مشروح در فوق عملا" ادامه پیدا کرد.

منظور از طرح مسئله در این جا این بود که نشان داده شود ـ سیستم هرارشی فئودالی با وجود تمام هاله‌ها و غلافها و رنگ و روغنهائی‌که برای‌آن ساخته میشد، در حقیقت چیزی جز سیستم تقسیم

---

۱. همانجا ـ ص ۵۹

و تقسیم مجدد محصول اضافی مولدین مستقیم و آلت جبر طبقهٔ فئودال پاتریارکال بر توده‌های زحمتکش کشاورز و دامدار چیز دیگری نبود. پس از شرح مختصر این واقعیت تاریخی فعلا" از موضوع هرارشی جدا میشویم- گرچه بحث زیر نیز بطور غیرمستقیم به همین موضوع مربوط میشود.

ب - **سیستم اداری عشیره‌ای.** انگلس این سخنان مورگان راتائید کرده است که " آزادی، برابری و برادری" اصول عمدهٔ زندگی داخلی طایفه بوده‌اند. ۱ انگلس در مورد صفا و سادگی سازمان طایفه می‌نوشت: درآنجا بدون آنکه سرباز و ژاندارم و پلیس و اشراف و شاه و ولیعهد و دربار و زندان و دادگاهی درکار باشد، همه کارها بروال عادی خود جریان داشت. ۲

جستجوی این صفات که انگلس آنها رامختص طایفه کلاسیک میدانست در مناسبات داخلی و سازمان اداری عشیره‌ای کردستان در قرون اخیر، زحمت بیهوده‌ایست. زیرا با شکل گرفتن طبقات، خیلی وقت بود که این صفات از گروههای موجود در جامعه زایل گشته بود و اصول " آزادی وبرابری و برادری " مدتها بود که از میان آنها رخت بربسته بـــود. از هزارها سال قبل در سرزمین ایران باستان هم شاه، هم سرباز، هم زندان و هم دادگاه بوجودآمده بود. ولی مـانند برخی جهات مهم دیگر سیستم عشیره‌ای، در سازمان اداری داخلی آن نیز گاهی برخی آثار و بقایای سازمان طایفه - قبیله کلاسیک بچشم میخورد. این آثار و بقایا ناشی از آن نبود که گویا عشیرت بطور مستقیم بر روی ریشهٔ سازمان طایفه - قبیله کلاسیک روئیده است.

در حقیقت نیز یافتن پیوند مستقیم و ارگانیک در میان سیستم عشیره‌ای قرن ۱۹ و سازمان طایفه - قبیله کلاسیک کاری مشکل وحتی غیـر ممکن است. تنها جهت عمده‌ای که در سیستم عشیره‌ای در دوران مورد بحث مشاهده میشد و تاحدودی سازمان طایفه - قبیله کلاسیک را بیاد می‌آورد، وجود صفت " اشتراک " معین درمالکیت ارضی عشیرتی بود و به نسبت عمق و غلظت این " اشتراک " سازمان داخلی عشیرت میتوانست صورت دمکراتیک تر بخود بگیرد.

این بقایا و آثار، بطور عمده درفرم و درجه دوم در محتوای سازمان اداری داخلی عشیـرت تاثیر می‌نمودند. مثلا حتی در ربع اول قرن ۲۰ برخی از عشایر برای مجموع عشیرت شورای کلانتران و برای هریک از طوایف آن شورای ریش سفیدان ایجاد میکردند. مسائل داخلی عشیرت توسط همین شوراها - البته، برهبری رئیس عشیرت- حل و فصـل میشد. ۳

---

۱. انگلس - منشاء خانواده ... ص ۹۶
۲. همانجا - ص ۱۵۵
۳. روستوچیس- عرب شاملوف " نسان کرد " - ص ۱۳۸

و این خودبخود سازمان‌اداری سیستم طایفه ـ قبیلهٔ کلاسیک را بیاد می‌آورد. طبق نوشتهٔ انگلس، سیستم اداری طوایف یونان قدیم بدرجات زیر تقسیم میشده است: ۱) "بوله" (شورائی که ارگان دائمی‌حاکمیت بود)، ۲) "آگورا" (مجمع خلق) و ۳) "بازیلیوس" (سرکردهٔ‌جنگی)[1]. اگر بخواهیم وجه تشابهی ترسیم نمائیم باید بگوئیم که در سیستم عشیره‌ای کردستان رئیس‌عشیرت اصولا" نقش "سرکردهٔ جنگی" رابازی میکرد و دو مقام دیگر، شورای عالی عشیرت و شوراهای طوایف و تیره‌های آن بود.

علت دوام و جان سختی سازمان اداری آرکائیک‌عشایری توسط عده‌ای از محققین بصورتهای گوناگون توضیح داده شده است. مثلا"، برخی بر این عقیده‌اند که: علت مقبول و مطبوع بودن اصول اداری عشیرتی برای‌افراد عشیرتی این بود که: اولا) حکام عشیره‌ای ازمیان خودعشیرت بیرون‌آمده بودند، افراد رامی‌شناختند ودرمیان آنها وتوده عشیرت‌بیگانگی وجودنداشت، ثانیا) حکام‌عشیره‌ای ثروت کافی داشتند و بسیاردست ودلبازبودند، ثالثا) حکومت‌عشیره‌ای به‌افرادامکان‌میدادکه همیشه‌مسلح‌باشندوبه‌زورگوئی‌تسلیم‌نشوند. این گروه‌از محققان به‌استثمارگر بودن‌حکام‌عشیره‌ای اعتراف می‌کنند، ولی‌میگویندآنچه‌آنهاازطریق‌استثمار ازتودهٔ‌عشایرمیگرفتند "۱۰بارکمتر" ازآن‌چیزی بودکه پس از برچیده‌شدن حکومت‌های عشیره‌ای واستقرار سلطهٔ حکومت مرکزی برمناطق عشایری، ماموران دولتی به‌زور از مردم اخذمی‌کردند.[2]

در دلایل مذکور در فوق رگه‌های درست تاریخی وجود دارد، ولی بنظر میرسد که در اینجا اصل مطلب گفته نشده است. منشاء مقبول بودن حکومت عشیره‌ای در نظر توده‌های عشیره‌ای، این بود که اقتصادعشیره‌ای یک اقتصاد طبیعی بود و هرعشیرتی از لحاظ اقتصادی و سیاسی و نظامی یک واحد مسدود و در بسته بود و این مسدودیت و در بستگی به عشیرت‌نوعی استقلال نسبی میداد. برای حفظ این اقتصاد و نگاهداری این استقلال و زندگی مسدود و در بسته، سیستم اداری عشیره‌ای بهترین وسیله ممکنه بود. بدیگر سخن، سیستم اداری عشیره‌ای، استقلال نسبی سیاسی و اقتصادی و جنگی عشیرت را، یعنی پایهٔ موجودیت آنرا حفظ میکرد. بدین سبب تا روزی که اقتصاد طبیعی وجود داشت عشیرت نیز با اصرارو پافشاری هرچه شدیدتر در حفظ و تداوم سیستم و شیوهٔ اداری عشیره‌ای میکوشید. بقیهٔ عوامل از قبیل خویشاوندی وغیره می‌توانستند فقط تقویت کننده‌این گرایش اصلی باشند.

شورای ریش سفیدان که در سازمان اداری عشیره‌ای نقش بسیار مهم

---

۱. انگلس ـ منشاء خانواده... ص ۱۱۵ ـ ۱۱۴
۲. بهمن بهمن بیگی ـ عرف و عادت در عشایر فارس ـ ص ۵۷ ـ ۵۶

داشت، در قرن ۱۹ نیز در میان برخی از عشایر هنوز تا حدودی خصلت دمکراتیک خود را حفظ کرده بود. سرجان ملکم در اوایل همین قرن ترتیب کار این شوراها را بدین صورت تصویر نموده است. او می‌نویسد: کلیهٔ اعضای مجلس ریش سفیدان برای همیشه و کلیهٔ حالات اشخاص ثابت و دائمی نیستند. هرگاه مناقشه‌ای که در مجلس ریش سفیدان مورد بررسی است راجع بزمین باشد، در آنصورت معتبرترین صاحب زمینان را به مجلس دعوت می‌کنند. هرگاه راجع به وام باشد ـ رئیس عشیرت و ریش سفیدان و دوستان* هر دو طرف طلبکار و مقروض در مجلس گرد می‌آیند. هرگاه موضوع راجع به قتل باشد ـ نزدیکان قاتل و مقتول در مجلس حضور می‌یابند. ۱ یعنی در واقع یک عده ریش سفید دائمی وجود داشتند، ولی متناسب با مسائل مطروحه، افراد و محافل عشیرت نیز در جلسات مربوطهٔ مجلس ریش سفیدان شرکت می‌نمودند. ریج در اوایل همین قرن می‌نوشت. هر فرد عشیرت بلباس صرفنظراز مقام و منصب و موقعش حق اظهار نظر در امور عشیرت خود دارد. اگر همهٔ عشیرت موافق تصمیمی باشند ولی فقط یک نفر با آن مخالفت کند این تصمیم به تصویب نمی‌رسد. ۲ طبق این نوشته و باصطلاح امروزی، افراد عشیرت از حق "وتو" برخوردار بوده‌اند. کیخسرو بیگ رئیس عشیرت جاف در آغاز قرن ۱۹، می‌توانست مالیات دولتی جافها را خود مستقیما" در میان طوایف عشیرت سرشکن کند، ولی بدون مشورت با روسای طوایف عشیرت جاف، حق صدور حکم اعدام در بارهٔ اشخاص را نداشت ۳

جلسات مشاوره و رتق و فتق امور اداری عشیرت در مکان ویژه‌ای که در مناطق مختلف اسامی مختلف داشت (از قبیل "دیوان"، "دیوه خان" و غیره) برگزار میشد. ۴ مسائل گوناگون داخلی و مناسبات با عشایر دیگر و روابط میان عشیرت و حکومت و بویژه مسائل جنگ و صلح در این جلسات حل و فصل میگردید.

مجازاتی که این شوراها معین میکردند از ماهیت اجتماعی ـ اقتصادی عشیرت ناشی میشد. "تالان" (غارت و مصادرهٔ اموال و املاک شخص مقصر)، "رزبرین" (قطع باغ انگور شخص بزهکار)، "مال سوتاندن" (آتش زدن خانهٔ شخص گناهکار) و غیره از رایج‌ترین اشکال مجازات در میان عشایر بود. ۵ در میان عشیرت جاف جریمهٔ قتل (قیمت

---

۱. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۲۳۲
۲. رحله ریچ ـ ص ۱۰۵
۳. همانجا ـ ص ۸۶
۴. ژابا ـ فرهنگ کردی ـ فرانسه ـ واژه‌های "دیوان" و "دیوانخانه"
۵. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۲۱۱

خون یک مقتول) ۲۲ راس گاو بود. حکم مجازات اعدام فقط درمقابل زنا و جرمهای امثال آن صادر میشد.۱ ولی سنگین‌ترین مجازاتها " درکردن " ویا " شاره و درکردن " (راندن مجرم از آبادی و از جمع) بود. در محیط عشیره‌ای که شخص قسمت اعظم نیروی خود را از منسوبیت به عشیرتی، به اوبه‌ئی و به جمع معینی بدست میآورد، رانده شدن فرد ازعشیرت و اوبه و جمع، او را از بسیاری از حقوقها محروم میساخت و چون بوتهٔ کنده شده از زمین در معرض تندباد حوادث قرار میداد.۲ این شخص در صورت پناه بردن به عشیرت دیگری مورد اهانت و تحقیر قرار میگرفت و حتی گاهی کشته میشد.۳

تنها در کردستان چنین نبود. در بسیاری از جوامع عشیره‌ای و قبیله‌ای جهان رانده شدن از قبیله خود، سنگین‌ترین مجازاتها محسوب میشده است. مثلا ی. بلیایف عرب‌شناس شوروی در توضیح واژه‌های تاریخی " مولا " و " دخیل " میگوید: در عربستان در دوران قبل‌ازظهور اسلام، شخصی که عضو قبیلهٔ معین نبود میتوانست بدون گناه کشته‌شود و اموالش اشغال گردد. لذا شخصی که از قبیله رانده میشد و یا خودش از قبیله فرار میکرد، می‌بایست در میان قبیله دیگری برای خود حامی پیدا کند و " سید " این قبیله و یا شخص با نفوذ دیگری از همان قبیله را " مولای " خود کند. در این حال خود این شخص " دخیل " نامیده میشد.۴

بخش عمدهٔ دستگاه جبر حکومت عشیره‌ای نیروی مسلح عشیرت بود. هرعشیرتی از طرفی بعلت تعهد ناشی از اصول تیول جنگی و مالیات جنگی و از طرف دیگر طبق نیازمندیهای اجتماعی ـ سیاسی خود همیشه دارای یک نیروی مسلح بود. مثلا " در آغاز قرن ۱۹ فقط دو عشیرت گوران وکلهر درحدود ۸ هزار سوار مسلح داشتند ۵ که نصف آن زیر فرمان مهدی‌خان رئیس عشیرت کلهر بود۶ . در همین دوران تعداد نیروهای مسلح مصطفی بیگ حکاری رئیس عشیرت حکاری به ۴۰ هزارنفر میرسید.۷ گرچه درابتدا دولت عثمانی و بعد دولت ایران بمنظور اجرای " اصلاحات " دست به " تنظیمات " زدند و از آن جمله درتجدید اصول ایجاد نیروهای مسلح خود کوشیدند، ولی همانطور که شرح داده شد، از آنجا که سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی دوکشور امکان نمیداد،

---

۱. رحله ریچ ـ ص ۱۰۶
۲. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۲۱۱
۳. باختادزه ـ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ـ ص ۷۳
۴. بلیایف ـ اعراب، اسلام و خلافت عرب ـ ص ۷۰
۵. محمد امین زکی‌بک ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ـ ص ۴۵
۶. سرجان ملکم ـ تاریخ ایران ـ ص ۳۱۰
۷. سفرنامهٔ دروویل ـ ص ۱۱۹

بویژه در ایران این " اصلاحات " بیشتر نیم‌بند بودو نیمه‌کاره ماند . ـ نیروهای مسلح عشیره‌ای در سرتاسر قرن ۱۹ در نهایت توانائی به‌موجودیت خود ادامه میدادند مثلا در جریان قیام شیخ عبیداله شمزینی علیه استبداد قاجاری در سالهای ۱۸۸۱ــ۱۸۸۰ (۱۲۶۰ ــ ۱۲۵۹) ، فقط در ولایت ساوجبلاغ مکری (مهاباد امروز) تعداد نیروهای مسلح قادر آقا ، فیض الله بیگ ، محمد آقای مامش ، گلابی آقای دیبوکری ، عثمان آقا و خدر آقای گورک ، خان باباخان و دیگر سران عشایر ولایت مذکور از ۷ هزار نفر تجاوز میکرد . ۱

گرچه با انقلاب مشروطه پدیده تاریخی نیروهای مسلح فئودالی اصولا رو بافول نهاده ، ولی این افول در یکسال و دوسال انجام نگرفت ونهاد سنتی و دیرپای مذکور تا مدت زمانی اینجا و آنجا به‌حیات خود ادامه میداد . مثلا درآغاز قرن ۲۰ سه عشیرت بزرگ منطقهٔ کرمانشاهان ، یعنی گورانها ، سنجابیها و کلهرها می‌توانستند در حدود ۳ هزار نفر نیروی مسلح تجهیز کنند . درهمین ایام عشیرت منگور دارای قریب ۴ هزار سوار مسلح بود ۲ و غلامرضاخان والی پشتکوه می‌توانست ۱۲۰۰ نفر سوار را با پرداختن حقوق و همچنین ۲ هزار نفر پیاده را مسلح کند . ۳ در این مورد نمونه‌های فراوان دیگر میتوان آورد .

نیروهای مسلح عشیره‌ای حداقل به سه هدف که با هم پیوندارگانیک داشتند خدمت میکردند . اولین هدف ، تامین حاکمیت و سلطهٔ عشیرت بر روی توده‌های وسیع کشاورزان و دامداران بی‌زمین وبی‌مرتع بود . هدف دوم ، مقاومت در برابر دولت مرکزی بمنظور حفظ استقلال نسبی محلی عشیرت و همچنین دفاع از عشیرت درمقابل یورشها ، تجاوزها و دیگر خطرهای خارجی بود . هدف سوم ، از این تعهد ناشی میشد که عشیرت موظف بود یا طبق تیول جنگی و یا مالیات جنگی برای دولت خدمت جنگی انجام دهد . این سه هدف نیز بنوبهٔ خود از تضادهای داخلی عالم عشیره‌ای: از استثمارگر بودن عشیرت ، از توام بودن مالکیت ارضی عشیرتی با حاکمیت محلی عشیره‌ای و فقدان تضمین و تامین و مصونیت مالکیت و بالاخره از خصلت نامتمرکز بودن و نظامی‌گری دولت مرکزی سرچشمه میگرفت . در واقع طی قرون متمادی سلطه فئودالیسم درایران ، دستگاه اصلی حکومت در نیروی مسلح آن خلاصه میشد که شاه در راس آن قرار داشت و این بینش کشورداری بر سرتاسر هرارشی پاتریارکال ـ فئودال ایران و از جمله در کردستان از بالا تا پائین مستولی بود .

---

۱ . شاهزاده نادرمیرزا ــ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز ــ تهران ــ ۱۳۲۳ ــ ه.ق. ص ۳۳۶ (از این پس: نادر میرزا ــ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز)

۲ . اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ ص ۴۹

۳ . همانجا ــ ص ۳۱۶

طی قرن ۱۹، نیروی مسلح عشیره‌ای بتدریج برخی از این هدفها و خواص را ازدست میداد. طبق گواهی برخی از منابع، در دوران حکومت قاجاریه و بویژه در زمان حکمرانی ناصرالدین شاه خوانین ماکو بتدریج حاکمیت سیاسی و جنگی خود را در منطقه ازدست میدادند و بیشتر به مالک و سرمایه‌دار (تاجر و رباخوار) مبدل میشدند. آنها گرچه بعنوان "حفظ سرحدات" از دولت مرکزی باج میگرفتند و با آن نیروی مسلح ایجاد می‌نمودند، ولی این نیرو با نیروهای عشیره‌ای سابق فرق داشت و درعمل چیزی جز نوکران شخصی سردار ماکو نزدیکان وی نبودند.۱

طی قرن ۱۹ نیروهای مسلح عشیره‌ای گرچه اهمیت سابق خود را به مثابهٔ یکی از ارکان ارتش ایران درانجام خدمت جنگی بحکومت مرکزی بتدریج ازدست میدادند. ولی بمثابهٔ نیروی جبر فئودالها درمحل برای تامین حاکمیت آنها به توده‌های کشاورز و دامدار اهمیت بیشتری کسب می‌نمودند و این خصلت در اوایل قرن ۲۰ بیشتر تشدید شد. مثلا در این دوران نیروی مسلح دو هزار نفری عشیرت کلهر (افراد این نیرو "عمله" و یا "نوکر" نام داشتند) تحت رهبری داودخان کلهر، رئیس معروف این عشیرت، حاکمیت و سلطهٔ عشیرت نامبرده را بر یک تودهٔ ۲۰ هزار نفری کشاورزان و دامداران بی‌زمین و بی‌مرتع کلهر تامین می‌نمود.۲ و ۳

بدین ترتیب نیروهای مسلح عشیره‌ای بالاخره اهمیت صدها ساله خود را به مثابه یکی ازعمده‌ترین منابع نیروی مسلح دولت ایران بطور کامل از دست داد و در مقابل یگانه وظیفه دیگر قرار گرفت که آنهم عبارت از پاسداری ازسلطهٔ خان و فئودال مربوطه بر دهقانان مربوطه و بویژه تحمیل اجبار "غیراقتصادی" بر آنها بود.

تحول مذکور در وظایف نیروهای مسلح عشیره‌ای، از سوئی با عمیق‌تر شدن تجزیهٔ طبقاتی در داخل عالم عشیره ای، ارتباط ارگانیک داشت ولی از سوی دیگر با این واقعیت تاریخی نیز پیوند داشت که دولت مرکزی ایران گرچه با کوشش جهت ایجاد ارتش جدید ایران خود را به تدریج ازنیروهای مسلح عشیره‌ای بی‌نیاز وبی‌نیازتر میکرد، لکن این ارتش جدید هنوز قوام نگرفته بود و توانائی نفوذ و استقرار و عمل جدی در مناطق عشیره‌ای و دفاع جدی از فئودالیسم و مناسبات ارباب رعیتی در این مناطق را نداشت. بعلاوه استقرار ارتش جدید ایران در مناطق عشیره‌ای گرچه از سوئی برای سرکوب دهقانان و دفاع از

---

۱. مستوفی ــ تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه ــ قسمت دوم ازجلد سوم ــ ص ۴۰۰ ــ ۳۹۹

۲. روستوپچین ــ عرب شاملوف ــ شبان کرد ــ ص ۱۴۱ ــ ۱۴۰

۳. شاملوف ــ درباره مسئله فئودالیسم در سرزمین کردها ــ ص ۱۲۱ ــ ۱۲۰

منافع طبقاتی صاحب زمینان، یعنی خوانین عشایر بود، ولی از سوی دیگر چون مستلزم الغای حاکمیت‌ها و نیروهای محلی بود با مقاومت همین صاحب زمینان عشیره‌ای مواجه میشد. لذا دفاع مشخص از فئودالیسم و مناسبات فئودالی درمناطق مشخص، باز هم عملاً" بر عهدهٔ نیروهای مسلح عشیره‌ای همان مناطق می افتاد.

خلاصه اینکه درجریان قرن ۱۹ و ربع اول قرن ۲۰، سیستم اداری عشیره‌ای بتدریج خصلت دمکراتیک سنتی خود را هرچه بیشتر از دست داد و این حال ضربت خرد کننده دیگری بر خود این سیستم واردنمود.

ج ــ **رئیس عشیرت.** گرچه در داخل عشیرت در متن هرارشی تقسیم حقوق و وظایف هم شورای ریش سفیدان و هم برخی مناسبات و سنن و قواعد دمکراتیک وجود داشت، ولی قدرت اصلی عشیرت در دست رئیس آن متمرکز بود. زیرا که رئیس هر عشیرتی در سیستم هرارشیک کشور و در حدود سنن و امکانات واقعی پلهٔ خود، " مالک عالی خاک عشیرت خود بود ــ همانطور که شاه نیز خود را مالک عالی " ممالک محروسه" میشمرد و بر این اساس فرمانفری مطلق بر جان و مال مردم در همین "ممالک" بود. طبق نظر تاردوف، حاکمیت رئیس عشیرت دارای چهار جنبهٔ عمده زیر بود: ۱) حاکمیت طایفه‌ای بود، ۲) حاکمیت فئودالی بود، ۳) حاکمیت جنگی ــ اداری بود و۴) مجری وظایف دولت در داخل عشیرت بود.[۱] برخی محققین دیگر عقیده داشتند که زندگی اجتماعی عشیرت بر اطراف چادر رئیس آن متمرکز بود.[۲] و رئیس عشیرت "طبق دلخواه خود با زندگی و اموال افراد عشیرت رفتار میکرد" (و. نیکیتین) [۳]. برخی روسای عشایر از چنان قدرت ونفوذی برخوردار بودند که علاوه بر عشیرت خود، عشایر دیگر را نیز در زیر نفوذ حاکمیت خود قرار میدادند. مثلاً"، بنظر برخی مطلعین دو عشیرت قبادی و باباجانی را میتوان" یک عشیرت واحد" حساب کرد، زیرا رئیس مقتدر مشترک داشتند که همیشه به یک خاندان (خاندان حبیب‌الله‌خان) منسوب بود. [۴]

در تاریخ ۳ شیوهٔ احراز مقام ریاست عشیرت وجود داشته است که عبارت بود از انتخاب، توارث و انتصاب از بالا. گرچه شیوهٔ انتخاب بیش از همه معمول بود، ولی معمولاً" بکمک دو شیوهٔ دیگر پیاده‌میشد و تحقق می‌یافت. صرف‌نظر از اینکه کدام یک از سه شیوهٔ مذکور در فوق بکار بسته میشد، در همه حال در تعیین رئیس عشیرت، اصولاً عوامل زیر نقش عمده داشتند: مقدار گله و ثروت آن شخص، تعداد

---

۱. تاردوف ــ خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران ــ ص۱۳۹
۲. جوراچی ــ ساختار اقتصادی‌ایران ــ ص ۱۹
۳. نیکیتین ــ کردها ــ ص ۱۹۳
۴. مجله " گه‌لاویژ"

افراد مسلح، اقوام نزدیک (طایفه و تیره) و هواداران او، کیفیت شخصی و نفوذ و احترام وی، روابط او با خارج عشیرت و بویژه با حکومت مرکزی و غیره.

هنگام بررسی تاریخ عشایر کردستان، قانونمندی جالبی از خلال صفحات قرون خودنمائی میکند و آن اینکه به‌هر اندازه که مالکیت بر زمین خصلت "اشتراک" آرکائیک را بیشتر از دست میداد و در سمت تبدیل شدن به مالکیت خصوصی کامل افراد پیشروی میکرد، بهمان اندازه نیز دایرهٔ تعیین رئیس عشیرت از طریق انتخاب محدودتر گشته و شیوه‌های توارث و انتصاب از بالا (ازجانب دولت) وسعت بیشتری می‌یافت. این خود یکی از روندهای عمدهٔ افول دمکراسی داخلی عشیرت بود.

در قرن ۲۰ گاهی رئیس عشیرت با تلفیق هرسه شیوهٔ مذکور در فوق تعیین میشد. مثلا، ریاست عشیرت حکاری در ابتدا موروثی بود، ولی برای آنکه همان شخص بتواند باز هم ریاست عشیرت را ادامه دهد (یعنی برای بار دوم و الی آخر مقام ریاست را احراز نماید)، می‌بایست در شورای ریش سفیدان رای‌گیری بعمل‌آید. اگر رئیس اعتماد عشیرت را از دست‌میداد شورای ریش سفیدان ویرا احضار و در حضور وی مسئله را مطرح‌می‌نمود و تصمیم میگرفت. شخصی که از ریاست برکنار میشد، فقط پس از گذشت زمان معین و کسب مجدد اعتماد عشیرت میتوانست بار دیگر مقام ریاست را احراز نماید.۱ سر جان ملکم نیز به معمول بودن چنین شیوه‌ای در میان عشیرت حکاری اشاره کرده و نوشته است که هرگاه شورای ریش‌سفیدان عشیرت در بارهٔ برکناری رئیس موجود تصمیم میگرفت، آنگاه یکی از افراد حاضر پا شده کفشهای رئیس را در آستانه جفت میکرد و در پیشش می‌نهاد که یعنی: کار تو تمام‌است، کفشهایت را بپوش و برو.۲

در دوران موزد بحث گاهی ریاست جمعی نیز وجود داشت. طبق نوشته راولینسون در ربع اول قرن ۱۹، عشایر پشتکوه هریک دارای رئیس جداگانهٔ خود نبودند، بلکه بطور دستجمعی یک شورای ریش سفیدان داشتند که "توشمال" نام داشت و نقش رئیس عشیرت را نسبت بهمهٔ آن عشایر بازی میکرد.۳ به نظر و. مینورسکی "توشمال" یک واژهٔ مغولی بود که ریشهٔ اتیمولوژیک آن (tüsimel) و یا (tushimel) و به معنای "آدم قابل اعتماد و یا دارای مقام و منصب" بوده‌است.۴

اصول "توشمال" مرسوم درعشایر پشتکوه را میتوان نوعی فدراسیون

---

۱. محمد امین زکی‌بک ــ خلاصه‌تاریخ الکرد و کردستان ــ ص ۴۴۲
۲. سرجان ملکم ــ تاریخ ایران ــ ص ۲۳۹ ــ ۲۳۸
۳. محمد امین زکی بک ــ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ــ ص ۴۶۴
۴.. مینورسکی ــ سازمان اداری...ص ۱۲۸

عشایری محسوب نمود. اینگونه فدراسیونهای عشایری درنقاط دیگر هم مشاهده میشدند. خورشید افندی می‌نویسد(در اواسط قرن ۱۹) که عشیرت زرزا (۱۷۰۰ خانوار ساکن منطقهٔ اشنویه) و عشیرت سورچی (راوند) توسط یک شورای ریش سفیدان مرکب از چهار نفر اداره میشوند.

هر قدرکه شیوهٔ دمکراتیک منسوخ و شیوهٔ ارثی‌بودن مقام رئیس عشیرت بیشتر رواج پیدا میکرد تعداد خاندانهای" معتبر" و" مشهور" در میان عشایر کردستان افزایش می‌یافت. ۲ خاندانهای" معتبر" در قرون قبل نیز فراوان بودند، ولی خاندانهای" معتبر" قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ با خاندانهای" معتبر" قرون گذشته فرق داشتند. اینها در شرایطی پدیدارمیشدند که در تاریخ کشور دوران تکامل نهائی مالکیت خصوصی بر زمین فرا رسیده بود و بدین علت و بر پایهٔ همین‌مالکیت در حال تکامل، دارای پایهٔ محکم، ثابت و قابل اعتماد بیشتری‌بودند و لذا خود ثبات بیشتری داشتند. سیر منطقی تاریخ چنین بود که خاندانهای" معتبر" از سویی در نتیجهٔ سیر تکاملی مالکیت ارضی مقام ریاستشان بر عشیرت بیشتر تثبیت میشد، ولی از سوی دیگر باز درنتیجهٔ همین سیر تکاملی مالکیت، مقام ریاستشان در سراشیبی فرو پاشی تاریخی قرار میگرفت، زیرا که خود سیستم عشیره‌ای در نتیجه تکامل مالکیت خصوصی ارضی بپایان حیات خود نزدیک میشد.

در میان همهٔ عشایر کردستان اینگونه‌خاندانهای" معتبر" وجود داشتند، از قبیل: خاندانهای علی‌خانی و محمد شریف(عبدویی و کاردار) در عشیرت شکاک، خاندانهای شیخ عیسی، ملانبی و شیخ فرج در عشیرت گردی ، خاندانهای بیگزادهٔ عباسی، سادات نهری‌وپاش میر درخاک شمزینان، خاندانهای بیگزاده و خانزاده در عشایر جاف و بایان و مکری، خاندانهای یونس‌خان و قادرخان درخاک بانه،خاندان چالاوی(چلبی) در عشیرت سنجابی، خاندان " سان" در عشایر اورامان و دهها خاندان دیگر. گاهی عامل مذهبی‌نیز در پیدایش واعتلای اینگونه خاندان‌ها نقش مهم داشت.

از ربع چهارم قرن ۱۹ به‌بعد انتساب رئیس عشیرت از جانب دولت بتدریج بشیوهٔ‌اصلی تبدیل شد. در اجرای این شیوه عامل‌دادن "پیشکش" به‌حکومت نقش‌تعیین کننده داشت. این عامل نه به‌معنای رشوه، بلکه بصورت یک‌رسم "مقبول" و سنت" قانونی" بقدری ریشه‌دار بود که‌حتی پس از انقلاب مشروطه و تضمین مالکیت توسط متمم قانون اساسی و الغای اصول تیول نیز هنوز ادامه داشت. مثلا در سال۱۲۸۶ (۱۹۰۷) رئیس عشیرت شرف بیانی پس از دادن هزارتومان پیشکش

---

۱. خورشید افندی ــ سیاحت نامه حدود ــ ص ۴۰۸
۲. انگلس ــ منشاء خانواده... ص۱۶۰ ــ ۱۵۹

به حاکم کرمانشاه حکم این مقام را برای خود از وی‌گرفت. در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) امیرکل حاکم کرمانشاه پس از گرفتن ۴ هزارتومان پول نقد، ۴ راس قاطر و ۲ راس اسب به عنوان پیشکش از سلیمان خان کلهر، فرمان حکومت منطقه ایوان و ریاست عشیرت کلهر را برای او صادرنمود.

یکی از وسائل احراز مقام ریاست عشیرت اعمال زور بود که به ویژه ازقرن ۱۹ شکل خشن‌تری بخود گرفت. ۱ اتفاق می‌افتاد که‌رئیس یک عشیرت موجود خاک‌دیگران را اشغال و ریاست خودرا نیز بر آنها تحمیل می‌نمود. این عمل بیشتر برای توسعه قدرت اقتصادی بود و نه گسترش قلمرو سیاسی و با تبدیل‌شدن زمین به منبع درآمدهای کلان و سیر مالکیت خصوصی ارضی بسوی تکامل، پیوند مستقیم داشت

گاهی نیز مقام ریاست عشیرت بطور" تصادفی" بدست می‌افتاد. مثلا" دروویل در سال ۱۸۱۹ می‌نوشت که طایفهٔ بیلام (از عشیرت حکاری) وقتیکه علیه جورو ستم رئیس عشیرت حکاری سر به عصیان برداشتند، خودبخود زیر ریاست شخصی "تصادفی" بنام اسمعیل بیگ قرار گرفتند. اسمعیل بیگ که درکوهستان زاگروس‌قلعهٔ مستحکمی داشت، ابتدا به طایفهٔ بیلام قول دادکه ازآنها حمایت نماید و استقلال‌داخلی آنها را محترم بشمارد. ولی پس از آنکه حاکمیت خود را بر آنها تحکیم نمود زیر قول‌خود زد، خود را گماشته ولیعهد اعلام نمود و رسما" به رئیس آنها تبدیل شد. در نتیجه این عمل اسمعیل بیگ، طایفه نامبرده اولا) زیر حاکمیت وی قرار گرفتند و ثانیا) مجبورشدند تعهد بسپارند که هنگام بروز جنگ، ۱۵ هزار سوار مسلح دراختیار دولت بگذارند.۲

بررسی طرق مختلف احراز مقام ریاست عشیرت به‌روشنی نشان میدهد که شیوهٔ مشخص این امر قبل از هر چیز از سرشت مشخص مالکیت ارضی‌ناشی میشد ــ هراندازه که حالت "اشتراک" آرکائیک موجود در مالکیت ارضی عشیرتی بیشتر بافول میرفت و مالکیت خصوصی‌ارضی شکل میگرفت و تکمیل میشد، به‌همان اندازه نیز سازمان اداری‌عشیره‌ای و از آن جمله طرزاحراز مقام ریاست عشیرت عناصر دمکراتیک‌خود را بیشتر ازدست میداد. البته، نقش سنن ومحافظه کاری و روتین را نیز نباید فراموش کرد. برای نمونه دو مثال‌زیر میتواند جالب باشد.

مثال اول: در سال ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) عشیرت بلباس در نتیجهٔ رشد تاریخی خود عملا" به‌یک فدراسیون مرکب از ۱۵ عشیرت تبدیل شده بود که اتباع آنها جمعا" در حدود ۱۳ هزار خانوار (۶۵ هزار نفر) بودند. در داخل این فدراسیون بعضی‌از عشیرتها مانند سکر در

---

۱. سنجابی ــ در بارهٔ وضع دهقانان ایران ــ ص ۱۰۶
۲. دروویل ــ سفر ایران ــ جلد ۲ ــ ص ۱۷۸

حال متلاشی شدن، ولی عشایر دیگری از قبیل منگور و مامش و آکو در حال قوت و فعالیت هرچه بیشتر بودند و دیگر عشایر بلباس را زیر تاثیر نیرومند خود قرار میدادند. گرچه این سه عشیرت هریک دارای قریب ۳ هزار خانوار اتباع بودند، ولی کثرت تعداد اتباع نتوانست هیچ یک از آنها را بریاست فدراسیون بلباس برساند. لکن عشیرت اجاق قادری (کاخدری) که جمعاً ۷۰۰ خانوار ابوابجمعی داشت به نیروی سنت، رهبر فدراسیون بلباس محسوب میشد.۱

مثال دوم: در سالهای ۲۰ - ۱۰ قرن ۲۰ عشیرت شکاک بدو طایفه (۲۲ تیره) تقسیم میشد. در احراز مقام عشیرت حتی ضابطه و معیار بسیار قدیمی، یعنی کثرت تعداد نیروی مسلح نیز نمی‌توانست در این مورد نقش بازی کند. بر طایفه کاردار که یکی از طوایف شکاک بود نه قوتاس آقا که ۲۰۰ نفر سوار مسلح داشت، بلکه عمرخان که جمعاً دارای ۶۰ سوار بود ریاست میکرد. بر همهٔ عشیرت شکاک هم نه نمایندهٔ طایفه کاردار که ۶۲۳ نفر سوار مسلح داشت، بلکه فردی از طایفهٔ عبدویی (اسمعیل آقا - سمکو) که دارای ۴۷۰ سوار بود رهبری می‌نمود.۲

دو مثال فوق ثابت می‌کند که سیستم عشیره‌ای حتی در دوران فروپاشی خود نمی‌توانست سنن قدیمی را بکلی کنار بگذارد. درتعیین رئیس عشیرت و طایفه و تیره، علاوه بر مقدار گله و اقتدار اقتصادی و سیاسی و نظامی، سنت و روتین و بستگی به خاندانهای "معتبر" نیز نقش نیرومند بازی میکرد. بستگی بسنن عشیره‌ای خاص عشایر کردستان نبود. حتی قبیله قاجار پس از ۱۲۰ سال پادشاهی، وقتیکه محمدعلی میرزا از سلطنت خلع (۱۲۸۸) و احمد میرزای پسرش بجای وی گذاشته شد، بعلت صغرسن احمد میرزا، فعلاً طبق سنن عشیره‌ای "سالخورده‌ترین ریش سفید خاندان قاجار و ایلخان این عشیرت"، یعنی عضدالملک را قائم مقام وی معین نمودند.۳

۲. تضادهای سیستم عشیره‌ای

الف- تضادهای داخلی عشیرت. در اینجا تضادهای داخل قشر صاحب زمینان مطرح است و این تضادها، هم از علل عمدهٔ اجتماعی- اقتصادی و هم از عوامل غیرعمده از قبیل فرق اتنیک و مذهبی وغیره ناشی میشدند.

---

۱. اسناد تحقیقاتی در باره شرق - ص ۴۶۷ - ۴۶۶
۲. اسمعیل آقای سمکو - ص ۱۳
۳. ملک‌الشعرای بهار - تاریخ مختصر احزاب سیاسی - جلد اول - ص۵

برخی از کردشناسان معتقدند که هر عشیرتی بدو بخش" دائمی" و" غیردائمی" تقسیم میشد[1] و برخی دیگر گفته‌اند که هرعشیرتی از دو قسمت" صاحب اصل و نسب" و" مختلط" ترکیب میشد.[2] این تقسیم بندیها و اصطلاحات گرچه اصل مطلب را بیان نمی‌کنند، خالی از حقیقت هم نیستند. امثله زیر بر صحت این مدعا گواهی میدهد.

عشیرت راوندی ساکن منطقهٔ رواندوز در ابتدا به ۱۲ طایفه تقسیم میشد. ولی بعدا" ۱۵ تیرهٔ بیگانه نیز به راوندی‌های" اصیل" پیوستند و داخل ترکیب عشیرت راوندی شدند.[3]

در ترکیب عشیرت جاف که در آغازقرن ۱۹ مرکب از ۱۲ تیره بود، فقط ۶۰۰ خانوار جاف" اصیل" وجود داشت. طبق نوشته ربج دراین زمان عده زیادی از عشایر کردستان ایران زیر حمایت عشیرت جاف قرار داشتند. بخشهائی از عشایر کرمانشاهان و سنندج و لرستان با مشاهدهٔ قدرت عشیرت جاف از عشایر خود جدا شده وبه جافها ملحق گشتند و زیرنام عمومی جاف بزندگی خود ادامه میدادند.[4]

بررسی عشیرت سنجابی درمقطع مورد نظر، میتواند روشنگرمطالبی باشد. طبق اسناد موجود، عشیرت سنجابی در سرزمین کرمانشاهان از سه منشاء زیر به وجود آمده است:

۱ ــ گروههائی که در دوران نادرشاه از ایالت فارس به‌کرمانشاهان انتقال داده شدند وبعدها در پی‌ریزی عشیرت سنجابی شرکت‌نمودند. اینها عبارت از دسته‌های زیر بودند: الف) خاندان خوانین‌سنجابی که خاندان چالاوی (چلبی) نامیده میشد و عبارت از خانواده‌های بختیار، برخودار، خدامروت و الهیارخانی بود. ب) تیره‌های‌عباس وند و دولتمند و دسته‌جه و مجریلان ودارخو که همراه‌خاندان "چالاوی" به این منطقه انتقال یافته بودند. ج) تیره‌های رهبروند و بوجنیان که مدتهاست دیگر از بین رفته‌اند. این کردها که ساکن ایالت فارس بودند بتدریج به مسکن امروزی خود یعنی‌کرمانشاهان نقل مکان کرده‌اند.

۲ ــ طایفه دلیان که ازکردستان عثمانی (از مناطق اطراف دیاله و یا سیروان) به منطقهٔ کرمانشاهان انتقال یافته بودند.

۳ ــ طایفهٔ خرده دسته که از لرستان باینجا آمده بود و مرکب از تیره‌های سیمنه‌وند، جلیلوند، سرخکی، سرخاوند، ساخی و حیراوند بوده است.[5]

قبل از آمدن سنجابیها از ایالت فارس به ماهیدشت‌کرمانشاهان،

---

۱. نیکیتین ــ کردها ــ ص ۱۹۲
۲. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ ص ۱۶۲
۳. محمد امین زکی‌بک ــ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ــ ص ۲۹۳
۴. رحله ریج ــ ص ۲۰۱
۵. محمد مکری ــ عشایر کرد ــ ص ۸۰ ــ ۷۸

در این منطقه گروههای اتنیک دیگر و بویژه طوایف منسوب به‌عشیرت زنگنه زندگی میکردند. سنجابیها پس از آمدن به مسکن جدید بویژه با زنگنه‌ها تا حدودی در هم آمیختند.۱ گرچه سنجابیها تازه وارد بودند. ولی بخشی از اهالی قدیمی منطقه در میان آنها حل شدند.

بدین ترتیب "مصالحی" که عشیرت سنجابی با آن پی‌ریزی شده از لحاظ قومی کرد بوده‌اند، ولی نسبت آنها به عشایر، طوایف و تیره‌های گوناگون میرسید. برخیها از فارس، بعضی‌ها از شهر زور و عده‌ای از لرستان آمده بودند. بعدها عناصر اتنیک محلی کرمانشاهان، یعنی زنگنه و گوران و جاف نیز در قوام یافتن عشیرت سنجابی نقش بزرگی بازی کردند۲ و یک عشیرت نیرومند جدید در آن سرزمین بوجود آوردند. بدین جهت نیز برخی از محققین هنگام بحث در بارهٔ عشیرت سنجابی میگویند که ازمجموع ۳۰۰۰ــ۲۵۰۰ خانوار سنجابی فقط ۵۰۰ خانوار "سنجابی خالص" بودند که هسته مرکزی آنرا تشکیل میدادند.۳و۴

این حالت، یعنی قوام یافتن عشیرت از عناصر رنگارنگ بر اطراف یک هسته مرکزی، مختص عشیرت سنجابی و یا قرن ۱۹ نبود. نه فرق در اعتقادات مذهبی و نه تفاوتهای اتنیک مانع از آن نمیشد که وقتیکه نیازهای اجتماعی ــ اقتصادی می‌طلبد، گروههای مختلف به صورت عشیرت واحد باهم متحد شوند. مثلا در سالهای ۲۰ قرن ۱۹ در حدود ۳۰۰ نفر ازعشیرت کورکی (یزیدی) جدا شدند و به عشیرت شکاک (مسلمان) پیوستند. برخی از این یزیدیها بدین‌اسلام درآمدند ولی بخش دیگر در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) نابود گردیدند. به طوریکه در سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) در میان عشیرت شکاک فقط ۷ خانوار یزیدی وجود داشت.۵ در سال ۱۲۳۹ (۱۸۶۰) از ۱۲ طایفه شکاک (۳۲۵۰ خانوار ابوابجمعی) که در ولایت وان در خاک دولت عثمانی زندگی میکردند، فقط ۵ طایفه (۶۵۰ خانوار) یزیدی و بقیه مسلمان بودند.۶ در همین سالها از ۵ طایفه سیپکان ساکن ولایت بایزید، ۲ طایفه پیرو مذهب یزیدی‌بودند.۷ از ۱۸ طایفهٔ عشیرت سیپکی‌ساکن در منطقهٔ مرزی ایران و عثمانی ۱۰ طایفه یزیدی‌بودند. به عقیدهٔ خورشید افندی همهٔ این عشیرت از ابتدا یزیدی‌بوده‌اندو بتدریج بدین اسلام گرویده‌اند.۸ از ۲۳ طایفهٔ عشیرت کلهر در

---

۱. همانجا ــ ص ۱۱۹
۲. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ــ ص ۱۷۲
۳. همانجا ــ ص ۱۷۲
۴. محمدامین‌زکی‌بک ــ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان ــ ص ۴۴۹ ــ ۴۴۸
۵. اسمعیل آقای سمکو ــ ص ۲
۶. ژابا ــ یادداشتهائی در باره کردها ــ ص ۴۰
۷. همانجا ــ ص ۲
۸. خورشید افندی ــ سیاحت نامه حدود ــ ص ۳۱۸

سال ۱۲۹۴ (۱۹۱۵) فقط یک طایفه (منیشی) علی‌الهی و بقیه مسلمان بودند.۱و۲ ولی از ۸ طایفهٔ گوران، ۶ طایفه از مذهب علی‌الهی پیروی میکردند.۳

منظور از بحث فوق و ترسیم تصویرکلی از ناهمگونی اتنیک ومذهبی عشایر، اشاره بدو عامل مهمی‌بود که گرچه تضاد اصلی داخلی عشیرت نبودند، ولی در شرایط مشخص، تضادهای داخلی عشیرت را تشدید میکردند تضاد اصلی داخل عشیرت نه از این ناهمگونیها، بلکه از مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی حاکم بر عالم عشیره‌ای ناشی میشد. زمانیکه منافع اجتماعی ـ اقتصادی گروههای مختلف و ناهمگون (ازلحاظ اتنیک و مذهبی) عشیره‌ای اقتضا میکرد، این گروهها علیرغم ناهمگونی بهم می‌پیوستند و عشیرت واحد بوجود می‌آوردند. طبق اقتضای همین منافع هم آنها در شرایط مشخص دیگر از هم می‌پاشیدند.

تضادهای داخلی عشیرت، یعنی تضادهای داخلی قشر صاحب زمینان، بصورتهای زیر بروز میکرد:

۱ ـ هستهٔ مرکزی عشیرت که بر اطراف رئیس عشیرت بوجود می‌آمد و معمولا" عبارت از طایفهٔ وی بود، میکوشید تا حاکمیت را دردست‌خود نگاه دارد و نسبت به طوایف دیگر امتیازات و برتریهائی کسب نماید. این امتیازات درزمینه‌های مختلف، مثلا: در تقسیم زمین‌های عشیرت میان طوایف و تیره‌ها، احراز فرماندهی بر نیروهای مسلح عشیرت، قرارگرفتن در پله هرچه رفیع‌تر هرارشی و عضویت در شورای ریش سفیدان، سرشکن‌نمودن مالیاتها و تعهدات دولتی‌درمیان طوایف و تیره‌ها و غیره به مرحله تحقق در می‌آمد.

۲ ـ در آنجا که محیط عشیرت از لحاظ مذهبی یکدست نبود، بر تبعیضات و زورگوئیهای طبقاتی و گروهی لباس مذهبی می‌پوشاندند. نقش مخرب منازعات تصنعی شیعه و سنی و تصادمات عمدی میان مسلمان و یزیدی‌که بدست دشمنان خلق دامن زده میشد، نیازی به توضیح ندارد.

ولی همانطور که گفته شد، تضادهای ناشی از تفاوتهای اتنیک و مذهبی تضاد اصلی عالم عشیره‌ای نبودند و بیشتر به نزاع بین‌صاحب زمینان بر سرقدرت مربوط میشدند، تضاد عمده و اصلی عالم‌عشیره‌ای تضاد میان صاحب زمینان (عشیرت) از طرفی و کشاورزان و دامداران بی‌زمین وبی‌مرتع از طرف دیگر بود. این مطلبی است که باید به آن توجه ویژه نمود.

---

۱. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق ـ ص ۱۶۴ ـ ۱۶۳
۲. رزم آرا ـ جغرافیای نظامی ایران ـ کرمانشاهان ـ ص ۲۲
۳. همانجا ـ ص ۲۲

ب ـ **گروههای عمدهٔ اجتماعی که درعالم عشیره‌ای در مقابل یکدیگر قرار داشتند.** یک مسئله اصولی را باید بار دیگر بخاطر آورد. منظور از این تکرار احتراز از این اشتباه است که برخی با آن دچار شده‌اند و این اشتباه ـ گذاشتن علامت تساوی درمیان سیستم عشیره‌ای و سیستم کلاسیک طایفه ـ قبیله است. انگلس عظمت (و در عین حال محدودیت) سازمان طایفه ـ قبیله دوران کمون اولیه را در این میدید که در آن سازمان اجتماعی، جائی برای آقائی واسارت وجود نداشت، در میان حقوق و وظایف تفکیکی بوجود نیامده بود و لذا امکان تجزیه شدن طایفه و قبیله به طبقات هنوز وجود نداشت.۱ وی با گذار جامعه بدوران مدنیت، در میان حقوق ووظایف تضاد پدیدار شد، حقوقها بدست یک طبقه افتاد و وظایف بر گردن طبقه دیگر نهاده شد.۲ سازمان طایفه‌ای از آنجا که با مناسبات آقایی دریکجا نمی‌گنجید۳ دیگرقادر بادامه حیات نبود و باتجزیه شدن جامعه به طبقات، این سازمان فرو پاشید و در جای آن دولت بعمل آمد.۴

پروسهٔ تجزیه جامعه به طبقات در کردستان قرنها پیش آغازگشته و دلیل آن نیز وجود وحضور طبقات استثمارگر و استثمار شونده در کردستان طی قرون و اعصار متمادی بوده است. خود سیستم عشیره‌ای نیز محصول همین تجزیه طبقاتی جامعه در قرنها پیش بوده است. لذا وقتیکه مسئله قطبهای اجتماعی سیستم عشیره‌ای در دو قرن اخیر مطرح و مورد بحث قرار میگیرد، نباید چنین استنباط کرد که گویا این قطبها فقط در دوقرن اخیر بوجود آمده‌اند. نباید چنین تصور کرد که گویا مسئله مورد بحث ما (بررسی طبقات اجتماعی عالم عشیره‌ای در دو قرن اخیر) دربارهٔ تجزیهٔ طبقاتی آغازین تودهٔ بی‌طبقه ایست که باراول فقط در قرن ۱۹ به مرحلهٔ تجزیهٔ طبقاتی رسیده بود. در اینجا مسئلهٔ بکلی دیگری مطرح است که آن هم عبارت است از بررسی وضع مشخص جامعه مشخص در دوران تاریخی مشخص ـ جامعه‌ای که در آن قرنهاو قرنها قبل تجزیهٔ طبقاتی آغاز گشته و طبقات و اقشار اجتماعی بوجود آمده بودند.

یکی از مبهم‌ترین جهات سیستم عشیره‌ای کردستان که تحقیقات لازم در باره آن انجام نگرفته، مناسبات اجتماعی است که این سیستم بر مبنای آن قرار گرفته بود. در آثار پر ارزشی که از قرون وسطی به یادگار مانده بطور عمده یک جانب مسئله مورد توجه قرار گرفته که آن هم مناسبات میان عشیرت و حکومت مرکزی است. در این آثار اطلاعات گرانبهائی در مورد شیوه‌ها، اشکال و شرایط واگذاری زمین و حاکمیت

---

۱. انگلس ـ منشاء خانواده... ص ۱۷۷
۲. همانجا ـ ص ۱۱۹
۳. همانجا ـ ص ۱۶۹
۴. همانجا ـ ص ۱۸۹

محلی از جانب دولت به عشایر وجود دارد، ولی در بارهٔ مناسبات میان عشایر (صاحب زمینان) و مولدین مستقیم (کشاورزان و دامداران) اطلاعات چندانی بچشم نمی‌خورد. حتی کتاب "شرفنامه" که بی‌شک معتبرترین اطلاعات را در بارهٔ دورانی از تاریخ کردستان بدست میدهد، ار این نقیصه مستثنی نیست. علت طبیعی نقیصه مذکور این بود که درآن دوران کسی متوجه مقوله‌ای بنام طبقهٔ اجتماعی نبوده و لذا مناسبات طبقاتی نیز بطور کلی از مد نظر دور مانده است. کتابهای مولفین قرون گذشته انباشته از فرامین و شرح لشکرکشیها و اعمال پادشاهان و امراست، ولی برای یافتن این مطلب که آیا در آن دوران زمین را بر اساس چه شرایطی در اختیارکشاورز قرار میدادند و یا محصول میان کشاورز و صاحب زمین چگونه تقسیم میشد و دهها مسئله اصلی جامعه، باید دهها کتاب قطور را زیر و رو کرد واکثرا" دست خالی بازگشت. کتابهای ایرانی قرن ۱۹ که با همان اسلوب نوشته شده‌اند نیز از این عیب بزرگ مبری نیستند.

هنگام بررسی کتب تاریخی و جستجوی ریشه مسئله مورد بحث، جز مقداری نظر عمومی و فرضیات و احیانا" فاکتهای بسیار محدود و رقیق، چیز دیگری بدست نمی‌آید. مثلا" دانشمندی چون ویلچفسکی که سالها در بارهٔ تاریخ اتنیک کردستان تحقیق کرده است، چون در مسئله مورد بحث (مناسبات طبقاتی در کردستان) به اسناد کافی و قاطع نرسیده، با استناد به دیاکونوف دانشمند میدیاشناس معروف فرضیه‌ای را مطرح ساخته، بدین ترتیب که:

ساکنان سرزمین باستانی میدیا بدو بخش "آریزانت" (قبایل آریائی) و "آریزانتو" (قبایل غیرآریائی) تقسیم میشدند. سپس مدعی شده است که در ایران وسرتاسر خاورنزدیک واژه "آری" به قبایل حاکم (و یا اتحاد قبایل حاکم) اطلاق میشده و در میان قبایل میدیایی "قبایل آریائی" نقش مسلط و تعیین‌کننده داشته‌اند. ویلچفسکی بر اساس این فرضیه‌معتقد بود که در کردستان دو نوع قبیله‌وجود داشته است: ۱) قبایل "عشیره‌ای" که براساس اصول "کارا" نیروی مسلح داشتند و ۲) قبایل "غیر عشیره‌ای" که بدرجات مختلف وابسته به قبایل عشیره‌ای بودند. قبیله غیر عشیره‌ای از لحاظ اجتماعی در نقطهٔ مقابل قبیله عشیره‌ای قرار داشت.۱

ب. نوری که سفرنامه ریچ را به عربی ترجمه کرده، در حاشیه‌ای که بر این ترجمه نوشته، نظری شبیه نظر مذکوردر فوق رابیان نموده است. او میگوید: عشایر کردستان اخلاف طوایف هندی ـ آریائی هستند که قریب ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد باینجا مهاجرت نموده‌اند، ولی روستائیان

---

۱. ویلچفسکی ـ کردها ـ ص ۸۶

کردستان بقایای ساکنان قدیمی کردستانند که بعدها در میان عشایر مهاجر حل شده‌اند.۱

نظراتی که بصورتهای فوق درباره‌ٔ تاریخ اتنیک کردستان ذکر شده و بنابر فرضیه اصولاً" علمی و واقعی تشکل کردها از آمیزش ساکنان نسبتاً" قدیمی‌تر محل بامهاجران جدید میگذارد ــ اگر هدف نفی وجود ملی خلق کرد را تعقیب نماید که یک کوشش ارتجاعی خواهد بود، یعنی حقیقتی است که منظور از طرح آن تعقیب هدف باطل است. قوام قومی و ملی همه خلقهای جهان نتیجه یک پروسهٔ عمیق تاریخی صدها و هزاران ساله است که در آن انواع رویدادها و از آن جمله آمیزش مکرر در مکرر بومیهای قدیمی با تازه واردان تاثیر داشته است. تاریخ خلق کرد و هیچ خلق دیگری نمی‌تواند در خارج حیطهٔ این پروسه‌ها و رویدادها قرار بگیرد. اگر نظرات فوق مبنایی برای تحقیق علمی در تاریخ و روشن کردن حقایق گذشته قرار گیرد و آمدن قبایل مهاجر به کردستان در چند هزار سال پیش، " دلیل" عدم وجود خلق کرد واقعاً" موجود امروز محسوب نشود، بی‌شک این نظرات و فرضیه به هدف درستی خدمت خواهند کرد و شاید به کمک آنها سرنخ بعضی از مسائل مبهم تاریخ کردستان پیدا خواهد شد.

اسناد تاریخی این واقعیت را اثبات میکند که طی قرنهای متمادی توده‌های مردم و عشایر کردستان از سرزمینی به سرزمینی دیگر و گاهی به خارج کردستان مهاجرت کرده‌اند و معمولاً" هر بار نیز ساکنان قدیمی محل جدید را بزیر حاکمیت خود درآورده‌اند. در عین حال جریان معکوس نیز وجود داشته است. یعنی توده‌ها و عشایر دیگری که ازلحاظ اتنیک کرد نبوده‌اند بداخل کردستان مهاجرت نموده و ساکنان قدیمی محل را به اطاعت واداشته‌اند. نمیتوان تردید داشت که این جریان، یعنی آمدن گروه نیرومند و مسلط جدید به سرزمین معین و تبدیل شدن ساکنان قدیمی آن به اتباع این مهاجران مسلط و مسلح، یکی از علل تجزیهٔ جامعه کردستان به طبقات گوناگون بوده است. زیرا که حکام تازه‌وارد قبل از هرچیز زمین‌های مسکن جدید را بزیر اختیار خود در می‌آوردند و بر همین مبنی مناسبات حاکم و محکوم با ساکنان قدیمی برقرار میکردند. تبدیل شدن صاحب زمینان دیروز به بی‌زمینان محکوم امروز جز استحالهٔ طبقاتی چیز دیگری نبود.

در قرن ۱۹ و بعد از آن مسائل اجتماعی ــ طبقاتی در کردشناسی نیز مطرح شد و مسئله تجزیهٔ طبقاتی در عالم عشایر، مورد توجه کردشناسان قرار گرفت. نخستین گامهائی که در این راه برداشته شد، گرچه هنوز ناقص و یکجانبه بودند، ولی سمت درست رانشان میدادند. در

---

۱. رحله ریج ــ ص ۶۳ ــ ۶۲

نتیجهٔ این گامها بتدریج روشنتر میشد که اولا) عالم عشیرت" اتحاد برابرها" ۱ نبوده است و ثانیا) عالم عشیره‌ای نه یک جهان بی‌چهره و مرده، بلکه مثل همه جای جامعهٔ بشری صحنهٔ مبارزه طبقات و در حال رزم اجتماعی و تحرک قرار داشته است. از اواسط قرن ۱۹ بتدریج تزها و نظرات گوناگون دربارهٔ ترکیب اجتماعی عالم عشیره‌ای بمیان آمد که ذکر برخی از آنها خالی از فایده نیست.

۱ ـ کردها به جنگجویانی که همهٔ ثروتشان عبارت از گله‌هاست (منظور عشیرت‌هاست) و دهقانانی که گوران نام دارند تقسیم میشوند. طبقهٔ دهقانان کردستان از قبایل میدیائی که بدست اشغالگران به‌اطاعت وادار شده‌اند، سرچشمه می‌گیرند. در میان عشیرت بلباس ساکن درجنوب دریاچهٔ ارومیه و همچنین در میان برخی عشایر دیگر کردستان یک طبقه کشاورز وجود دارد که وارث قدیمی‌ترین ساکنان این منطقه هستند و "کلاوسپی" (کلاه سفید) نامیده میشوند (واگنر ـ ۱۸۵۲).۲

۲ ـ کردها به سه گروه تقسیم میشوند: الف) اشراف، ب) ارتش رهبران (غلامان) وج) رعیت (شیرواندزیانس ـ ۱۸۷۰) و یا کردها به دو بخش مجزا میشوند. الف) کوچ نشینانی که تحت رهبری اشراف و رهبران قرار دارند وب) اکراد اسکان یافته (میراکوریان ـ ۱۸۸۵).

۳ ـ در کردستان چهار قشر مشاهده میشود: الف) رعایا و زحمتکشان، ب) روسا و آقاها، ج) قشر رزمندگان ود) خادمان دین (آراکلیان ـ ۱۸۹۸).۳

۴ ـ بنظر دکتر فریتز (۱۹۱۶) عشیرت کرد عبارت از تودهٔ اصلی مرکب ازخانوارهایی مستقل بود که تحت رهبری" بیگهای غالب و مسلط بر آنها" سازمان قبیله‌ای ایجاد کرده بودند.۴

۵ ـ یوگنی ارلوف در سال ۱۹۲۲ می‌نوشت: عشیرت اکثرا" از دو قشر بوجود می‌آید: الف) رزمندگان، یعنی روسای عشیرت که صاحبان اراضی نیز بودند ("آقاها") و ب) دهقانانی که بصورت "نیمه‌سرواژ" زندگی می‌کردند ("رعیت‌ها").۵

۶ ـ و. مینورسکی می‌نوشت: عشیرت شکاک در گذشته از ولایات همجوار به‌مسکن کنونی آمده‌اند و بر ساکنان اصلی این منطقه که کرمانج نام داشته‌اند مسلط گشته‌اند. در نتیجه این اشغال، کرمانجها برعیت

---

۱. یادداشتهای شعبهٔ ماوراء قفقاز جمعیت جغرافیایی امپراطوری روسیه کتاب ۱۳ ـ نشر دوم ـ تفلیس ـ ۱۸۹۱ ـ ص ۱۹ (روسی)

۲. نیکیتین ـ کردها ـ ص ۱۹۸

۳. همانجا ـ ص ۱۹۹

۴. دکتر فریتز ـ کرد لرک تاریخی ـ ص ۱۹۵

۵. ارلوف ـ ترکیه و کردستان

عشیرت شکاک مبدل شده‌اند (۱۹۱۵).[۱]

۷ - در این زمینه اطلاعات منتشره ازجانب محمد امین زکی بک مورخ مشهور کرد نیز شایان ذکر است. او می‌نوشت: عشایر منطقه پژدر و ساکنان روستاهای آن بدو گروه تقسیم میشوند: الف) "روسائی که با هم خویشاوند بودند" ("الروسا الاهلون") وب) "خویشاوندان" ("الاهلون")[۲]. "روسا" که مرکب ازسه خاندان (میرآودلی‌های حقیقی - ۲۵۰ خانواده، هومر آقابی‌ها - ۲۰ خانواده وسوآقائی‌ها - ۱۰ خانواده) بودند، اختیار همه‌چیز منطقه سردشت را در دست داشتند. این سه خاندان که جمعاً ۲۸۰ خانواده بودند، بر ۸۶۵۰ خانوار کشاورز و دامدار پژدر حکومت می‌نمودند.[۳] محمد امین زکی وضع توده‌های کشاورز و دامدار را بدینگونه توصیف میکرد. آنها زیر سلطه مطلق روسا قرار داشتند و درنتیجه کلیه حقوق اجتماعی و مدنی خود را از دست داده بودند. همه ثروتهای منقول و غیرمنقول آنها (اعم ازجاندار و بیجان) در مالکیت روسا قرار داشت و روسا طبق میل خود با آنها رفتار میکردند.[۴]

همین دانشمند نمونه جالب دیگری ذکر نموده است. طبق نوشته وی، عشیرت هموند در سال ۱۷۰۰ از ولایت سنندج به ولایت بازیان (ازکردستان ایران به کردستان عثمانی) مهاجرت نمود و ساکنان آنجا را که "لادی‌بی" (دهاتی) نام داشتند بزیر اطاعت خود در آورد. بعدها - در سالهای ۴۰ - ۳۰ قرن ۱۹ طایفه "سه‌تابسر" از عشیرت جاف جدا شده و به عشیرت هموند پیوست.[۵] سال ۱۸۸۰ طایفهٔ دیگری از جافها بنام "شاطری" که علیه محمد پاشا رئیس جاف سر به‌قیام برداشته بود نیز به عشیرت هموند ملحق شد.[۶] هم ساکنان قدیمی بازیان (لادی‌بی‌ها) و هم طوایف جافی که به هموندها پیوسته بودند، تحت حاکمیت سیاسی، جنگی و اجتماعی عشیرت هموند قرار گرفتند. این تاریخچه منظرهٔ مشخص و زنده‌ایست که نمونه‌ای از استقرار سلطهٔ عشیرت بر توده‌ها و پیدایش تجزیهٔ طبقاتی در عالم عشیره‌ای را نشان میدهد.

با گذشت زمان نظرات و فاکتهای راجع به تجزیهٔ عالم عشیره‌ای به طبقات واقشار حاکم و محکوم بتدریج افزایش می‌یافت. این فاکتها در

---

۱. اسناد حقیقانی در بارهٔ شرق - ص ۴۷۸ - ۴۷۷
۲. امین زکی - تاریخ السلیمانیه - ص ۱۸۵
۳. همانجا - ص ۱۸۶ - ۱۸۵
۴. همانجا - ص ۱۸۶ - ۱۸۵
۵. همانجا - ص ۱۸۸
۶. همانجا - ص ۱۹۲

همهٔ ولایات و مناطق کردستان واقعیت عمدهٔ اجتماع را که همانا طبقات و مقابله طبقاتی بود در خود مجسم میساخت. مثلاً ، روزی و روزگاری ۸۰۰ خانوادهٔ عشیرت سوران بر ۱۲ هزار خانوار غیر عشیرتی ساکن رواندوز مسلط شده بودند[۱] و یا ۳۰ خانوادهٔ عشیرت مل بر چند هزارخانوار کشاورز و دامدار حاکمیت میکردند[۲] و یا ۲۵۰ خانوادهٔ عشیرت منگور بر ۳۰۰۰ خانوار تودهٔ غیر عشیرتی تسلط داشتند[۳]. و یا ۸۰۰ خانواده عشیرت قره‌پاپاق بر قریب ۵ - ۴ هزار خانوار مکری و مامش و مقدم منطقه سلدوز تسلط یافتند.[۴] ریج درآغاز قرن ۱۹ براین عقیده بود که یک پنجم اهالی مناطق عشیره‌ای کردستان قشر اجتماعی حاکم ، یعنی عشیرت و بقیه بخش محکوم جامعه، یعنی غیر عشیرت هستند. [۵]

بدین ترتیب ، دو قطب متضاد وعمدهٔ اجتماعی که در عالم عشیره‌ای در مقابل هم قرار داشتند عبارت از صاحبان اراضی (عشیرت) و توده‌های بی‌زمین زیر سلطهٔ آنها بودند. پروسه‌های عمده‌ای که موجب پیدایش و توسعه این قطبهای متضاد میشد عبارت بود از شتاب‌فزاینده و توسعه و تعمیق نابرابری‌ثروت ، جدا شدن هرچه بیشتر حقوقها از وظیفه‌ها ، محرزتر شدن مواضع سلطه‌گرانهٔ خاندانهای "معتبر" و غیره. تاریخ ۱۵۰ خانوار جاف که در قرن ۱۷ از منطقهٔ جوانرود مهاجرت کرده بودند دلیل بر این واقعیتها بود. اولاد همین جافها و جافهای دیگری که در دو قرن بعد بآنها پیوستند در پایان قرن ۱۹ به ۴۲ طایفه تقسیم میشدند که بر توده عظیمی از مردم غیر عشیره‌ای حکمرانی میکردند. فرق ثروت در میان افراد عشیرت‌جاف و افراد غیر عشیره‌ای زیر سلطه آنان بتدریج بیشتر میشد. مثلاً ثروت شخصی محمودپاشا که دراواخر قرن ۱۹ برجافهای غربی حکومت و ریاست میکرد، معادل ۲۰۰ هزارلیره طلا بود. ولی در برابر او، ثروت داراترین خانوارغیر عشیره‌ای زیرسلطهٔ عشیرت جاف، بگفته یکی از اسناد موجود ، درحدود یکراس مادیان و کره‌اش، ۱۵ راس‌گاو ، ۲۳ گوساله ، ۳ الاغ ، ۱۰۰ گوسفند و ۱۲۵ راس بز بود.[۶] در میان توده‌های غیر عشیره‌ای هزاران خانوار دیگر وجود داشتند که حز چند راس بز و گوسفند ثروت دیگری نداشتند وحتی لز این نیز محروم بودند.

---

۱. محمد امین زکی‌بک - خلاصه تاریخ الکرد و کردستان - ص ۳۹۲
۲. همانجا - ص ۴۲۰
۳. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق - ص ۴۹
۴. همانجا - ص ۴۶۰ - ۴۵۰
۵. رحله ریج - ص ۱۲۴
۶. اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق - ص ۱۹۸ - ۱۹۳

در جمع بندی مطالب فوق باید گفت که بدین ترتیب عشیرت کردستان در سیر تکاملی خود با تضعیف روابط اتنیک داخلی، رشته‌های "برادری" را بطور نهائی قطع نمود و با اشغال اراضی و تحکیم هرچه بیشتر سلطهٔ اجتماعی خود بر کشاورزان ودامداران بی‌زمین و بی‌مرتع، بقایای اصول "برابری" و "آزادی" را که از قرنها قبل متزلزل گشته بود نیز از میان برداشت. محتوای این روند، تعمیق تجزیهٔ طبقاتی و گسترش ستم طبقاتی در عالم عشیره‌ای بود. ریج در سال ۱۸۲۰ می‌نوشت که وضع اسفبار دهقانان کرد در زیر سلطهٔ عشایر، از بسیاری لحاظ به وضع بردگان سیاه‌پوست هندوستان باختری شباهت دارد.[۱] شاید با مشاهده چنین وضعی بود که برخی از محققین بر سبیل اغراق و مبالغه می‌گفتند در کردستان مناسبات سرواژ برقرار است.[۲]

ج ـ ترکیب اجتماعی توده‌هائی که در زیر سلطه عشیرت قرار داشتند. در قرن ۱۹ و بعد از آن دو گروه عوامل با ماهیت‌های مختلف در رشد مناسبات اجتماعی کردستان تاثیر میکردند. یک گروه از این عوامل جلو تعمیق تجزیهٔ طبقاتی را میگرفت. ولی گروه دیگری آنرا تسریع می‌نمود. از جمله عوامل گروه اول می‌توان از سلطه و جان‌سختی اقتصاد طبیعی و ضعف تقسیم اجتماعی کار، ادامه "اشتراک" آرکائیک بدرجات مختلف در مالکیت ارضی و مناسبات اجتماعی وبقای اتحاد جنگی وسیاسی در داخل عشیرت، ادامه طرز زندگی نیمه کوچ نشینی ـ نیمه اسکان در بسیاری ازمناطق و عوامل دیگر از این قبیل نام برد. عوامل گروه‌دوم که عوامل بالنده بوده و مقاومت عوامل گروه اول را پس میزدند، عبارت بودند از نفوذ سرمایه‌داری در اقتصاد روستائی و گرایش هرچه بیشتر بسوی گسترش مناسبات کالائی ـ پولی در این اقتصاد. البته عوامل دیگری نیز بودند که طی قرنهای متمادی در کشورهای نظیر ایران به تعمیق تجزیه طبقاتی تکان داده‌اند، از قبیل: اشغال و غارت اراضی، فشار مالیاتی از جانب صاحب زمینان و دولت، فروپاشی کمونهای دهقانی و غیره.[۳]

مسئله تجزیه طبقاتی در کردستان را بصورتهای گوناگون تصویر نموده‌اند. مثلا"، گلموت کریستوف کردها را به چهار گروه زیر تقسیم میکرد: ۱) دامدارانی که در مناطق کوهستانی ترکیه و هم‌مرز با ارمنستان، سواحل علیای رودخانه کر (ارس علیا)، حوزهٔ رودخانه‌های مراد وفرات و اطراف دریاچهٔ وان زندگی می‌کنند، ۲) دامداران ساکن نواحی جنوبی کوهستان آرارات، ۳) رزمندگان کوچ نشین ساکن در مناطق مرزی و ۴)

---

۱. رحله ریج ـ ص ۶۲
۲. واسیلفسکی ـ در بارهٔ مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۱۹
۳. پطروشفسکی ـ کشاورزی و مناسبات ارضی ـ ص ۳۰۵

نیمه کوچ نشینان. نیکیتین نیز با این تقسیم‌بندی موافق بود. [1] این تقسیم بندی اگر به مثابهٔ بیانگر گروههای مختلف اجتماعی جامعهٔ کردستان عرضه شود، البته مردود خواهد بود. زیرا نه دامدار بودن، نه کوچ‌نشینی، نه رزمنده بودن و غیره نمی‌تواند منسوبیت طبقاتی فردو یا جمعیتی را معین کند. هریک از چهارگروه مذکور در فوق در داخل خود به قطبهای اجتماعی متضاد تقسیم میشد. هم دامدار استثمارگر و هم دامدار استثمارشونده، هم کوچ نشین استثمارگر و هم کوچ‌نشین استثمارشونده، هم رزمندهٔ حاکم و هم رزمندهٔ محکوم وجود داشت.
محققان دیگری دهقانان ایران راطبق حرفه (مثلا": غله‌کار، صیفی‌کار، باغبان، شبان، گاوبند، سربنه، دشتبان، میراب، صیاد، پیله‌ور وغیره) تقسیم بندی کرده‌اند و مدعی شده‌اند که کسانی که جامعه را به طبقات تقسیم می‌کنند و دهقان را درمقابل مالک می‌گذارند گویا جز ضرر کار دیگری انجام نمی‌دهند. [2] این‌نظرها هم از لحاظ علمی نادرست‌است و هم از جهت عملی برخلاف منافع توده‌های عظیم خلق زحمتکش است. زیرا نفی وجود طبقات استثمارکننده و استثمارشونده در جامعه طبقاتی کاری است که سودش عاید استثمارگران میشود.
برای داشتن تصور حتی‌المقدور درست در باره مسئله مطروحه، باید باین سئوال پاسخ داد که **آیا درقرن ۱۹ در روستاها و چادرهای کردستان کدام فیگورهای اجتماعی زندگی میکردند؟**
در پاسخ این سئوال قبل از هر چیز باید مفهوم "**رعیت**" راتوضیح داد. درقرن ۱۹ درکردستان ایران نیز مانند سرتاسر ایران، "رعیت" یک فیگور ذوجانبتین اجتماعی – سیاسی بود. این واژه از سوئی به معنای "تبعه" به همه اتباع دولت ایران و از سوی دیگر به معنای "دهقان جامعهٔ فئودالی" فقط به قسمتی از این اتباع – به دهقانان اطلاق میگردید. اینکه تبعه (مودی مالیات دولتی) و دهقان (مودی بهره ارضی مالکانه) با نام واحد "رعیت" نامیده میشدند نشانهٔ آن بود که هنوز حاکمیت از مالکیت و مالیات ارضی دولتی از بهره ارضی مالکانه به‌طور قطعی و کامل جدا نشده بود. زیرا که مالیات دولتی تجسم اقتصادی حق حاکمیت دولتی است و بهرهٔ ارضی تجسم اقتصادی مالکیت ارضی. ولی در مورد کوچ نشینان و نیمه کوچ نشینانی که از طریق دامداری زندگی میکردند، اصطلاح "رعیت" یا استعمال نمی‌شد و یادر چارچوب محدود و مشروط واکثرا" بدون داشتن محتوای واقعی و فقط به معنای "تبعه" مورد استفاده قرار میگرفت. زیرا پروسه "تبعه شدن" و "دهقان شدن" اکثریت آنان هنوز بپایان نرسیده بودوبویژه کوچ نشینان واقعی هنوز

---

۱. نیکیتین – کردها – ص ۱۲۶
۲. احمد هومن – اقتصاد کشاورزی – ص ۳۱۵

از مرحلهٔ بکمال رسیدن چنین پروسه ای خیلی دور بودند. بدین جهت درکردستان قرن ۱۹ نسبت بقرن ۲۰ مفهوم "رعیت" به معنای اجتماعی ـ اقتصادی خود، بخش کوچکتری از سهام را در بر میگرفت.

درقرن ۲۰ فیگور "رعیت" به معنای دو جانبه دهقان ـ تبعه، مدت زیادی دوام نیاورد. از لحاظ حقوقی، انقلاب مشروطه جنبه "دهقان بودن" رعیت را بطور کامل وبلاشریک در اختیار مالک و جنبه "تبعه بودن" وی را بطور کامل و بلاشریک در اختیار دولت قرار داد. گرچه اجرای این وظیفهٔ تاریخی و تفکیک عملی دو جنبه "رعیت" از هم با موانع و اشکالات جدی و بیشمار مواجه میشد، ولی روشن است که طرح شدن این تفکیک در زیربنا و روبنای جامعه آن روزی ایران آغاز دوران کیفی جدید در رشد ترکیب طبقاتی توده‌های دهقانی کشور بود.

تودهٔ رعیتی که در ده زندگی میکرد، بمثابهٔ تودهٔ دهقان جامعه فئودالی مرکب از اقشار گوناگون بود که بزرگترین آنها را قشر میانه‌حالان تشکیل میداد. علاوه بر این، دوقشردیگر، یعنی تهیدستان و مرفه‌ها نیز وجود داشتند. اکثر رعایای میانه‌حال و مرفه براساس اصول "مزارعه" از ملاکان جیگاحوت میگرفتند و در آن زمین، اقتصاد خود را ایجاد می‌نمودند و به‌مالک بهره و گاهی بهره ـ مالیات می‌پرداختند. ولی تهیدستان اصولا" توانائی گرفتن جیگاجوت از مالک و ایجاد اقتصاد خود را نداشتند.

بخش دیگری از دهقانان بودند که زمین ملکی خود را داشتندو بصورت مستقل و یا از طریق عضویت در کمون دهقانی، اقتصاد خود را بوجود می‌آوردند. این دهقانان فقط در معنای "تبعه" رعیت‌بودند.

پس از بیان جهات و جنبه‌های اصولی فیگور "رعیت" حال میتوان انواع مشخص "رعیت" را مورد بررسی قرار داد که‌مهمترین آنها بقرار زیر بود:

گوران. امروز کلمه "گوران" به بقایای عشیرت گوران ساکن درمنطقه کرمانشاهان و همچنین به پیروان مذهب علی‌الهی اطلاق میشود. ولی در گذشته این مفهوم معنی و وسعت دیگری داشته‌است. کلمه "گوران" را میتوان مشتق از "گوران" (به فتح خفیف گاف) محسوب داشت که ریشه آنهم باحتمال قوی واژه "گبر" بوده است.

گبرها و یا "گوران" (گبران) چه کسانی بودند؟ منابع مختلف پاسخهای جالبی باین سئوال میدهند. سانسون در سال ۱۶۹۴ (۱۰۷۳) نوشته است که در ایران عده زیادی بقایای ساکنان باستانی کشور دین قدیمی خود را که دین گبر است حفظ کرده‌اند. سانسون مدعی بودکه اینان از نجابت و دانش و ارزشهای نیاکانشان محروم بوده در زیر اسارت سنگین زندگی میکنند. این اسارت هرگونه شغل آزاد رابر آنها قدغن نموده و فقط اجازه سنگین‌ترین‌کارها از قبیل کشاورزی وباغبانی و حمالی را بآنها میدهد. ازگبرها برای اجرای سنگین‌ترین و پست‌ترین

کارها استفاده می‌کنند. با دعای سانسون، این اسارت آنها را ترسو، فاقد اعتماد بنفس، ساده‌لوح، جاهل و خشن بار آورده است.[1] تقریباً ۱۳۰ سال پس از این تاریخ، ریچ‌نیز در باره گورانها نظری مشابه نوشته‌های سانسون بیان نموده و چنین نوشته است: در خاک عشیرت بلباس یک تودهٔ تابع وجود دارد که همه‌اش دهقان است‌وحق‌کوچکترین مداخله درامور عشیرت را ندارد. این توده تابع را در سرتاسر کردستان‌میشود مشاهده‌کرد. عشایر به آنها با نظر پست نگاه میکنند و گاهی آنها را "کلاوسپی" و یا "گوران" می‌نامند. در میان عشایر گاهی این کلمه را به معنای ترسو و بمنظور اهانت، در مورد مردم سنندج بکار می‌برند.[2] از مطالب فوق و مطالب فراوان دیگری که در بارهٔ "گوران" وجود دارد میتوان نتایج زیر رابدست آورد:

۱ ــ واژهٔ "گوران" در گذشته در معناهای اجتماعی ــ اقتصادی گوناگون استعمال‌میشده است، از قبیل: "کسانی که به عشیرت منسوب نیستند"[3]، "دهقان کرد"[4]، "کشاورزکرد"[5]، "کرد اسکان شده و غیرعشیره‌ای"[6]، کرد کشاورزکه دارای مسکن ثابت است[7] وغیره. گورانها که طبق این اسناد بخش مهمی از اسلاف "رعیت" کردستان را تشکیل داده‌اند در توپونیمی (اسامی محل) کردستان‌آثار زیادی‌از خودبیادگار گذاشته‌اند. برای نمونه میتوان از "قلای گوران" در اورامان لهون، "گوران قلعه" در منطقهٔ جوانرود، "گورانگا" در خاک مامش، "گوران دشت" در برادوست، "دشتاگوران" در شمال دیاربکر[8] و غیره نام برد.

۲ ــ آنچه در بالا در توصیف احتماعی گوران نقل شد، به‌درک مناسبات پاتریارکال ــ فئودال که قرنهای متمادی زیربنای عالم عشیره ای کردستان را تشکیل میداده است کمک میکند. بی‌شک نخستین بنیان‌گزاران این توصیف‌ها، ایدیوگهای‌عشیره‌ای و دیگر مدافعان سیستم عشیره‌ای بوده‌اند. عشیرت (و یا فدراسیونهای عشیره‌ای) که پایه آن بر روی اتحاد اقتصادی، جنگی و سیاسی صاحب زمینان قرار داشت‌و مالکیت زمین و حاکمیت نسبی محلی را در قبضهٔ انحصار خود گرفته بود

---

۱. سانسون ــ وضع کنونی کشور پادشاهی ایران ــ پاریس ــ ۱۶۹۴ ص ۲۵۷ ــ ۲۵۶ (فرانسه)، (از‌این‌پس: سانسون)
۲. رحله ریچ ــ ص ۱۰۶
۳. مجله "گه لاویژ"
۴. اسناد تاریخی در بارهٔ شرق ــ ص ۱۸۳
۵. مجله "گه لاویژ"
۶. لود شوویت ــ ترکیه ــ ص ۴۵
۷. ژابا ــ فرهنگ کردی ــ فرانسه ــ ص ۳۶۸
۸. محمد امین زکی ــ مشاهیر الکرد ــ ص ۱۸۷

و کار منحصر بفرد خود را "آقایی کردن" و "حاضربجنگ بودن" میدانست، به کشاورز و کشاورزی به چشم حقارت می‌نگریست. ایده‌آل آنها گله‌های متحرک اغنام و احشام، چادر و کوچ و نیروی مسلح بود و کشاورزی را کاری میدانستند که انسان را از این زندگی "مردانه" و "ایده‌آل" محروم میسازد. در حقیقت اشتغال به‌کشاورزی می‌توانست برخی از ارکان زندگی عشیره‌ای را برهم بزند، موجب تقسیم زمین بصورت نسق (جیگاجوت) تبدیل مراتع به کشتزارها، اسکان عشیرت و قرار گرفتن بیشتر وی زیر سلطه دولت شود. لذا اشتغال به کشاورزی استقلال نسبی عشیرت را برهم میزد و آنرا بیشتر زیر قیدتابعیت قرار میداد. بدین جهات، نظر حقارت آمیز عشیرت نسبت بگوران (کشاورز اسکان یافته) در واقع بیانگر مقاومت گروههای پاتریارکال ـ فئودال در برابر جریانی بود که در صورت رشد موفقیت‌آمیز میتوانست سیستم عشیره‌ای رامتزلزل سازد.

و اما درباره عشیرت گوران که تا قرن ۲۰ به مثابه عشیرت در استان کرمانشاهان بحیات خود ادامه میداد و از آن پس بتدریج سازمان و ساختار عشیره‌ای خود را از دست داد و فقط نامی از آن باقی ماند که به‌اخلاف آن اطلاق میشد، باید بگوئیم که مسئله این عشیرت‌را باید از مسئله توده تاریخی "گوران" جدا کرد. عشیرت گوران شاید بخش کوچکی از این تودهٔ تاریخی (تودهٔ کشاورز اسکان یافته) بوده که سرشت اجتماعی خود را عوض کرده و با نام تاریخی خود و برخلاف اجداد کشاورز خود به عشیرت مرکب از دو قشر حاکم و محکوم مبدل شده بود. ولی هنگامیکه این مسئله با مذهب ویژه گورانها (علی الهی) و تفاوت‌های اتنیک آنها (برخی کردند و در ایالت کرمانشاهان بسر می‌برند وبرخی امروز آذربایجانی‌اند ودر محال ایلخچی و شهر تبریززندگی می‌کنند و غیره) روبرو میشود، حالت بغرنجتری بخود میگیرد و تدقیقات ویژه‌ای را در این زمینه ضروری میسازد.

کرمانج (با ضم کاف و سکون نون). می‌توان گمان کرد که این واژه که امروز معنای اجتماعی ـ اقتصادی دارد، در گذشته دور از دو واژه "کرد" و "مانج" ترکیب یافته است. واژهٔ "کرد" در اینجا نیازی‌به توضیح ندارد، گرچه توضیح آن یک وظیفه مهم علمی است که باید روزی اجرا شود. ولی در باره واژه "مانج" باید گفت که شاید این واژه معرب واژه "مانگ" است که‌آن هم بواژه "ماه" که در دوران‌ساسانیها بمثابه کلمه "ماد" استعمال میشده، بسیار نزدیک است.[1] بدین‌ترتیب میتوان با قید احتیاط کلمه "کرمانج" را فرم تغییر یافته کلمه "کرد ماد" حساب کرد.

---

۱. کسروی ـ چهل مقاله ـ تهران ـ ۱۳۳۵ ـ ص ۱۳۱ (از این پس: کسروی، چهل مقاله)

واژهٔ "کرمانج" نیز مانند "گوران" به معنای "کشاورز اسکان یافته" وبنظر برخی محققین حتی به معنای "دهقان سرف" (بسته بزمین) استعمال میشد.[1] در سرزمین مکری تا اواسط قرن ۲۰ کشاورزان و رعایا را بطور کلی "کرمانج" هم می‌نامیدند. عشایر مکری نیز بی‌آنکه خود دلیلش را بدانند، کلمه "کرمانج" را بعنوان اهانت و برای نسبت دادن طرف مقابل باصل و نسب "پست" و "نادان" و "غیرنجیب زاده" استعمال میکردند (همانطوریکه در گذشته واژهٔ "گوران" را هم به همین منظور بکار برده‌اند). در مناطق سکونت کرمانجها نیزقشر صاحب زمینان یعنی عشیرت در برابر آنها قرار داشت. خود کرمانجها بمثابهٔ تودهٔ دهقانی به‌اقشار گوناگون تقسیم میشدند.

گاهی واژه "کرمانج" به ساکنان یک‌منطقه مشخص اطلاق میشد. در قرنهای ۱۹ و ۲۰ برخی‌محافل اجتماعی، همه کردهای ترکیه و ساکنان مناطق شمالی کردستان ایران و ساکنان مناطق شمالی و شمال غربی کردستان عراق را مجموعا "کرمانج" می‌نامیدند. نیروی اجتماعی و اقتصادی و اتنیک این واژه بمثابهٔ یک مفهوم منطقی و مقولهٔ تاریخی و واحد زبانی بقدری است که یکی از لهجه‌های دوگانه‌زبان کردی را لهجه کرمانجی می‌نامند و حتی گاهی مجموع خلق کرد کرمانج نامیده میشود.

برخی محققین برآنند که هم گوران‌ها و هم کرمانجهای کشاورز وارثان سکنهٔ باستانی‌کردستان بوده‌اند[2] و این‌سکنه بومی در ادوارگذشته تحت سلطه اشغالگران قرارگرفته و تدریجا به "دهقان سرف" مبدل شده‌اند. دربارهٔ نادرستی حکم اخیر در جای خود بحث لازم بعمل آمده. ولی یک نکتهٔ درست در بطن مجموع نظر فوق نهفته و آن‌این که تجزیهٔ جامعه به طبقات درکردستان ازقرنها پیش‌آغاز گردیده بود و یکی از عوامل آن اشغال بوده است. حتی‌اگر این مدعای نادرست را هم بدون بحث بپذیریم که علت مبدل شدن گورانها و کرمانجها به‌طبقه‌محکوم و استثمار شونده، گویا دین‌آنها بوده است (که اولیها "گبر" و دومیها "مغ" یعنی هر دو آتش پرست بوده‌اند)، باز اصل مطلب برجای خود باقیست و آن اینکه عالم عشیره‌ای بهرحال و بهر علت بدو قطب اجتماعی ــ عشیرت استثمارگر و توده‌های استثمارشونده تقسیم میشده است.

بدین ترتیب، پس از مفهوم بکلی عمومی و مجرد "رعیت" که درمعنای "تبعه" حتی می‌توانست به مقتدرترین فئودالها نیز اطلاق‌شود، دو مفهوم "گوران" و "کرمانج" فقط به‌توده‌های‌زیر ستم، استثمار شونده،

---

۱. واسیلفسکی ــ دربارهٔ مناسبات ارضی در کردستان ــ ص ۱۱۹
۲. همانجا ــ ص ۱۱۹

مولدین مستقیم اطلاق می‌گردید. ولی این دومفهوم نیز بازحالت کلی داشتند واقشارگوناگون اجتماعی داخل بطن خودرابیان نمی‌نمودند. امکان وضرورت پرداختن به‌گورانها وکرمانجهای قرون گذشته در اینجاوجودندارد. ولی با وارد شدن درتوصیف اقشارمشخص روستایی کردستان دردوقرن اخیر، وضع اجتماعی، اخلاف گوران‌ها وکرمانجهای قرون گذشته روشن خواهدشد.
مهمترین اقشارروستائی کردستان در دوقرن اخیر به‌قرار زیر بود:

جوت بنده. دهقانی بود دارای گاو وبذر و وسایل کشت که از ارباب زمین (جیگاجوت ـ نسق) میگرفت و در آن زمین اقتصادخود را ایجاد میکرد. این دهقان که اصولا" بر اساس قاعده" مزارعه" به مالک بهره زمین (و گاهی بهره ـ مالیات) میپرداخت، دهقان تیپیک فئودالی بود. درجریان تکامل اجتماعی ـ اقتصادی دو قرن اخیرجنبه " تبعه بودن" نسبت به مالک زمین از دهقان بکلی زدوده شد وبطور " خالص" بدهقان وی مبدل گردید.

رشایی (قره). بدهقانی گفته میشد کـه شخصا" از مالک زمین جیگاجوت نمی‌گرفت و اقتصاد شخصی خود را ایجاد نمی‌نمود و اکثرا" دراقتصاد دیگران خدمت میکرد و نیروی کار خود را به آنهامیفروخت. این دهقانان نطفهٔ قشر جدید کارگران کشاورزی بودند.

اشتباه خواهد بـود اگر واژهٔ" قره" کلمه ترکی و معادل "سیاه" محسوب شود. بنظر میرسد که این واژه‌دارای ریشه بسیار کهن اتیمولوژیک است. داندامایف میگوید: در دوران قبل از میلاد اصطلاح" کارا" به معنای خلق و سپاه بکار برده میشد ۱ و در ادوار جلوتر از آن به افراد آزاد جامعه مبتنی بر سازمان طایفه‌ای اطلاق میگردید. ۲ ویلچفسکی میگوید: در ادوار قدیم اصطلاح" کارا" در کردستان به معنای خلق سپاهی استعمال میشده و در اعصار اولیه دوران اسلامی معنای وسیع تر کسب نموده است. این اصطلاح دوش بدوش اصطلاح "کرد" دارای معنای اتنیک نیز بوده است و به طوایفی کـه دارای منشاء ایرانی بوده‌اند، اطلاق میشده است. ۳ بنظرهمین دانشمند واژه" کارا" در یک دوران طولانی تاریخ هم به عضو کمون و هم به مجموع مالیاتهائی که برعهده اعضای کمون بود اطلاق میشد. بمالیاتهائی که قاعدتا" ازکمون میگرفتند "کارا" و بمالیاتهائی که صاحبان اراضی و یا حکام اضافه بر" کارا" وضع می‌نمودند، " بکار" (یعنی اضافه بر"کار") میگفتند. ۴

می‌توان بدون تردید قبول کرد قشر اجتماعی که" قره" (رشایی) نام داشت، محصول یک روند طولانی تاریخی بود. " قره" که دردوران

---

۱. داندامایف ـ ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی ـ ص ۱۸۷
۲. همانجا ـ ص ۲۱۵
۳. ویلچفسکی ـ کردها ـ ص ۱۱۳
۴. همانجا ـ ص ۱۵۴

تاریخی معین " عضو آزاد " سازمان طایفه‌ای بود ، دردو قرن اخیر بصورت کم اقتدارترین و معمولا" محرومترین قشر دهقانی در آمده‌بود .

خوش نشین . دهقان خوش‌نشین با تفاوت‌های معینی همان دهقان رشایی و یا قره بود . این اصطلاح نیز در بارهٔ دهقانانی استعمال میشد که زمین جیگاجوت و لذا اقتصاد شخصی خود را نداشتند . معنای خوش‌نشین ظاهرا" این بود که هرجا دلش خواست میتواند زندگی کند . در این معنی یک حقیقت نسبی وجود داشت و آن اینکه خوش نشین چون جیگاجوت نداشت کمتر به مالک وابسته بود و لذا نسبت به حوت بنده امکان تحرک بیشتری در تغییر مکان داشت . ولی عملا" آزادی مطلق مسکن به آن صورت که برخی‌ها برای دهقان خوش‌نشین تصور می‌کنند ، وجود نداشت ــ لااقل به این دلیل که این شخص اگرهم میتوانست ازمحل سکونت موجود آزادانه برود ، ولی برای سکونت درمحل جدید میبایست از مالک آن کسب اجازه نماید . توصیف نزدیک به واقعیت درباره خوش‌نشین این است که خوش‌نشین معمولا به دهقانی گفته میشد که گرچه در ده سکونت داشت ، ولی کشاورزی نمیکرد . برخی از اینها دکاندار ثابت و یا پیله‌وربودند ودرمقابل تنزیل‌های کمرشکن به دهقانان وام میدادند . برخی دیگر بصورت نیروی کار سیار و به صورت فصلی ازمحلی به محل دیگردرپی کار در حرکت بودند .

در بارهٔ خوش نشینان کردستان توصیف‌های ویژه‌ای وجود دارد . مثلا" روستوپچین معتقد بود خوش‌نشین بدهقانی میگویند که از کنار آمده باشد و کردی است که کارش به نیستی و فقر کشیده . او مینوشت که خوش‌نشینی یک " شکل ویژه استثمار " است که در میان کردها به وسعت گسترش یافته است . خوش‌نشینها اکثرا " در گذرگاه قبایل کوچ‌نشین زندگی می‌کنند و برای آنها مواد خوراکی وعلوفه تولید می‌نمایند . ۱ ولی عرب شاملوف معتقد بود که خوش‌نشینهای کردستان اعضای طوایف ضعیف و کوچکی هستند که زیر فشار فئودالها از هم پاشیده‌اند ، خاک آنها توسط فئودال اشغال شده و شخصیت آنها " مصادره گشته است " . ۲

توضیحات مختلف که در بارهٔ خوش نشین بیان شده صرف‌نظر از تفاوتهای فراوان که باهم دارند ، متضمن نکتهٔ مشترک نیز هستند و آن این که : اولا ") خوش‌نشین شخصا " اقتصاد کشاورزی نداشت و ثانیا " (بهمین دلیل هم بامور دیگرغیر از ایجاد اقتصاد کشاورزی برای خود و ازجمله بکار مزدی و یا دکانداری در ده می‌پرداخت . این نشان میدهد که خوش‌نشینی بهرحال پدیده‌ای خارج ازچارچوب معمولی مناسبات پاتریارکال ــ فئودالی بوده است .

دکاندار ، صنعتگر ، چاروادار . صاحبان این سه شغل و حرفه در قرن

---

۱ . روستوپچین ــ یادداشتهائی در بارهٔ کردها ــ ص ۸۲
۲ . شاملوف ــ در بارهٔ مسئله‌فئودالیسم در سرزمین کردها ــ ص ۱۲۹

۱۹ درمیان کشاورزان و دامداران کردستان وسیعا" وجود داشتند. در آن ایام بویژه در دهات بزرگ کردستان دکان و حتی بازارچه بود. در این دکانها کالاهای وارداتی و محصولات و مصنوعات محلی فروخته میشد. صاحبان این دکانها معمولا" کسانی بودند که به کشاورزی اشتغال نداشتند و یا فقط به کاشتن قطعه زمین کوچکی اکتفا می‌نمودند. تقریبا" همه دکانداران به رباخواری و واسطه‌گری و سلفخری و امور دیگر از این قبیل اشتغال داشتند و جناحی از خرده‌بورژوازی آینده روستا را بوجود می‌آوردند. ولی بویژه درربع دوم قرن ۲۰ دکانداری در دهات بافول گرائید، دکانها متروک و ویران شد و به جای آن، تجارت درمراکز بخشها وشهرستانها متمرکز گشت. اکثر دکانهائی هم که در دهات بموجودیت خود ادامه میدادند، در واقع نماینده و دلال تجار شهری بودند.

صنعتگری نیز بعلل روشن، طی قرنها درکردستان گسترش داشت. آهنگری، نعلبندی، نمدمالی، دباغی، سراجی و زین دوزی، پنبه‌پاک‌کنی، حلاجی، رنگرزی، ریسندگی، بافندگی، نجاری، فخاری و انواع حرفه‌های دیگری نه تنها در میان اسکان شدگان، بلکه در زندگی نیمه‌کوچ نشینان وگاهی کوچ‌نشینان نیز عمیقا" ریشه داشت. علاوه بر اینکه در داخل خانوارها برخی از این حرفه‌ها درحدود اقتصاد طبیعی و نیازهای خودخانوار مورد استفاده و معمول بود، هزارها صنعتگر دیگر برای فروش تولید می‌نمودند.

قبل از توسعه وسایل نقلیه جدید چارواداری نیز یکی از کارهای رایج کردستان بود. دهها هزار اسب و قاطر و الاغ و شتر درکاروانهای بزرگ، در راههای مال‌رو، اکثر اوقات سال در حرکت بودند و بار حمل میکردند. بخشی از چاروادارها در شهر و بخش دیگر در دهات بزرگ زندگی میکردند. اکثر چاروادارها بیش از آنکه کرایه کشی برای دیگران بکنند خود ببازرگانی می‌پرداختند. یعنی کالا را در ولایتی خریده و با وسایل خود به ولایت دیگری برده و در آنجا بفروش میرساندند.

پیگار و جول. این دو، جالب‌ترین فیگورهای جوامع دامدار کردستان بودند. "پیگار" رئیس کوچکترین اتحاد دامداران نیمه کوچ نشین (و یا گاهی تمام کوچ نشین) یعنی "زوم" (اوبه) در بسیاری از مناطق کردستان بود. گرچه این دو واژه امروز دربسیاری از مناطق کردستان ناشناخته است، ولی خود مناسبات تولیدی که این دو فیگور بر روی آن بوجود می‌آمدند، مفهوم و قابل درک است. "پیگار" دامدار ثروتمندی بود که یا مرتع خود را داشت (یعنی عضو ایل و یا عشیرت بود) و یا آنرا از دیگران اجاره‌کرده بود. او دراین مرتع بر پایه دامهای خود اقتصاد دامداری خود را بوجود می‌آورد و دامداران بی‌مرتع و نسبتا" کم ثروت را در اطراف اقتصادخود متمرکز می‌نمود. دامدارانی که بدین ترتیب زیر سلطه "پیگار" قرارمیگرفتند، "جول" نامیده میشدند.

از توصیف فوق در باره "پیگار" چهره اجتماعی "جول" نیز آشکار میشود. "جول" یک فیگور اجتماعی بود که بخاطر بدست آوردن مرتع داخل

"زوم" میشد و زیر استثمار "پیگار" قرار میگرفت. او که مرتع نداشت، چند راس اغنام و احشام خود را داخل گله "پیگار" می‌نمود و بخاطر چراندن آنها در مرتع "پیگار"، "گله" پیگار" را هم بدون دریافت مزدوپاداش می‌چرانید. این مطالب درجای خود بقدر کافی توضیح داده شده است.

عمله. عمله‌ها یک گروه اجتماعی بودند که‌اقتصادشخصی نداشتند و بدیگران و بویژه بافراد عشایر خدمت میکردند. ورجاوند معتقد است که عمله عبارت از دهقان بی‌خانمانی بود که از دهات رانده شده و بزندگی در چادر بازگشته بود. این افراد از اغنام و احشام وهرگونه حقی بر خاک ایل محروم بوده و به ایلات و عشایر خدمت میکردند. در گذشته آنها را داخل ایل نیز می‌نمودند. عمله‌ها گاهی در حوالی دهات چادر زده و کتیرا جمع‌آوری میکردند و یا حصیر و سبد می‌بافتند. ۱ ولی بنظرچنین میرسد که این تعریف درباره" عمله" در دیگر نقاط ایران صادق نباشد. مثلا" در کردستان در میان برخی عشایر، واژهٔ" عمله" به نوکر مسلح آقاها اطلاق میشد.

نوکر. در قرن ۱۹ نوکر بافرادی گفته میشد که اعضای عشیرتها آنها را استخدام و بصورت نیروی مسلح شخصی مجهز می‌نمودند. نوکر می‌توانست زادگاه اجتماعی گوناگون داشته باشد، ولی اکثرنوکرها دراصل دهقان "رشایی" و یا میانه‌حال بودند. در میان آنها لومپن‌ها و افراد قطاع الطریق حرفه‌ای نیز پیدا میشدندکه بویژه روسای گروههای کوچ‌نشین از آنها برای غارت در دهات دورو نزدیک و زدن کاروانها و حتی چپاول شهرها استفاده میکردند. نوکر پس از استخدام از آقا تفنگ و لباس ومستمری (بنام "برات") و غیره میگرفت. برخی ازنوکرها اسب خودرا داشتند و برخی اسب راهم از "آقا" دریافت میکردند. وظیفهٔ نوکر درآن زمان عبارت بوداز: تامین سلطه "آقا" بر رعایا، حفظ املاک وثروتهای وی از دستبرد اجانب، پاسداری‌ازاختیارات محلی "آقا" دربرابر حکام اعزامی دولت مرکزی. ولی در قرن ۲۰ بتدریج این وظایف متحول گردید. هرقدر دولت مرکزی قوی‌تر و مسلط تر میشد، اکثر وظایف فوق هم به تدریج از نوکر حذف میگردید. دولت قدرتمند مرکزی به صورت دیکتاتوری نظامی ـ پلیسی پهلوی همهٔ قدرت حاکمیت را دردست خود متمرکز و سرکوب دهقانان و دفاع از منافع استثمارگرانه ملاکان را با شدتی بمراتب بیشترازآنچه "آقاها و نوکرهایشان" درگذشته انجام‌میدادند برعهده گرفت. برای "نوکر" جز خدمت در مهمانسرای ارباب وهمکاری با ماموران دولتی علیه دهقانان وظیفه دیگری باقی نماند. البته، این حکم‌را نباید مطلق کرد. برخی اوقات نیروهای مسلح فئودالهای بزرگ درنهایت مطلق العنانی در محل عمل می‌نمودند و خود مستقیما" و مستقلا" وظیفهٔ سرکوبگری دهقانان را انجام میدادند.

---

۱. پرویز ورجاوند ـ روش بررسی و... ص ۳۳ ـ ۳۲

۴. ترکیب اجتماعی دهقانان کردستان در نیمهٔ اول قرن ۲۰

اخلاف کسانی که در کردستان در قرن ۱۹ در روستا و چادر زندگی میکردند، در قرن ۲۰ کارشان به‌کجا کشید؟ قبل از هر چیز باید گفت که در قرن ۲۰ واژه‌های "گوران" و "کرمانج" بتدریج کمتر در معنای اجتماعی استعمال میشدند و بجای آنها واژه‌های "رعیت" و "جوت‌بنده" وغیره گسترش بیشتر یافت. در این دوران "رشایی" و یا "قره" هم از لحاظ کمیت و هم کیفیت رشد بیشتری پیدا کرد و عده بیشتری از مردم روستا بدهقانان فاقد اقتصاد شخصی تبدیل شدند. علت این بود که درنتیجهٔ رسوخ مناسبات کالائی ــ پولی در ده و فروپاشیدن جامعهٔ سنتی مبتنی بر اقتصاد طبیعی، تجزیه‌قشر میانه حال دهقانان سرعت میگرفت و عدهٔ زیادی از آنها بدهقانان فاقد اقتصاد شخصی مبدل می‌گشتند. قشر خوش نشین نیز بطورکامل به "رشایی" تبدیل و اصولا" استعمال این اصطلاحها از میان برخاست. در نتیجه رشد مناسبات‌کالائی ــ پولی، بتدریج دکانداری و صنعتگری‌در دهات نیز بتنزل گرائیدواین دو حرفه‌در مراکز بخشها و شهرستانها متمرکز شدند. با توسعه وسائل نقلیه جدید چارواداری نیز رو به نابودی نهاد. با فروپاشی اصول دامداری‌سنتی و سیستم زوم (اوبه) دو فیگور اجتماعی پیگار و حول نیز رو به زوال نهاد. با تکامل مالکیت خصوصی بر زمین، با از میان رفتن طرز زندگی‌کوچ‌نشینی و نیمه‌کوچ‌نشینی، با فروپاشی "وحدت" اقتصادی‌وسیاسی و جنگی در میان واحدهای اتنیک (عشیرت) و دیگر پروسه‌های بسیارمهم تاریخی‌که بنیان‌زندگی سنتی را دگرگون نمودند، شرایط "تولد مجدد" و یا "تجدید تولد" مکرر فیگورهای اجتماعی سنتی نیز از میان رفت.

اکنون "عمله" نیزدیگرنمی‌توانست‌بمثابهٔ‌یک‌فیگور اجتماعی مجددا" و مکررا" متولد شود. زیرا کسی‌که‌از ده "رانده میشد" دیگرنه به‌چادر، بلکه معمولا" روبسوی‌شهر می‌نهاد و عامل راننده او، عامل‌اجتماعی ــ اقتصادی بود. دراین دوران دیگرکسی دهقان را از ده نمی‌راند، بلکه مالک‌میکوشید ویرا در ده نگاه دارد و استثمار کند. "نوکر" نیز همانگونه که در بالا شرح داده شد، بویژه از سالهای ۳۰ قرن ۲۰ از لحاظکمی وکیفی بسرعت‌متحول گردید.

باید تغییری راکه در این دوران در "کدخدا" بوجودآمده بود نیز خاطرنشان نمود. تا قرن ۱۹ "کدخدا"، اکثرا" برئیس‌کمون روستائی و یا رئیس تیره اطلاق میشدکه‌هنوز برخی جهات دمکراتیک تاریخی‌خود راحفظ میکرد. ولی با فروپاشی جامعهٔ سنتی پاتریارکال ــ فئودال، کدخدا(کویخا) نیز محتوا و معنای سابق خود را از دست داد. کویخا که سابقا" از طرف کمون و یا طایفه‌انتخاب می‌گشت ولذا تا حدود زیادی ارادهٔ آنها را بحساب می‌آورد، بویژه در قرن ۲۰ هرچه بیشتر توسط شخص مالک برگمارده میشد و

وظیفه‌اش اجرای دستورات و حفظ منافع مالک در مقابل دهقانان بود. در نهایت، او بکلی از توده‌ٔ مردم جدا و به زائده‌ٔ طبقه ملاک ـ فئودال جدید تبدیل گردید و از مالک حقوق و دیگر امتیازات دریافت می‌نمود.

درسالهای ۳۰ قرن ۲۰ دولت نیز بمداخله در مسئله کدخدا پرداخت و تحولی را که در این فیگور اجتماعی ـ اقتصادی شروع شده بود، تکمیل نمود. طبق قانون مصوب ۲۰ آذر سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵)، "کد خدا" از سوئی نماینده مالک و از سوی دیگر مسئول اجرای قوانین و ترتیبات دولتی در روستا بود. طبق قانون مذکور از این پس کدخدا در اراضی خالصه توسط اداره دارائی، در اراضی موقوفه توسط متولی و در اراضی اربابی بوسیله مالک تعیین میشد.[1] گاهی کدخدا در برابر خدمتی که انجام میداد از پرداخت بهره و مالیات و بدهیهای اربابی معاف میشد که این شیوه "ترخان" نام داشت. در برخی حالات دیگر کدخدا هنگام جمع‌آوری بهره و بدهیهای اربابی، بخش معینی از آنرا (مثلاً ۱۰ درصد) بعنوان حق کدخدا برای خودش برمیداشت.[2]

در برخی مناطق محدود کردستان کدخدا هنوز نقش قدیمی خود را تا حدودی حفظ کرده بود. حتی در اواسط قرن ۲۰ در دهستانهای نصرآباد وجگرلوی کرمانشاهان دهات را با نام کدخداهاشان می‌نامیدند و به محض فوت و یا عوض شدن کدخدا نام ده هم تغییر پیدا میکرد.[3] گرچه در جریان تمرکز سیاسی کشور دولت میکوشید تا کدخداها را هم تحت اطاعت خود در آورد، ولی در بسیاری از مناطق کردستان باین هدف نایل نشد. در اکثر دهات کردستان کدخدا نماینده‌ٔ مالک بود و عملاً زیر اطاعت وی قرار داشت و بجای مبدل شدن بکارمند دولت، اکثراً "چهره کولاکی (خرده بورژوازی ده) خود را تکامل می‌بخشید. گاهی در یک ده عملاً" دو کدخدا وجود داشت: یکی کدخدای مالک و دیگری کدخدای دولت که مردم بآن "کویخا سجل" می‌گفتند.

در مورد ترکیب اجتماعی روستانشینان کردستان آمار و اطلاعات دقیق و پیگیر علمی وجود ندارد. در باره‌ٔ طبقه‌بندی روستانشینان ایران در نیمه‌ٔ اول قرن ۲۰ مطالب زیادی نوشته شده که کمتر بواقعیت نزدیک است و نمیتوان آنها را بکردستان تطبیق نمود. ولی با استفاده از اطلاعات علمی که م. سنجابی (۱۳۵۷ ـ ۱۹۲۸) و واسیلفسکی (۱۳۱۱ ـ ۱۹۳۲) درباره اقشار اجتماعی دهقانان ولایت کرمانشاهان نوشته‌اند و اطلاعات دیگری که در باره‌ٔ همین مطلب در ولایت مهاباد موجود است، میتوان جدول زیر را که به واقعیت نزدیکتر است تنظیم نمود.[4و5]

---

۱. احمد هومن ـ اقتصاد کشاورزی ـ ص ۳۱۹ ـ ۳۱۸
۲. واسیلفسکی ـ در باره‌ٔ مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۲۴
۳. فرهنگ جغرافیائی ایران ـ جلد ۵ ـ واژه‌های "نصرآباد" و "جگرلو"
۴. سنجابی ـ در باره‌ٔ وضع دهقانان ایران ـ ص ۱۰۸
۵. واسیلفسکی ـ در باره مناسبات ارضی در کردستان ـ ص ۱۲۵

جدول شمارهٔ ۱۰

اسامی ولایات و چهار قشر عمده دهقانی	تعداد دامهای کار (گاوهای) یک خانوار (راس)	تعداد دیگر احشام (حیوانات درشت) این خانوار (راس)	تعداد اغنام (بز و گوسفند) این خانوار (راس)	تعداد اسب و الاغ و قاطرهای این خانوار (راس)	تعداد کارگران مزدی که این خانوار از آنها استفاده میکرد (نفر)	مقدار نسبی اینگونه خانوارها نسبت به مجموع خانوارهای روستائی ولایت (٪)
۱ ــ ولایت کرمانشاهان (در آغاز سالهای ۳۰ قرن ۲۰) قشر الف:	۶۰	۳۰	۵۰۰	۲۰	۱۰	۱۰
قشر ب:	۸	۱۰	۵۰	۲	۱ ــ ۲	۲۰
قشر ج:	۲	۱	۱۰	۱	صفر	۶۰
قشر د:	صفر	صفر	۲	صفر	صفر	۱۰
۲ ــ ولایت مهاباد (در ربع دوم قرن ۲۰) قشر الف:	۶ ــ ۸	۲۰ ــ ۳۰	۱۰۰ ــ ۱۵۰	۵ ــ ۱۰	۴ ــ ۶	۸
قشر ب	۴	۱۰ ــ ۲۰	۳۰ ــ ۵۰	۳ ــ ۵	بطور تصادفی و موسمی گاهی خودش مزدبگیر دیگران میشد	۲۵
قشر ج:	۲	۵	۱۰ ــ ۱۵	۱		۳۵
قشر د:	صفر	۱	۵ ــ ۱۰	صفر	صفر	۳۲

با دقت در جدول فوق روشن میشود که دهقانان گروه (الف) در هر دو ولایت قشر مرفه وکولاک را تشکیل میدادند و در ولایت کرمانشاهان حتی از این سطح نیز فراتر رفته‌بودند. دهقانی که ۳۰ جفت گاو داشت و ۱۰ نفر کارگر مزدی‌هم اجیر میکرد، حتما" از مقداری روزمزد نیز استفاده‌می‌نمود، زیرا درغیراین صورت قادر به‌استفاده از همه گاوها نمی‌شد. ولی‌دهقانان گروه (ب) منطقهٔ کرمانشاهان را نمیتوان بطور دربست میانه‌حال حساب کرد. زیراکسی‌که ۴ جفت گاو داشت و از ۲ ــ ۱ نفر کارگر مزدی هم‌استفاده می‌نمود حتما" حداقل دو جیگاجوت دراختیار داشت. چنین‌دهقانانی‌در حالت‌ویژه‌ای می‌توانستند میانه‌حال باشند، ولی بطور کلی نمودارهای‌فوق با خصلت میانه‌حالی در یکجا نمی‌گنجید. میانه‌حالان واقعی دهقانان گروه (ج) بودند. همین مطالب را در بارهٔ دهقانان ولایت مهاباد نیز میتوان تکرار کرد..

جدول‌فوق نشان میدهد که دهقانان گروه (ج) (میانه‌حالان) وبویژه گروه (د) (تهیدستان که معمولا "رشابی" بودند) برای تامین زندگی خودو خانواده‌هایشان مجبور بودند بصورت کارگر مزدی دائمی و یا روزمزد برای گروههای (الف) و (ب) وهمچنین برای مالک (در اقتصاد "آقایی")کارکنند. زیرا اقتصاد شخصی گروه (ج) کفاف زندگی ویرا نمیداد و گروه (د) اصولا" از اقتصاد شخصی کشاورزی محروم بود.

برای پی بردن به ماهیت اجتماعی اقشار روستائی درک یک‌نکتهٔ اصولی دارای اهمیت بزرگی است و آن نکته اینکه: اقتصاد ایجاد شده مال چه کسی بود؟ همانطور که قبلا" شرح داده شد، معمولا" ارباب ملک خود را بدو قسمت تقسیم می‌نمود: یک قسمت جیگاجوت‌ها، یعنی نسقهای دهقانی بود و قسمت دیگر زمینی بود که مالک برای‌خود نگاه میداشت و "زمین آقایی" نام داشت. بخش اول **بصورت جیگاجوت** به دهقانانی داده میشد که بذر و گاو و وسایل دیگر داشتند و این‌دهقانان در این **جیگاجوت‌ها** اقتصاد خودشان را ایجاد میکردند. ولی برخی‌از دهقانانی که بذر و گاو و وسایل بقدر کافی نداشتند، از مالک، **جیگاجوت نمی‌گرفتند**، بلکه در **"زمین آقایی"** به خدمت آقا در میآمدند و با بذر و گاو و وسایل آقا برای وی **اقتصاد آقایی** ایجاد می‌نمودند. دهقانی که در جیگاجوت خود اقتصادخود را ایجاد میکرد **به‌آقا بهره ارضی میداد**، ولی دهقانی که در "زمین آقایی" برای آقا اقتصاد ایجاد می‌نمود **از آقا مزد میگرفت.**

یعنی یک دهقان اقتصاد خودش را ایجاد میکرد و دیگری اقتصاد آقا را. دهقان اول از اقتصاد خودش به صاحب زمین **بهره میداد** و دومی‌درمقابل‌اقتصادی‌که‌برای‌آقاایجادمیکرد از وی (از صاحب اقتصاد) **مزد میگرفت** این دو نوع دهقان را نمی‌توان عین هم حساب کرد. در حالیکه دهقان اول هنوز در حیطهٔ‌مناسبات فئودالی قرار داشت، دهقان دوم گام در سمت مناسبات سرمایه‌داری برمیداشت. تشخیص این

دونوع اقتصاد و دو تیپ دهقان از هم دارای اهمیت علمی ـ سیاسی است و به شناخت درست جامعه دوران خود کمک میکند.

برخی از محققین این اصل اصولی را مراعات نکرده‌اند و فرقی میان اقتصاد خود دهقان و اقتصاد آقایی نگذاشته‌اند و در همه جا یک فرمول یکنواخت را تکرار نموده‌اند که مثلا": مالک زمین را بدهقان میدهد و ۸۰ درصد محصول را از وی میگیرد و در جای دیگر: مالک زمین را بدهقان میدهد و ۲۰ درصد محصول را از وی میگیرد. در صورتیکه اولی دهقان صاحب جیگاجوت نبود و ارباب به او زمین نمیداد و لذا از او بهرهٔ مالکانه نمی‌گرفت، بلکه برعکس، ارباب این دهقان را اجیر می‌نمود و لذا باو مزد میداد. ولی برخی دیگر ازدانشمندان باین مسئله متوجه شده‌اند. مثلا" شوکت تقیوا ایرانشناس شوروی هنگام بحث در باره زمین‌های اربابی در ایران (پایان قرن ۱۹، آغاز قرن ۲۰) می‌نویسد: "... قاعدهٔ تقسیم محصول میان طرفین، با نام سهمی که بدهقان میرسید نامیده میشد. در جای دیگر، مثلا" همانگونه که در مورد ده یک و ده دو مشاهده میشود، نامی که به قاعده تقسیم محصول اطلاق میشد، ازنام سهم ارباب ناشی می‌گشت".۱ البته این طرزتسمیه تصادفی نبوده است. اسناد موجود دربارهٔ کردستان ایران نشان میدهد: در جائی که قاعدهٔ تقسیم محصول با نام سهم دهقان نامیده میشد (مثلا: "سه یک سر" و غیره) اقتصاد مربوطه مال ارباب (و یا دهقان ثروتمندی که از ارباب جیگاجوت گرفته بود) بوده و درجائی که قاعدهٔ تقسیم محصول با نام سهم ارباب نامیده شده (مثلا: قاعدهٔ "ده ـ دو") اقتصاد مربوطه مال دهقان بوده است.

برای روشن کردن این سئوال که آیا اقتصادی که ایجاد شده مال ارباب بوده یا مال دهقان، باید دید که زمین مربوطه بمثابهٔ جیگاجوت (نه بمثابهٔ ملک) مال چه کسی بوده است. شخصی که صاحب جیگاجوت بود، اقتصاد ایجاد شده در آن جیگاجوت نیز بوی تعلق داشت. گاهی چنین نیز میشد که دهقان ثروتمند از ارباب جیگاجوت میگرفت و به وسیله انواع کارمزدی اشخاص ثالث آنرا می‌کاشت. در این حال نیز اقتصاد ایجادشده مال همان دهقان ثروتمند بود، زیرا جیگاجوت مال وی بود.

وضع دهقانان از لحاظ داشتن گاو که این همه اهمیت داشت، از جدول اخیر بقدر کافی روشن دیده میشود. در مناطق شمالی کردستان بیش از ۳۰ درصد و در مناطق جنوبی در حدود ۱۰ درصد دهقانان از گاومحروم بودند. محروم بودن از گاو نیز اصولا" دهقان را ازاقتدار

---

۱. ش. تقیوا ـ اشکال مالکیت ارضی و قواعد استفاده از زمین در ایران در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ (آذربایجانی) باکو ـ ۱۹۶۴ ـ ص ۱۶۸

و امکان گرفتن جیگاجوت از مالک محروم میساخت. برخی از این دهقانان به دکانداری و صنعتگری و غیره اشتغال داشتند، ولی قسمت اعظم آنها از طریق فروختن نیروی کار خود بصورتهای گوناگون، زندگی میکردند.

بدین ترتیب، داشتن زمین بصورت ملک شخصی را از داشتن زمین بصورت جیگاجوت نباید با هم مخلوط نمود. بیش از ۹۵ درصد دهقانان کردستان از زمین بصورت ملک شخصی محروم بودند، ولی در حدود ۹۰ – ۷۰ درصد دهقانان جیگاجوت خود را داشتند که در مقابل تحمل بار استثمار از مالک دریافت نموده بودند. یعنی در حدود ۳۰ – ۱۰ درصد دهقانان حتی از زمین بصورت جیگاجوت نیز محروم بودند.

نتایج کتاب

پژوهشی که در زمینهٔ مناسبات ارضی در کردستان طی صد سال (از اصلاحات مثبت میرزاتقی‌خان امیرکبیر که پی‌آمد بحران جامعهٔ سنتی قرون وسطایی بود ، تا آستانه " انقلاب سفید " ضد انقلابی محمدرضاشاه که نشانهٔ بحران سرمایه‌داری وابسته و مناسبات ارباب ــ رعیتی بود) انجام گرفت ، بما اجازه میدهد که تاریخ این مناسبات را در دوران مذکور بدو دوره تقسیم نمائیم . ویژگیهای این دو دوره که اصولاً " انقلاب مشروطه حدفاصل میان آنها بوده است ، به قرار زیر بود :

مهمترین ویژگیهای **دورهٔ اول** عبارت بودند از: تسلط اقتصاد طبیعی ، وجود برخی حالات ، "اشتراک " آرکائیک در مناسبات مالکیت ولذا ناکامل بودن مالکیت خصوصی بر زمین ، ادامهٔ برخی سنن مالکیت عالی حکومت بر اراضی کشور ، ساختمان هرارشیک مالکیت ارضی (لااقل در چهارچوب عشیرت) ، تلفیق وادغام حق مالکیت ناکامل اراضی و حاکمیت نسبی محلی در شخص صاحب زمین ، ادامهٔ نیمه کوچ نشینی بمثابهٔ طرز زندگی عمده در جامعه غیر شهری کردستان . مقولات و مفاهیم و فیگورهای اقتصادی و اجتماعی ذوجانبتین از قبیل مالکیت حاکمیت ، بهره مالیات ، مالک ــ حاکم وحاکمیت ، بهره ــ مالیات ، ــ موروث‌گذشته‌های‌دور ــ گرچه‌قبل از فرا رسیدن این دوره با موانع و اختلالات مواجه شده بودند ، ولی هنوز بدرجات و ابعاد مختلف موجودیت خودرا ادامه‌میدادند . بر مبنای مناسبات فوق ، زندگی سیاسی‌کردستان نیز خصوصیات مهمی داشت : در داخل ایران استبدادی و متفرق ،کردستان از یک " خودمختاری " وسیع و در عین حال پراکندهٔ پاتریارکال ــ فئودال

برخوردار بود که بصورت حکومتهای متعدد محلی عرض اندام میکرد.
ولی در دورهٔ دوم، بر اثر توسعه مناسبات کالائی ـ پولی اقتصاد طبیعی هرچه بیشتر فرو پاشید، مالکیت خصوصی بر زمین چه ازلحاظ حقوقی و چه در عمل مناسبات اجتماعی به حد کمال رسید، هرارشی پاتریارکال ـ فئودال متلاشی شد، سنن و بقایای مالکیت عالی حکومت بر اراضی کشور بطور قطعی از میان برخاست، مالکیت ارضی ساختمان هرارشیک خود را از دست داد، اراضی "مشترک" ایلات و عشایر به املاک خصوصی افراد مبدل شد، بدین ترتیب پایهٔ اقتصادی وجودایل و عشیرت (یعنی مالکیت "مشترک" آنها) فرو ریخت و لذا اتحاد سیاسی و نظامی آنها نیز بپایان رسید ودر نتیجه سیستم ایل و عشیرت اصولاً فرو پاشید، مقولات و مفاهیم و فیگورهای دو جانبهٔ مالکیت ـ حاکمیت، بهره ـ مالیات، مالک ـ حاکم و رعیت (دهقان ـ تبعه) بطور نهائی تجزیه گردید. مالکیت ارضی از حاکمیت محلی و بهره ارضی از مالیات دولتی بطور کامل و قطعی جدا شد، مالکیت ارضی و بهره ارضی و دهقان، بلاشریک به مالک و حاکمیت دولتی و مالیات ارضی دولتی و تبعه، بلاشریک بدولت تعلق گرفت و لذا "خودمختاریهای" بی‌شمار فئودال ـ پاتریارکال که در دریای جامعه سنتی ایران چون مجمع‌الجزایر پراکنده‌ای سراسر کردستان را پوشانده بودند از هم پاشید و کردستان نیز مانند سراسر ایران بزیر فرمانروائی حکومت ضد ملی و ضد دمکراتیک ائتلاف ملاک ـ بورژوائی جدید ایران که کشور را در قبضهٔ خود متمرکز نمود، جلب گردید.
در هریک ازدو دورهٔ مذکور در کردستان یک نوع مالک وجود داشت که از بسیاری جهات اصولاً با هم فرق داشتند. ویژگی عمده اکثریت عظیم مالکان در دوره اول این بود که آنها بدرجات مختلف مالک مشروط زمین، عضو یکی از اتحادهای اقتصادی ـ سیاسی ـ جنگی ـ اتنیک (عشیرت) و هرارشی پاتریارکال ـ فئودال، حکومت سیاسی ـ نظامی در محل و نمایندهٔ "خودمختار" حاکمیت مرکزی ایران درمحل بودند. اقتصاد این مالکان دارای سرشت اقتصاد طبیعی بود. آنها مایل به ایجاد اقتصاد بزرگ کشاورزی شخصی‌نبودند و بیشتر میل به ایجاد دامداری شخصی داشتند و زندگیشان بطور مسدود و در بسته و بروال روتین قرون واعصار جریان میکرد. ولی مالک دورهٔ دوم مالک تمام وکمال اراضی خود بود، به هیچ ایل و عشیرتی وابستگی‌نداشت وعضو هیچ هرارشی نبود. نه اختیارحاکمیت در محل داشت و نه‌نماینده حاکمیت مرکزی در محل‌بود. اقتصاد وی بتدریج از غلاف طبیعی‌خارج و بیشتر در مدار مناسبات کالائی ـ پولی قرار میگرفت. این مالک نه‌تنها میکوشید بویژه در کشاورزی، اقتصاد بزرگ کالائی شخصی ایجاد نماید، بلکه علیرغم سنن عشیره‌ای بتدریج بسوی تجارت و دلالی و رباخواری و غیره کشیده میشد. این مالک که سازمان عشیره‌ای و نیروی مسلح خود

را از دست داده بود، این بار میکوشید تاباپشتیبانی دولت مرکزی سلطه خود را بر دهقانان تامین نماید. باتبدیل شدن کشاورزی به منبع درآمدهای کلان نقدی، این مالک می‌کوشید تا محصول هرچه بیشتری بدست بیاورد و چون در وسائل تولید و بازده‌کار ترقی بوجود نیامده بود سعی میکرد تا از طریق دراختیار گرفتن تعداد کثیری نیروی کار و جلوگیری از کوچ‌کردن این نیرو (دهقانان) و نقل مکان‌آن به املاک دیگران واستفاده‌ازطرق اجبار "غیراقتصادی" به هدف خود نایل آید.

بررسی که در این کتاب انجام گرفت نتایج سیاسی معینی نیز به دست میدهد. محققین بورژوائی و بویژه ایدئولوگهای شوینیست به تصریح و تلویح مدعی شده‌اند که گویا جامعهٔ کردستان جامعه راکد و بی‌حرکت و خاموشی است و بر این پایهٔ واهی و خلاف واقع مدعی شده‌اند که جنبشها و جریانهای سیاسی کردستان نه از رشد داخلی و نیازهای خلق کرد (زیرا، به‌عقیده‌آنها رشدی‌نبوده تانیازی باشد!) بلکه از تاثیر عوامل خارجی (!) ناشی شده‌اند و لذا (!) سرکوب این جنبشها و جریانهای قلابی (!) و آفریدهٔ خارج (!) بدست دولتهای شوینیست و حامیان امپریالیست آنها، کار درستی است (!) همچنین طبق ادعای این محققین شوینیست گویا کرد تا روزی بصورت کرد باقی میماند که در چادر و روستا زندگی کند و مشغول شبانی و کشاورزی باشد، ولی همینکه بشهر وتجارت و صنعت و علم روی‌آورد، بتدریج ملیت خود را از دست میدهد و به ملت دیگر تبدیل میشود. بر این اساس (!)، مبارزه رهائی بخش خلق کرد به مثابه کوششی جهت حفظ نظامات و روابط کهنه و فرسوده قرون وسطائی و دفاع از زندگی مسدود و خاموش شبانی و روستائی و حفظ جهالت و بی‌خبری و وحشت و ادامه "عشایر بازی" و "خان خانی" وغیره ارزیابی میشود.

ولی تحقیقاتی که در این کتاب بعمل آمد بی پایگی و غیرعلمی بودن اینگونه مدعاها را اثبات کرد و بروشنی نشان داد که خلق‌کرد نیز مانند همه جوامع بشری براساس قوانین عینی رشداجتماعی ودوش بدوش همهٔ خلقهای دیگر ایران طی دوقرن اخیر ازمحیط قرون وسطائی خارج و در مدارج تکامل تاریخی پیش رفته است و در جریان این‌تکامل نه تنها هویت و موجودیت ملی خود را از دست نداده، بلکه گام در دوران تاریخ نوین خود ــ دوران جنبش رهائی بخش انقلابی و ضد امپریالیستی نهاده‌است. یگانه سرچشمه و محرک این جنبش نیزنیازهای خلق زحمتکش کرد بوده است و نه چیز دیگری.

پژوهشی‌که دراین نوشته انجام گرفت امکان آنرا میدهد که برخی ملاحظات اصولی در مورد جنبش‌رهائی بخش خلق کرد ایران بیان‌شود این موضوع نیازمند پژوهش ویژه و مبسوطی است و باید در فرصت دیگری بصورت جداگانه برشته تحریر درآید. ولی آنچه در اینجا میتوان گفت فعلا" جز دوره بندی جنبش رهائی بخش خلق کرد نمی‌تواندچیز

دیگری باشد کاری که بررسی مناسبات ارضی به مثابه زیربنای زندگی سیاسی-اجتماعی کردستان اجرای آنرا در خطوط کلی خود ممکن میسازد.

فاکتها نشان میدهد که تاریخ جنبش رهائی بخش خلق کردستان ایران به معنای علمی کلمه از صد سال تجاوز نمیکند. تا روزی که در همهٔ مناطق کردستان فیگور آرکائیک مالک-حاکم و" خودمختاریهای " پاتریارکال - فئودال وجود داشت، نه ستم ملی و نه جنبش رهائی بخش به معنای امروزین نمی‌توانست وجود داشته باشد. بر پایهٔ مناسبات مشروحه در این نوشته و در چهره همین فیگور آرکائیک مالک - حاکم در کردستان ایران همواره دهها حکومت مقتدر محلی از قبیل والی نشینهای اردلان و پشتکوه، خان‌نشین‌های سقز و بانه و روانسر و سنجابی و کلهر، سلطان نشین اورامان، امیرنشین‌های مکری، جلالی، شکاک و دیگران وجود داشته‌اند. هر اندازه که مالکیت خصوصی بر روی زمین تکامل می‌یافت، فیگور ذوجانبتین مالک - حاکم تجزیه و متلاشی میشد و حاکمیت با محتوای بورژوائی در دست حکومت مرکزی ایران متمرکز می‌گشت، بهمان اندازه نیز حکومتهای محلی ازهم می‌پاشیدند وخلق زحمتکش کرد علاوه بر ستم اجتماعی (که با رشد سریع مناسبات کالائی-پولی هر بار سنگین‌تر میشد)، زیر ستم دیگری نیز قرار میگرفت که ستم ملی نام دارد. هرقدر سیاست ستم ملی بیشتر شکل میگرفت و رشته‌های زندگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را بیشتر در بر میگرفت و بدین ترتیب به‌سیاست رسمی دولت مبدل میشد، مقاومت خلق کرد نیزعلیه آن الزاما" شکل میگرفت و اوج می‌یافت که جنبش رهائی بخش خلق کرد نام دارد.

جنبش رهائی بخش خلق کردستان ایران به‌مثابهٔ جزئی ازجنبش سرتاسری ملی و انقلابی ضد امپریالیستی خلقهای ایران و در داخل این جنبش سرتاسری رشدنموده است وازلحاظ دوره‌بندی با این جنبش همگانی مطابقت کامل‌دارد. ولی درعین حال جنبش رهائی بخش‌خلق کردستان ایران که دوش بدوش نهضت‌های ضد فئودالی، ضد استبدادی و ضد استعماری ایران از ربع چهارم قرن ۱۹ آغاز گردیده، باویژگیهای محلی، تاکنون حداقل از سه مرحله اصولی‌زیر گذشته است:

الف - ربع چهارم قرن ۱۹ را میتوان دوران جنینی این جنبش نامید که هنوز در غلافی از مناسبات پاتریارکال - فئودال پیچیده شده بود. در این دوره‌برخی صاحب زمینان بزرگ کردستان که‌حاکمیت سنتی‌محلی را از دست داده و زیر فشار طاقت‌فرسای حکومتهای اعزامی از تهران (از قبیل اقبال‌الدوله، شاهزاده کشیک‌چی‌باشی، فرهادمیرزای معتمدالدوله و غیره) قرار گرفته بودند، دهها هزار دهقان گرسنه و غارت شده را که درنتیجه فشار بهره‌های اربابی و مالیاتهای دولتی، بجان آمده بودند، پشت سر خود راه انداخته و پرچم " استقلال کردستان " را برافراشتند. قیام شیخ عبیدالله شمزینان (۱۲۶۰ - ۱۲۵۹)،

(۱۸۸۱ ـ ۱۸۸۰) علیه ناصرالدین‌شاه قاجار پس از قیام سلطانهای اورامان علیه فرهاد میرزا و دیگر قیامهای محلی، نقطه اوج جنبش رهائی بخش خلق کرد در مرحلهٔ اول بود.

ب ـ از آغاز قرن ۲۰ نخستین نطفه‌های بورژوازی کردستان که از سالها پیش در حال تکوین بود، با سرعت بیشتری رشد می‌نمود و بتدریج در زندگی سیاسی کردستان وارد میشد. از این به بعد و بویژه پس از جنگ اول جهانی با گرائیدن عشایر بسوی ضعف سیاسی و افول اجتماعی، بورژوازی شهری کردستان که بختک سلطهٔ عشایر را بر سینه خود سبکتر حس می‌نمود، کوشید تا خودی بنمایاند و رهبری جنبش رهائی بخش خلق کرد را از انحصار خانها و فئودالها بدر آورد. ولی موفق نشد. این بورژوازی همچنین نتوانست ناسیونالیسم بورژوائی را به ایدئولوژی حاکم بر این جنبش مبدل سازد.

در سالهای ۳۰ـ۲۰ قرن ۲۰ حاکمیت محلی فئودالهای عشیره‌ای بپایان رسید و سلطهٔ سیاسی ـ جنگی عشایر بر شهرها اساسا" نابود گشت. در حالی که روستای عشیره‌ای از لحاظ سیاسی ـ جنگی رو به" ضعف" میرفت، شهر بورژوائی شخصیت جدید می‌یافت و" قوت میگرفت" در همین سالها در شهرهای کردستان یک قشر پیشه‌ور کسبه و کارمند زحمتکش شکل میگرفت و روشنفکران دمکرات انقلابی برخاسته از این اقشار بوجود آمدند که میکوشیدند در راس مبارزه خلق کرد قرار بگیرند. شهر بورژوائی با عناصر دمکراتیک و انقلابی خود درمیان دریای منگ و مبهوت روستای عشیره‌ای درحال افول، قد علم میکرد.

این تحول تاریخی ـ سیاسی در جامعهٔ کردستان، بدوران پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و آغاز دوران نو در تاریخ بشریت مربوط بود و با جریان بحران عمومی سرمایه‌داری در جهان ارتباط داشت. بدورانی مربوط بود که ایران در چهرهٔ قیامهای گیلان و آذربایجان و خراسان سالهای طوفانی جدیدی را ازسر گذرانده بود و طبقهٔ کارگر ایران حزب طراز نوین خود ـ حزب کمونیست ایران ـ را ایجاد و با ایدئولوژی و سیاست خود در صفوف مقدم جنبش انقلابی سرتاسر ایران قرار گرفته بود.

ج ـ مرحله دوم با سقوط دیکتاتوری رضاخان (۱۳۲۰) پایان یافت و از این به بعد دورهٔ سوم آغاز گردید. ویژگی دوره سوم عبارت بود از تشکل نیروهای دمکراتیک و انقلابی کردستان و قرار گرفتن آنها در راس جنبش رهائی بخش خلق کرد، در آمدن رهبری این جنبش از زیر هژمونی انحصاری فئودالهای عشیره‌ای و دیگر محافل ناپیگیر و سازشکار، رسوخ اندیشه سوسیالیسم علمی و انترناسیونالیسم پرولتری در جنبش رهائی بخش خلق کرد، بیرون آمدن جنبش از غلاف محدود ملی و آمیختن آن با جنبش انقلابی سرتاسری ایران که جنبش تاریخی ۲ بهمن ۱۳۲۴ شاخص برجستهٔ این تحول تاریخی بود.

این بود مطالبی که فعلاً" می‌توان گفت.

نویسنده این سطور به هیچ وجه مدعی نیست که نوشته‌ها، نظرها حکمها و تعبیراتش عاری از نقص و حتی اشتباه است. او کوشیده است گام اول را در این راه ناشناخته بردارد و در چنین حالاتی امکان نقص و اشتباه بیشتر است. کسانی که با نظرات و انتقادات و پیشنهادهای خود در رفع این نواقص و اشتباهات محتمل یاری نمایند، موجب امتنان صمیمانه نویسنده خواهند شد.

۱۳۶۰

کتاب‌نامه

الف . به زبان فارسی

۱ ـ آدمیت، فریدون ـ امیرکبیر و ایران یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران. تهران. ۱۳۲۳
۲ ـ اردشیر افشار، جمشید ـ طوق لعنت ـ تفلیس ـ ۱۳۳۲ (ه.ق)
۳ ـ آسایش، دکتر حسین ـ راهنمای تحقیق روستاهای ایران. تبریز. ۱۳۴۵
۴ ـ استرآبادی، میرزا مهدی‌خان ـ تاریخ نادری . تبریز. ۱۲۶۶
۵ ـ اعتماد السلطنه، محمد حسن‌خان ـ صدرالتواریخ ـ تهران. ۱۳۴۹
۶ ـ اعظام قدسی (اعظام الوزاره) حسن ـ کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله. جلد اول. ۱۳۴۲
۷ ـ همان اثر. جلد دوم
۸ ـ افغانی، محمد علی ـ شادکامان درهٔ قره‌سو. تهران. ۱۳۴۷
۹ ـ آقاسی، مهدی ـ تاریخ خوی. تهران ـ ۱۳۵۰
۱۰ ـ اقبال آشتیانی، عباس ـ میرزاتقی‌خان امیرکبیر. تهران ـ ۱۳۴۰
۱۱ ـ امامی، حسن ـ حقوق مدنی. در مزارعه، مساقات. . .تهران. ۱۳۳۴
۱۲ ـ اورنگ، مراد ـ کردشناسی. تهران. ۱۳۴۶
۱۳ ـ بامداد، مهدی ـ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. جلدهای اول و دوم و سوم. تهران. ۱۳۴۷
۱۴ ـ بدلیسی، شرفخان بن شمس‌الدین ـ شرفنامه ـ جلد اول ـ پطرز بورغ ـ ۱۸۶۲.

۱۵ ـ برنامه و اساسنامه حزب توده ایران (مصوب کنگره یکم)
۱۶ ـ بقیه مراسلات راجع بامور ایران ـ ۱۹۱۰ . مطبعهٔ برادران باقروف .
۱۷ ـ بهار ، ملک‌الشعرا ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی . جلد اول .
تهران . ۱۳۲۳ .
۱۸ ـ بهرامی ، تقی ـ تاریخ کشاورزی ایران . تهران ـ ۱۳۳۰
۱۹ ـ بهمن‌بیگی ، محمد بهمن ـ عرف و عادت در عشایر فارس . تهران .
۱۳۲۴ .
۲۰ـ بیان نامه و پیشنهادهای حتمی‌الاجرای کمیته ایالتی خراسان ـ
فرقهٔ اشتراکیون اکثریون ایران " عدالت " . ۱ دیقعده ۱۳۳۹ . مجلهٔ
" دنیا " سال سوم (دوره دوم) شماره۱ ، سال ۱۳۴۱ .
۲۱ ـ بینا ، علی اکبر ـ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران . جلداول
تهران . ۱۳۳۷ .
۲۲ ـ پسیان ، نجفقلی ـ مرگ بود ،بازگشت هم بود . تهران . ۱۳۲۸
۲۳ ـ پسیان ، نجفقلی ـ از مهاباد خونین تا کرانه‌های ارس . تهران
۱۳۲۸ .
۲۴ ـ پیرنیا (مشیرالدوله سابق) ، حسین ـ ایران باستان . جلداول
تهران . ۱۳۳۱ .
۲۵ ـ پیرنیا ، دکتر حسین ـ مالیهٔ عمومی (مالیاتها و بودجه) . تهران
۱۳۳۹ .
۲۶ ـ تابانی ، حبیب‌الله ـ بررسی اوضاع طبیعی ، اقتصادی و انسانی
کردستان (در نمونهٔ کردستان مکری) . تبریز . ۱۳۴۵
۲۷ ـ تاریخ ایران ـ تهران . ۱۳۱۶ .
۲۸ ـ تاریخچهٔ ۳۰ ساله بانک ملی ایران ـ تهران . ۱۳۳۸
۲۹ ـ تاریخ قاجار ـ از ابتدای قرن ۱۹ تا سال ۱۸۵۸ ـ تهران . ۱۳۴۰
۳۰ ـ تقی‌زاده تبریزی ، سید حسن ـ تحقیق احوال کنونی ایران ،
محاکمات تاریخی . موحه القاهره . ۱۳۲۳ .
۳۱ ـ تیموری ، ابراهیم ـ تحریم تنباکو . اولین مقاومت منفی در ایران .
تهران . ۱۳۲۸
۳۲ ـ جهانگردی ـ کتاب لرد کرزن راجع به ایران . جلد ۲ ـ ۱ .
تهران . ۱۳۲۳
۳۳ ـ توکلی ، محمد رئوف ـ تاریخ تصوف در کردستان و جغرافیا و
تاریخ بانه . ۱۳۵۴
۳۴ ـ جزائری ، دکتر شمس الدین ـ قوانین مالیه و محاسبات عمومی
و مطالعهٔ بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال . تهران . ۱۳۴۲
۳۵ ـ جمال‌زاده ، سید محمد علی ـ گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی
ایران . برلن . ۱۳۳۵

۳۶ ـ جمال‌زاده، سید محمد علی ـ زمین و ارباب و دهقان. تهران. ۱۳۴۱.
۳۷ ـ حجازی، محمد ـ خلاصه‌تاریخ‌ایران تا انقراض قاجاریه. تهران ۱۳۳۵.
۳۸ ـ خاطرات پرنس‌ارفع (ارفع‌الدوله)ـ ایران دیروز. تهران. ۱۳۴۵
۳۹ ـ خدا داده، احمد علی ـ روزگار سیاه کارگر. کرمانشاه. ۱۳۰۵
۴۰ ـ دروویل، سرهنگ گاسپار ـ سفرنامهٔ دروویل (پاریس ـ ۱۸۲۵) ترجمه جواد محیی. تهران. ۱۳۳۶.
۴۱ ـ راوندی، مرتضی ـ تاریخ اجتماعی ایران ـ جلداول. تهران. ۱۳۴۷.
۴۲ ـ همان اثر. جلدهای دوم و سوم. سال ۱۳۴۴
۴۳ ـ رزم‌آرا سرتیپ علی ـ جغرافیای نظامی ایران. آذربایجان‌باختری. تهران. ۱۳۲۰
۴۴ ـ رزم‌آراء، سرتیپ‌علی ـ جغرافیای نظامی ایران. کردستان تهران. ۱۳۲۰
۴۵ ـ رزم‌آراء، سرتیپ علی ـ جغرافیای نظامی ایران. کرمانشاهان تهران. ۱۳۲۰
۴۶ ـ رزم‌آراء، سپهبد علی ـ جغرافیای نظامی ایران. شهرستانهای مرزی. تهران. ۱۳۲۷ ـ ۱۳۲۸
۴۷ ـ رشید یاسمی ـ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی‌او
۴۸ ـ رشید یاسمی ـ دیوان. تهران. ۱۳۳۶
۴۹ ـ روانبخش، کاظم ـ مالکیت محدود یا تعارض‌در اصل‌حقوقی
۵۰ ـ روح‌الامینی، محمود ـ تحلیل یک سند سنتی (قباله) مجله "هنر و مردم" خرداد ۱۳۵۱
۵۱ ـ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ـ تهران. ۱۳۴۵
۵۲ ـ زرنگار، کاظم ـ سرنوشت فردای دهات‌و شهرهای ما. تهران. ۱۳۳۷
۵۳ ـ ساسانی، خان ملک ـ سیاستگران دورهٔ قاجاریه. تهران. ۱۳۳۸
۵۴ ـ ساعدی، غلامحسین ـ ایلخچی یک‌ده صوفی‌نشین درآذربایجان. تهران. ۱۳۴۲
۵۵ ـ سایکس، سرپرسی ـ تاریخ ایران. جلد دوم. تهران ـ ۱۳۳۰
۵۶ ـ سپیده‌دم، ن ـ مقدمه‌ای بر تاریخ روابط ایران و اروپا دراوایل قرن بیستم. بخش‌دوم. تهران. ۱۳۲۹
۵۷ ـ شاکری، رمضانعلی ـ جغرافیای تاریخی قوچان. مشهد. ۱۳۴۶
۵۸ ـ شجیعی، زهرا ـ نمایندگان مجلس شورای ملی در ۲۱ دوره قانون‌گزاری. تهران. ۱۳۴۴.
۵۹ ـ شمیم همدانی، علی‌اصغر ـ کتاب کردستان، تبریز. ۱۳۱۲

۶۰ – شمیم، علی‌اصغر، ایران در دورهٔ سلطنت قاجار. تهران. ۱۳۴۲
۶۱ – شیخ بهاءالدین–جامع عباسی. ۱۳۲۵
۶۲ – صدیق الممالک، میرزا ابراهیم خان – منتخب التواریخ مظفری. تهران. ۱۳۲۳–۱۳۲۶
۶۳ – رحیم‌زادهٔ صفوی – ایران اقتصادی. جلداول. تهران. ۱۳۰۸
۶۴ – همان اثر. جلد دوم. ۱۳۰۹
۶۵ – صنیع‌الدوله، محمدحسن‌خان، منتظم ناصری. تهران. ۱۲۹۹. جلد دوم.
۶۶ – همان اثر. جلد سوم – ۱۳۰۰
۶۷ – صنیع‌الدوله – راه نجات. تهران. ۱۳۲۵
۶۸ – طبری، احسان – انگلس و جوامع خاورزمین. مجله "دنیا" سال یازدهم (دورهٔ دوم). شمارهٔ ۳. سال ۱۳۴۹.
۶۹ – طبری، احسان – ایران در دو سده واپسین. تهران. ۱۳۶۰
۷۰ – عبدالرزاق‌ابن نجفقلی – ماثر سلطانیه. تبریز ۱۲۴۸ – (۱۸۲۶)
۷۱ – عبادی، محمدعلی – اصلاحات ارضی در ایران. تهران – ۱۳۴۰
۷۲ – عمواوغلی، حیدر – (تزها) مجله "دنیا"، سال دوازدهم (دورهٔ دوم) – شماره ۲ – ۱۳۵۰
۷۳ – عمواوغلی، حیدرخان – برنامهٔ حداقل حزب کمونیست ایران (شعبهٔ ایرانی کمینترن) مجله "دنیا" سال دوازدهم (دوره دوم) شماره ۲ – ۱۳۵۰.
۷۴ – فرهاد معتمد، محمود – تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی. جلد دوم. تهران. ۱۳۲۶
۷۵ – فرهادمعتمد، محمود – سپهسالار اعظم. تهران. ۱۳۲۶
۷۶ – فرهنگ جغرافیائی ایران – جلد ۴ – ۱۳۳۰ – تهران.
۷۷ – فرهنگ جغرافیائی ایران – جلد ۵ – ۱۳۳۱ – تهران.
۷۸ – فصیحی شیرازی، حسن – قانون اساسی و متمم وضمائم آن. تهران. ۱۳۴۲.
۷۹ – فلسفی، نصرالله – زندگانی شاه عباس اول. جلد دوم. تهران. ۱۳۳۴.
۸۰ – قائم مقامی، جهانگیر – تحولات سیاسی نظام ایران. تهران. ۱۳۲۶
۸۱ – قمی، ابوالقاسم – جامع‌الشتات. ۱۳۱۱.
۸۲ – قانون ثبت اسناد و املاک – مصوبهٔ ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ شمسی. تهران.
۸۳ – قانون سجل احوال – مصوب ۲۰ امردادماه ۱۳۵۷ – تهران
۸۴ – قانون مدنی – جلد اول

۸۵ ـ کامران بختیار، امیر دکتر ـ کردستان، مجله" سخن"ـ مهرماه ۱۳۲۴
۸۶ ـ کاویان پور، احمد ـ تاریخ رضائیه. تهران. ۱۳۴۴
۸۷ ـ کتاب آبی
۸۸ـ کتاب تنظیمات حسنهٔ دولت علیه و ممالک محروسهٔ ایران تنکوز ایل سنه ۱۲۹۲
۸۹ ـ کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران. بخش یکم. تهران. ۱۳۱۹
۹۰ ـــ همان اثر. بخش دوم ـ ۱۳۲۰ و بخش سوم ۱۳۲۲
۹۱ ـ کسروی ، احمد ـ شهریاران گمنام ـ تهران ۱۳۳۵
۹۲ ـ کسروی ـ چهل‌مقاله. تهران. ۱۳۳۵
۹۳ ـ کیهان ،مسعود، جغرافیای مفصل ایران. تهران ـ ۱۳۱۰
۹۴ ـ گلستانه (وزیرکرمانشاهان) ، ابوالحسن بن‌محمدامین ـ مجمل‌التواریخ پس از نادر. تهران ۱۳۲۰.
۹۵ـ لسان‌الملک، میرزامحمدتقی‌خان ـ ناسخ‌التواریخ. جلد اول ازتاریخ سلاطین قاجاریه. تهران. ۱۳۱۵
۹۶ ـ لطفی ـ امیربدرخان ـ ۱۹۱۰
۹۷ ـ لمبتون، دکتر ا.ک.س. ـ مالک و زارع در ایران. تهران۱۳۳۹
۹۸ ـ متین‌دفتری، احمد ـ کلید استقلال اقتصادی ایـران. تهران ۱۳۰۴.
۹۹ ـ مجموعهٔ آثار میرزا ملکم‌خان ـ قسمت اول. نظم جدید. تهران. ۱۳۲۷
۱۰۰ ـ مجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران ـ تهران ـ ۱۳۵۰
۱۰۱ ـ مجموعهٔ مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گزاری مجلس شورای ملی. تهران. ۱۳۱۸
۱۰۲ ـ مجموعهٔ مصوبات ادوار سوم و چهارم قانون‌گزاری مجلس‌شورای ملی. تهران ۱۳۱۹
۱۰۳ ـ مذاکرات مجلس‌دوره اول تقنینیه ـ تهران. ۱۳۲۵
۱۰۴ ـ مراغه‌ای، حاجی‌زین‌العابدین ـ سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ یا بلای تعصب او
۱۰۵ ـ مراغی، حسن‌بن علی ـ کاداستره.
۱۰۶ ـ مردوخ کردستانی، شیخ محمـد ـ کتاب تاریخ مردوخ ـ جلد دوم. تهران
۱۰۷ ـ مستوفی، عبدالله ـ شرح زنـدگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه جلد اول. تهران. ۱۳۲۴
۱۰۸ ـ مستوفی، عبدالله ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریهٔ جلد دوم. تهران. ۱۳۲۴

۱۰۹ ـ مستوفی، عبدالله ـ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه قسمت دوم از جلد سوم. تهران. ۱۳۲۶
۱۱۰ ـ معتمدالدوله، فرهاد میرزا ـ زنبیل. تهران. ۱۳۴۵
۱۱۱ ـ مفخم‌پایان، دکتر لطف‌اله ـ فرهنگ آبادیهای ایران. تهران. ۱۳۳۹
۱۱۲ ـ مکری، دکتر محمد ـ عشایر کرد. تهران. ۱۳۳۳
۱۱۳ ـ مکی، حسین ـ تاریخ بیست سالهٔ ایران. جلد اول. تهران. ۱۳۲۳
۱۱۴ ـ همان اثر ـ جلد دوم ـ ۱۳۲۴ و جلد سوم ـ ۱۳۲۵
۱۱۵ ـ ملکم، سرجان ـ تاریخ ایران. جلد دوم ـ ۱۸۷۰
۱۱۶ ـ منشآت حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی ـ تهران. ۱۳۱۸
۱۱۷ ـ منشات شاهزاده حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا ـ تهران ۱۳۲۱
۱۱۸ ـ میرزامحمد صادق موسوی نامی اصفهانی ـ تاریخ گیتی‌گشا. تهران. ۱۳۱۷
۱۱۹ ـ مینورسکی، و. ـ سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر "تذکره الملوک". تهران. ۱۳۳۴
۱۲۰ ـ مینورسکی، و. ـ تاریخچه نادرشاه ـ پاریس. ۱۹۳۴. تهران. ۱۳۱۳
۱۲۱ ـ نادرمیرزا. شاهزاده ـ تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز. تهران. ۱۳۲۳
۱۲۲ ـ نامه‌های ایرانی کنت دوگوبینو. تهران. ۱۳۴۱
۱۲۳ ـ نجار تبزیزی، عبدالرحیم بن شیخ ابوطالب ـ مسالک‌المحسنین. قاهره. ۱۳۲۳
۱۲۴ ـ نجار تبریزی، عبدالرحیم بن ابوطالب بن علیمزاد ـ مسائل الحیات. تفلیس. ۱۹۰۶
۱۲۵ ـ نفیسی، سعید ـ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران دردورهٔ معاصر، مجلد اول. تهران. ۱۳۳۵
۱۲۶ ـ همان اثر. مجلد دوم ـ ۱۳۳۴
۱۲۷ ـ نوراد، علی‌اکبر ـ شرکتهای تعاونی و بانک برای کشاورزان. جلد اول. تهران. ۱۳۳۲
۱۲۸ ـ نوری، احسان ـ تاریخ ریشه نژادی کرد. تهران. ۱۳۳۳
۱۲۹ ـ نیکیتین، ب ـ ایرانی که من شناختم. تهران. ۱۳۲۹
۱۳۰ ـ وحیدمازندرانی، غ ـ اقتصاد ملی و سیاست اقتصادی ایران. تهران. ۱۳۱۷
۱۳۱ ـ ورجاوند، دکتر پرویز ـ روش بررسی و شناخت کلی ایلات و عشایر. تهران. ۱۳۴۴

۱۳۲ ـ وزارت عدلیه ـ قانون ثبت عمومی واملاک و مرور زمان (مصوبهٔ ۲۱ بهمن ۱۳۰۶) . تهران
۱۳۳ ـ وهمن، روح‌الله ـ مجموعهٔ قوانین مالیات بردرآمد و ارث ونقل و انتقالات بلاعوض. تهران. ۱۳۴۲
۱۳۴ ـ ویلسن، دکتر کریستی ـ تاریخ صنایع ایران. تهران. ۱۳۱۷
۱۳۵ ـ هروی، مصطفی ـ تحولات قانون مالیات بردرآمد. تهران. ۱۳۳۳
۱۳۶ ـ هومن، دکتر احمد ـ اقتصاد کشاورزی. جلد اول ـ "زمین". تهران. ۱۳۳۴
۱۳۷ ـ یکتائی، مجید ـ تاریخ دارائی ایران. تهران. ۱۳۳۵

ب . به زبان کردی

۱۳۸ ـ سافرستیان، ئارشاک ـ میژوی کورد و کوردستان. سوله یمانی ـ ۱۹۶۰
۱۳۹ ـ قەفتان، د. کاوس ـ گرنگسینی کوماری مەهاباد لە میژوی گەلی کورددا. گوواری "بەیان" ژمارەی ۳. بەغدا ـ ۱۹۷۰
۱۴۰ ـ موستەفا مەجید ـ میژوی زەوی و زار لە کوردستاندا. گوواری "زانیاری". ژمارەی ۲. سالی ۱. بەغدا. ۱۹۷۱
۱۴۱ ـ مەزهەر ئەحمەد، کەمال ـ کوماری مەهاباد و کتیبەکەی "ئیگلتون". گوواری "بەیان". ژمارەی ۵. بەغدا. ۱۹۷۱
۱۴۲ ـ مەزهەر ئەحمەد، کەمال ـ ئوکتوبر و مەسەلەی کورد. گوواری "برایەتی" ژمارەی ۹. بەغدا ـ ۱۹۷۰

ج . به زبان عربی

۱۴۳ ـ الجمیل، مکی ـ البدو و القبائل الرحاله فی العراق ـ بغداد. ۱۹۵۶
۱۴۴ ـ الحسنی، عبدالرزاق ـ الیزیدیون فی حاضرهم و ماضیهم. صیدا. ۱۹۵۳
۱۴۵ ـ حیدر، شاکر ناصر ـ احکام الاراضی و الاموال غیرالمنقوله. بغداد. ۱۹۴۷
۱۴۶ ـ حیدر، کاظم ـ الاکراد، من هم والی این. بیروت. ۱۹۵۹
۱۴۷ ـ رحله ریج فی العراق عام ۱۸۲۰. بغداد. ۱۹۵۱
۱۴۸ ـ زکی بک، محمد امین ـ خلاصه تاریخ الکرد و کردستان. ۱۹۳۱

مصر. ۱۹۳۹
۱۴۹ ـ زکی‌بک، محمد امین ـ مشاهر الکرد و کردستان فی‌العهدالاسلامی. قاهره. ۱۹۴۷
۱۵۰ ـ زکی‌بک، محمد امین ـ تاریخ الدول و الامارات الکردیه‌فی‌العهد ـ الاسلامی. قاهره. ۱۹۴۸
۱۵۱ ـ زکی‌بک، محمد امین ـ تاریخ السلیمانیه و انحائها. بغداد. ۱۹۵۱
۱۵۲ ـ الطاهر، عبدالجَلیل ـ تقریر سری لدائره استخبارات‌البریطانیه عن العشایر والسیاسه. بغداد. ۱۹۵۸

د . به زبان ترکی

۱۵۳ ـ اشرف، خالص ـ شرح قانون اراضی. استانبول
۱۵۴ ـ اعشار نظامنامه‌سی
۱۵۵ ـ انکلهارد ـ تورکیه و تنظیمات دولت عثمانیه‌نین تاریخ‌اصلاحاتی
۱۵۶ ـ رشاد، علی ـ تاریخ عثمانی. در سعادت. ۱۳۲۹
۱۵۷ ـ شرف، عبدالرحمن ـ فذالک تاریخ دولت عثمانیه. استانبول. ۱۳۲۵
۱۵۸ ـ عساکر نظامیه شاهانه‌نین صورت‌اخذینی مبین قانون‌نامه‌همایون‌دور استانبول. ۱۳۵۲
۱۵۹ ـ غرج، وان. پ. ـ اسکان مهاجرین. استانبول. ۱۳۳۴
۱۶۰ ـ فریتز، دکتر ـ کردلرک تاریخی و اجتماعی تدقیقات. ا ـ نجی جلد. کردلرک منشائی. استانبول. ۱۳۳۴ (۱۹۱۶).
۱۶۱ ـ فواد، علی ـ عثمانلی، روس سفری (۱۲۹۳ ـ ۱۲۹۴) ا ـ نجی جلد. استانبول. ۱۳۲۶
۱۶۲ ـ کوک آلپ، ضیا ـ تورک لشمک، اسلاملاشمق و معاصر لاشمق. استانبول. ۱۹۱۸
۱۶۳ ـ محمود شوکت ـ عثمانلی تشکیلات و قیافت عسکریه‌سی. استانبول. ۱۳۲۵
۱۶۴ ـ یاملکی، عبدالعزیز ـ کوردستان و کورد اختلاللری. جلد ۱. تهران. ۱۹۴۶
۱۶۵ ـ درسیمی‌نوری ـ کوردستان تاریخینده درسیم. حلب. ۱۹۵۲

۵ . به زبان روسی

۱۶۶ ـ مارکس، کارل ـ سرمایه
۱۶۷ ـ مارکس، کارل ـ اشکال ماقبل شیوهٔ تولید سرمایه‌داری. مسکو. ۱۹۴۰
۱۶۸ ـ مارکس، ک.و انگلس، ف. ـ ایدئولوژی آلمانی
۱۶۹ ـ انگلس، ف. منشاء خانواده، مالکیت خصوصی ودولت
۱۷۰ ـ لنین، ولادیمیر ایلیچ ـ رشد سرمایه‌داری در روسیه
۱۷۱ ـ لنین، ولادیمیر ایلیچ ـ خطاب به تهیدستان روستا
۱۷۲ ـ لنین، ولادیمیرایلیچ ـ اطلاعات جدید در بارهٔ قوانین رشد سرمایه‌داری در کشاورزی
۱۷۳ ـ عبدالله‌یف، ذاکر ـ در بارهٔ استفاده از کارمزدی در اقتصاد کشاورزی ایران در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰. باکو. ۱۹۵۹
۱۷۴ ـ پ. آوربانوف ـ اکراد در جنگهای روسیه با ایران و ترکیه در قرن ۱۹. تفلیس. ۱۹۰۰
۱۷۵ ـ گ. آکوپوف ـ در بارهٔ مسئله قوام ملی کردها در ایران (تز دکترائی) مسکو. ۱۹۵۲
۱۷۶ ـ گ. آکوپوف ـ رشد مناسبات سرمایه‌داری در کردستان ایران. مسکو. ۱۹۶۲
۱۷۷ ـ گ. آکوپوف ـ در توصیف مالکیت خصوصی ارضی درکردستان کنونی. ایروان. ۱۹۶۴
۱۷۸ ـ گ. آکوپوف ـ تاریخ انتقادی مسئله پیدایش کردها. ایروان. ۱۹۶۹
۱۷۹ ـ آ. آراکلیان ـ کردهای ایران ـ تفلیس. ۱۹۰۴
۱۸۰ ـ ت. آریستووا ـ در بارهٔ فرهنگ و معیشت دهقانان کردایران. ۱۹۵۸
۱۸۱ ـ ای. باختادزه ـ کوچ نشینان ماوراء قفقاز ـ تفلیس. ۱۸۸۸
۱۸۲ ـ آ. باشگیروف ـ قانون‌گزاری ارضی در ایران (۱۹۲۵ ـ ۱۹۴۱). مسکو. ۱۹۵۳
۱۸۳ ـ ن. بوبینین ـ ایران و وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن در سالهای ۱۹۰۱ ـ ۱۹۲۳. تفلیس. ۱۹۲۳
۱۸۴ ـ ی. وارگا ـ مقالاتی در زمینهٔ اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری. مسکو ۱۹۶۴
۱۸۵ ـ واسیلفسکی ـ در بارهٔ مناسبات ارضی در کردستان (تحلیل نظام "دره‌بیگی" کردی) مسکو. ۱۹۳۲

۱۸۶ ـ او. ویلچفسکی ـ اسنادی در بارهٔ تاریخ فرمهای اجتماعی در کردستان. مسکو. ۱۹۳۲
۱۸۷ ـ او. ویلچفسکی ـ کردهای مکری ـ مسکو. ۱۹۵۸
۱۸۸ ـ او. ویلچفسکی ـ کردها (مقدمه‌ای بر تاریخ اتنیک خلق کرد). مسکو ـ لنینگراد. ۱۹۶۱
۱۸۹ ـ آ. وستروف ـ قبایل ایران و سیاست دولت در بارهٔ آنها. مسکو. ۱۹۳۴
۱۹۰ ـ کنیاز آ. گاگارین ـ کردستان ایران. تفلیس. ۱۸۵۲
۱۹۱ ـ م. گودلیه ـ مفهوم شیوه تولید آسیائی و شمای مارکسیستی رشد جامعه. مسکو. ۱۹۶۵
۱۹۲ ـ درویش ـ خان نشین ماکو. روزنامه "کاسپی" ۷۰ مارس ۱۸۹۹
۱۹۳ ـ ج. جلیل ـ قیام کردها در سال ۱۸۸۰ ـ مسکو. ۱۹۶۶
۱۹۴ ـ گ. یگانیان ـ مناسبات ارضی در ایران در قرن ۱۹ (تزدکترائی) ایروان. ۱۹۷۲
۱۹۵ ـ س. یگیازاروف ـ پژوهش در بارهٔ تاریخ نهادهای ماوراء قفقاز. غازان. ۱۸۸۹
۱۹۶ ـ س. یگیازاروف ـ سازمان اداری ـ اقتصادی کمون روستائی در ایالت ایروان ـ تفلیس. ۱۸۷۷ ـ جلد اول
۱۹۷ ـ ن. زیدلیتس ـ سیاحت در اطراف دریاچهٔ ارومیه. ۱۸۵۸
۱۹۸ ـ م. ایوانوف ـ انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵ ـ ۱۹۱۱. مسکو. ۱۹۵۷
۱۹۹ ـ گ. ایلینسکی ـ مناسبات ارضی در ایران در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰. مسکو. ۱۹۵۳
۲۰۰ ـ اسمعیل‌آقا سمکو و عشیرت شکاک. ۱۹۲۹
۲۰۱ ـ آ. ایاس ـ شرایط جغرافیائی و اوضاع اقتصادی ولایت ساوجبلاغ در کردستان. ۱۹۱۴
۲۰۲ ـ آ. ایاس ـ مسافرت در شمال کردستان ایران. پطروگراد. ۱۹۱۵
۲۰۳ ـ آ. کولپاکوف ـ کردهای عشیرهٔ گوران. مسکو. ۱۹۴۹
۲۰۴ ـ آ. کولپاکوف ـ عشیرهٔ کرد جلالوند. مسکو. ۱۹۵۱
۲۰۵ ـ ن. کورسون ـ ایران ـ مسکو. ۱۹۲۳
۲۰۶ ـ ن. کوزنتسوا ـ از تاریخ مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در ایران در ثلث اول قرن ۱۹. مسکو. ۱۹۵۲
۲۰۷ ـ کورداوغلو ـ کردها و امپریالیسم. ۱۹۳۲
۲۰۸ ـ ک. کوردویف ـ تحریف تاریخ کردها در تاریخ شناسی بورژوائی ایران. ۱۹۵۴
۲۰۹ ـ گ. لادیگینا ـ تاریخ تحقیق مناسبات ارضی ایران در روسیه

و اتحاد شوروی . مسکو. ۱۹۵۶
۲۱۰ ـ م. لازارف ـ مسئله کرد (۱۸۹۱ ـ ۱۹۱۷) . مسکو. ۱۹۷۲
۲۱۱ ـ لاهوتی ـ کردستان و کردها. ۱۹۲۳
۲۱۲ ـ پ. لرخ ـ پژوهش در بارهٔ کردهای ایرانی و کلدانیهای اسلاف آنها. کتاب اول. سن پطربورگ. ۱۸۵۶
۲۱۳ ـ ماکسیموویچ ـ واسیلوفسکی ـ گزارش سفر در ایالات غربی ایران. تفلیس ۱۹۰۳
۲۱۴ ـ ن. مار ـ بار دیگر در بارهٔ کلمه "چلبی" ۱۹۱۲۰
۲۱۵ ـ آ. مدودف ـ ایران. سن پطربورگ. ۱۹۰۹
۲۱۶ ـ ا. ملیکوف ـ استقرار دیکتاتوری رضاشاه در ایران. مسکو. ۱۹۶۱
۲۱۷ ـ اسناد تحقیقاتی در بارهٔ شرق (نشریه وزارت خارجه دولت تزاری) پطروگراد. ۱۹۰۹ و ۱۹۱۵
۲۱۸ ـ و. نیکیتین ـ کردها . مسکو. ۱۹۶۴
۲۱۹ ـ آ. نوویچف ـ در باره فئودالیسم درکردستان ترکیه. مسکو. لنینگراد. ۱۹۳۴.
۲۲۰ ـ جهات عام و خاص در رشد تاریخی کشورهای خاورزمین. مسکو. ۱۹۶۶
۲۲۱ ـ م. پاولوویچ ـ وضع اقتصادی و مسئله ارضی در ایران قرن ۲۰. ۱۹۲۰
۲۲۲ ـ م . پاولوویچ ـ رشد اقتصادی و مسئله ارضی در ایران درقرن ۲۰ . ۱۹۲۱
۲۲۳ ـ م. پاولوویچ ـ بریگاد قزاق در ایران. ۱۹۲۵
۲۲۴ ـ گ. پطروف ـ برخی اطلاعات در بارهٔ کردهای سنجابی ایران مسکو. ۱۹۵۲
۲۲۵ ـ ای ـ پطروشفسکی ـ در بارهٔ تاریخ سیستم سیورغال
۲۲۶ ـ ای. پطروشفسکی ـ در بارهٔ تاریخ مناسبات فئودالی درآذربایجان و ارمنستان در قرن ۱۶ تا آغاز قرن ۱۹. لنینگراد. ۱۹۴۹
۲۲۷ ـ ای. پطروشفسکی ـ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران در قرون ۱۳ ـ ۱۴. مسکو ـ لنینگراد ـ ۱۹۶۰
۲۲۸ ـ سیاحت د. تایلور در کردستان. ۱۸۷۳
۲۲۹ ـ سفرنامه در باره شهرهای مراغه و میاندوآب و ساوجبلاغ. ۱۹۰۶
۲۳۰ ـ ف. روستوپچین ـ یادداشتهائی در بارهٔ کردها. ۱۹۳۲
۲۳۱ ـ ر. سیدوف ـ سیاست ارضی مونارشی رضاشاه. باکو. ۱۹۵۹
۲۳۲ ـ ر. سیدوف ـ مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران (۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۳) باکو. ۱۹۶۳
۲۳۳ ـ م. سنجابی ـ مناسبات ارضی در ایران. ۱۹۲۸

۲۳۴ – م. سنجابی – در بارهٔ وضع دهقانان ایران. ۱۹۲۸
۲۳۵ – م. سنجابی – در بارهٔ تحقیق مسئله ارضی درایران. ۱۹۳۰
۲۳۶ – ل. سوبوتسینسکی – ایران (آماری – اقتصادی). سن‌پطربورگ. ۱۹۱۳
۲۳۷ – ای. سوکولوف – مالیاتهای ارضی در ترکیه قبل از تنظیمات. ۱۹۲۵
۲۳۸ – ا. سون – در بارهٔ کردها و سرزمین آنها. ارومیه ۱۹۱۷
۲۳۹ – و. ستروزه – مفهوم "شیوهٔ تولید آسیائی" مسکو. ۱۹۶۵
۲۴۰ – آ. سلطانزاده – مسئله ارضی در ایران کنونی. ۱۹۲۲
۲۴۱ – آ. سلطانزاده – مسائل رشد اقتصادی و انقلاب ارضی در ایران. ۱۹۳۱
۲۴۲ – و. تاردوف – خطوط عمدهٔ مناسبات تولیدی در میان قبایل ایران. ۱۹۳۳
۲۴۳ – و. تاردوف – نکاتی در بارهٔ تاریخ مالکیت زمین و بهره‌ارضی در ایران. ۱۹۲۷
۲۴۴ – ل. تیگرانوف – نظری بمناسبات اجتماعی – اقتصادی درایران تفلیس. ۱۹۰۵
۲۴۵ – ای. فاریزوف – جنبش ملی کردها در ایران (۱۹۴۱ – ۱۹۴۵) مسکو. ۱۹۵۳
۲۴۶ – ل. فریشمان – در بارهٔ مناسبات فئودالی در میان قبایل‌ایران آلماآتا. ۱۹۵۶
۲۴۷ – ن. خالفین – مبارزه بخاطر کردستان. مسکو. ۱۹۶۳
۲۴۸ – ن. خانیکوف – سفر در کردستان ایران. ۱۸۵۲
۲۴۹ – خورشید افندی – سیاحت نامهٔ حدود (ترجمه‌گامازوف) سن‌پطربورگ. ۱۸۷۷
۲۵۰ – عرب شاملوف – در بارهٔ مسئلهٔ‌فئودالیسم در سرزمین کردها ۱۹۳۴

و . به زبان آذربایجانی

۲۵۱ – ش. تقی‌یوا – ۱۹ – نجی عصرین سونو و ۲۰ – نجی عصرین اوللرینده ایراندا تورپاق ملکیتی فورمالاری‌و تورپاقدان استفاده‌قایدالاری باکی. ۱۹۶۴
۲۵۲ – ش. تقی‌یوا – ۱۹ – نجی عصرین سونو و ۲۰ – نجی عصرین‌اوللرینده ایران کندلیلرنین وضعیتی. باکی. ۱۹۶۹



انتشارات روزبه